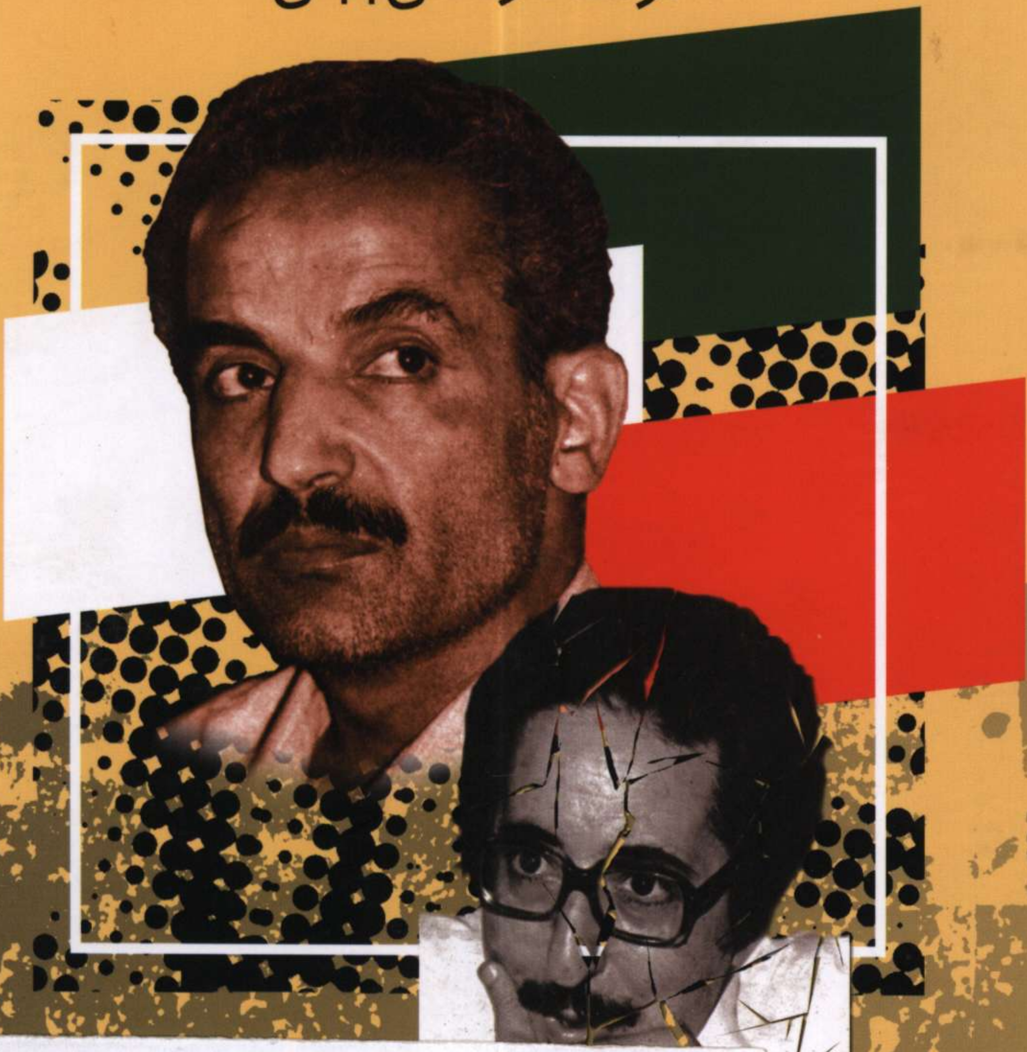
بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟
(از بازرگان تا خاتمی)

جلد دوم

(از بنی صدر تا شورای موقت ریاست جمهوری)

مؤلف: داود علی بابائی



بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟

(از بازرگان تا خاتمی)

جلد دوم

از بنی‌صدر تا شورای موقت ریاست‌جمهوری

مؤلف:
داود علی‌بابایی

۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی) ـ جلد دوم. نویسنده:
داود علی بابایی ـ تهران ـ امید فردا ـ ۱۳۸۲
شابک: دوره‌ای ISBN 964 - 5731 - 61 - 5
جلد دوم ISBN 964 - 5731 - 74 - 7
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:
۱ ـ ایـران ـ تـاریخ ـ جـمهوری اسـلامی، ۱۳۵۸ ـ ۲ ـ ایـران، سـیاست و حکومت، ۱۳۵۸ ـ ۳ ـ ایران ـ تاریخ ـ انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ ـ عـلل. ۴ ـ ایران ـ اوضاع اجتماعی ـ ۱۳۵۸. الف. عنوان ب. عنوان: از بازرگان تا خاتمی
DSR۱۵۷۰/ ۹ب۸ع ۹۵۵/۰۸۴
کتابخانه ملی ایران ۱۶۱۴۶ ـ ۸۱م

۲۵ سال در ایران چه گذشت؟

(از بازرگان تا خاتمی)

جلد دوم

از بنی صدر تا شورای موقت ریاست جمهوری

داود علی‌بابایی

انتشارات امید فردا
چاپ اول: سال ۸۳
حروف‌نگار و صفحه‌آرا: فاطمه علی‌حسینی
لیتوگرافی: نقش
چاپ: غزال
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه
قیمت: ۴۸۵۰ تومان

نشانی: تهران ـ میدان انقلاب ـ ابتدای خیابان آزادی ـ ابتدای خیابان جمالزاده جنوبی ـ کوچه دانشور ـ پلاک ۳۲ (ساختمان آفاق) ـ طبقه همکف ـ واحد۲
تلفن: ۶۹۱۷۴۴۹ تلفکس: ۶۹۴۹۵۷۵ ـ ۶۹۱۳۵۶۸ همراه: ۰۹۱۲۳۵۷۴۸۰۹
سایت اینترنتی:www.omidefarda.net پست الکترونیک:info@omidefarda.net

تقدیم به:

کسانی که در راه آزادی و حاکمیت

مردم گام برمی‌دارند و قلم می‌زنند.

فهرست مطالب

عنوان صفحه

فهرست مطالب

عنوان صفحه

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

فهرست مطالب

عنوان صفحه

به‌نام خدا

به‌بهانه پیشگفتار

گرچه گفته‌اند سیاستمداران مهمانان تاریخند و ادبا و هنرمندان میزبانان تاریخ، ولیکن نمی‌توان به‌سادگی از کنار جریانات سیاسی گذر کرد، بدون اینکه در نظر بگیریم همین جریانات می‌باشند که تاریخ یک کشور و ملت را می‌سازند و مردم یک جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند و آنان را به‌تلاش و تکاپو، برای نیل به‌خواسته‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی وادار می‌کنند.

تاریخ ایران بعد از انقلاب، انباشته از مسائل سیاسی می‌باشد که در بعضی از موارد و مواقع هنوز مسائلی معماگونه و در پس پرده برای مردم ایران قراردارد و قشر اندیشمند و روشنفکر و سیاستمدار و آگاه به‌مسائل سیاسی جامعه در پی کشف حقایق این معماها می‌باشد.

در دوران ریاست‌جمهوری دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، که حدود ۱۶/۵ ماه به‌طول انجامید، نبض سیاسی کشور دچار شدت و ضعف گردید و آن‌چنان تنشی در جامعه روی داد و همه را غافلگیر و بهت‌زده نمود که جامعه را در پرتگاه نیستی قرار داد.

آغاز جنگ تحمیلی، تفویض فرماندهی کل قوا از جانب امام به بنی‌صدر، تنش در انتخاب نخست‌وزیر، هواداری بسیاری از علماء از عملکرد بنی‌صدر، محاکمه‌ی امیرعباس امیرانتظام (در واقع محاکمه‌ی دولت موقت) و در پایان، عدم کفایت ریاست جمهوری بنی‌صدر از سوی نمایندگان مجلس از معضلات و تنش‌ها و مسائل حاد سیاسی این دوران می‌باشد و شاید شعر سهراب سپهری در این مورد صادق بر گفتار ما باشد:

«من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد.
من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت!
من قطاری دیدم، که سیاست می‌برد (و چه خالی می‌رفت)!

داود علی‌بابایی
تهران ـ ۱۳۸۲

فصل اول

ریاست جمهوری دکتر ابوالحسن بنی‌صدر

پیش درآمد

روز جمعه، پنجم بهمن ۱۳۵۸، مردم ایران به‌پای صندوق‌های رأی رفتند تا اولین رئیس‌جمهوری را انتخاب کنند. اهمیت این حادثه از آنجا ناشی می‌شد که در فردای فروپاشی دیرپاترین نظام سلطنتی در جهان به‌وقوع می‌پیوست؛ برای مردم و رهبری انقلاب، اینکه چه کسی اولین رئیس‌جمهور ایران باشد محل تأمل بسیار بود. دراین روز تاریخی، ابوالحسن بنی‌صدر توانست با به‌دست آوردن بیش از ۷۵ درصد آرای شرکت‌کنندگان در انتخابات، گوی سبقت را از دیگر نامزدها ربوده و نام خود را به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور نظام نوپای اسلامی در تاریخ این مرز و بوم به‌ثبت رساند. شاید در این روز هیچ‌کس نمی‌دانست که این انتخاب سرآغاز دورانی از تشنج و درگیری سیاسی و اجتماعی خواهد بود؛ که مهر دولت مستعجل را بر پیشانی دولت بنی‌صدر خواهد کوبید و در پایان آن، طعم تجربه‌ای تلخ و آغشته به‌خون و دشمنی را در ذائقه‌ی ملت خواهد نشاند.

بنی‌صدر ـ با تحلیل غلط از شرایط آن روز ایران و انتخاب یک استراتژی محکوم به‌شکست ـ به‌راهی رفت که در پایان آن تراژدی سیاسی، بسیاری از حامیان خود را (روحانی و غیرروحانی) از دست داد و جماعت عظیمی از مردم را از کرده‌ی خود (یعنی انتخاب وی به‌ریاست جمهوری) پشیمان کرد.

ابوالحسن بنی‌صدر کیست؟

سیدابوالحسن بنی‌صدر، در تاریخ دوم فروردین‌ماه ۱۳۱۲، در قریه‌ی باغچه، واقع در ۱۶ فرسنگی همدان، متولد شد. وی فرزند مرحوم آیت‌الله سیدنصرالله بنی‌صدر ـ فرزند مرحوم صدرالعلماء همدانی ـ است. ابوالحسن بنی‌صدر تحصیلات ابتدایی را در تهران و سال‌های اول تا چهارم دبیرستان را در همدان گذراند و سال پنجم دبیرستان را در مدرسه‌ی علمیه‌ی تهران ادامه داد.

در همین زمان، در تهران، مبارزات مربوط به ملی‌شدن صنایع نفت شروع شده بود، و همان‌گونه که خودش تعریف می‌کند، اولین فعالیت سیاسی او کوشش برای جمع‌آوری اعضاء جهت حمایت از ملی‌کردن صنایع نفت در دبیرستان‌های تهران بود.

ابوالحسن بنی‌صدر، در زمان مبارزات نهضت ملی ایران و حکومت مصدق، در برخورد شدید ایدئولوژیک، که آن‌زمان در جامعه وجود داشت، بدون تعلق به‌هیچ حزب و گروه خاصی فعالانه شرکت جست. در اواخر حکومت مصدق، تشتت و پراکندگی نیروهای مردمی، او را به‌تلاش و تکاپو واداشت تا ازگسستن رشته‌های

الفت مردم جلوگیری به‌عمل آورد.

بنی‌صدر، در سال‌های ۳۸ و ۳۹، در مسجد هدایت، در جلسات بحث و تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی با ایشان آشنا شد. در همین دوران، در دانشگاه الهیات دانشگاه تهران به‌مطالعه‌ی علوم منقول مشغول گشت و پس از آن، چهار سال نیز در مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به‌تحقیق پرداخت. سپس بنی‌صدر در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به‌تحصیل در رشته‌ی اقتصاد پرداخت و در همین زمان به‌عنوان یکی از رهبران مسلم نسل جوان به‌پاخاسته‌ی ایران، در مبارزات، نقش تعیین‌کننده داشت و در این دوران دوبار بازداشت شد. بنی‌صدر پس از قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، فعالانه در مبارزاتی که به‌رهبری امام رشد می‌یافت، شرکت کرد و با شدت گرفتن اختناق ـ به‌توصیه‌ی یاران ـ هجرت را ترجیح داد و راهی فرانسه شد.

در خارج ازکشور، همه‌ی حواس و توجه او معطوف تحقیق و بررسی و شناخت واقعیت جامعه در وجوه مختلف آن گردید، و به‌این ترتیب، تحقیقات و مطالعات او در پاریس، در زمینه‌ی فلسفه، بررسی و جمع‌آوری اطلاعات پیرامون تاریخ ایران در وجه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تداوم یافت. بنی‌صدر از زمره‌ی اولین کسانی بود که آیت‌الله‌العظمی خمینی را «امام» نامید و او را تنها ستون اتکای امت در راه استقلال و آزادی دانست و منادی دعوت به‌این بیعت شد. بنی‌صدر چندین سال پیش، با یکی از همشهریانش ازدواج نموده و پدر سه فرزند است.

دکتر بنی‌صدر در گفتگو با چندتن از دوستان قبل از انتخابات (۵۸/۱۰/۱۷)

دکتر ابوالحسن بنی‌صدر در این گفتگو مواضع و خط مشی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود را به‌طور آشکار بیان می‌کند و می‌توان از گفته‌های او و عملکردهایشان بعد از ریاست جمهوری او پی برد و نتیجه گرفت که خط مشی سیاسی او ـ از قبل ـ برای تحلیلگران و کسانی که تیزبین و زیرک هستند، مشخص بوده‌است.

مظفر: به‌طور کلی در رابطه با آن زندگی ۱۷ ساله‌ی شما در پاریس پرسش‌هایی دارم. مثلاً این‌طور شنیدیم که شما بیشتر یک فرد ملی بودید تا یک فرد مکتبی و اسلامی. البته همان‌گونه که گفتم، کتاب‌های شما را مد نظر داریم، ولی آنچه که مشخصه‌ی شما بوده برای ما جای سؤال است، اینکه در طول آن ۱۷ سال به‌طور مختصر چه می‌کردید؟ چه طرز تفکری را دنبال می‌کردید؟ حتی کمی خصوصی‌تر ـ برای خود من مطرح است ـ زندگی خصوصی شما چگونه می‌گذشت؟ شنیده‌ایم که اکنون فرزندان و خانواده‌تان هنوز در پاریس زندگی می‌کنند؛ در مورد این مسائل

اگر ممکن است، کمی توضیح دهید.

ابوالحسن بنی‌صدر: «ملی» بودم یعنی چه؟

امیرخلیلی: مثلاً انتشارات مصدق داشته‌اید؟

بنی‌صدر: این یعنی ملی؟

امیر خلیلی: یعنی جلوه‌های تفکرات ملی‌گرایانه.

بنی‌صدر: آن ملی‌گرایانه چیست؟

حیرانی تویری: یک وقت شخصی به‌خاطر اینکه ملت ایران نجات پیدا کند اسلام را می‌پذیرد؛ ما به‌این می‌گوییم «ملی». یک وقت است که کسی اسلام را به‌خاطر خود اسلام و حقانیتش می‌پذیرد و در مرحله‌ی بعد به‌ملت ایران هم فکر می‌کند؛ ما آن اولی را ملی‌گرایی می‌گوییم و دومی را اسلام‌گرایی.

بنی‌صدر: این کس (در فرض سؤال) اصلاً کیست که اسلام را برای نجات ملت ایران می‌پذیرد؟ این قابل تصور است؟ چگونه آدمی می‌شود؟

امیر خلیلی: بله، مثل مرحوم آقای مصدق.

بنی‌صدر: مرحوم مصدق صریح می‌گوید: «برای من ایرانیت و اسلامیت (هر دو است) درست است و این دو را هم نمی‌شود تفکیک کرد.» اینها دروغ‌هایی است که به‌شما می‌گویند و شما هم متأسفانه باور می‌کنید. علتش هم این است وقتی در جامعه‌ای سکون و سکوت و خفقان بود، ایدئولوژی رشد نمی‌کند. آیا می‌شود این عقاید را از هم جدا کرد؟

اینها نمی‌خواهند این حقیقت را به‌شما بگویند، می‌آیند طرفداری از مصدق کردن را گناه کبیره می‌گیرند. به‌این معنا می‌گویند اینها اسلام را اصل نمی‌دانند بلکه آن‌را فرع بر ملت ایران می‌دانند و چون آن‌را اصل و این‌را فرع می‌دانند، پس در اروپا زندگی ملی داشته‌اند.

آنها اولاً: خودشان جاهل هستند؛ ثانیاً: فرضشان این است که شما جاهلید.

اسلام با یک برداشت از جامعه می‌خواند و با برداشت دیگری نمی‌خواند؛ با این برداشت می‌سازد که هر جامعه‌ای باید مبتنی بر ***انترناسیونالیسم*** اسلامی و حکومت جهانی اسلامی باشد؛ یعنی هر جامعه‌ای استقلال داشته باشد؛ زیر سلطه‌ی هیچ جامعه‌ی دیگری نباشد؛ همه با هم برادر باشند. این بین‌الملل اسلامی است و با بین‌الملل استالینی فرق دارد؛ با بین‌الملل ناسیونالیسم اروپایی نیز تفاوت دارد که می‌گوید بقیه‌ی ملل جهان باید تابع حکم ما باشند. ما این برداشت را نه فقط در ایران بلکه در جهان تبلیغ کردیم. درباره‌ی این قضیه به‌زبان‌های خارجی هم مطلب نوشتیم؛ مطلب کوچکی نیست، مسئله‌ی مهمی است؛ تز خیلی عظیمی است. ما این مرام را تبلیغ کردیم؛ روی این مسئله بود که ما راه‌حل برای انقلاب ایران پیدا کردیم و گفتیم اگر ملت ایران ـ منهای اتکا به‌هیچ قدرت خارجی و به استناد فرهنگ اسلامی خودش ـ قیام کند، در یک وحدت بزرگ می‌تواند رژیم را سرنگون کند. ما وقتی این را گفتیم که این آقایان خواب تحول را هم نمی‌دیدند. اگر من می‌خواستم بداخلاقی‌های آنها را بکنم، باید تمام نامه‌های آنها را منتشر می‌کردم؛ و شما می‌دیدید که اینها در چه دنیایی بودند. حالا آمده‌اند و به‌عنوان اینکه ما گناه کبیره مرتکب شده‌ایم ـ این را طرح می‌کنند که ـ در فرنگ انتشارات مصدق داشتیم؛ بله، داشتیم؛ انتشارات مدرس هم داشتیم؛ مصدق هم داشتیم؛ دوازده محرم هم داشتیم. برای اینکه این مجموعه از نظر ما یعنی استقلال، نظریه‌ی استقلال که اساس اندیشه‌ی اسلامی است. ما جهانی می‌خواهیم که در آن حتی یک انسان هم استقلال داشته باشد به‌معنایی که نه مسلط باشد نه زیر سلطه. از استقلال این معنا را می‌خواهیم. این را تبلیغ کردیم چون نظریه‌ی مصدق نظریه‌ی موازنه‌ی منفی بود (یعنی اینکه ایران نه مسلط باشد نه زیر سلطه). از نظر ما، اساس اندیشه‌ی راهنمای او را اسلام تشکیل می‌داد. از نظر من، او یک شخصیت سیاسی برجسته‌ای در ایران معاصر است. خوب است به اینها که می‌آیند این حرف‌ها را

به‌شما می‌زنند بگویید: «لطف بفرمایید یکی بهتر از آن را به‌ما ارائه بدهید، بعد این غلط‌های زیادی را بکنید. این در رابطه با این قضیه.

بله، در یک دوره‌ی تاریکی که تبلیغات مارکسیستی تمام خارج ازکشور را فراگرفته بود، ما ایستادیم. دو نفر هم بیشتر نبودیم: من و حبیبی؛ در پاریس دو نفر هم؛ در هامبورگ هم آقای دکترکارگشا ـکه الان در اراک است ـو آقای هوشی ـکه در تهران است ـ چهار نفر بودیم. ما این انتشارات را در یک لحظات یأس راه انداختیم که هیچ‌کس اصلاً تصور نمی‌کرد که چنین شود. همه می‌گفتند: «مارکسیسم همه جا را گرفت.» ما در تمام مجموعه تحرکی که می‌توانستیم بکنیم که جریانی قوی به‌وجود آوریم عمل کردیم: از نظر استقلال، مصدق و نظریه‌ی موازنه‌ی عدمی را طرح کردیم؛ در زمینه‌ی اسلام حکومت اسلامی را طرح کردیم؛ از طریق انجمن‌های اسلامی ـ برای اینکه ما براین عقیده بودیم که باید به‌دوران جدایی روشنفکر و روحانی خاتمه بخشید ـ انتشارات مدرس و ۱۲ محرم را به‌خاطر وحدت بین این دو گروه به‌وجود آوردیم. حالا اگر این گناه کبیره بوده، ما کردیم. به‌نظر خودمان کار عظیمی کردیم و موفق شدیم. وقتی امام وارد اروپا شد، مسلمانان که نمی‌توانستند در اروپا و آمریکا نُطُق بکشند، ابتکار عمل را به‌دست بگیرند؛ آن‌هم دراروپا و هم در آمریکا، حال اگر این است که شما می‌گویید، (برای اثباتش) یک مقاله از من بیاورید. بالاخره اینها راکه شما می‌گویید حتماً ما در جایی گفته یا نوشته‌ایم. ما ۱۷ سال است که گفته‌ایم و نوشته‌ایم؛ در حدود ۳۰ تألیف داریم یکی از آنها را بیاورند و بگویند اینجا در این خط این راگفتی که اسلام را برای نجات ایران می‌خواهم، یک‌خط.

امیر خلیلی: من می‌توانم یک خط بگویم؟

بنی‌صدر: بله، بگو.

حیرانی تویری: در این مسئله که طرح کردید، مسئله فقط خط آوردن نیست یا

مطلب گفتن مسئله جوّی است که با شما کار می‌کند. شما به‌ظاهر یک کاندیدای منفردید ولی در واقع رهبر یک حزب *بی‌نام* هستید.

بنی‌صدر: چه کسی این حرف را می‌زند؟

حیرانی تویری: می‌گویم، تقریباً روزنامه‌ی انقلاب اسلامی خودش جریانی را در جامعه ایجاد کرده و کلاً طیفی که با شما کار می‌کند. مثلاً اگر شما رئیس‌جمهور شوید، کسانی راکه روی کار خواهید آورد ما می‌توانیم آنها را از روی وضعیت حاکم بر روزنامه‌ی انقلاب اسلامی شناسایی کنیم و به شخصیتشان پی ببریم؛ یاکسانی که بعد از آنکه شما وزارت اقتصاد را به‌دست گرفتید یا وزارت خارجه را، ما جوّ افرادی که با شما هستند و شما آنها را می‌پذیرید و با آنهاکار می‌کنید، این مسئله را استنتاج می‌کنیم.

بنی‌صدر: خوب چه هست آن؟

حیرانی تویری: مثلاً خانم سودابه صدیقی؛ ایشان که مشاورت شما را قبول کرده‌اند، در روزنامه، فکر می‌کنم در بامداد خواندم. از ایشان پرسیدند شما مارکسیست بوده‌اید؟ گفتند: بله، ما در جلسات آقای بنی‌صدر شرکت کردیم و بعد بالاخره قانع شدیم که بهترین راه رهایی ایران، ایدئولوژی اسلامی است. شما با این افراد...

بنی‌صدر: حالا این هم شد جزء گناهان ما؟ اجازه بدهید! صبرکن! همین طوری نرو! پس خانم سودابه صدیقی که یک مارکسیست بوده و از مارکسیست‌های باسواد بوده و در آنجا به‌انستیتو مطالعات مارکسیستی هم می‌رفته و شاگرد بوده و از این قهوه‌خانه‌ای‌ها هم نبوده، می‌فهمید مارکسیست چیست؟ با شوهرش هم بوده، آنها به‌دست من مسلمان شدند. درست؟ این تا اینجا؛ حالا می‌گوید که شما می‌گویید او گفته برای نجات ایران ایدئولوژی اسلام را بر مارکسیسم ترجیح داده؛ معنای این سخن آن است که اصل، ایران است و فرع، ایدئولوژی. این را می‌خواهید

بگویید همان دروغی است که من داشتم برای شما افشا می‌کردم؛ این دروغ است، جانم. از ایران از او سؤال شده ولی اگر بگویید دنیا، باز هم او همین جواب را می‌دهد؛ یعنی ایدئولوژی.

مظفر: سؤال دیگر، گفتید که شما تقریباً یک حزب بی‌نام هستید؛ یک باند دور خودتان دارید؟

بنی‌صدر: عرض کنم به‌شما، ماه اولی که به ایران آمدم اولاً چرا من تا به‌حال عضو حزبی نشدم؟

امیر خلیلی: کدام حزب، حزب جمهوری؟

بنی‌صدر: نه، هیچ حزبی. اولاً من نشستم مطالعه کردم که چرا جنبش‌های ما شکست خوردند؟ چون لازم بود راه پیروزی را به‌دست بیاوریم، هرچه دسته در طول تاریخ تشکیل می‌دادیم التقاطی می‌شد و خراب می‌شد و شکست می‌خوردیم؛ باید فکر می‌کردیم که چرا شکست می‌خوریم. آمدم و گفتم اول آنهایی که پیروز شدند چه کارکردند که پیروز شدند و آیا ما آن عوامل را داشتیم یا نداشتیم. به‌تمام جنبش‌ها نگاه کنید! هیچ کدام نیست که یک هسته‌ی رهبری یکدست نداشته باشد. بروید در صدر اسلام ببینید چگونه بودند؟ اینکه می‌گویند صحابه‌ی رسول و حواریون مسیح یعنی چه؟ اینکه باید ۳۱۳ نفر باشند تا ولی‌عصر بیاید چه معنایی دارد؟

دیدیم که یکی از نقص‌های کار ما این بوده است که حزب‌هایی که می‌ساختیم آن هسته‌ای که ایجاد می‌کرده یک هسته‌ی همگون و معتقد به‌یک هدف مشخص نبوده است. هرکسی دنبال یک منافعی بوده است. اینها جمع می‌شدند و حزب راه می‌انداختند، بر سر منافع دعوایشان می‌شد، بعد هم از هم می‌پاشیدند و شکست می‌خوردند. نهضت الجزایر با ۲۲ نفر هسته‌ی اصلی شروع شد. ویتنام هم همین‌طور، کوبا و چین نیز همین‌طور. یک هسته‌ی همگون لازم دارد. پس ما باید

اول آن هسته را بسازیم تا بتوانیم یک حزب واقعی به‌وجود آوریم. ما تحلیل کردیم، دیدیم، هیچ‌کدام از این گروه‌ها این هسته را ندارند؛ پس یکی از جهات شکست ما این است. مثلاً آن دسته، که اوایل کار در اروپا خیلی قوت گرفت، ۱۷ نفر هسته‌ی مرکزی داشت که ۱۴ نفر از آنها ساواکی از کار درآمدند؛ طبیعی است که این حرکت کارش نمی‌گرفت. آموزش قرآنی هم همین را به‌ما می‌گوید که هسته ضرورت دارد، باید برویم و این انسان‌ها را پیدا کنیم و بسازیم و استعدادها را پیدا کنیم؛ اما از کجا اینها باید یک جریانی را طی کنند تا به‌یک اندر یا قسمتی از ایدئولوژی برسند که در آن اندر یافت با هم موافق باشد؟ ما باید برویم و حرکت کنیم و نترسیم از اینکه آن روحیه‌ای که در ایران هست. اشخاصی به‌دنبال آلت می‌روند که از اینها اطاعت کنند. این را رها کنیم، به‌دنبال استعدادهای خوب و توانا برویم و سعی کنیم اینها را از نظر ایدئولوژی همگون کنیم که یک قسمت مهمی از عمر من در این‌کار گذشته است و بخش مهمی از موفقیت‌های من هم نتیجه‌ی همین بوده‌است.

سیدموسی هاشمی گلپایگانی: آیا اکنون هم به‌این نکته قائل هستید؟ اگر چنانچه بدین‌صورت است که شما می‌گویید، ولایت فقیه، که یکی از اصول اصلی قانون اساسی ماست، مخصوص مذهب تشیع است و باید در ایران هم طبق قانون اساسی مطرح شود. آیا این مغایرتی با انترناسیونالیسم اسلامی ندارد؟

بنی‌صدر: ببینید، همان‌طوری است که شما می‌گویید. شنیده‌اید، که بنی‌صدر فلان حرف را زده. الان فی‌المجلس من حرفی راکه شما زدید نگفتم؛ همه‌ی شما که حاضرید، دیدید که من چنین چیزی نگفتم. من گفتم انترناسیونالیسم اسلامی یا انترناسیونالیسم مارکسیستی با انترناسیونالیسم بر پایه‌ی ناسیونالیسم فرق دارد. این براساس استقلال بنده در ایران مستقلم، مستقل بدین معنا که نه می‌خواهم بر عراق مسلط باشیم و نه می‌خواهم زیر سلطه‌ی عراق باشیم. پس من در چهارچوب ایران ولایت فقیه را قبول دارم و اجرا می‌کنم؛ او در جامعه‌ی خودش بر یک روش دیگری است.

قاسمی: اگر شما نتوانید ریاست‌جمهوری را ببرید، مسلماً نخواهید توانست در انتخابات مجلس شورای ملی قدرتی داشته باشید. در این صورت خوب است که بیشتر نقش تعیین‌کننده خواهید داشت، به‌خصوص در سطح شهرستان‌ها و استان‌ها باتوجه به‌اینکه گرایش‌های فکری متفاوت است. برفرض که شما رئیس‌جمهور شدید، با شناختی که ما از آن طرف داریم، آنها در جوّ مخالفت قرار می‌گیرند، با آن روحانیتی که ما می‌شناسیم. در این فرض چگونه می‌توان مجلس را با رئیس‌جمهور هماهنگ کرد؟

بنی‌صدر: اینکه مجلس باید با رئیس‌جمهور هماهنگی داشته باشد، محل کلام نیست، در غیر این صورت یکدیگر را فلج می‌کنند.

نظر من این است که پیروزی من در انتخابات ریاست جمهوری به‌این معناست که انقلاب ادامه دارد. معنایش این است که مردمی که انقلاب کرده‌اند نمی‌خواهند به‌نظامی برگردند که در آن اقلیتی، به‌هر عنوان هر اسمی که روی آن می‌گذارید، می‌نشینند و به‌جای ملت تصمیم می‌گیرند، برای ملت کاندیدا درست می‌کنند، برای او مجلس درست می‌کنند، برای آن دولت درست می‌کنند و به‌آن تحمیل می‌کنند؛ معنای این انتخاب این است که دوره‌ی این بساط تمام است.

بنابراین کاملاً قابل فهم است که ما در فردای پیروزی انتخابات ریاست جمهوری، کنگره‌ای را در سطح کشور برگزار کنیم و از آن کنگره دعوت کنیم که شما که در شهرهای مختلف خود جوشیدید و خود به‌حرکت در آمدید و برای این پیروزی عمل کردید، اکنون با هم بنشینید و برای ترکیب مجلس داوطلب تعیین کنید.

در این‌صورت، داوطلب از خود جامعه می‌جوشد و می‌توان امیدوار بود که مجلسی ـ با ترکیبی مستقیماً متکی به‌مردم ـ به‌وجود آید تا مقدمه‌ی تشکیل دولتی بشود که در تحرکات خود ـ ناچار ـ قدم به قدم با خواست‌های مردم پیش برود.

مشکلی که در ده ماه گذشته داشته‌ایم، که موجب فلج‌شدن انقلاب شد، اینکه حکومت با جوّ انقلابی جامعه هیچ توافقی نداشت. همه‌ی شما این را می‌دانید، و ناسازگاری داشت و قدم به قدم به‌مشکل برمی‌خورد و این مشکل نیز با این راه‌حل از بین می‌رود. کارهایی که ما تا به‌حال کرده‌ایم و دیگران کرده‌اند، موفق نشده است. اگر موفق شده بود، سؤال شما جا داشت ولی موفق نشد.

قاسمی: فرض براین است که روحانیت قشری مناطق مختلف سیاست‌های حزب باشند و از در مخالفت وارد شوند، باتوجه به‌نفوذی که آنها در مناطق دارند، شما تصور می‌کنید راحت بتوانید رئیس‌جمهور شوید؟

بنی‌صدر: اگر نفوذ دارند، پس نمی‌گذارند ما رئیس‌جمهور شویم. پس به‌اصطلاح سؤال شما سالبه به‌انتفای موضوع است.

اگر موفق نشدند، معلوم می‌شود که نیروی جوان انقلابی تواناتر است، تحرکش بیشتر است و توانسته است با آن بخش ازروحانیت تحرک‌طلب و به‌کمک آن پیروزی به‌دست آورد. پس می‌تواند قدم بعدی را هم بردارد.

مهری خادم: تعدادی نامه در جهت حمایت از حذف بهره‌ی بانکی آمده است. مردم فکر می‌کنند که بهره‌ی بانکی به‌طور مطلق حذف شده است. من خودم لایحه‌اش را خواندم و دیدم که در موارد مختلف امور بانکی، بهره‌های متفاوتی ذکر شده ـ مثلاً در زمینه‌ی شراکت یا تجارت خارجی به‌طور کامل هست؛ ولی در وام مسکن بهره کم شده‌است. ولی مردم فکر می‌کنند که این بهره به‌طور کامل حذف شده. حال این سؤال برای من پیش آمده که چرا شما این مسئله را برای مردم روشن نکردید و توضیح ندادید که چرا نمی‌شود بهره‌ی بانکی را به‌طور کامل حذف کرد؟ و چه عواقب اقتصادی دارد؟

یا شما فرموده‌اید برای اینکه درکوتاه مدت از تورم جلوگیری شود، باید مردم را به پس‌انداز تشویق کرد. ولی این پس‌انداز در درازمدت منجر به تورم می‌شود. این

سؤال پیش می‌آید که چرا این موضوعات را روشن نمی‌کنید؟

بنی‌صدر: تقصیر بنده نیست خانم، تقصیر شماست که توضیحات بنده را نمی‌خوانید والّا من بیشتر از سی بار توضیح داده‌ام ـ همین امشب هم توضیح دادم. ببینید، روز اول که من برنامه را معرفی کردم، گفتم که ما بهره را در نظام بانکی از بین می‌بریم؛ ولی معنای این سخن آن نیست که بهره در اقتصاد نیز از بین می‌رود. برای از بین بردن بهره از اقتصاد، نوزده تغییر بنیادی باید در اقتصاد به‌وجود آید، و این کاری است طولانی ـ البته بحث این را تمام کرده‌ایم واکنون مشغول چاپ آن هستند و شما خواهید دید که چه تغییراتی لازم است، زبان ساده‌ای هم دارد ـ البته اقتصاددان‌ها این بحث را کرده‌اند، ولی بحث‌ها به‌زبان ساده‌ای است، زیرا این برنامه را تا مردم درک نکنند، نمی‌توان اجرا کرد.

مهری خادم: عده‌ای از مردم می‌گویند چرا این مسئله را زودتر نمی‌گویند و چرا این نوزده شرط را قبلاً نمی‌گفتند؟ حتی برخی می‌گویند که شاید این مسئله به اخذ آراء و این‌گونه امور مربوط باشد. امروز من دو ـ سه تلفن داشتم که می‌گفتند ما برای تجارت خارجی مراجعه کرده‌ایم و همان بهره‌ی کامل را از ما گرفته‌اند...

بنی‌صدر: اجازه دهید من یک‌به‌یک برای شما توضیح می‌دهم.

اولاً: آن وقت که ما این مسئله را طرح و اعلام کردیم، حتی یک درصد هم در فکر رئیس‌جمهور شدن نبودیم. قطعاً بدانید که اگر وضعیت اجتماعی حاضر که شاهد آن هستید، نبود، همین حالا هم برای این سمت داوطلب نمی‌شدیم. من پیش امام رفتم و به‌طور مفصل با ایشان صحبت کردم. توضیح دادم که درحال حاضر انتخابات صحیح نیست. هنوز هم براین باورم که انتخابات صحیح نیست.

من مسئول یک کاری بودم، آقای مهندس بازرگان چند ماه پیش از من دعوت کرد. خود ایشان هم در تلویزیون اعلام کرد که من معاون وزارت دارایی هستم. منتها در همان وقت من به‌ایشان گفتم که یا به‌من اختیارات دهید تا عمل کنم، یا بنده باید

به‌آنجا بروم و بیکار بچرخم و فقط عنوان این باشد که من معاون وزارتخانه‌ام. طوری برداشت شد که دانستم نمی‌توانم آنگونه که لازم است کارم را انجام دهم. اگر آن‌وقت هم می‌آمدم، همان وقت چنین تصمیمی را درباره‌ی بهره اتخاذ می‌کردم. همان وقت هم امام به‌من گفت که شما بروید و اگر می‌توانید این بهره را از بانک‌ها حذف کنید.

من رفتم گفتم که آقا، ایشان با ترتیبی که من با وی صحبت کرده‌ام مساعد نیست، من به‌آنجا می‌روم ولی نمی‌توانم کاری را که لازم است انجام دهم، آنگاه در جامعه حالت یأس به‌وجود می‌آید و می‌گوید از هیچ‌کدام اینها کاری ساخته نیست. پس این برنامه تازه نبود که من بگویم تا ما رسیدیم، فوری خواستیم آن را عملی کنیم.

ثانیاً: ما همه را یک به یک توضیح داده‌ایم. اولاً بازرگانی خارجی طبق قانون اساسی، ملی است. بنای ما بر آن نیست که بازرگانی خارجی را دست همان بخور و ببرها باقی گذاریم ـ اگر ما (متصدی امر) باشیم ـ اگر نباشیم که امری جداگانه است. اگر ما باشیم، ملی است.

برنامه‌ی بانکی هم بدون اینها نمی‌شود، والّا هرچه پول هست، باید صرف صادرات و واردات کنند. «بازرگانی خارجی» باید در کنترل کامل دولت باشد تا بتواند پول‌ها را به‌سمت تولید ببرد. این یک نکته.

اما نکته‌ی دوم، بازرگانی خارجی چیست؟ (نوعی) تجارت است. چه کسی بر ما واجب کرده که به‌عده‌ای تاجر، که «جنس» یک دلاری را می‌آورند و سه دلار می‌فروشند، پول مجانی بدهیم؟ کجای شرع گفته است که این‌کار صحیح است؟

مهری خادم: صحیح نیست، اصلاً رباست.

بنی‌صدر: نه خیر، ربا نیست. ما فعلاً گفتیم که این حداقل سود است تا راه بیفتیم. الآن بانک‌ها مشغولند. گفته‌ام تا ملی کردن، چه در بازرگانی داخلی و چه در بازرگانی خارجی، باید فرمول‌های مناسب را پیدا کنیم، با آنها قرارداد شرکت امضا کنید. اگر

سی درصد از سوی بانک سهم گذاشته شد، باید به‌همان اندازه سود ببرد. بانک مال ملت است، بانک خصوصی که نیست. پس بیشتر هم خواهیم گرفت، اما اسم این بهره نیست. حتی اگر ضرر هم کرد، بانک باید ضررش را هم تحمل کند. توجه کردید؟ این از بازرگانی ـ البته تا وقتی که ما مجهز شویم و آن را ملی کنیم.

اما در قلمرو صنعت. صنایع کوچک و پیشه‌وری سرمایه‌ای ندارند و سود زیادی به‌دست نمی‌آورند که ما بانک را در سود آنها شریک کنیم. اسم این بهره نیست، کارمزد است. نه امام فریب این امر را می‌خورد، نه علما. دلیلی هم ندارد که بانک چنین مخارجی را متحمل شود. حالا اگر کار فرد کشاورزی بود، می‌گفتیم دولت بدهد، بقیه را هم دولت می‌داد اگر پول دولت زیاد بود.

هر بانکی خرج دارد، ساختمان دارد، کارمند دارد، کاغذ دارد، ماشین دارد. اینها خرج دارند. این خرج را باید کسانی بپردازند که از خدمت بانک استفاده می‌کنند. اسم این، کارمزد است. با نرخ ساده (نه مرکب) حساب کردند و دیدند هر بانکی به‌طور متوسط چهار درصد خرج دارد. ما دیدیم که در بخش کشاورزی اگر بخواهیم تشویق جدی بکنیم، این (کارمزد) را دولت باید بپردازد. وجه آن را هم از پول‌های بانک مرکزی می‌دهیم، نه از پس‌اندازها.

پس در بخش کشاورزی کارمزد هم نمی‌گیریم. شما ممکن است بگویید این به‌ضرر دولت است. بله، ولی دولت از پول‌هایی که در خارج دارد، بهره می‌گیرد. البته از دید من آن هم صحیح نیست، اما از دید فقهای ما عیبی ندارد. پس آن ضرر را با بهره‌ی پول‌هایی که در خارج دارد، می‌پوشاند.

می‌ماند قرض‌الحسنه، که قرض‌های مصرفی کوچکی است که آنها هم بدون کارمزد است ـ ظاهراً حدود یک و نیم درصد کارمزد دارد ـ زیرا پولش را بانک مرکزی می‌دهد و خرج آن کم است. یک بانک کوچکی است که درتهران یک ساختمان کوچک دارد، در شهرها هم بانک ملی کار آن را می‌کند. در نتیجه خرجی

ندارد، پولش هم خیلی زیاد است، کارمزدش هم یک درصد یا یک و نیم درصد است که چیزی نیست. پس این سه قسمت وام به‌کلی حتی کارمزد هم ندارد.

وام مسکن چهاردرصد کارمزد دارد. چون ما فکر کردیم که وام مسکن را در شهرها کسانی می‌گیرند که دستشان به‌دهانشان می‌رسد. دلیلی ندارد که خرج آنها به‌بودجه تحمیل شود، چون کار تولیدی نیست. اگر بهره نمی‌دهند، لااقل خرج بانک را بدهند. روال را براین قرار دادیم که اگر در مناطق روستایی مسکن‌سازی شد، اگر دیدیم این کارمزد سنگین است، آن را هم به‌گردن دولت بیندازیم تا روستاییان به‌ماندن در روستا و کار تشویق شوند.

مهری خادم: قدرت خرید مردم که باید صرف تولید شود زیادتر می‌شود و صرف مصرف می‌شود.

بنی‌صدر: برای زیادتر شدن آن، باید آن پول را به‌تولید برگردانیم. اگر ما آن پول را به‌تولید برنگردانیم، قطعاً این برنامه شکست می‌خورد. هیچ تردید و تعارفی در آن نیست. زیرا پول مفت شده و به‌جایی می‌رود که سود در آن زیاد است، و سود در تجارت ـ خصوصاً تجارت خارجی باتوجه به‌قیمت‌ها در ایران ـ خیلی زیاد است. پس آن تاجر ممکن است بازار ایران را از کالاهای خارجی پر کند و مانع تولید داخلی شود. برای همین بود که گفتند بازرگانی خارجی حتماً باید در دست دولت باشد تا بتواند این سیاست را پیش ببرد.

امیر خلیلی: آقای بنی‌صدر، در حکومت اسلامی اگر حفظ منزلت‌ها مهم‌تر از همه‌ی این بحث‌ها باشد (از تقسیم قدرت و اینها) واگر شما شایسته‌ترین فرد باشید برای اینکه این سیستم فاسد و اقتصاد واژگون را درست بکنید، بعد اگر رئیس‌جمهور نشوید، حاضرید همین همکاری گسترده را با رئیس‌جمهور داشته باشید؟

بنی‌صدر: عرض کنم به‌شما، اتفاقاً من همین حرف را به‌آقای بهشتی زدم. الآن

حاضرید بروید ازش بپرسید. گفتم که یک وقت بود که من در مقام اجرایی قرار نگرفته بودم و نیامده بودم؛ برای شما آسان بود، می‌گفتید ایشان حرف خوب بلد است ولی کار اجرایی بلد نیست و تجربه ندارد. حالا درکار اجرایی آمدم.... و این بر شما معلوم باشد که اگر بخواهیم اقتصاد ایران را راه بیندازیم، علاوه بر اعتماد عمومی، توانایی‌های علمی و عملی انسان هم شرط است. شما ناچار به‌ما نیازمند می‌شوید، ما هم به‌شما نیازمند می‌شویم. این چرت و پرت‌ها را ننویسید و نگویید! جوّ رامسموم نکنید به‌نحوی که بعد نتوانیم با هم کار کنیم! این را هم بهش گفتم.

البته اگر جّو مسموم بشود، نه، نمی‌توانیم. خوب توجه کردی؟ یواش یواش رفتم تا آنجا که اصلاً عقیده پیدا کردم که اینها دارند رژیم را، اسلام را، اصلاً به کلی می‌خواهند براندازند؛ چون اسلام چیزی نیست به‌جز ارزش‌هایش؛ البته نمی‌توانند. اگر این‌جور که امروز به‌من تلفن کردند و گفتند که حالا دیگه ما این کارها را ول می‌کنیم، اگر ان‌شاءالله ول کردند و این فساد را رها کردند و آنها روی برنامه‌ای که می‌گویند، بدون خیانتی و فسادی، نه در آرای مردم، نه در شمارش آرا (در هیچ کار) صادقانه و سالم، رأی عمومی را آوردند، البته چرا نخواهیم کرد؟ چون ما می‌خواستیم کار پیش برود. اما این را به‌شما بگویم، امروز رفتیم به‌وزارت صنایع، دویست تا کارگر ریخته‌اند توی اتاق وزیر. چهارماه است که اینها حقوق نگرفته‌اند؛ کار هم ندارند، یعنی کارخانه‌شان از این چیزهای خانه‌ها را درست می‌کند که ضد زلزله است ولی فعلاً تولید نمی‌کند. گفتیم: خوب، چرا تولید نمی‌کنید؟ گفتند: کسی نمی‌خرد. خوب چرا برای آنجا نمی‌خرید؟... همین‌جور این می‌گوید آن و آن می‌گوید این.

می‌گفتیم که خوب، این قضیه‌ی مزد شما را همین الآن حل می‌کنیم و چهار ماه عقب‌مانده را می‌دهیم. باورشان نمی‌آمد. گفتند: آقا، چهار ماه است که همین حرف‌ها را هر روز به‌ما می‌زنند. گفتیم: خیلی خوب، این چهار ماه و یک روز. شما از

اتاق بیرون بروید، تا ما ببینیم چه باید کنیم، حل می‌کنیم. بروید دنبال کارتان! اگر امروز نشد، فردا برگردید. رفتند بیرون اتاق ایستادند. تا اینجا ناباوری‌شان کامل بود. گفتیم که چرا چنین؟ چرا چنان؟ بعد معلوم شد که نه، این‌کار ساده‌ای بود. پنج دقیقه هم وقت نمی‌خواسته. این به‌او حواله می‌داده و او به‌این حواله می‌داده و این بدبخت‌ها اینجا، وسط آسمان و زمین، سرگردان بوده‌اند. گفتیم: کدام بانک است؟ معلوم شد و راضی شدند و رفتند دنبال کارشان. تمام شد.

چرا در این چهار ماه نمی‌شده؟ چون هماهنگی نبوده. امروز چرا شد؟ نه اینکه من معجزه کردم، همه آنجا نشسته بودند. گفتیم: آقا تو چرا نکردی؟ گفت تقصیر فلانی است. تقصیر چیست؟ (مشکل) فی‌المجلس رفع شد. خوب توجه کردید؟ اگر کار بخواهد پیش برود، هماهنگی می‌خواهد. یعنی افراد باید به‌هم بخورند. اگر نخورند، شما می‌گویید بله، آن یکی می‌گوید نه خیر، آن دیگری می‌گوید...

حالا، یک جایی من رفتم. درمشهد به‌من گفتند اینها چاله کنده‌اند و رویش چادر کشیده‌اند و بیچاره‌ها می‌روند زیر آن می‌خوابند. قبرا در یک‌چنین جایی، یک‌چنین کارخانه‌ای تعطیل می‌ماند؟ خوب این می‌گوید هر هشت ساعت من یک خانه می‌سازم. هر خانه اقلاً ده تا، یا بیست ـ سی نفر را می‌تواند نگه‌بدارد. در این دو ماه اگر روزی یکی هم می‌ساختند می‌شد شصت تا. شصت بیست تا می‌شود هزار و دویست تا. به‌آنها زندگی می‌داد. معلوم شد؟ خوب، پس باید هماهنگی باشد. اگر هماهنگی باشد، چه عیبی دارد، البته همکاری می‌کنیم.

مظفر: آن سؤال را جواب ندادید که دکتر بهشتی می‌خواست رئیس‌جمهور بشود.

بنی صدر: آره. خلاصه، بعد از اینکه آقا مخالفت کرد ـ وبسیار هم اصرار کرده‌اند ـ اگر بگویند اصرار نکردیم و نمی‌خواسته‌ایم، این حرف‌ها نیست. آن روزی که ما رفتیم خدمت امام بعد اینها ماندند؛ مفصل هم اصرار کردند. امام هم نپذیرفت.

مراجعه به‌سنجش آراء عمومی که در دفتر هماهنگی انجام دادند، از همه‌ی شهرها معلوم شد حق هم با امام بوده، حدود یازده درصد با رئیس‌جمهور شدن روحانی مخالفند. وقتی هم اسم می‌برند، رقم می‌رسد به‌چهل و چهار درصد. با این جوّ و با این محیط، آن ناسازگاری را بیشتر می‌کرد.

با این حال، من ـ چون آن موقع سنجش نشده بود ـ خود من در فکرم این بود که حالا اگر یک داوطلبی اینجوری شد و همه هم به‌سود او کنار رفتند، یک وحدتی درست می‌شود با تکیه به‌آراء عمومی. بعد با این می‌شود خیلی کارها کرد. خوب، امام که مخالفت کردند. بعداز نزدیکان ایشان یک کسی به‌من تلفن کرد که شما چرا داوطلبی‌ات را اعلام نمی‌کنی؟ گفتم: آقا، من باید بیایم با ایشان صحبت بکنم ببینم. رفتم و صحبت کردم و خود را داوطلب کردم. بعد که من داوطلب شدم، آمدند به‌من گفتند (از داخل حزب جمهوری هم آمدند گفتند) که آنجا (همین‌ها که شما می‌گویید یک نفر هست و فلان. نه خیر، یک جناحی است. خلاصه) گفته‌اند که اگر خود ما نمی‌شویم، به‌هیچ قیمت نباید بگذاریم که فلانی بشود. ما که به‌شما ماست ترشی نفروخته بودیم؟ چرا به‌هیچ قیمت تا اینجا بروی؟ در مجلس خبرگان ما کاندیدای شما بودیم! حالا از آنجا به‌اینجا! خود دانید، به‌هرحال مسئله‌ی ما نیست.

بعد با آقای بهشتی صحبت کردم. گفتم این مسئله است و این داوطلبی که شما دارید، دارای آن وضعیتی که بتواند ایران را در بحران حفظ کند نیست و حالا، برفرض هم که خود شما این را می‌دانید، بهتر است متارکه صورت گیرد. هرکدام بروند (داوطلب‌ها هر کسی هستند بروند) حرف خود را به‌مردم بزنند. در یک محیط صمیمانه این‌کار را تمام کنیم، که هرکس (انتخاب) شد بقیه احساس شکست نکنند. جامعه هم احساس نکند که یک چیزی بوده. گفت: بله، بله، خیلی عالی است و فکر خوبی است و فلان. خیلی خوب.

جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران به‌من تلفن کردند و ما را دعوت کردند مسجد

سپهسالار، که بله «می‌گویند». از همین می‌گویندها آمد، ده، پانزده تا سؤال. بعد آخرش من گفتم که قرار بود که این بداخلاقی ها نباشد، این «می‌گویند»ها چیست؟ بعد یک به‌یک اینها را توضیح دادم. آنها توضیحات را که گوش دادند، گفتند ما شما را به‌اتفاق آرا برای ریاست جمهوری نامزد می‌کنیم. حتی این مسئله هم پیش آمد که آیا اگر شما رئیس‌جمهور بشوید، با ما در نصب اشخاص شور می‌کنید؟ گفتم منظورتان را روشن کنید.اگر می‌خواهید بگویید که هرکس را پیشنهاد کردید من نصب خواهم کرد، حتماً (پاسخم) نه (است). قطعاً این‌کار را نخواهم کرد. اگر منظورتان شور به‌معنای شور است، خوب بله، ما شور می‌کنیم. مگر مریضیم که شور نکنیم؟ (سؤال دیگر اینکه) اگر با امام در یک مسئله‌ای مخالف شدید، چه خواهید کرد؟ جواب دادیم. اگر چنین... همه را. هر چند پرسیدند (جواب دادم).

بعد که رفتم خدمت امام و گفتم و صحبت کردم و آمدم بیرون و چون صبحش رفته بودم پیش علمای تهران، بعدازظهرش رفتم پیش امام. شنبه به‌من تلفن کردند که شنبه بعدازظهر، علمای قم منتظر شما هستند؛ همان مدرسین. رفتیم آنجا. آنجا دیدیم که سؤال‌ها یک کمی غلیظ‌تر شده. علاوه بر آن سؤال‌ها، چیزهای دیگری هم در حرف‌ها آمده که (مثلاً) شما اصول دین را قبول دارید یا ندارید؟اِه! گفتم پس اگر یک جلسه‌ی دیگری بخواهیم برویم، باید از چیزهای دیگری شروع کنیم! همان جا من به‌ایشان گفتم. گفتم شما اصلاً صرفنظر بکنید از این کارها، به‌این آقایان بگویید که اسلام را قربانی پیروزی در انتخابات نکنند. بعد شرح دادم که من اصول دین را یک‌دفعه به‌عنوان مبانی بینشی اسلام طرح کردم، یک‌دفعه به‌عنوان ارزش‌های اسلامی طرح کردم، یک‌دفعه به‌عنوان قوانین حاکم بر پدیده‌های طبیعی طرح کردم. این در سه بُعد. خیلی هم تعجب کردند که عجب! گفتم: بله. آیا کفری انجام دادیم؟ گفتند نه! در شرایطی که ما الآن هستیم... پس من نمی‌توانم قبول بکنم که این‌جور توی ذهن خودم این است، با صراحت به‌شما می‌گویم. بعد از اینکه ایشان دیدند که

آقا ریاست جمهوی ایشان را نمی‌پذیرد، درصدد این شدند که کسی را آنجا داشته باشند که نقش آلت را برای ایشان بازی کند. من این‌جور برداشت دارم. به‌خودش هم شخصاً گفته‌ام. بنابراین الآن شما می‌توانید این نوار را ببرید بگذارید ایشان گوش بدهند. من آدم بسیار صریح روشنی هستم. همچنین گفتم که شما با این کاری که می‌کنید خیال نکنید جامعه احمق است و نمی‌فهمد؛ می‌فهمد؛ فوری هم می‌فهمد. همین حرفی را که اینجا نوشتم برای ایشان هم گفتم. گفتم شما یک‌جا در دنیا سراغ بکن که رئیس‌جمهور شخصیتش را از حزب گرفته باشد، شما بشو دومش! همه جا عکسش است؛ اسمش هست «رئیس‌جمهور». رئیس حزب شما که نمی‌خواهد بشود، می‌خواهد رئیس ملت بشود. رئیس ملت باید یک شخصیتی داشته باشد که ملت پذیرفته باشد. شما بهتر است یک کاری بکنید. گفت چه کار کنم؟ البته گفت نه خیر، چنین نیست و چنان نیست و هرکس یک اندازه‌گیری شده، مثبت گفته‌اند، منفی گفته‌اند. گفتم می‌دانی چیه آقا، با هم رفیقیم. من ایشان را برای یکی از پنج نفر رادیو ـ تلویزیون پیشنهاد کردم، شما خودتان موافقت نکردید، حالا برای ریاست جمهوری ایران معرفی می‌کنید؟!

مظفر: مختصری از مسائل شخصی، وضع فرزندانتان که در خارج هستند، و وضع مالی شخصی خودتان راتوضیح دهید.

بنی‌صدر: وضع مالی شخصی بنده [این است که] پدر من دِه داشت. از آن دِه بعد از اصلاحات ارضی زمینی ماند که دیم است و بین من و برادرها و خواهرها شراکت است. وقتی من به‌ایران آمدم، دهقانان آن دِه آمدند پیش من و گفتند ما زمینمان کم است، و چنین و چنان. گفتم والله، من زمین خودم را به‌شما می‌دهم اگر داشتم یعنی دادم به‌شما ناچار از هر جا که حقوق گرفتم می‌گیرم و زندگی می‌کنم. آن زمین تا وقتی که ما فرنگ بودیم، به‌اندازه‌ای که ما در آنجا زندگی کنیم به‌ما می‌داد. من هم خودم را در خدمت این مردم می‌دانستم و عمل می‌کردم. بچه‌های بنده در آنجا

مدرسه رفتند؛ اصلاً در آنجا به‌دنیا آمدند. دختر بزرگ من کلاس دَه است، آن یکی کلاس هشت است دخترکوچک‌تر هم. من به‌این بچه‌ها نماز خواندن را یاد ندادم؛ یعنی ازبچگی با آنها بحث کردم. همین بحث آزاد را با آنها هم کرده‌ام. گفتم هر وقت معتقد شدید، خودتان بروید یاد بگیرید. ازکی؟ ازکسی که فکر می‌کنید بهتر است به‌شما یاد بدهد.

آن دختر بزرگ من به‌ایران آمد و در اینجا نماز یاد گرفت؛ هشت سالش بود. برگشت آمد و گفت من آنجا یاد گرفتم. دخترکوچک من حاضر نشد از او یاد بگیرد، آمد از خواهرزاده‌ی من یاد گرفت. از جهت اطلاعات اسلامی، من خیال می‌کنم دو- سه برابر سن‌شان اطلاعات دارند، خصوصاً آن دختر بزرگ من. در همان فرنگ هم که بودیم، هم مصاحبه‌کن بود، هم مقاله‌نویس.

انتظاریون: جریان هفده شهریور...

بنی‌صدر: در هفده شهریور در همان میدان هفده شهریور بود. من در اینجا اول آمدم خانه پیداکنم. وضعیت امنیت ما هم ـ بالاخره من در مقابل آنها مسئولم ـ جور نبود. ما نه خانه داشتیم، نه می‌توانستیم در خانه‌ی خواهر، این زن و بچه را جا دهیم. یعنی من زندگی دارم؛ طبقه‌ی پایین آن، خانه‌ی مادرم است، و این آقایانی که از ما محافظت می‌کنند. طبقه‌ی وسطش یک خواهرم است، و درآن آپارتمان سوم یک خواهر دیگرم است. مدتی هم اینجاگشتیم و دیدیم که خلاصه پولش را نداریم جایی را بخریم. گفتیم حال شما برگردید آنجا درس را بخوانید تا ما اینجا خانه گیر بیاوریم؛ و متأسفانه هرچه رفتیم نگاه کردیم خانه گیر نیاوردیم.

آنها هم در زندگیشان، در فرنگ که بودیم، این را نه از باب ریاضت و این حرف‌ها، از باب سلامت، من از بیست سال پیش به‌این طرف، غذا را هم کم می‌خورم و هم ساده می‌خورم، و همین است که به‌من نیروی کار زیاد داده است والّا نمی‌توانم سرپا بمانم. پس خرج غذای ما خیلی کم است. بچه‌های من هم مثل من

عادت می‌کنند. خرج لباس هم نداریم؛ یعنی من شخصاً ندارم. علتش هم این است که من در فرنگ که بودم، از خانه هفته‌ای یک دفعه هم بیرون نمی‌رفتم، مگر به‌مسافرت‌های سمینار و این حرف‌ها. هفته‌ای یک دفعه را هم می‌رفتم به‌کلاس، یک درسی بود که در آن شرکت می‌کردم، بقیه را درخانه می‌نشستم و تحقیق می‌کردم. قبل از اینکه بروم فرنگ، خیلی درباره‌ی لباس مقیّد بودم و به‌قول چیزها دزانفیکده بودم، اما بعد به‌تدریج این را هم ول کردم. برادر من در آلمان بود. آنجا لباس ارزان می‌شد، هر دفعه می‌آمد پاریس لباس می‌خرید. الآن هم آنهایی که او خریده است فکر می‌کنم ده ـ دوازده سال ما را کفایت می‌کند.

بنابراین از جهت خور و خواب در ایران هم که خرجم را خواهرم و اینها می‌دهند؛ پول در بانک دارم. نتیجه اینکه پول‌های خودم خرج نشده و مانده در بانک. اگر آن پول‌ها کفایت کند که یک خانه بخرم، آنها را هم برمی‌دارم به‌اینجا می‌آورم. این وضعیت شخصی بنده.[1]

---

۱ ـ اولین رئیس جمهور، محمدجواد مظفر، نشر کویر.

مصاحبه‌ی دکتر محمدحسین بهشتی در جواب مصاحبه‌ی بنی‌صدر
(پنجشنبه ۲۰ دی ۵۸)

مظفر: برخوردی که ما در آن دو جلسه‌ی صحبت داشتیم و مسائلی که در این مدت در جامعه مطرح شده، خود من را به‌شک واداشته، که قبلاً هم من درباره‌ی آن فکر می‌کرده‌ام ولی حالا بیشتر، آن این است که حال که سال‌ها از مشروطیت می‌گذرد و می‌بینیم که اگر در آن زمان تشخیص دادند که مشروطیت چیزی است منطبق با اسلام (و حالا به‌این نتیجه رسیده‌ایم که آن‌طور نبوده)، شاید ما خیلی زود به‌این نتیجه برسیم که جمهوری، به‌آن شکلی که درکشورهای غربی هست، با تفکر اسلام نمی‌خواند. به‌خصوص در این برخوردهایی که پیش آمده، ما می‌بینیم که در کشورهای غربی، مبارزان انتخاباتی خیلی راحت علیه هم برنامه‌ریزی می‌کنند، پول خرج می‌کنند، شبکه‌های وسیعی را راه می‌اندازند، حتی تا سر حد لجن‌مال کردن و وابسته کردن به‌جناح‌های منفور اجتماعی هم پیش می‌روند. ولی آنچه که نسل جوان انقلاب انتظار آن را نداشته، این نوع برخورد از سوی دو کاندیدای مسلمان بوده، که در مجموع، من فکر می‌کنم به‌نفع هیچ‌کدام نخواهد بود و طرف سوم نفع

خواهد برد. البته نه اینکه کاندیدای دیگری انتخاب شود، بلکه اصولاً این طرز تفکر و نحوه‌ی عملکرد را درجامعه پیاده کردن خطرناک است.

ما پریشب ـ صریحاً ـ به‌آقای بنی صدر گفتیم که اگر حزب، روش‌های تخریبی به‌کار برده‌است، خود شما هم در این وادی افتاده‌اید و روش تخریبی به‌کار می‌برید. حالا در مقاله‌تان که از «حزب» نام می‌برید، فقط یک «جمهوری» کم دارد که معلوم شود منظورتان چیست؛ گرچه همه می‌دانند که ایشان چه کسی را مراد می‌کنند.

ولی از آن طرف هم من نمی‌توانم منکر رفتاری بشوم که پیروان یا اعضای حزب جمهوری در این روند انجام می‌دهند. تا حدی که آدم دچار شک می‌شود ـ من خیلی عذر می‌خواهم که صریح می‌گویم زیرا این وضع در جامعه پیش می‌آید ـ که شما گرچه تأکید بر روش‌های اخلاقی در مبارزات انتخاباتی دارید (نوار و صحبت شما باکادر مرکزی موجود است)، اما نکند که این یک بازی سیاسی باشد؛ یعنی از این‌طرف چنین بگویند و از آن طرف مثلاً عملاً در خفا نوار آقای بنی‌صدر را، که در فلان جلسه‌ی خصوصی حرفی زده که استنباط تعرض به‌ولایت فقیه از آن شود، آن را به‌تعداد زیاد تکثیر کرده و در شهرستان‌ها پخش کنند. بنابراین آنچه که ما الآن از سوی آن احساس خطر می‌کنیم، همین است. لذا خواهش و تقاضای ما این است که تا دیر نشده، هرچه زودتر، مسئله را به‌روال صحیح و برخورد اسلامی منطقی بازگردانیم. هنوز حدود ۱۵ ـ ۲۰ روز به‌انتخابات مانده است و قادریم به‌برخوردی منطقی و اسلامی بازگردیم.

بهشتی: دیگر در این زمینه دوستان چیزی ندارند که بفرمایند ما بهره‌مند شویم؟...

عرض می‌شود که من هم وقتی این نوارها را گوش دادم ـ متأسفم بگویم که به‌خصوص نوار آقای بنی‌صدر چون شما هم همین‌طور احساس کردید ـ دیدم که هیچ سنخیتی با آن همه آمال و آرزو، که خود من در زندگی برای زندگی در نظام

اسلامی در خود پرورانده‌ام، ندارد. آنچه که الآن برایم مشکل است، که در کمال صراحت سخن بگویم، این است که پای اشخاصی در میان است و من عادت دارم که حتی‌الامکان از صحبت درباره‌ی اشخاص بپرهیزم. البته عده‌ای از دوستان استدلال می‌کنند، استدلالشان نیز صحیح است، اما با اینکه استدلالشان صحیح است ـ عادت یک چیز دیگر است ـ عادت گاه خیلی نمی‌تواند پذیرای استدلال باشد. استدلال می‌کنند که یک وقت بحث درباره‌ی اندیشه‌ها و رفتارهاست، (دراین صورت) هیچ لزومی ندارد که پای اشخاص به‌میان آید. ولی یک وقت بحث بر سر انتخاب فرد است که دیگر ناچار ویژگی‌های فرد، مورد بحث قرار می‌گیرد؛ و آنها این پرهیز من از تجزیه و تحلیل ویژگی‌های فرد را یک نوع افراط تلقی می‌کنند، ولی طبع من ابا دارد، و باید (همیشه) برایم به‌صورت وظیفه درآید تا به‌سخن درآیم. آنچه از نظر کلی هست این است. آن هم که آن احتمال یا بدگمانی در شما پیدا شده ـ که خود این از بزرگ‌ترین خسارت‌های این‌گونه برخوردهاست ـ طبیعی است که انسان وقتی اعتمادش را نسبت به‌برخی چهره‌ها از دست می‌دهد، حالت شک و وسواس به‌صورت فراگیر برایش پیدا می‌شود و دیگر نمی‌تواند به‌دیگران نیز اعتماد کند. ولی من باید، به‌صراحت، به‌شما و همه‌ی دوستان بگویم که آنچه در جلسه‌ی عمومی حزب گفته‌ام و در روزنامه‌ها آمده، و آنچه اینجا در شورا با تأکید بیشتر گفته‌ام، برایم یک اصل است که سر مویی از آن تخلف نکرده‌ام. گفتم که جز در جلسات خاص، آن هم به‌نحو بسیار دقیق که مرا وادار کرده‌اند، که اینجا پای جرح و تعدیل اشخاص و انتخاب در میان است، و اگر نقطه‌ی ضعف و قوتی از اشخاص در طی زندگی سراغ داری، بگو ـ برای کسانی که می‌خواسته‌اند براساس آن برای جامعه اظهار رأی کنند ـ به‌زحمت وادارم کرده‌اند، آن هم به‌نحو دقیقی که عیناً برای شما گفتم، یعنی عین آن مطالبی که در آن جلسه از من پرسیدند (در روز یکشنبه) و من برای شما گفتم. مطالب دیگری را که در جلسات دیگر نیز در پاسخ

سؤالات گفته‌ام همان بوده است. اگر آن مطالبی را که آن روز گفتم، یادداشت کرده باشید، حالا از شما می‌خواهم که باز بار دیگر در ارزیابیتان داوری کنید که در آن حد که صحبت شد، آیا آن هم مشمول عدم رعایت موازین اخلاق اصیل انسانی و اسلامی هست یا نه؟ اگر آن را مشمول بدانید، بر آن انتقاد کنید ـ و خوب بود همان روز انتقاد می‌کردید. البته باز هم می‌گویم، من همان مسائل را هم به‌زحمت بیان می‌کنم و بیان می‌کردم، ولی به‌هرحال، اگر آنچه که آن روز به‌عنوان مقایسه و اظهارنظر درباره‌ی این دو نفر گفتم، منطبق با موازین اخلاق و به‌حداقل واجب بوده (عمل به‌حداقلی که واجب است، نه حداقل واجب) و حداقلی که واجب است بوده، جلسات دیگر هم اگر کسانی از من سؤال کرده‌اند همان را گفته‌ام؛ و اگر در میان توده‌ی مردم بوده، حتی این مقدار را هم نگفته‌ام، و گفته‌ام بروید از دیگران بپرسید، و خواسته‌ام ـ حتی‌الامکان ـ آنها که از من می‌شنوند (آن سخنان را) غربال و نقد کنند و اگر اشتباهی در آن بوده، آنها جبران کنند؛ و اگر آن مقدار را متخلف از موازین ندانید، آن وقت باید این وسواستان از بین برود. من حداکثر می‌توانم درباره‌ی خودم قاطع حرف بزنم، چون با همه‌ی دوستان همه‌جا نیستم که ببینم چه می‌گویند. هر چند، دوستان ما هم اگر در جایی که من حضور داشته‌ام صحبت کرده‌اند، دیده‌ام که ملتزمانه و متعهدانه حرف می‌زنند. اما چون همه جا نبوده‌ام، نمی‌توانم اظهارنظر کنم ـ ولی با خودم همه جا هستم و هیچ جا خارج از آن چهارچوب سخنی نگفته‌ام. بنابراین، چنین نیست، اگر تأکید می‌کنم که باید ملتزم بمانیم، حتی مؤاخذه می‌کنم که چرا این حد رعایت نمی‌شود؟ و حتی در جلسه‌ی دوشنبه‌ی حزب مؤاخذه کردم و با تأکید گفتم که شنیده‌ام چنین و چنان است. حتی آن مقاله‌ی روزنامه هم آن دو جمله‌اش دو ضعف داشت. گفتم این دو مورد در روزنامه ضعف دارد، چرا؟ این آن حدی است که از من ساخته است. این در رابطه با مطالبی که شما گفتید.

از این گذشته، فقط مسئله‌ی انتخاب رئیس‌جمهور نیست. شما با دوستان مختلفمان معاشرت روزانه هم دارید. من گمان می‌کنم که اخلاق، یک مجموعه و یک زیربناست. بنابراین، می‌توانید قرینه‌هایی را از سایر برخوردها هم کشف کنید. اگر فقط یک جریان باشد، جا دارد که این وسوسه‌ها پیدا بشود، ولی وقتی برخوردهای متعدد و جریان‌های متعدد و اشخاص گوناگون (باشند)، فقط صحبت این آقایان به‌میان نیامده، با این دوستانی که بوده‌اید، صحبت افراد و گروه‌ها به‌میان آمده، می‌توانید حس کنید که آن اشخاص در موضع‌گیری‌ها و اظهارنظرهایشان مهار شده هستند یا مهار بریده، و فکر می‌کنم که در این زمینه هم نباید تجربه‌تان خیلی ضعیف باشد. به‌هرحال، بار دیگر، چیزی را که همیشه روی آن تأکید دارم، تأکید می‌کنم: آنچه نظام الهی و نظام اسلامی را از نظام‌های دیگر جدا می‌کند، آن فروغ و نورانیت خداوندی است که در آن هست، و اگر آن فروغ و نور را از آن گرفتید، خود به‌خود به‌سمت ظلمات کشانده می‌شویم و «*قل هل تستوی الظلمات والنور؟*»

و اما این نوار را که از برادرم، بنی‌صدر، شنیدم، در آن یک سلسله چیزهایی بود که (قبلاً) به‌من می‌گفتند که در ایشان هست، گاهی هم نشانه‌هایی از آن می‌یافتم، ولی اگر این نوار را نشنیده بودم، شاید باز فکر می‌کردم که مبالغه می‌کنند؛ چون یک جمله‌های صریحی در آن بود: «من بزرگ‌ترین اندیشه‌ی زمان معاصرم»، «کتاب تضاد و توحید که به‌زودی در می‌آید، بزرگ‌ترین اثر قرن (است)».

امیر خلیلی: البته گفته‌اند که خود شما می‌خواستید. یعنی گفتند که ایشان خودشان اصرار داشتند که رئیس‌جمهور شوند و تحت همین زاویه به‌امام در آن‌باره فشار آوردند.

بهشتی: امام هستند. حالا که زمان حیات ایشان است (بروید بپرسید). موضع من همواره در مورد مسئله‌ی رابطه‌ی ریاست جمهوری با خودم، یک موضع بوده که در خلوت و جلوت گفته‌ام، و آن این است که به‌عنوان یک خواسته، علاقه‌ای

به‌آن ندارم و بلکه از آن گریزانم. یعنی واقعاً بعد از اینکه امام این را گفتند، احساس راحتی کردم. پس، به‌عنوان یک خواسته از آن گریزانم. شاید یک علت ناخودآگاه گریزم نیز از این مقام‌ها، همین است که در طول زندگی دیده‌ام که این مسائل، آن عالی‌ترین دستاورد زندگی بشر، یعنی فضیلت‌های اخلاقی‌اش را به‌مخاطره می‌اندازد. دیده‌اید که آدم گاه چگونه با حس ششم از خطر پرهیز می‌کند؟ احساس می‌کنم که این همان پرهیز براساس حس ششم است؛ نه فقط در این مورد. حالا فرض کنید که انسان، از راه تبلیغات سالم، به‌مقامی رسید، اول توقعات است. جنگ با توقعات، جنگ دشواری است و من در طول زندگی، این جنگ را بسیار تجربه کرده‌ام. چون معمولاً در طول زندگی دستم به‌یک جایی می‌رسیده است. حدود ۲۷ ـ ۲۸ سال است که معمولاً یک مسؤلیت‌هایی داشته‌ام که می‌توانسته‌ام براساس آنها چیزی را بدهم یا چیزی را ندهم. سابقه‌ی این مسئولیت‌ها در زندگی من طولانی است. درست از موقعی که رسماً مسئولیت داشته‌ام، ۲۵ سال می‌گذرد، و قبل از آن هم مسئولیت‌هایی غیررسمی نیز داشته‌ام. من همیشه در این جهت در مشکل به‌سربرده‌ام. از قوم و خویش و زن و همسر انسان گرفته، که همسایه‌ی ما فلان چیز را می‌خواهد به‌او بده، تا قوم و خویش‌ها، تا دوستان و رفقا، تا آنها که کمک کرده‌اند که انسان ـ احیاناً ـ یک مقامی به‌دست آورد. دیگر آنکه اولش است. همه ارباب توقع‌اند، و جنگ با این توقعات خیلی دشوار است. این است که من با آن حس ششم خود، به‌طور کلی، رغبتی به‌پذیرفتن مقام نشان نمی‌دهم. گفته‌ام که من از نظر شخصی رغبتی ندارم، به‌این دلایل. البته گفته‌ام که نه اینکه بگویم به‌هیچ‌وجه هوای حبّ جاه ندارم ـ این را صریحاً گفته‌ام. گفتم این (حبّ) را دارم ولی آن‌قدر در برابر انگیزه‌های دیگرم ضعیف است که جمع‌بندی‌ام گریز از آن است و اگر یک واجب کفایی شد که هم من می‌توانستم انجام دهم هم دیگری، بازکنار می‌روم تا دیگری انجام دهد. مگر اینکه به‌صورت یک واجب عینی درآید که در این‌حال شجاعت

انجام وظیفه را هم دارم. این پاسخی بوده که من شاید تقریباً حدود هفت ماه است که در مصاحبه‌های خود با جراید داخلی و خارجی، در مجامع و مجالس، و حتی در خانه که از من می‌پرسند، گفته‌ام. خوب، کسی که با این مبنا برخورد می‌کند، این (شخص) بخواهد برود به‌امام اصرار کند عجیب است؛ و (این دو) با هم ناسازگار است.

به‌هرحال، برادران ما، آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی، و نه فقط آنها بلکه افراد دیگری که حزب اصرار داشت، روحانیت اصرار داشت، روحانیت تهران (همین آقای سیدهادی خسروشاهی که تهران هستند) اصرار دارند... در جلسه‌ی روحانیت تهران، چند ماه قبل، یک روز در منزل مرحوم آقای دکتر مفتح مطرح کردند. خود مرحوم آقای مفتح نیز اصرار داشت. یک روز من وارد منزل ایشان شدم. آقای شیخ‌بهاءالدین محلاتی و دو پسرشان و اخوی‌شان در منزل ایشان بودند و گفتند که ایشان اینجا هستند و می‌خواهند شما را ببینند. من حدود نیم ساعتی به‌آنجا رفتم. وقتی وارد شدم ـ در اثنای جلسه‌ی خبرگان بود ـ گفتند صحبت از ریاست جمهوری بوده و ما می‌گفتیم که باید تو باشی. تا من نشستم، گفتم نه، واقعش این است که من این را نمی‌پسندم. به‌آقای محلاتی نیز گفته‌ام و گفتم که دیگری برای این‌کار انتخاب شود اولیٰ است و بگذارید من به‌کارهای خودم برسم و ما به‌کارهای خودمان برسیم. من، مخصوصاً، به‌نقشی که ما باید در غنای فرهنگی و اخلاقی و معنوی یک حرکت اسلامی برعهده بگیریم اهمیت می‌دادم. گفتم شاید در آن راه بتوانیم خدمتی بکنیم. در آنجا هم صریحاً همین مسئله را گفتم. مدرسین قم هم اصرار داشتند و حتی پس از آنکه امام گفته بودند نه، رفته بودند به‌ایشان گفته بودند که این اشتباه است. تعبیر آنها این بوده که صرفنظر از لباس، ما اصولاً از نظر مجموع خصلت‌ها و ویژگی‌ها فکر می‌کنیم که فلانی (یعنی من) مناسب‌ترین فرد است، و این نفی شما (امام) چون نفی فلانی است، به‌آن اعتراض داریم. این بیانی بوده که

آنها کرده بودند. این در حالی است که همه‌شان، بدون استثنا، وقتی با من صحبت کردند، من همان جواب را به‌آنها دادم. این آقای قرشی و فوزی از رضائیه، که نمایندگان مجلس خبرگان بودند، آقای قرشی یک روز از مجلس بیرون آمد، در حالی که دو سه نفر از همین آقایان غیرمعمم ـ که حالا یادم نیست چه کسانی بودند ـ از همین درگیری‌ها در مجلس خبرگان پیدا کرده بودند. ایشان بیرون آمد و من کنار آن پنجره بودم. گفتند کاری دارم و آمدند بالا ـ من هم اتفاقاً قراری داشتم ـ اشک به‌چشمانشان آمد و گفت: «فلانی، آمده‌ام بگویم ریاست جمهوری را بپذیرا!» گفتم آقای قرشی، موضع من این است. آن وقت شروع کرد، در حالی‌که اشک در چشم داشت، گفت: «پس می‌خواهی چه بکنی و می‌خواهی ما این انقلاب را به‌کجا بسپاریم؟ این موضع دوستان بوده، و من هم موضعم همواره ثابت بوده است.

ناشناس: در باب مجلس خبرگان، حزب جمهوری پرسش‌هایی داشت که عکس آقا را زده بود و نمایندگان مجلس هم بودند. تا آنجا که من اطلاع دارم، مردم اعتراض داشتند که حزب جمهوری همیشه خودش را به‌آقا چسبانده و الآن هم در همه جا این مشاهده می‌شود که در خیابان‌ها عکس آقا و عکس آقای (جلال‌الدین) فارسی هست. در صورتی که این، به‌نظر من، خلاف حرف آقاست. این یک مورد! دومین مورد اینکه حدود شش هفته پیش، در جبهه‌ی آزادی، در مورد آستان قدس آمده بود که مثل اینکه یک مقداری پول در حساب (حزب) جمهوری اسلامی ایران گذاشته باشد. مردم نسبت به‌حزب جمهوری یک برداشتی دارند که تا این چیزها برایشان روشن نشود، ناخودآگاه به‌انحای دیگری عکس‌العمل‌هایی خواهند داشت که صحیح نیست. البته اشاره داشتید که اشکالات جزیی بوده و شما به‌عنوان دبیرکل حزب اعمال نفوذ بیشتری روی آن داشته باشید که این چیزها ایجاد نشود. حتی قبلاً هم، در بعضی موارد، مثلاً اتفاق افتاده که فرضاً در مورد آقای نزیه یا آقای بازرگان. از این نظر تحلیل شما در مورد حزب چگونه است؟

بهشتی: اما در مورد مسئله‌ی اول، که فرمودید در مورد عکس، باز هم من نظر مخالف دارم. اینجا هم آوردند ولی من گفتم که در اینجا تکثیر نکنند، در قم تکثیر کنند. گفتند مثل اینکه مدرسین [بوده‌اند]. منتها باید بدانید که در حقیقت آن دفعه این‌کار را اول یک گروه دیگر کردند و حزب برای اینکه این‌کار خصوصیت پیدا نکند، آمد این‌کار را کرد؛ یعنی از اختصاص انداخت. در خبرگان، اول یک گروه دیگری، که ده نفر انتخاب کرده بودند، یادم نیست که کدام بود ـ گویا آن گروه پنج حزبی که با هم متفق شده بودند ـ عکسی را که در یک طرفش آقای طالقانی را گذاشته بودند و در طرف دیگرش امام را چاپ کرده بودند. آمده بودند در حزب چنین چیزی را گفته بودند و آنها به‌خاطر اینکه این‌کار انعکاس [بدی] پیدا نکند، آمدند و مثل آن را انجام دادند و عکس آقا را گذاشتند بالا، عکس نمایندگان را گذاشتند پائین. ولی من در عین حال می‌گفتم که این‌کار خوب نیست و مؤکداً هم گفتم. این دفعه هم گفتند که از این پوسترها هم برای آقای بنی‌صدر چاپ شده، هم برای آقای مدنی، هم برای آقای فارسی. به‌هرحال، اینها کار درستی نیست. صحیح این است که این کارها نشود.

در مورد روزنامه هم من چندین بار تذکر مؤکد به‌روزنامه داده‌ام. خود شما می‌دانید که الآن من اینجا در دبیرخانه با شما کار می‌کنم. آیا ممکن است که من ناظر به‌جزئیات کار تک‌تک شما باشم؟ یا حتی آقای امیرخلیلی آیا ممکن است که ناظر به‌جزئیات کار یک یک همکاران باشد، از تلفن و طرز برخورد و...؟ ممکن نیست. کار وقتی گسترده و جمعی می‌شود، حد نظارت مستقیم پایین می‌آید. به‌نظر من (در این‌حال) باید به‌خودسازی مستمر تبدیل بشود. من خودسازی مستمر را راه علاج می‌دانم. من فکر می‌کنم راه علاج این است که اگر ما، که به‌اصطلاح به‌عنوان کسانی که باید بیشتر در حزب نقش داشته باشند، در رفتار خودمان این امور را رعایت کنیم... من این‌قدر در سخنانم از امام کم نام می‌برم که یک‌بار یک مصاحبه‌ی مفصل

اینجا کرده‌ام. بعد از من پرسیدند که تو در تمام مصاحبه حتی یک بار هم نام امام را نبردی؟ که خودش این سؤال و جواب را هم نوشته است. من گفتم برای اینکه من فکر نمی‌کنم که امام خواسته باشند که اخلاق ما و روابط ما مثل گذشته باشد.

لابد دیده‌اید که من در صحبت‌هایی که می‌کنم، خیلی خیلی کم، یا شاید کمتر از آنچه دلم می‌خواهد، اظهار ارادت به‌این استاد و رهبر بکنم، اظهار ارادت کرده‌ام.

خوب، اگر ما این‌طور عمل کنیم، که ببینند ما خودمان را به‌امام نمی‌چسبانیم و نمی‌خواهیم از این راه وارد بشویم و اصلاً نمی‌خواهیم این حالت زنده بماند، شاید این بتواند اثر بگذارد. من بیشتر به‌استمرار و گسترش یک ساختار اخلاقی بها می‌دهم و فکر می‌کنم شاید آن بتواند راه علاج باشد.

حالا من از شما می‌پرسم: شما دو ماه و چند روز است که با من در اینجا همکاری می‌کنید، هیچ شده که در صحبت‌هایم گفته باشم که من با امام فالوده خوردم؟ من یادم نمی‌آید. اگر هست، شما به‌من بگویید.

من فکر می‌کنم این را باید در عمل نشان داد. خلاصه، عمل صالح بهترین الگوست و می‌تواند سازنده باشد.

در مورد دوم، درباره‌ی حزب، من نفهمیدم آنچه که گفتید چه بوده؟ گفتید در آستان چی؟

همان ناشناس: در آستان قدس یک چیزی منتشر شده، به‌صورت سند که آستان قدس پنج میلیون تومان به‌حزب جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران و کمیته‌های یکی از شهرهای خراسان داده...

بهشتی: یعنی در خراسان به‌این نهادها داده؟

همان ناشناس: بله، به‌این سه قسمت داده. فرض کنید به‌این شکل که یک تومان به‌حزب جمهوری اسلامی داده. آیا به‌نظر شما یک حزب می‌تواند از بیت‌المال مصرف کند؟

بهشتی: بنای ما بر آن است که از این چیزها مصرف نکنیم. البته، من احتمال می‌دهم پولی که به‌حزب داده شده باشد به‌این اعتبار است که نقش دفتر تبلیغات امام، که اگر دقت کرده باشید، ما آن را از حزب جدا کردیم؛ اول هم چند روزی آن را درون حزب جای دادند که من گفتم این‌کار را نکنید و جدایش کردند. نقش دفتر تبلیغات امام و اعزام مُبَلِغ امام، ظاهراً در آنجا به‌عهده‌ی دفتر حزب گذاشته شده است. یعنی حزب، اعزام مُبَلِغ به‌سطح استان خراسان را عهده‌دار است. چون ظاهراً نیرو ندارند؛ البته گویا چنین است، من دقیقاً نمی‌دانم؛ من احتمال می‌دهم که یک مقداری از این نقش‌ها را به‌عهده‌ی حزب گذاشته‌اند و هزینه‌اش را هم به‌او پرداخت کرده‌اند. ولی بنای ما براین است که این کارها نشود. و حزب بر پایه‌ی همکاری‌های مالی مردم اداره بشود و خیلی سریع هم می‌رویم سراغ حق عضویت. به‌هرحال، می‌پذیرم ـ و مکرراً پذیرفته‌ام ـ که در کار حزب، نواقص زیادی هست. مقداری زیادی از این نواقص ناشی از این است که حزب از آن آغاز تولد، با یک گستردگی، که بر او تحمیل شد، روبرو شد، ولی آن گستردگی را نمی‌خواست. واقعاً به‌اجبار با آن مواجه شد. در اثر این گستردگی، افرادی آمدند که با اینکه درباره‌شان تحقیق شده بود، ولی تحقیق ناقص بود. شما اینجا دیدید. دو ماه است که اینجا همکاری می‌کنید، چقدر افرادی را دیدید که آمدند و رفتند ـ به‌عناوین مختلف؟ با همه دقت‌هایی که اول کرده‌اید، در یک کار محدود، تجربه‌ای برای شما باشد. در یک کار گسترده‌ای (مثل حزب) با اینکه درباره‌ی عناصر تحقیق شده، ولی تحقیق کم بود. یک آقایی را از پنج سال پیش می‌شناختند و خیال می‌کردند آدم خوبی است، غافل از اینکه او بعد تغییر چهره داده است.

بنابراین حزب از این نظر نواقص زیادی دارد. در آن تلاش جدی می‌شود روی تصفیه‌ی افراد؛ و سازماندهی هم که مقداری عقب افتاده، برای این بوده که خواسته‌ایم با دقت هرچه تمام‌تر عمل کنیم. گفتیم حالا این غیررسمی است، وقتی

که می‌خواهیم آن را رسمی کنیم، دقیق‌تر باشد. در این راه تلاش می‌شود. در مورد روزنامه همین‌طور، تذکر داده می‌شود؛ مرتب تذکر داده می‌شود. من اگر یک چیزی ببینم، فوراً خودم به‌روزنامه تلفن می‌کنم و تذکر می‌دهم.[1]

۱ ـ *اولین رئیس‌جمهور*، محمدجواد مظفر، نشر کویر.

آغاز محاکمه‌ی گروه فرقان

دادستان کل انقلاب اسلامی، روز ۱۳۵۸/۱۱/۴، با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد، محاکمه‌ی چند تن از اعضای گروه «فرقان» از دیروز آغاز شده است. به‌خبرنگاران اطلاع داده شد که محاکمه بدون حضور مخبرین رسانه‌ها انجام می‌شود.

در ضمن، آن روز، سپاه پاسداران از دستگیری دو عضو گروه فرقان اطلاع داد که یکی از آنها «امراللهی» و دیگر «وفا قاضی‌زاده» نام داشت.

اعدام دو عضو گروه فرقان

سحرگاه روز ۱۳۵۸/۱۱/۵، دو تن از اعضای گروه فرقان جلو جوخه‌ی آتش قرار گرفته و تیرباران شدند. این اعدام‌شدگان «محمدعلی بصیری» و «علی نیکنام» بودند که به‌اتهام قتل استاد مطهری و سرلشکر قرنی، در شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، محاکمه شده و دادگاه، مجازات اعدام را برای آنها تعیین کرده بود.

اعدام ۷ عضو گروه فرقان

روز ۱۳ اسفند ۱۳۵۸، روابط عمومی دادستانی کل انقلاب اسلامی اعلام کرد ۷ تن از اعضای گروه فرقان، سحرگاه امروز، به‌جوخه‌ی اعدام سپرده شدند.

در اطلاعیه‌ای که از سوی این دادستانی انتشار یافت آمده بود:

آقایان **امراللهی ـ حسن نوری ـ محمد نوری ـ کمال یاسمینی ـ محمد کاشانی ـ غلامرضا یوسفی و سعید واحدی، از اعضای گروه فرقان، به‌جرم قتل استاد دکتر محمد مفتح ـ حاج‌مهدی عراقی ـ حسام عراقی ـ جواد بهمنی ـ اصغر نعمتی ...** و سوءقصد به‌جان حجت‌الاسلام رفسنجانی و سرقت مسلحانه از بانک‌های جمهوری اسلامی ایران در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به‌اعدام محکوم شدند و ساعت یک بامداد ۱۳۵۸/۱۱/۱۳، نامبردگان در محوطه‌ی زندان اوین تیرباران شدند.

اعدام رهبر و ۵ عضو گروه فرقان

۶ تن از اعضای گروه فرقان، سحرگاه سه‌شنبه، ۳ خرداد ماه ۱۳۵۹ به‌حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، به‌جوخه‌ی اعدام سپرده شده و تیرباران شدند. دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، روز شنبه ۱۳۵۹/۳/۳، اعلامیه‌ای به‌این مضمون انتشار داد: «۶ تن از بنیانگذاران و کادر رهبری گروهک تروریستی و ضداسلامی فرقان که در طرح پیشنهاد و تصویب ترور شخصیت‌هایی چون استاد مطهری، حجت‌الاسلام دکتر مفتح و دو پاسدارش، (بهمنی و نعمتی) و حاج‌مهدی عراقی و پسرش حسام عراقی، و تیمسار ولی‌الله قرنی و طرح سرقت‌های مسلحانه‌ی متعددی از بانک‌ها نقش درجه‌ی یک داشتند و در انحراف بردن نوجوانان یا جوانان و بدعت‌گذاری در دین با پوششی از قرآن به‌نام اسلام، مهلک‌ترین ضربات را بر پیکر اسلام و جامعه زدند، در دادگاه اسلامی ایران محاکمه شدند.

دادگاه پس از شور، مشورت و نشست، آنها را مفسد فی‌الارض و محارب با خدا و رسول خدا شناخت و به‌اعدام محکوم کرد.

حکم صادره در سحرگاه روز شنبه، ۱۳۵۹/۳/۳، در مورد: آقایان **اکبر گودرزی - علی حاتمی - عباس عسگری - حسن اقرلو - سعید رات - علیرضا شابابابیگ تبریزی** به‌اجرا درآمد.»

نحوه‌ی عضوگیری گروه فرقان

پس از اعدام آخرین گروه از فرقان، به‌دعوت کچویی، رئیس زندان اوین، خبرنگاران نشریات از زندان اوین بازدید کردند. در مصاحبه‌ای که با اعضای زندانی گروه فرقان داشتند، آنها نحوه‌ی عضوگیری و دیگر مسایل مربوط به‌هزینه، سازماندهی و تشکیل این سازمان را چنین شرح دادند:

س: نحوه‌ی عضوگیری به‌چه طریق انجام می‌شد؟

ج: نحوه‌ی عضوگیری همه‌ی اعضا به‌یک طریق نبود، ولی اکثر عضوگیری‌ها، از محلاتی بود که رهبر گروه در آن محلات به‌کار تفسیر قرآن و سخنرانی می‌پرداخت. اکثر اعضاء را ساکنین محلات قلهک تشکیل می‌دادند. رهبر گروه فرقان، در سال ۱۳۵۵، به‌محله‌ی قلهک آمد و در مسجد «خمسه» به‌تفسیر قرآن پرداخت و اولین تفسیر او سوره‌ی مؤمنون و صحیفه‌ی سجادیه بود. وی در ابتدا با عبا و عمامه به‌سخنرانی و تفسیر می‌پرداخت ولی بعد از مدتی از لباس روحانیت بیرون آمد و با لباس شخصی به‌تفسیر قرآن می‌پرداخت. گویا با اختلافی که با پیش‌نماز مسجد پیش آمد، وی دیگر به‌زندگی مخفی روی آورد و نام «حسینی» را برای خود انتخاب کرد. اکثر اعضا از طریق «علی حاتمی»، که مدتی قبل تیرباران شد و در آن زمان «کتابدار» مسجد اعظم قلهک بود، با خط فکری گروه فرقان آشنا شدند. وی در حقیقت از پایه‌گذاران فکری این گروه بود.

س : شایعاتی هست که می‌گویند گودرزی و اصلاً گروه فرقان، وابسته به‌ساواک بوده؟

ج : با شناختی که من از گودرزی دارم، نمی‌توانم این مسئله را قبول کنم. گودرزی، بعد از مشکلاتی که در مسجد خمسه برای او پیش آمد، می‌خواست در مسجد قبا سخنرانی و تفسیر قرآن کند که با مرحوم دکتر مفتح درگیری پیدا کرد و این مسئله انجام نشد. البته هنگام پخش اعلامیه‌های گروه فرقان، در قبل از انقلاب، به‌علت وجود این شایعات بود که برخی از مردم از پخش اعلامیه‌های گروه فرقان جلوگیری می‌کردند.

س : چرا شما عضویت گروه فرقان را قبول کردی؟

ج : اکثر بچه‌ها بعد از عضویت در این سازمان، از مال و جان خود گذشتند حتی از خانواده‌ی خود برگشتند؛ علی‌رغم تمام تکفیرها به‌راه خود ادامه دادند. چون فکر می‌کردیم راه ما، راه درستی است، ما می‌خواستیم فدای اسلام راستین باشیم.

س : مهم‌ترین موارد اختلاف گروه با هیئت حاکمه‌ی بعد از انقلاب ایران چه بود؟

ج : مهم‌ترین موارد اختلاف گروه با هیئت حاکمه‌ی فعلی ایران را می‌شد در رابطه با مسئله‌ی روحانیت جستجو کرد. گروه فرقان طبقه‌ی روحانیت را یک طبقه‌ی انحصارطلب در رابطه با ایدئولوژی اسلامی می‌دانست. گروه می‌خواست این مسائل را از انحصارطلبی این طبقه بیرون آورد. گودرزی می‌گفت: «شناختی که این افراد از اسلام دارند، مانع می‌شود که مردم شناخت درستی از اسلام پیدا بکنند!!!» گودرزی می‌گفت دلیل بیرون آوردن لباس روحانیت از جهت او، به‌خاطر شناختی بوده است که از برخی از افراد روحانی عالی‌رتبه پیدا کرده بود.

س : چه موقع گروه فرقان پیرو مشی مسلحانه شد؟

ج : فرقان در زمان رژیم شاه هم به‌مبارزه‌ی مسلحانه معتقد بود، اما چون در آن

موقع امکانات گوناگون نداشت، دست به‌این‌کار نزد؛ اما وقتی رژیم عوض شد، چون گودرزی این رژیم (جمهوری اسلامی) را رژیم توحیدی نمی‌دانست، لذا دست به‌مبارزه‌ی مسلحانه زد.

س : هزینه‌های گروه از چه مکان تأمین می‌شد؟

ج : از مصادره‌ی بعضی از بانک‌ها.

س : نظر گودرزی نسبت به‌روحانیون عالی‌مقام چه؟

ج : گودرزی روحانیون را از علما جدا کرده بود. وی در تقسیم‌بندی علما، از کسانی چون امام، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری نام می‌برد و او این علما را جزء روحانیون نمی‌دانست.

در بین ۲۸ نفر اعضای گروه فرقان تنها یک نفر به‌نام «ناصر» با گودرزی آشنایی و تماس نزدیک داشته است. «ناصر» آشنایی خود با گودرزی را به‌خبرنگاران چنین شرح داد: «من در محله‌ی خودمان (شوش)، گود عرب‌ها، با گودرزی آشنا شدم، او با من هم‌کلاس بود، تا کلاس سوم متوسطه درس خواند و سپس به کسوت روحانیت درآمد.»

س : آیا همه‌ی اعضای کادر مرکزی دستگیر شدند؟

ج : چون فرقان تشکیلات درست و سازماندهی صحیح نداشت، لذا همه در یک مقطع کوتاه زمانی دستگیر شدیم. البته قبل از دستگیری، کلیه‌ی اعضا در تعقیب و مراقبت‌های ویژه قرار گرفته بودند. در یک مدت ۴۸ ساعته، کلیه‌ی اعضای فعال گروه دستگیر شدند.

بنی‌صدر و مصاحبه‌ی مطبوعاتی

دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهوری ایران، طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی و رادیو ـ تلویزیونی با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی، مواضع خود را پیرامون مسائل مملکتی مطرح کرد و گفت: «پس از سوگند در حضور امام، کار من رسمیت پیدا می‌کند.»

بنی‌صدر، در نخستین مصاحبه‌ی خود پس از پیروزی در انتخابات، پیامی برای مردم ایران فرستاد که جداگانه چاپ شده است و آنگاه در پاسخ نخستین سؤال که عاقبت گروگان‌ها چه می‌شود، گفت: «انتخاب من به‌عنوان ریاست جمهوری تغییری در این سیاست نمی‌دهد. سیاست ما براین است که خارج از سلطه‌ی ابرقدرت‌ها زندگی کنیم و با کشورهای اروپا و کشورهای دیگری، که بخواهند با ما در روابط برابر همکاری داشته باشند، در راه پیشرفت عمومی بشر همکاری داشته باشیم. با ابرقدرت‌ها کار مشکل است؛ به‌دلیل اینکه مبنای قدرت آنها توسعه‌طلبی است و بدون توسعه‌طلبی، این قدرت‌ها معنی پیدا نمی‌کنند. بنابراین تا وقتی که آنها سیاست توسعه‌طلبانه دارند، سیاست ما مقاومت و مقابله با توسعه‌طلبی آنهاست.

درباره‌ی گروگان‌ها گمان‌هایی است که رویتر، در خبری که دیروز مخابره کرده است، نظر من را درست منعکس نکرده‌است. ما این مسئله را تابعی از مسئله‌ی کمکی تلقی می‌کنیم که عبارت می‌شود از سلطه‌ی آمریکا در ایران. بنابراین توقع اصلی ما این است که آمریکا نه تنها نسبت به‌سلطه‌اش بر ایران تغییر روش قطعی بدهد، بلکه دلیل‌های کافی به‌وجود بیاید که در آینده نیز به‌هیچ روی در امور داخلی ایران دخالت نکند. از لحظه‌ای که آمریکا دست از سیاست توسعه‌طلبی خویش بردارد، مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند و کار در بحران‌هایی می‌افتد که می‌شود راه حلی برای آنها پیدا کرد.» دکتر بنی‌صدر، درباره‌ی اقدامات خود در مورد امور اقتصادی، گفت: «یک‌سری اقداماتی وجود دارد که باید در انتظار گشایش مجلس باشیم و اقدامات دیگری هستند که می‌توانیم بلافاصله شروع کنیم و آن مسئله‌ی پایین آوردن قیمت‌ها و ایجاد کار و فعالیت درکشور است که در نتیجه‌ی آن بیکاران به‌کار مشغول شوند.»

مسئله‌ی کردستان

رئیس‌جمهوری ایران، در پاسخ این سؤال که آیا برای کردستان راه حلی دارید، گفت: «مشکلی نیست که برای آن راه وجود نداشته باشد.» **وی اضافه کرد:** «من امیدوارم که برپایه‌ی سه اصل مسئله‌ی کردستان را حل کنم که اول یکپارچگی کشور است و دوم عدم تبعیض (چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی و چه از نظر فرهنگی) و سوم تسلیم نشدن به‌قوه‌ی قهریه‌ی هیچ گروه سیاسی. درباره‌ی این سه اصل امیدوارم مردم ما در همه جا اتکاء پیدا کنند به‌ایمان خودشان و ما به‌سرعت راه حل‌های صحیح را برای مسائل کشور پیدا کنیم.»

کنگره‌ی احزاب

دکتر بنی‌صدر، در مورد زمان و چگونگی تشکیل کنگره‌ی گروه‌ها و سازمان‌هایی که از ریاست جمهوری وی پشتیبانی کرده‌اند، گفتند: «من امیدوارم که دفتر هماهنگی، طرحی را ظرف این یکی دو روز آماده کند که بعد از مشاوره با روحانیت مبارز تهران و دیگر شخصیت‌ها و گروه‌هایی که می‌توانند در این مشاورت شرکت کنند، براساس آن طرح مقدمات تشکیل این کنگره، ظرف یک هفته، آماده شود و این کنگره در تهران تشکیل خواهد شد.»

بحران ایران و آمریکا

رئیس‌جمهوری ایران، در پاسخ این سؤال که این بحران موجود بین ایران و آمریکا را چگونه حل خواهید کرد، گفتند: «حل بحران تماماً در دست ما نیست و بخش مهم آن در دست خود آمریکاست که چه وقت تصمیم بگیرد که به‌ملت آمریکا و مردم دنیا بگوید که دست از سیاست توسعه‌طلبانه با خارج و ملت‌های دیگر برداشته است و چه وقت به‌مردم ما حق می‌دهد که جنایتکاران را ـ در همه جای دنیا ـ تعقیب بکنیم و آن وقت است که زمینه‌ی حل مسائل فراهم شده است.» **بنی‌صدر ادامه داد:** «من امیدوارم تشکیل دولت ـ در چهارچوب قانون اساسی جدید به‌دولت آمریکا معلوم کند که تصمیم ملت ما در دفاع از استقلال و آزادی خودش یک تصمیم قطعی است و راه صحیح برای حل مشکلات، قبول و تسلیم به‌خواست‌های حق‌طلبانه‌ی مردم ایران است.»

آزادی

رئیس‌جمهوری ایران، در پاسخ این سؤال که برای از بین بردن جوّ اختناقی که به‌وسیله‌ی بعضی ازگروه‌ها و احزاب، که بعداز انقلاب به‌وجود آمده است و شرایطی

به‌وجود آورده است که افراد با حضور مجامع، عقاید خود را نمی‌توانند آزادانه بیان کنند و همچنین به‌مجامع و گروه‌ها حمله می‌کنند، چه خواهید کرد، گفت: «اگر این گروه‌ها و همه‌ی گروه‌ها، اصل را بحث آزاد بشناسند، می‌توانند نظرات خود را اظهار کنند و همین بحث آزاد رابط میان گروه‌ها خواهد شد و شرط آن این است که این گروه‌ها متوجه این واقعیت بشوند که ایران امروز، ایران رژیم شاه نیست که بشود با قوه‌ی قهریه یک اراده‌ای را به‌مردم تحمیل کرد. باید این شیوه‌ها را کنار بگذارند تا محیط تفاهم در ایران به‌وجود آید و در این محیط، اظهارنظر کاملاً آزاد است و من این آزادی‌ها را تعقیب خواهم کرد.»

سوگند رئیس‌جمهور

دکتر بنی‌صدر، در پاسخ این سؤال که در حال حاضر که مجلس شورای ملی وجود ندارد رئیس‌جمهوری درکجا سوگند یاد می‌کنند، گفت: «در این شرایط که شورای نگهبان و مجلس وجود ندارد، من برای آنکه به‌طور رسمی کار خود را آغاز کنم، در پیشگاه امام سوگند یاد خواهم کرد.» **دکتر بنی‌صدر در مورد اینکه اگر ژاپن به‌تحریم اقتصادی ایران دست بزند، چه موضعی در برابر ژاپن خواهید گرفت، گفت:** «من امیدوارم که دولت ژاپن روش عاقلانه و خردمندانه را رها نکند؛ برای اینکه شرکت در محاصره‌ی اقتصادی، یعنی حل مطلب از طریق اعمال زور و طبیعی است که در آن صورت ملت ما ناگزیر مقاومت می‌کند تا در برابر زور از پا درنیاید و طبیعی است که روابط ما با کشورهایی که در این محاصره‌ی اقتصادی شرکت می‌کنند، دوستانه نمی‌تواند باشد.»

مراکز متعدد تصمیم‌گیری: **خبرنگار اطلاعات از بنی‌صدر پرسید:** «شما می‌دانید که در حال حاضر تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری در مملکت، باعث کندی و رکود کارها و برنامه‌ها شده است و همان‌طور که مستحضر هستید، علت اصلی سقوط

اولین دولت انقلابی هم وجود همین مراکز متعدد قدرت و تصمیم‌گیری بود. شما در مواجهه با این مشکل چه خواهید کرد؟» رئیس‌جمهوری ایران گفت: «علت پیدایش مراکز متعدد قدرت، ضعف رهبری اجرایی بود. در اجرای برنامه‌های انقلابی، ما ناچار برای از بین رفتن این مراکز باید آن ضعف را از بین ببریم و آنچه را که مردم می‌خواهند، دولت باید اجرا کند تا زمینه‌ی پیدایش قدرت از بین برود و آرائی که مردم ما، در ۵ بهمن، دادند اتخاذ اراده‌ی قاطعی است که ایران، فقط یک دولت می‌تواند داشته باشد و آن دولتی است که بر طبق قانون اساسی عهده‌دار امور کشور می‌شود.»

مسئله‌ی افغانستان: **بنی‌صدر گفت:** «ما به‌برادران افغانی خود کمک عادلانه خواهیم کرد؛ و من امیدوارم دولت روسیه از خطایی که مرتکب شده زود برگردد و سرزمین افغانستان را تخلیه کند.»

دولت جدید: «در مورد اینکه چه‌کسی را به‌عنوان نخست‌وزیر درنظر گرفته‌اید؟»

بنی‌صدر گفت: «نخست‌وزیر باید با مجلس کار بکند؛ بنابراین باید دید آیا مصلحت کشور در این است که فوراً دولت را تشکیل بدهیم یا منتظر تشکیل مجلس بشویم و با تشکیل مجلس متوجه شویم که گرایش مجلس چگونه است و موافق با آن مجلس، دولت تشکیل می‌شود و، باتوجه به‌نزدیک بودن انتخابات مجلس، عاقلانه است که صبر کنیم تا مجلس تشکیل شود و موافق با گرایش مجلس دولت جدید را تشکیل بدهیم.»

رابطه با مقام رهبری: **بنی‌صدر در بخش دیگری از مصاحبه‌ی خود گفت:** «قانون اساسی تکلیف رابطه‌ی رئیس‌جمهور را با مقام رهبری مشخص کرده است و من در چهارچوب این روابط عمل خواهم کرد.»

بسیج نیروها: **بنی‌صدر گفت:** «در موقعیت خاصی که کشور ما دارد، ناگزیر است تمام نیروهای خود را مجهز کند. برای رفع مشکلاتی که مملکت ما با آن روبروست

و من از سال‌ها پیش براین نظر بوده‌ام، این نظر اکنون در ایران پیروز شده که باید روحانیون آگاه به‌مسائل روز و روشنفکران متعهد وحدت پیداکنند و با هم در حل مشکلات شرکت کنند؛ و من امیدوارم این وحدت در دوره‌ی ریاست جمهوری من کامل بشود.»

***حضور آمریکا در خلیج فارس:* بنی‌صدر در مورد نظر ایران در قبال حضور آمریکا در خلیج فارس گفت:** «متأسفانه سال‌هاست که این نظر پیدا شده که برای زندگی کردن باید به‌یک قدرتی تکیه داشت؛ و لذا بعضی‌ها می‌گویند که روسیه خطر اصلی است و باید به‌آمریکا تکیه کرد و برخی می‌گویند آمریکا خطر اصلی است و باید به‌شوروی متکی بود؛ ولی من معتقدم که هر دو خطر اصلی هستند و ما باید به‌خودمان متکی باشیم، بنابراین با سیاستی که بنای آن تکیه به‌یک ابرقدرت باشد و مقابله با ابرقدرت دیگر، مخالفم و معتقدم که مردم مسلمان این منطقه، و همه‌ی مستضعفان جهان، باید به‌خودشان تکیه کنند، همان‌طور که ما در انقلاب‌مان به‌خود متکی بودیم.»

اثرات تحریم اقتصادی

در مورد اثرات محاصره‌ی اقتصادی آمریکا بر ایران، بنی‌صدر گفت: «اگر سایر کشورها به‌محاصره‌ی اقتصادی آمریکا علیه ایران بپیوندند، اثرات آن بر اقتصاد ایران زیانبار است. با این‌حال، چون ما اقتصاد ـ به‌معنی واقعی کلمه ـ نداریم و اساس اقتصاد ما را واردات تشکیل می‌دهد، محاصره‌ی اقتصادی برای ملت ما از لحاظ درازمدت فرصت مغتنمی است که به‌تولید بپردازیم. آمریکا باید بداند که اکثریت مردم ما می‌توانند در مقابله با محاصره‌ی اقتصادی آن، سال‌ها با زندگی ساده‌ای سرکنند و اینها اقلیت‌ها هستند که به‌شیوه‌ی مصرف غربی خو کرده‌اند؛ که آن هم دراین فرصت شاید بتوانند خود را از این شیوه رها کنند تا کشورما از این

آزمایش بیرون بیاید.»

بنی‌صدر در مورد برنامه‌ی خود با روزنامه‌های داخلی و خارجی گفت: «از نظر من روزنامه یعنی وسیله‌ی ارتباط میان مردم یک کشور با هم و مردم جهان با یکدیگر؛ ارتباط مغز با مغز؛ و چون در جهان ما بدون اطلاعات انسان نمی‌تواند کاری انجام بدهد، مهم‌ترین کار روزنامه‌ها این است که اطلاعات صحیح را در اختیار مردم بگذارند. بنابراین، باید انواع سانسورها در روزنامه‌ها از بین برود و آنها می‌توانند فقط حقیقت را بنویسند. به‌نظر من، مهم‌ترین سانسورها از ناحیه‌ی خود نویسندگان روزنامه‌ها اعمال می‌شود، آن هم با دیدی بدون اینکه قیم مردم باشند، خود، سانسور می‌کنند و این روحیه در روزنامه‌های ما باید از بین برود؛ و اما مطبوعات خارجی باید توجه داشته باشند که در دوران شاه سابق، افکار عمومی خودشان را خام کردند و حقایق کشور ما را در اذهان عمومی خودشان وارونه جلوه دادند و چنان به‌افکار عمومی خودشان فهماندند که ایران چهار اسبه در حال پیشرفت است و وقتی انقلاب رخ داد، آنها طبیعتاً آن اعتباری را که باید در افکار عمومی داشته باشند دیگر ندارند؛ و من امیدوارم که آنها خودشان اول تصمیم بگیرند که از آمدن به‌ایران منظورشان باز همان تبلیغات است یا هدفشان رسانیدن حقایق به‌مردم کشورهای خودشان؟ به‌هر صورت، من معتقدم که آنها باید آزادی رفت و آمد به‌ایران را داشته باشند ولو دروغ بنویسند، بهتر است از هیچ چیز ننوشتن و یا از دور نوشتن.»

***کنفرانس اسلام‌آباد*: بنی‌صدر در مورد شرکت ایران در کنفرانس اسلام‌آباد، گفت:** «اگر کنفرانس در چهارچوب روابط دو ابرقدرت می‌خواهد تشکیل بشود، تکیه بر یکی و بر ضد دیگری توفیق چندانی نخواهد داشت؛ و اگر بخواهد در قالب روابط ابرقدرت‌ها برای بسیج مردم سرزمین‌های اسلامی تشکیل بشود، مشکل می‌بینیم که بعضی از این دولت‌ها آماده‌ی چنین راه حلی باشند. به‌هرحال، در صورتی که

ایران در این کنفرانس شرکت کند، باید از محدوده‌ی منطقه بیرون بیاید و کل مسائلی که کشورهای اسلامی در رابطه با دو ابرقدرت با آن مواجه هستند، مورد طرح و بررسی قرار بگیرد و مطالعه بشود؛ و حق این بود که قبلاً من از این تصمیم مطلع می‌شدم.» **بنی‌صدر در مورد نقایص احتمالی موجود در قانون اساسی گفت:** «من قبلاً در مجلس به‌آنها اشاره کرده‌ام و در صورتی که مسئله‌ی متممی پیش بیاید، نظرهای خودم را خواهم گفت.»[۱]

مصاحبه‌ی تلویزیونی

ابوالحسن بنی‌صدر، دیشب، در یک برنامه‌ی اختصاصی تلویزیونی نیز شرکت کرد. او به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران در پاسخ این سؤال که با رسمیت یافتن کار ریاست جمهوری، تکلیف بعضی از ارگان‌هایی که موجودیتشان با حضور دولت و رئیس‌جمهور و مجلس مغایرت دارد چیست، گفت: «شورای انقلاب که کارش تمام می‌شود و کنار می‌رود، کمیته‌ها نیز باید پس از تغییر محتوای شهربانی و تقویت شهربانی، منحل شوند.» **بنی‌صدر در ادامه‌ی همین گفتگو گفت:** «رادیو و تلویزیون در گذشته، نه تنها خوب عمل نکردند بلکه بد بودند. رادیو تلویزیون باید آئینه‌ای در برابر جامعه باشند و منعکس‌کننده‌ی همه‌ی رویدادها و اخبار.» **بنی‌صدر گفت:** «دانشجویان پیرو خط امام اگر با رفتن هیئت ایرانی به‌کنفرانس اسلام‌آباد مخالف هستند، می‌توانند نظر خود را بگویند و شورای انقلاب هم می‌تواند تصمیم خود را باتوجه به‌شرایط بگیرد؛ اما لازم بود دانشجویان پیرو خط امام نظرات خود را با شورای انقلاب درمیان می‌گذاشتند و دلایل شورای انقلاب را می‌شنیدند.»[۲]

---

۱ - روزنامه‌ی *اطلاعات*، دوشنبه ۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۸.
۲ - روزنامه‌ی *اطلاعات*، دوشنبه ۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۸.

تلگرام افشاگرانه‌ی آیت‌الله حسن لاهوتی به‌بنی‌صدر

این تلگرام دیروز از طرف آیت‌الله حسن لاهوتی برای آقای بنی‌صدر مخابره شد:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

«جناب آقای بنی‌صدر، ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران، محترماً من به‌جای تبریک ریاست جمهوری، دعا می‌کنم که شما موفق به‌رفع مشکلات و برآوردن حاجات و نیازمندی‌های ملت ستمدیده و رنج‌کشیده‌ی ایران گردید. شما و همه‌ی ملت ایران، به‌خوبی واقفند که علت پیروزی قاطع و غرورآمیزتان، شخص خودتان بودید که روحانیت مبارز هم در سراسر مملکت، شما را تأیید کرد. خوشبختانه چهره‌های فرصت‌طلب در برابر شما ماهیت خود را به‌خوبی نشان دادند و برای ملت ما بیشتر آفتابی شدند؛ و شاید فهمیدند که در میان ملت، پایگاه قوی و استواری ندارند و فقط امام امت را در پیشاپیش خود سپر کرده و خاصه خرجی می‌کنند و از خرج کردن امام و خود را پیش از هر گروه به‌امام نزدیک‌تر دیدن و مرتکب هزاران اشتباه غیرقابل

بخشش گردیدن، ابا و امتناعی ندارند، چرا که فرصت‌طلبی غیر از این نمی‌تواند باشد. عجبا چهره‌هایی که دیروز حتی از امضاء کردن اعلامیه‌های امام ـ صادره از پاریس ـ ابا و امتناع داشتند و پای مبارکشان حتی یک‌روز و یکبار هم به‌زندان آریامهری باز نشد و در مقابل همه چیز با ترس و وحشت روبرو می‌شدند، امروز از نزدیک‌ترین چهره‌ها نزد امامند! امامی که در شجاعت، سیمای حضرت حسین را در چهره‌اش می‌بینیم و ملت ما برای رهایی از حکومت چنین گروهی به‌شما روی آورده و پناهنده شده‌اند و رأی قاطع خود را به‌شما داده‌اند؛ و امیدوارم که شما همان چهره‌ای باشید که نشان داده‌اید. در چنین صورت است که ملت درکنار شما خواهد بود و سرّ پیروزی و محبوبیت امام نیز همین است.

امید است که در انتخاب همکاران و همراهان، موفق و مؤید باشید و فرصت‌طلبان شما رامحاصره نکنند! آقای بنی‌صدرا به‌هوش باشید که بارسنگین و طاقت‌فرسا بر دوش شما آمده است و شما در مقابل شهدا و ملت ایران و تاریخ و نسل آینده مسئول خواهید بود. من به‌همه‌ی ملت ایران اعلام می‌کنم که با انتخاب شما کار را تمام شده ندانند و در انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی ـ چرا که دولت شما پس از انتخابات تشکیل می‌شود ـ به‌ارشادات و تذکرات شما توجه کافی مبذول نمایند و همه جا با شما و همراه شما باشند. باشد که شما بر مشکلات، که چون کوهی عظیم در مقابل است، پیروز گردید و برای مملکت موجب افتخار و برای اسلام سربازی وفادار و برای ملت برادری مهربان و برای امام پیروی آگاه و برای مستضعفان رهبری دانا و توانا باشید!»[۱]

باتقدیم احترام ـ حسن لاهوتی
۵۸ / ۱۱ / ۱۰

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، پنجشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۵۸.

یک ماجرا از بنی‌صدر، قبل از ریاست جمهوری ایشان

پس از طرح پرسش از امام درباره‌ی نامزدی کسانی که به‌قانون اساسی رأی نداده‌اند و پاسخ ایشان مبنی برعدم صلاحیت آن کسان در روز سی‌ام دی‌ماه، روزنامه‌ها اعلام کردند که مسعود رجوی از دور رقابت‌های انتخاباتی کنار رفت.

پزشکان و اطرافیان، با نگرانی از ظهور عارضه‌ی قلبی در امام خبر دادند و در نخستین روزهای بهمن‌ماه، ایشان را از قم به‌بیمارستان قلب تهران منتقل و در روز پنجشنبه، چهارم بهمن‌ماه، امام طی سخنانی در بیمارستان، مردم را به‌شرکت فعال در انتخابات دعوت کردند. در قسمتی از آن سخنان فرمودند که بهتر این است که آنهایی که می‌دانند که انتخاب نمی‌شوند، آنها متصل بشوند به‌بعضی آنهایی که می‌دانند می‌برند، تا اینکه ان‌شاءالله یک رأی کافی تحقق پیدا بکند و ما سرشکسته نشویم.

غروب همان روز، مرحوم شیخ فضل‌الله محلاتی، که عضو روحانیت مبارز تهران بود و از طرفداران جدی بنی‌صدر، به‌محل شورای انقلاب آمد. دکتر حبیبی و صادق قطب‌زاده و چندتن از اعضای شورای انقلاب نیز آمدند. قرار شد که

به‌بنی‌صدر نیز اطلاع داده شود تا در این جمع حضور یابد و در صورت امکان، پیرامون نظر امام، به‌یک تصمیم‌گیری واحد برسند. هنگامی که به‌او تلفن کردم و سبب دعوت وی به‌جلسه را توضیح دادم، پاسخ داد سخن امام واضح است؛ گفته است آنان که رأی ندارند به‌نفع آنان که رأی دارند کنار بروند؛ بنابراین تکلیف آقایان روشن است و لزومی به‌آمدن من ندارد. در حقیقت، حرف بنی‌صدر آن بود که چون معلوم است آقایان رأی ندارند، بنابراین می‌بایست به‌نفع او کنار روند. پس از مقداری چانه‌زنی راضی به‌آمدن شد و ساعتی بعد در اتاق شورای انقلاب به‌دیگران پیوست. من (محمدجواد مظفر) و چند تن از دوستان، به‌اتفاق شهید محلاتی، در اتاق دیگر به‌انتظار نشستیم. مرحوم محلاتی قاعدتاً اعتقاد داشت که رأی امام به‌بنی‌صدر تعلق دارد.

دقیقاً به‌خاطر ندارم جلسه‌ی آن شب چه مدت به‌طول انجامید، اما وقتی در اتاق باز شد و بیرون آمدند، معلوم گشت که به‌توافق قابل اعتنایی نرسیده‌اند و تنها به‌امضای متن کوتاهی اکتفا کرده بودند که در صورت موفقیت هر یک از نامزدهای حاضر در جلسه، در انتخابات، دیگران با او همکاری کنند؛ اما چند روز پس از برگزاری انتخابات، هنگامی که نتایج قطعی آن و انتخاب بنی‌صدر با رأی قاطع هفتاد و پنج درصد شرکت‌کنندگان معلوم شد، شبی، به‌محض خروج قطب‌زاده از جلسه‌ی شورای انقلاب، برای طرح موضوعی نزد او رفتم؛ و او در حالی که با عجله از پله‌ها پایین می‌رفت، گفت: «این حرف‌ها را رها کن! فعلاً بدبختی انتخاب این آقا به‌ریاست جمهوری است. اسلام به‌باد رفت!» و قریب به‌یک هفته از انتخابات می‌گذشت که بنی‌صدر دیگر در جلسات شورای انقلاب حاضر نمی‌شد و این موضوع سبب رنجش اعضاء شده بود. شبی به‌خانه‌ی او (خانه خواهرش در خیابان شریعتی بالاتر از سه راه طالقانی) تلفن کردم. مصطفی انتظاریون، دستیار و همراه همیشگی او، گوشی را برداشت. از او پرسیدم، چرا ایشان در جلسات شورای

انقلاب شرکت نمی‌کند؛ و او پاسخ داد که می‌گوید حالم مساعد نیست، ولی اگر خودت با او صحبت کنی، بهتر است. گوشی را به‌او داد. پس از سلام و احوالپرسی، سؤالم را درباره‌ی سبب عدم حضور وی در شورای انقلاب تکرار کردم و او با لحن مغرورانه‌ای در پاسخ گفت: «جلسات شورای انقلاب باید در حضور رئیس‌جمهور تشکیل شود.» و من دیگر با زبان او آشنا شده بودم و می‌دانستم چگونه باید او را به‌کاری راضی کرد گفتم: این حرف‌ها چیست؟ و حالا خواهش می‌کنم که به‌خاطر من بیایید. تا کمتر از نیم‌ساعت بعد آمد و به‌اتاق شورا رفت و من صمیمانه از او تشکر کردم.[1]

۱ ـ اولین رئیس‌جمهور، محمدجواد مظفر، نشر کویر.

ماشاءالله قصاب، رئیس کمیته‌ی سفارت آمریکا، دستگیر شد.

در پی افشاگری بازپرسان سابق دادسرای انقلاب اسلامی بندر انزلی، سرپرست سابق کمیته‌ی مستقر در لانه‌ی جاسوسی آمریکا در این شهر دستگیر شد. وی ماشاءالله قصاب نام دارد و معروف به‌ماشاءالله کاشانی است و دستگیری او به‌وسیله‌ی متحصنین در مسجد قائمیه‌ی بندر انزلی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این شهر صورت گرفت. ماشاءالله قصاب پس از دستگیری تحویل دادستان انقلاب اسلامی بندر انزلی شد و به‌تهران انتقال یافت.[1]

1 ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، چهارشنبه ۱۷ بهمن ۵۸

مصاحبه‌ی مطبوعاتی دکتر بهشتی
آزادی گروگان‌ها با امام درمیان گذاشته می‌شود

آیت‌الله دکتر بهشتی، عضو شورای انقلاب، پیش از ظهر دیروز، در یک گفتگوی مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرنگاران خارجی مقیم ایران و خبرنگاران داخلی، به‌سؤالات متعدد آنان پاسخ داد.

دکتر بهشتی، در آغاز این مصاحبه، در مورد مسئله‌ی گروگان‌ها و نظرات آقای بنی‌صدر در این زمینه، گفت:

«گفتگوهای ما در مورد این مشکل هنوز پایان نگرفته است و نظر اعضای شورای انقلاب در این مورد یکسان نیست و به‌هر صورت، نظر مردم باید مورد توجه قرار گیرد و ما باید این مسئله را با امام نیز مورد بحث و گفتگو قرار دهیم؛ زیرا اظهارنظر در این مورد آسان نیست و آقای بنی‌صدر تنها نظر شخصی خود را در این مورد بیان کرده است.

وی، در پاسخ به‌این سؤال که گفته شده سفیر دولت ایران در ژنو گفته است که دولت آمریکا به‌خاطر جنایات و اعمالی که در طول سلطنت شاه در ایران انجام داده،

باید از ایران معذرت‌خواهی کامل نماید و اگر دولت آمریکا اقداماتی در این مورد انجام دهد و حق دولت ایران را در مورد استرداد شاه از پاناما بپذیرد، آیا این وضع مورد قبول شما هست، اظهار داشت:

«باید بگویم که این تنها چیزی نیست که آمریکا باید انجام دهد.» **دکتر بهشتی افزود:** «این تنها مردم هستند که خط مشی سیاسی یک مملکت را تعیین می‌کنند و نه نیروهای خارجی. دولت جدید ایران به‌خوبی می‌داند که نیروی خود را تنها می‌تواند از طریق اتکاء به‌مردم به‌دست آورد، نه اتکاء به‌شرق یا غرب.»

در پاسخ به‌این سؤال که آقای بنی‌صدر در هفته‌ی گذشته اعلام داشته قصد دارد به‌شورای انقلاب و امام پیشنهاد نماید که گروگان‌ها به‌دولت تحویل داده شوند، آیا چنین پیشنهادی به‌شورای انقلاب داده شده و نظر شما در این مورد چیست، گفت:

«وی هنوز چنین پیشنهادی به‌شورای انقلاب نداده است و عقیده براین است که ما باید سعی کنیم راه حلی برای این مشکل پیدا کنیم که مورد قبول همه‌ی مردم و یا اکثریت مردم باشد؛ از جمله دانشجویان عزیز و صمیمی ما که در لانه‌ی جاسوسی هستند. هر تصمیمی بدون توجه به‌این موضوع با شکست روبرو خواهد شد.»

دکتر بهشتی، در مورد تصمیم شب گذشته‌ی شورای انقلاب، که انتخابات مجلس را یک هفته به‌تعویق انداخت، گفت:

«این تصمیم بدان دلیل گرفته شده که به‌کاندیداها فرصت داده شود بتوانند خود را برای انتخابات آماده کنند.» **وی در پاسخ به‌این سؤال که آیا این تصمیم حزب شما و یا در ارتباط با کنگره‌ای که آقای بنی‌صدر قرار است تشکیل دهند، اتخاذ شده، گفت:** «این تصمیم به‌نفع همه‌ی گروه‌ها و دستجات و البته بیش از همه به‌نفع این کنگره بوده است. ما می‌خواهیم که حسن نیت و همکاری خود را در این مورد نشان دهیم و به‌راه خودمان در خط ملت و به‌رهبری امام خمینی ادامه دهیم.

این تصمیم در جهت همکاری بین گروه‌های مختلف و نظریات مختلف بوده

است. این گروه‌ها و دستجات باید به‌همکاری و اتحاد خود ادامه دهند و تا زمانی‌که این همکاری به‌سود اتحاد ملت ما است باید ادامه یابد.»

حزب جمهوری اسلامی شکست نخورده

دکتر بهشتی، همچنین، در پاسخ به‌این سؤال که در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، حزب جمهوری اسلامی رأی بسیار کمی آورد، دلیل این مسئله چیست، چنین اظهار عقیده کرد:

«اصل جریان این بوده است که در مورد کاندیدای معرفی شده از جانب ما، نقطه‌ی شک و ابهامی وجود داشت که آیا وی ایرانی‌الاصل است یا خیر. ما تصمیم گرفتیم، که روی کاندیدای خود پافشاری نکنیم و ترجیح دادیم نشان دهیم که آماده‌ایم از قانون اساسی خود، حتی به‌قیمت از دست دادن کاندیدای ریاست جمهوری، حمایت کنیم.

من این موضوع را شکست حزب در انتخابات نمی‌دانم، زیرا ما در این انتخابات نامزد نداشتیم.»

از دکتر بهشتی در مورد هیئت بین‌المللی و کمیسیون تحقیق سؤال شد که آیا این امکان وجود دارد این هیئت منصفه در کنار کمیسیون تحقیق فعالیت نماید، وی گفت:

«تاکنون که چنین مسئله‌ای مطرح نبوده ولی امکان دارد که در آینده مطرح شود. قبلاً در ایالات متحده این امکان به‌وجود نیامد که این هیئت منصفه تشکیل شود.»

حل مسئله‌ی گروگان‌ها

از دکتر بهشتی سؤال شد: آیا شما نظر می‌دهید حل مسئله‌ی گروگان‌ها به‌حل دیگر مشکلات ایران کمک خواهد کرد یا خیر؟ زیرا وزیر خارجه‌ی ایران گفته است مسئله‌ی گروگانگیری باعث شده که ما نتوانیم به‌مسائل دیگر خودمان بپردازیم و آیا

شما فکر می‌کنید بعد از تشکیل مجلس، مسئله‌ی گروگانگیری حل شود؟ **وی گفت:**

«این امکان وجود دارد. این مسئله درجه‌ی اول یا دوم برای ایران نیست، با این حال می‌خواهیم که این مشکل حل شود؛ زیرا مایل نیستیم که یک مشکل لاینحل سیاسی در ایران داشته باشیم، ولی این مسئله چندان اهمیتی برای دولت و رهبری سیاسی ایران ندارد. ما مسائل مهمتر دیگری در ایران داریم.» **وی افزود:**

«البته ما وقتی که پیشنهادات جدیدی دریافت کنیم، آنها را در شورا مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. به‌هرحال، این مشکلی است که ما با آن مواجه هستیم و باید آن را حل کنیم، ولی وقتی با مشکلات جدیدی در کشور خود مواجه هستیم، نمی‌توانیم باز هم درباره‌ی این مشکل صحبت کنیم.»

آرزوی وزارت ندارم

دکتر بهشتی، در زمینه‌ی این سؤال که آیا وی در کابینه‌ی آینده نقشی به‌عهده خواهد داشت یا خیر، گفت:

«نه. زیرا گفته‌ام که من کارهای زیادی دارم که باید برای کشورم انجام دهم. من همیشه ترجیح می‌دهم که در فعالیت‌هایی باشم که به‌طرق مختلف، در جهت تقویت انقلاب ما باشد و وزارت چیزی نیست که من آرزوی آن را داشته باشم، زیرا این شغل در فعالیت‌های من محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند و من به‌این موضوع علاقه‌مند نیستم و بارها گفته‌ام که پذیرش مقامی در طول یکسال گذشته، برای من تنها به‌عنوان یک وظیفه تلقی می‌شود نه یک تمایل.»

سفر قطب‌زاده

در مورد سفر آقای قطب‌زاده به‌اروپا و اینکه آیا ایران مایل است با دنیای خارج ارتباط برقرار کند، سؤال شد.

دکتر بهشتی جواب داد: «اگر این‌طور تصور شود که ایران می‌خواهد درها را به‌روی خود ببندد و با دنیای خارج هم هیچ ارتباطی نداشته باشد، این تصور کاملاً غلط و غیرقابل قبول است.»

سؤال شد: اکنون در ایران دو نوع طرز تفکر در مورد استرداد شاه وجود دارد: یکی حضور خود شاه در ایران و دیگری محاکمه‌ی اعمال او است. نظر شما چیست؟

دکتربهشتی، در جواب گفت: «شاه باید به‌ایران بازگردانده شود و در اینجا محاکمه شود تا این مسئله درسی برای سایر دیکتاتورها شود که آنها نیز عاقبت در مقابل ملت به‌محاکمه کشیده خواهند شد.»

«این نظر شورای انقلاب نیز می‌باشد و نظر شورای انقلاب نظر ملت ایران است. زیرا شورای انقلاب همیشه سعی دارد نظرات ملت را مورد توجه قرار دهد و آن را به‌مرحله‌ی اجرا درآورد.»

از دکتر بهشتی سؤال شد:

آیا سفر آقای قطب‌زاده به‌اروپا، ارتباطی به‌حل مسئله‌ی گروگان‌ها دارد؟ **وی گفت:** «من فکر نمی‌کنم این سفر ارتباطی با این مسئله داشته باشد.»

دکتربهشتی، در پاسخ به‌این سؤال که آیا فرد یا سازمان بین‌المللی به‌خصوصی پذیرفته است که عضو کمیسیون تحقیق باشد، گفت:

«راجع به‌این موضوع اطلاعات زیادی ندارم، ولی فکر می‌کنم، بعضی از شخصیت‌ها آمادگی خود را برای شرکت در این کمیسیون اعلام داشته‌اند، ولی در حال حاضر اسامی آنها را به‌خاطر ندارم.»

سؤال شد: آیا شورای انقلاب دستور داده که نیروهای ارتش به‌گنبدکاووس اعزام شوند؟ و حل مسئله‌ی آنها به‌چه صورت خواهد بود؟ **دکتربهشتی گفت:** «از آنجا که ما مسئول مسئله‌ی مملکتی هستیم، باید امنیت مردمی راکه درگنبدکاووس زندگی

می‌کنند، تأمین کنیم. البته مسئله درگنبد زیاد مهم نیست؛ تنها مسئله این است که اقلیتی روشی را پذیرفته‌اند که اکثریت قبول کرده‌اند، یعنی جمهوری اسلامی که موردنظرشان نیست.» دکتربهشتی در این مورد توضیح داد که این عده، یعنی فدائیان خلق که مارکسیست هستند، می‌توانند طرز تفکر خود را داشته باشند و آن را توضیح و تشریح کنند، ولی نباید دیگران را مجبور کنند طرز تفکر آنها را بپذیرند.

دکتربهشتی، در پایان، در زمینه‌ی انحلال شورای انقلاب، که مورد سؤال یکی دیگر از خبرنگاران بود، گفت: «این کابینه می‌توانست درکنار شورای انقلاب، که به‌عنوان مجلس شورا است، به کار خود ادامه دهد، اما امام مسئله‌ی انحلال شورای انقلاب به‌عنوان مجلس، آن را جانشین مناسبی برای مجلس دانستند.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، پنجشنبه ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۸.

نظرات آیت‌الله‌العظمیٰ گلپایگانی درباره‌ی انتخابات مجلس

از سوی دفتر امام‌خمینی، اطلاعیه‌ی حضرت آیت‌الله‌العظمیٰ گلپایگانی در مورد انتخابات اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی انتشار یافت. متن اطلاعیه به‌این شرح است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ملت رشید و مسلمان ایران، سلام بر شما! هوشیاری و بیداری و اتحاد و استقامت و پایداری شما، در این مقطع زمانی، پاسدار اسلام و احکام قرآن مجید و نگهبان مرزهای فکری و جغرافیایی کشور ایران است. کشور ما همیشه به‌واسطه‌ی موقعیت خاص و معادن و منابع خدادادی، مورد طمع بیگانگان بوده و هست. روزگاری به‌روسیه و انگلستان و در این عصر اخیر به‌آمریکای جهانخوار، کشور ما عادت کرده و استقلال سیاسی و اقتصادی ما را مورد تجاوز قرار داده و با نقشه‌های مختلف این مملکت را در عقب‌ماندگی و فقر فرهنگی و اقتصادی نگه‌داشته و از اسلام و رهنمودهای آن جدا کرده و هرکدام به‌نوبه‌ی خود با تز جدایی دین از سیاست و منزوی ساختن روحانیت و

نیرنگ‌های دیگر، رژیم‌هایی را که حافظ منافع خودشان بودند، به‌جای نظام الهی اسلام، که یگانه نظام حامی حقوق بشر و مجری عدالت اجتماعی و مدافع از مستضعفان و کوبنده‌ی مستکبران است، برقرارکردند و مظالمی که در این راه مرتکب شده و مصائب بزرگی را به‌وجود آوردند، بر احدی پوشیده نیست. آنان تلاش کردند و آموزش و پرورش و سازمان‌های مختلف دولتی را در خدمت خود قرار دادند. در این مدت ـ چنانچه دیدیم و تجربه نشان داد ـ هرکدام از این سه تجاوزگر، ضعیف و از میدان خارج شدند.

رقیب او به‌وسیله‌ی ایادی داخلی و خارجی‌اش وارد میدان شد و ملت ما از استعماری به‌استعمار دیگر منتقل و کشور، آلت دست این غارتگران ابرقدرت گردید. اکنون که ملت به‌پاخاسته‌ی ایران، با قیام اسلامی و تاریخی خود، کار استعمار را ساخت و کارسازی اسلام را نشان داد و بر گفتار آنان که دین را افیون جامعه‌ها می‌شمردند، خط بطلان کشید، هنوز هم آن سیاست‌ها ادامه دارد و در حالی‌که برای قطع ریشه‌های استعمار آمریکا کوشش می‌نماید سیاست دیگر و گروه‌های وابسته به‌آن را در زیر پوشش حمایت از کشاورز و کارگر و حتی در زیر پوشش اسلام بر قرآن مجید می‌خواهند خود را جانشین استعمار خونخوار آمریکا و عوامل و مزدوران آن سازند و ما را در دو جبهه، بلکه چند جبهه درگیر نمایند. لذا در این موقع که انتخابات اولین مجلس شورای اسلامی در پیش است، برای اینکه ان‌شاءالله تعالیٰ و به‌حول و قوه‌ی الهی مجلس هماهنگ و مستقل و نمایانگر رشد اسلامی و مصون از مداخله‌ی بیگانگان تشکیل شود، باتوجه به‌پرسش‌های متوالی عموم، تکلیف شرعی خود دانستم با این اعلام که در هیچ حوزه‌ی انتخاباتی نظر به‌شخص خاصی ندارم، به‌ملت عزیز و غیور ایران که علاقه‌مندی خود را به‌مبانی شرع و قوانین اسلام و مسلمین در این انقلاب عظیم ثابت کردند، تذکراتی بدهم:

۱ ـ وظیفه‌ی شرعی ثابت هر مسلمان است که افرادی را برای نمایندگی مجلس انتخاب کنند که مسلمان و آگاه و معتقد به‌مبانی و احکام اسلام بوده و منتسب به‌گروه‌های وابسته به‌شرق و غرب و مکتب‌های منحرف از اسلام و انقلاب اسلامی نباشند، و آنها را با تحقیق از حضرات آقایان علمای اعلام و

افراد صحیح و مورد اعتماد شناسایی کنند.

۲ ـ هر مسلمان ملتزم که خود را برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی و دفاع از اسلام و استقلال و حیثیات مملکت، صالح می‌داند، در صورتی که زمینه‌ی انتخاب شدن داشته باشد و از قبول شرعاً معذور نباشد، وظیفه دارد قبول نامزدی خود را اعلام کند. بدیهی است افرادی که زمینه ندارند ـ یا کمتر دارند ـ نباید با افرادی که واجد صلاحیت اسلامی هستند ائتلاف نمایند و نوعی موضع‌گیری نکنند که دیگران و وابستگان به‌بیگانگان یا مکتب‌های منحرف و التقاطی پیروز شوند.

۳ ـ به‌طور کلی، در رأی دادن و نامزد شدن فقط به‌مسئولیت دینی خود توجه کنند و به‌مصالح مسلمین و استقلال کشور و رفاه ملت و تأمین امنیت و حکومت قانون و عدالت بیندیشند؛ و بدانند که مسامحه در انجام وظایف اسلامی در این انتخابات، که باید با نظم و آرامش انجام شود، مسئولیت بزرگ و شدیدی دارد و اسلام و جامعه را مواجه با خطرات بزرگ خواهد کرد.

مجلس شورای اسلامی آینده، باید کشور را در مسیر نظام اسلامی قرار داده و براساس بنیادهای الهی اسلام، شئون مختلف را سازمان دهد تا ظلم و بی‌عدالتی و استضعاف ریشه‌کن شود. از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که همگان را به‌آنکه موجب خیر و صلاح و رستگاری و نجات است، موفق و ملت عزیزمان را در این آزمایش بزرگ از لغزش حفظ و به‌اهداف عالیه‌ی این انقلاب اسلامی نائل فرماید!

والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته

۲۵ ربیع‌الاول سنه ۱۴۰۰ هجری ۲۳ بهمن ۱۳۵۸

محمدرضا الموسوی‌الگلپایگانی.[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، پنجشنبه ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۸

مصاحبه‌ی بنی‌صدر با لوموند درباره‌ی گروگان‌ها

پاریس ـ آسوشیتدپرس ـ ابوالحسن بنی‌صدر ـ رئیس‌جمهوری ایران ـ ضمن مصاحبه با روزنامه‌ی فرانسوی «لوموند» که دیروز انتشار یافت، درباره‌ی سرنوشت گروگان‌های آمریکایی گفت که این گروگان‌ها را می‌توان ـ شاید حتی طی چند روز آینده ـ آزاد کرد. البته در صورتی که دولت آمریکا به‌جنایات خود در ایران اعتراف کند و حق دولت ایران را برای دستیابی به‌اخراج شاه مخلوع و بازگرداندن ثروت او به‌ایران به‌رسمیت بشناسد. پرزیدنت بنی‌صدر، خاطرنشان کرد که البته این فرمول جدید باید قبلاً به‌تصویب آیت‌الله امام خمینی ـ رهبر انقلاب ایران ـ برسد؛ از سوی دیگر هنوز نشانه‌ای وجود ندارد که آیا این فرمول مورد تأیید دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، که از ۴ نوامبر گروگان‌های آمریکایی را در اختیار دارند، خواهد بود یا نه.

رولو، خبرنگار لوموند، ضمن مصاحبه‌ی خود، از بنی‌صدر پرسید که وی در حال حاضر از ایالات متحده‌ی آمریکا چه انتظاری دارد؟

بنی‌صدر پاسخ داد: «یک انتقاد از خود روشن و دقیق درباره‌ی جنایاتی که آمریکا طی ربع قرن اخیر در ایران مرتکب شده است، شناسایی این حق ما که استرداد شاه

مخلوع و بازگشت ثروت او به‌ایران را خواستار شویم، بسیاری از مسائل را حل می‌کند.»

او اضافه کرد: «ما نسبت به‌حصول به‌این آرمان خود آنچنان اطمینان داریم که حاضریم از قبل نتایج یک تحقیق بین‌المللی را بپذیریم.»

آنگاه خبرنگار لوموند پرسید: «آیا شما به‌انتظار پایان این تحقیق و استرداد شاه خواهید ماند تا گروگان‌ها را آزاد کنید؟»

بنی‌صدر پاسخ داد: «این دو موضوع زیاد به‌هم مربوط نیست. من تکرار می‌کنم که بهتر است آمریکا مسئولیت‌های خود را بپذیرد و قبول کند که دیگر در امور داخلی ما مداخله نکند.»

بنی‌صدر همچنین خاطرنشان کرد که او سعی خواهد کرد راه‌حل مصالحه‌آمیزی را به‌دانشجویان مبارزی که گروگان‌ها را در اختیار دارند، بقبولاند. او گفت: «ما هرگز علیه این میهن‌پرستان جوان، که صداقت و احساسات انقلابی‌شان تردید ناپذیر است، به‌اعمال خشونت متوسل نخواهیم شد. در صورت اختلاف‌نظر، من برای متقاعد کردن آنها به‌قبول نظرم به‌سفارت آمریکا خواهم رفت.»

اعتراض به‌شوروی

بنی‌صدر گفت که او در مورد حضور نیروهای انتظامی شوروی در مرزهای ایران، اعتراض‌نامه‌ای برای «لئونید برژنف»، رهبر شوروی، فرستاده است.

او گفت: «من نمی‌دانم که آیا این اقدام مربوط به‌اوضاع افغانستان است یا مربوط به‌اعمال فشار علیه دولت ایران؟ در هر حال، من از طریق سفارت یک کشور دوست، برای برژنف پیام داده‌ام که هرقدر زودتر نیروهای نظامی خود را از افغانستان بیرون ببرد وگرنه ملت ایران همه‌ی اعتماد خود را به‌شخص برژنف از دست خواهد داد.»

بنی‌صدر گفت: «ایرانی‌ها با انقلاب خود، آمریکا را دشمن اصلی خویش تشخیص داده‌اند. اما از زمان حضور نیروهای شوروی در افغانستان، آنها نگران تجاوز شوروی شده‌اند.»

رولو پرسید: «آیا آن کمک چندگونه‌ای را که به‌شورشیان افغانی وعده داده‌اید، تدارک کرده‌اید؟

بنی‌صدر پاسخ داد: «نه، زیرا ما نخست باید گروه‌های افغانی وابسته به‌آمریکا و پاکستان را از آنهاکه واقعاً برای استقلال کشور خود می‌جنگند، تمیز بدهیم. فقط این گروه اخیر است که ما می‌خواهیم کمک‌شان کنیم. تمیز این گروه کار آسانی نیست و نیاز به‌فرصت کافی دارد.»

رد کرد

واشنگتن ـ خبرگزاری فرانسه ـ سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا تأکید کرد که ایالات متحده در ماجرای گروگان‌ها به‌هیچ‌وجه به «انتقاد از خود» درباره‌ی به‌اصطلاح جنایات آمریکا علیه ایران، آن‌طور که بنی‌صدر در مصاحبه با لوموند عنوان کرده است، تن درنخواهد داد.

سخنگوی وزارت خارجه، ضمن تفسیر سخنان رئیس‌جمهوری ایران با لوموند اضافه کرد که نباید انتظار داشت ایالات متحده به‌خاطر جنایاتی که در ایران روی داده است خود را مجرم بشناسد.

سخنگوی وزارت خارجه‌ی آمریکا، در دنباله‌ی سخنانش افزود که اظهارات رئیس‌جمهوری ایران به‌دقت از جانب مسئولان آمریکا مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ و در پایان، بار دیگر تأکید کرد که ایالات متحده حاضر است برای جستجوی راه حلی برای پایان دادن به‌اختلاف‌های خود با ایران به‌مذاکره بپردازد.

والدهایم

سازمان ملل - آسوشیتدپرس - یک سخنگوی سازمان ملل گفت که مساعی کورت والدهایم، دبیرکل سازمان ملل، برای آزاد شدن گروگان‌های آمریکایی به‌مرحله‌ی بسیار حساسی رسیده است. وی گفت که هنوز والدهایم نظر خود را در قبال اظهارنظر پرزیدنت بنی‌صدر به‌او ابلاغ نکرده است.[1]

---

۱ - روزنامه‌ی *اطلاعات*، سه شنبه ۲۳ بهمن‌ماه ۱۳۵۸.

بنی‌صدر: برای آزادی گروگان‌ها، طرح سرّی در کار نیست

دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور کشورمان، در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری پارس، پیرامون طرح سرّی مربوط به‌گروگان‌ها، که در بعضی از وسایل ارتباط جمعی انتشار یافته بود، اظهار داشت: «ما گفته‌ایم هر وقت دیدیم که دولت آمریکا با پیشنهادهای ما موافقت کرد، مقدمات آزادی گروگان‌ها فراهم می‌شود و حرفی که ما زده‌ایم این بوده است، که به‌زبان‌های فرانسه و فارسی هم زده‌ایم و حتی به‌زبان‌های دیگر هم گفتیم و سرّی هم درکار نبوده؛ مثل اینکه می‌گویند سناریو و ایرانی‌ها، فرض کنیم که خارجی‌ها به‌آن صحنه‌آرایی می‌گویند. مثلاً اگر این بازی‌ها انجام گرفت، ما می‌رسیم به‌اینجا، ما این مطلب و حرف‌ها را گفته‌ایم. اصلاً درباره‌ی آزادی گروگان‌ها طرح سرّی درکار نبوده و اگر مقدمات فراهم بشود، ممکن است این نتایج به‌بار بیاید؛ و هروقت آمریکا مقدمات را فراهم کرد، این‌کار عملی خواهد شد و نه ما با کسی قرارداد سرّی داشته‌ایم و نه مطالب مخفی. ما هر حرفی که داریم علنی و آشکار است. اگر این خبر به‌وسیله‌ی یک سرویس خارجی گفته نشده بود، یک چیزی؛ اما از رادیوتلویزیون ایران انتظار دیگری نداریم و حتی این

مصاحبه را در استودیوی رادیو تلویزیون ایران نوار برداشتند و بعد هم به‌زبان فارسی ترجمه کردند که تاکنون از صدا و سیمای ایران این مصاحبه پخش نشده‌است.»

آقای بنی‌صدر افزود: «من حتی در مصاحبه به‌زبان فارسی گفتم که من از ابتدا با گروگان گرفتن مخالف بودم که در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی خودم هم این مطلب را منتشر کردم؛ و رفتن دانشجویان به‌سفارت، یک امری و گروگان گرفتن امر دیگری است. این دو یک چیز نیست؛ ۲ تا معنی دارد.» **آقای بنی‌صدر در پاسخ به‌این سؤال که امام خمینی فرموده‌اند که تا شاه را تحویل ایران ندهند، ما گروگان‌ها را آزاد نمی‌کنیم، اظهار داشت:** «بر فرض امام خمینی چنین نظری داشته باشند، نظر ایشان اجرا خواهد شد و این مانع از آن نخواهد بود که من نظر دیگری داشته باشم.» **رئیس‌جمهور، در پاسخ این سؤال که آیا دانشجویان پیرو خط امام همچنان در لانه‌ی جاسوسی خواهند ماند، گفت:**

«دانشجویان پیرو خط امام باید بروند در دانشکده‌شان، ضمن مبارزه درسشان را هم بخوانند. آنها حق ندارند در امور دولت دخالت بکنند.»

«دانشجویان برادران عزیز ما هستند و خیلی هم دوستشان می‌داریم، اما ربطی به‌این ندارد که در مورد دولت بخواهند دخالت بکنند، و می‌گویند ما نکرده‌ایم، بیجا می‌گویند؛ به‌این‌چه مربوط است که به‌سفارتخانه‌های ما دستورات صادر کنند؟ حساب و کتابی دارد. چرا دانشجویان پیرو خط امام راضی هستند که دولت این‌جور سست بشود؟» **آقای بنی‌صدر در پاسخ این سؤال، که در حال حاضر سرنوشت گروگان‌های آمریکایی به‌کجا می‌انجامد، گفت:** «در حال حاضر کسی نگران سرنوشت حال گروگان‌ها نیست. مسئله این است که باید مقدمات کار فراهم بشود. آمریکایی‌ها از توطئه‌های خود دست بردارند، بعد ببینیم که باید با آنها چه کار کرد.»

رئیس‌جمهور کشورمان، در پایان، درباره‌ی استعفای دکتر شیبانی، وزیر کشاورزی، اظهار داشت: «ایشان استعفایش را به‌من نداده و من او را کنار نگذاشته‌ام.»[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳۵۸.

بنی‌صدر: در برابر فشار با قاطعیت ایستادگی می‌کنیم

رادیو و تلویزیون الجزایر، اخیراً با دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری کشورمان، یک مصاحبه‌ی تلویزیونی به‌عمل آورد.

بنی‌صدر در این گفتگو در پاسخ این سؤال که برنامه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آینده وی چیست، گفت: «تصمیماتی را که در مورد آینده‌ی ایران باید بگیریم گرفته‌ایم و آن ایجاد یک جامعه‌ی مستقل است، بدون اینکه تحت تأثیر هیچ‌یک از قدرت‌های خارجی قرار گیرد. در حال حاضر ما نفت می‌دهیم و کالا می‌خریم و مصرف می‌کنیم. صنایع ما، کشاورزی ما، سازمان‌های اداری و ارتش ما و بالاخره در مجموع، همه‌ی فعالیت‌های ما وابسته است. برنامه‌ی اصلی ما این است که این وابستگی‌ها را از بین ببریم و اساس یک اقتصاد مستقل را پایه‌ریزی کنیم. به‌طوری‌که براساس این اقتصاد، مردم امکان داشته باشند نیازهای اساسی خود را تأمین کنند و زمینه‌ی رشد داشته باشند؛ بدین ترتیب که مردم ایران بتوانند کار کنند و ابتکار داشته باشند و با این‌کار و ابتکار، اساس محکمی برای ایران حال و آینده بگذارند.» **سؤال شد:** امام خمینی فرمودند که سیستم اسلامی باید جایگزین

سیستم‌های دیگر مثل سیستم سرمایه‌گذاری و سیستم کمونیزم بشود؛ باتوجه به‌تضاد موجود بین این دو سیستم، این طرح از نظر شما چگونه اجرا می‌شود؟

بنی‌صدر در پاسخ گفت: «اگر بخواهیم بین دو سیستم یک راه‌حل پیدا کنیم، موفق نخواهیم شد و با شکست روبرو می‌شویم؛ بلکه باید یک تجربه‌ی مستقل از این دو انجام دهیم و آن همان تجربه‌ی نظام اسلامی است.

به‌نظر من، اسلام نظامی است برای آزادی و پیشرفت کامل انسان و رهایی او از هرگونه قید و سلطه و اینها در یک جامعه‌ی مستقل ضوابطی دارد و این ضوابط در نظام اسلامی عبارتست از: استقلال و آزادی؛ یعنی خود مردم باید آگاهانه درباره‌ی سرنوشت خویش تصمیم بگیرند.»

بنی‌صدر افزود: «دیگر حذف فعالیت‌های تخریبی در زمینه‌ی اقتصاد و سیاست است. به‌طوری که منابع موجود برای تأمین نیازهای اساسی کشور کفایت کند. اگر همه‌ی ما فرزندان یک آدمیم و به‌قول پیامبر اسلام «مانند دانه‌های شانه با هم برابریم»، پس باید امکاناتی که در ایران برای مردم موجود است، برای همه یکسان باشد و وقتی ما امکانات را فراهم کردیم و آزادی و استقلال هم بود، انسان شروع به‌رشد می‌کند و این یک روش اسلامی است که هم ساده است و هم عملی.»

مسئله‌ی اقلیت‌ها

نماینده‌ی رادیو تلویزیون الجزایر پرسید: آقای رئیس‌جمهور، ثبات و امنیت در ایران بستگی به‌حل مشکل اقلیت‌ها به‌ویژه اقلیت کُرد دارد. به‌نظر شما این مشکل چگونه حل خواهد شد؟

بنی‌صدر در پاسخ گفت: «اولاً ثبات در ایران بستگی به‌اقلیت‌ها ندارد برای اینکه ما اقلیتی نمی‌شناسیم. اقلیت وقتی است که بین دیگران و ـ مثلاً کُردها ـ ما یک رابطه‌ی نابرابری را بپذیریم، ولی چون برای ما اصل، اسلام است همه‌ی مردمی که

در این سرزمین زندگی می‌کنند حق برابر دارند. به‌نظر من، برای حل این مشکل ما باید این برابری حق را تضمین کنیم تا به‌حقی که دارند برسند. ما در برابر فشار، با قاطعیت ایستادگی می‌کنیم تا این حق، بهانه‌ی استقرار گروه خودکامه‌ای بر مسند قدرت نشود و در چهارچوب این دو ضابطه است که ما مشکلات را حل خواهیم کرد.»

روابط با کشورهای منطقه

سؤال شد: سیاست شما در قبال کشورهای عربی به‌خصوص عراق و کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس، بر چه اساس است؟ **بنی‌صدر گفت:** «همان‌طوری که در سمینار میهمانان خارجی، که برای سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران به‌کشور ما آمده بودند، گفتم سیاست ما در این مورد با سیاست داخلی ما ارتباط دارد. ما ملت‌های مسلمان می‌توانیم یک جامعه‌ی بزرگ اسلامی با اشتراکات فرهنگی و اقتصادی گسترده به‌وجود بیاوریم، زیرا واحدهای کوچک نمی‌توانند در برابر قدرت‌های بزرگ ایستادگی کنند. بنابراین اگر کشورهای اسلامی رژیم‌هایی داشته باشند که بتوانند با هم در چهارچوب یک جامعه‌ی بزرگ اسلامی زندگی مشترکی داشته باشند، مناسبات ما ـ چه با شیخ‌نشین‌های خلیج فارس چه با عراق و چه با دیگر کشورهای جهان ـ براساس تعاون و همکاری است و این روابط نه به‌عنوان دولت‌ها بلکه به‌عنوان ملت‌هایی است که با ما فرهنگ مشترک دارند و ما آنها را از خودمان می‌دانیم و بر همین اساس عمل می‌کنیم.» **رئیس‌جمهور کشورمان، در پاسخ سؤالی مربوط به‌آینده‌ی انقلاب در ایران و اینکه آیا انقلاب اسلامی ملت ایران می‌تواند در به‌وجود آوردن انقلاب‌های دیگر در جهان مؤثر باشد، گفت:** «ما در ایران بعد از انقلاب ضعف‌هایی داریم. همان‌طور که من در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی انقلاب اسلامی نوشتم، این ضعف‌ها را می‌شود به‌قدرت تبدیل کرد. به‌طور مثال اگر مجلس

ما، که انتخاباتش تا چند هفته دیگر شروع می‌شود، هماهنگ و خواهان همان اصلاحاتی باشد که ملت ایران طلب می‌کنند، این مجلس خودش یک نقطه‌ی قوت می‌شود؛ ولی اگر مجلس مخالف خطی باشد که رئیس‌جمهور براساس آن خط انتخاب شده است یا متشتت باشد و یا دارای یک اکثریت ثابت نباشد، این مجلس تبدیل به‌یک ضعف بزرگ خواهد شد. دستگاه اداری ما نیز در حال حاضر یک ضعف بزرگ است، ولی در صورت به‌کار پرداختن افراد معتقد و مؤمن و تجدید سازمان آن، تبدیل به‌یک قدرت خواهد شد. بنابراین اگر ما همه‌ی ضعف‌ها را به‌قدرت تبدیل کنیم، که البته کار آسانی نیست، در آن صورت انقلاب ما الگویی از همان نظام اسلامی می‌شود که نه روسی، نه آمریکایی و نه شرقی و نه غربی و نه بین این دو تا؛ و آن‌وقت است که این تجربه را هر جامعه‌ای می‌تواند بپذیرد.» **بنی‌صدر گفت:** «اینکه ما چه امیدی به‌آینده‌ی بشریت داریم، امیدی است که باید در کار و تلاش خود به‌آن تحقق بخشیم و اگر ما توانستیم مشکلات را در داخل مرزهای خود حل کنیم و جامعه‌ی جدیدی با مشخصات اسلامی به‌وجود بیاوریم، در آن‌صورت، این تجربه‌ای خواهد شد که در خدمت همه باشیم.»(۱)

---

۱ - روزنامه‌ی اطلاعات، یکشنبه ۲۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۸

امام، اعضای شورای نگهبان را برگزید

امام خمینی، شش نفر اعضای شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را انتخاب کرد. سیداحمد خمینی با عنوان کردن این خبر متفکر شد. اعضای شورای نگهبان، جز آقای محمدرضا مهدوی‌کنی که از مجتهدین تهران هستند، همگی از مدرسین مجتهد حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌باشند و بر قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، نظارت خواهند کرد تا این قوانین هیچ‌گونه مخالفتی با اسلام نداشته باشند.

حاج‌سیداحمد خمینی، ۶ تن از اعضای شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منتخب امام را بدین‌شرح اعلام کرد:

حاج‌شیخ عبدالرحیم ربانی‌شیرازی، حاج‌شیخ‌لطف‌الله صافی، حاج‌شیخ‌محمدرضا مهدوی‌کنی، حاج‌شیخ غلامرضا رضوانی، حاج‌شیخ احمد جنتی، حاج‌شیخ‌یوسف صانعی. حاج‌سیداحمد خمینی در پایان اعلام داشت: اسامی دو نفر از افرادی که باید برای شورای عالی دفاع انتخاب شوند، بعداً به‌اطلاع ملت ایران خواهد رسید.

وظایف شورای نگهبان

اصول ۹۱ تا ۹۹ قانون اساسی، نحوه‌ی تشکیل وظایف شورای نگهبان را مشخص کرده است و براساس این اصول، ۶ نفر از اعضای شورای نگهبان از میان فقهای عادل و آگاه، از سوی رهبر یا شورای رهبری، تعیین و ۶ نفر دیگر از میان حقوقدانان که به‌وسیله‌ی شورای عالی قضایی به‌مجلس معرفی می‌شوند، که ۶ نفر اخیر با رأی مجلس انتخاب می‌شوند. اصول قانون اساسی درباره‌ی شورای نگهبان بدین شرح است:

اصل نود و یکم ـ به‌منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی، از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با آنها، شورایی به‌نام «شورای نگهبان» با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

شش نفر از فقهای عادل و آگاه به‌مقتضیات زمان و مسائل روزکه انتخاب این همه با رهبر یا شورای رهبری است. شش نفر حقوقدان در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوقدانان مسلمانی که به‌وسیله‌ی شورای عالی قضایی به‌مجلس ملی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند.

اصل نود و دوم ـ اعضای شورای نگهبان برای مدت شش سال انتخاب می‌شوند ولی در نخستین دوره‌ی پس ازگذشتن سه سال، تیمی از اعضای گروه به‌قید قرعه تغییر می‌یابند و اعضای تازه‌ای به‌جای آنها انتخاب می‌شوند.

اصل نود و سوم ـ مجلس شورای ملی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد مگر در مورد تصویب اعتبارنامه‌ی نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدانان اعضای شورای نگهبان.

اصل نود و چهارم ـ کلیه‌ی مصوبات مجلس شورای ملی باید به‌شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز ـ از تاریخ وصول ـ از نظر انطباق بر موازین اسلامی و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و

چنانچه آن را مغایر ببینند، برای تجدید نظر به‌مجلس بازگرداند؛ در غیر این‌صورت مصوبه قابل اجراء است.

اصل نود و پنجم ـ در مواردی که شورای نگهبان مدت ده روز را برای رسیدگی و اظهارنظر نهایی کافی نداند، می‌تواند از مجلس شورای ملی حداکثر برای ده روز دیگر ـ با ذکر دلیل ـ خواستار تجدید وقت شود.

اصل نود و ششم ـ تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی برعهده‌ی اکثریت و همه‌ی اعضای شورای نگهبان است.

اصل نود و هفتم ـ اعضای شورای نگهبان به‌منظور تسریع درکار می‌توانند هنگام مذاکره درباره‌ی لایحه یا طرح قانونی، در مجلس حاضر شوند و مذاکرات را استماع کنند؛ اما وقتی طرح یا لایحه‌ای فوری در دستور کار مجلس قرار گیرد، اعضای شورای نگهبان باید در مجلس حاضر شوند و نظر خود را اظهار نمایند.

اصل نود و هشتم ـ تفسیر قانون اساسی به‌عهده‌ی شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان قابل انجام است.

اصل نود و نهم ـ شورای نگهبان، نظارت بر انتخاب رئیس جمهور، انتخابات مجلس شورای ملی و مراجعه به‌آرای عمومی و همه‌پرسی را به‌عهده دارد.[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، اول اسفندماه ۱۳۵۸.

نامه‌ی سرگشاده‌ی سیدجوادی ولاهیجی به رئیس جمهور

جناب آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس جمهور

از آنجا که مطابق اصل ۱۱۲ قانون اساسی ایران، اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه‌ی مجریه برعهده‌ی رئیس جمهور است؛

از آنجا که امام طی پیام مورخ ۵۸/۱۱/۹، آحاد مردم را به‌برادری و همکاری و شرکت در امور عمومی دعوت فرمودند؛

از آنجا که جناب‌عالی به‌عنوان رئیس قوه‌ی مجریه مسئول تأمین آزادی و صحت و سلامت انتخابات مجلس شورای ملی هستید؛

از آنجا که انحصارطلبان و تشنگان قدرت که طی یک‌سال گذشته از هیچ کوششی در جهت امحای وحدت ملی و طرد و رد نیروهای اصیل انقلابی و برافروختن آتش نفاق و کینه و دشمنی و جنگ و برادرکشی در پهنه‌ی کشور، دریغ نکرده‌اند؛ برخلاف دعوت امام، زمزمه‌هایی را آغازیده و موانعی را در جهت مشارکت عموم مردم در انتخابات و گزینش نمایندگان حقیقی مردم به‌وجود آورده‌اند، توجه جناب‌عالی را به‌نکات ذیل جلب می‌نمائیم:

۱ ـ در نظام‌های مردم‌سالار، رأی اکثریت ملاک است و کمتر اموری است که مورد قبول و تصویب عموم ملت قرار گیرد و قانون مصوب اکثریت مردم، یا نمایندگان آنان نافذ و معتبر است و نفوذ و شمول قانون نسبت به‌همگان است، اعم از کسانی‌که به‌آن قانون رأی مثبت داده باشند یا منفی. نه مخالفان قانون می‌توانند خود را تابع و مشمول آن ندانند و نه حکومت می‌تواند آنان را از حقوق و امتیازات آن قانون محروم کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و حقوق و آزادی‌های مندرج در آن، من‌جمله حق انتخاب شدن، ناظر و شامل بر کلیه‌ی اتباع کشور است. محروم داشتن گروه‌های عظیم ملت ایران از این حق مکتسب، به‌دستاویز عدم شرکت در رفراندوم قانون اساسی، نقض صریح قانونی است. به‌خاطر دارید که دیکتاتور فراری، پس از تأسیس حزب رستاخیز، خطاب به‌ملت ایران گفت که هرکس عضو این حزب نشود، یا باید از ایران هجرت کند و یا آنکه از حکومت متوقع نباشد.

متوقع نبودن، چیزی غیر از عدم مداخله و شرکت در امور عمومی و برخورداری از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی نیست؛ و همان ملاک‌ها نباید پس از انقلاب خونبار ملت ایران برقرار باشد.

۲ ـ در لایحه‌ی انتخابات مجلس شورای ملی، مصوب شورای انقلاب، با الهام از قانون فرانسه، که یکی از خودکامه‌ترین قوانین انتخاباتی و محصول حکومت ژنرال دوگل برای آزادی سیاسی گروه‌های ترقیخواه است، تمهیداتی به‌کار گرفته شده که انتخابات در اختیار متولّیان حکومت باشد و در حد امکان مانع گزینش نمایندگان گروه‌های انقلابی و ترقیخواه ـ که از قدرت برکنار هستند ـ بشود از جمله:

اولاً: در قانون اساسی تنها موردی که به‌لزوم حصول اکثریت مطلق اشارت رفته است، در انتخابات ریاست جمهوری است. مفهوم مخالف این حکم، جواز اکثریت نسبی در دیگر انتخابات است. تحمیل اکثریت مطلق به‌انتخابات مجلس شورای ملی، موجب نقض قانون اساسی و تحدید حقوق نامزدهای اقلیت خواهد شد.

ثانیاً: هرچند که فرمانداران و استانداران از نامزدی انتخابات در حوزه‌ی انتخابی خود محروم شده‌اند، ولی متصدیان دیگر انتخابات، از قبیل وزیر و معاون و وزارت کشور، که مجری و مسئول مستقیم انتخابات در سطح کشورند، می‌توانند نامزد بشوند و توالی فاسد چنین امتیازات استثنایی را خود بهتر می‌دانند.

ثالثاً: در لایحه، نامزدهای انتخابات، از تبلیغ رادیو و تلویزیونی محروم و ممنوع شده‌اند، در حالی‌که در لوایح انتخابات مجلس خبرگان و ریاست جمهوری، چنین منعی پیش‌بینی نشده بود و علت و مجوز این حرمان بر ما معلوم نیست. آیا مردم حق ندارند که با آگاهی از برنامه‌های نامزدهای انتخابات و با شناخت نسبی، نمایندگان خود را برگزینند؟ در کشوری که توده‌های عظیم مردم قادر به‌خواندن و نوشتن نیستند و تیراژ روزنامه‌ها از یک‌درصد جمعیت ما تجاوز نمی‌کند، این آگاهی و شناخت باید به‌چه وسیله‌ای ـ غیر از رادیو و تلویزیون ـ تأمین گردد؟

رابعاً: در شرایطی که نامزدهای انتخابات حق استفاده از رادیو و تلویزیون را ندارند، اعضای شورای انقلاب، وزراء و سایر متصدیان حکومت می‌توانند با حفظ سمت، کاندیدا شوند و به‌اقتضای مسئولیتی که در حکومت دارند، از وسایل ارتباط جمعی دولتی استفاده ببرند. آقایان ائمه جماعتی هم که کاندیدا می‌شوند (نظیر امام جمعه‌ی تهران) از چنین امتیازات و حقوق ویژه‌ای برخوردار هستند.

ما اعتقاد داریم که با این تمهیدات، انتخابات مجلس شورای ملی در جوی سالم و آزاد برگزار نخواهد شد و ملت ایران نخواهد توانست نمایندگان حقیقی خود را به‌قوه‌ی مقننه گسیل دارد؛ و جناب‌عالی، به‌حکم ریاست قوه‌ی مجریه، باید به‌مسئولیت ملی و شرعی و قانونی خود، در جهت تأمین آزادی و صحت و سلامت انتخابات، عمل کند؛ والا در پیشگاه ملت و تاریخ ایران مسئول و مأخوذ خواهید بود.

با تقدیم احترام

حاج سیدجوادی ولاهیجی

ده‌ها سؤال از دکتر بهشتی

بعدازظهر دیروز، آیت‌الله دکتربهشتی، عضو شورای انقلاب، در اجتماع گروهی از بازاریان تهران شرکت کرد و، پس از سخنرانی کوتاهی، به‌سؤالات حضار پاسخ گفت که اهم این سؤال و جواب‌ها را خبرگزاری پارس مخابره کرده است:

ملاقات با هایزر

س: آیا این صحت دارد که شما با هایزر آمریکایی تماس داشته‌اید؟

بهشتی: «با هرگونه ارتباط با شرق و غرب و این اشخاص که جنبه‌ی کمک‌خواهی از آنها یا جنبه‌ی تبانی و سازش با آنها داشته باشد، همیشه مخالف بوده و خواهم بود و هیچ‌وقت هم نداشته‌ام. اما اگر آنها بخواهند با ما ارتباط بگیرند و تقاضای ملاقات کنند، مطالعه می‌کنیم. اگر دیدیم این ارتباط لازم یا مفید یا لااقل جایز است، خودداری نکرده و می‌پذیریم. اگر دیدیم مضر و یا در مظان زیان و ضرر است، نخواهیم پذیرفت؛ و اما آن مقدس‌مآبی سیاسی، که ما با هیچ خارجی تماس نگیریم مبادا مردم بگویند که اینها با خارجی‌ها حرف می‌زنند، من این را یک ضعف

می‌دانم و هیچ فرد و گروهی را که به‌این ضعف دچار باشد، دارای عزت و توانایی و قدرت برخاسته از توحید و ایمان به‌خدا نمی‌یابم. چون مواردی پیش آمده که دیگران تقاضای دیدار کرده‌اند. ما باید با مردم روابط باز و روشن برقرار کنیم و به‌آنها بگوییم که اینها تقاضای ملاقات کرده‌اند و ما هم به‌نظرمان آمد که می‌تواند مفید باشد. بنابراین پذیرفتیم و در این ملاقات هم با آنها از موضع قدرت برخورد داشتیم. از جانب دوستان به‌من پیشنهاد شد که در جمعیت حقوق بشر شرکت کنم. گفتم که نه، من در مسیر مبارزاتیم. این جمعیت متکی به‌فضای باز سیاسی کارتری به‌وجود آمده و به‌درد من نمی‌خورد.»

نماز جمعه

س: چرا در نماز جمعه شرکت نمی‌کنید؟

بهشتی: «من از طرفداران اقامه‌ی نماز جمعه بوده و هستم. مصالح امنیتی ایجاب می‌کند که رفتن من به‌نماز جمعه عادی نیست. اگر من بخواهم بروم، برادران مراقب من می‌خواهند با اسلحه بیایند و کنار من بنشینند و من این را درخور نقشی که نماز جمعه دارد، نمی‌دانم و با روح نماز جمعه سازگار نیست.»

قبول چند مسئولیت

س: به‌چه دلیل شما چند مسئولیت قبول کرده‌اید؟

بهشتی: من از اول یک مسئولیت را قبول کردم و آن عضویت در شورای انقلاب است که شروع آن سه ماه قبل از پیروزی انقلاب بوده و به‌صف شورای انقلاب، نزدیک به ۲ ماه قبل از پیروزی بود. چون قبل از آن به‌عنوان یک هسته‌ی روحانی متشکل از: مرحوم استاد مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای باهنر و بنده. بعد هم آقای مهدوی، مرحوم آیت‌الله طالقانی و آقای خامنه‌ای، منتها پس از اینکه

دولت آقای بازرگان استعفا دادند، ما یک عده‌ی کمی در شورای انقلاب بودیم و خود را با ۲۰ مسئولیت زمین مانده روبرو دیدیم؛ به‌ناچار، هرکدام چند مسئولیت قبول کردیم و از همان اول کوشش کردیم که این مسئولیت‌ها را به‌دیگران واگذار کنیم. به‌دوش بنده دو مسئولیت افتاد: یکی جهاد سازندگی و دیگری دادگستری؛ که دادگستری تقریباً یک هفته به‌عهده‌ی من بود و بعد از آن رفع مسئولیت کردم و از طرف شورای انقلاب، مقدمه‌ی شورای عالی قضایی دادگستری، مرکب از رئیس دیوان‌عالی کشور، دادستان کل و یکی از قضات، که در قانون اساسی به‌آن اشاره شده است، فراهم گردید و همین شورا عهده‌دار وزارت دادگستری نیز شد.

همچنین مسئولیت دبیری شورای انقلاب ـ بنابه‌مصلحت انقلاب و مردم ـ از دوشم برداشته شد و به‌آقای بنی‌صدر واگذار شد.»

افشاگری دانشجویان

س: نظر شما و حزب، راجع به‌افشاگری‌های دانشجویان پیرو خط امام چیست؟ و خط مشی شورای انقلاب چه خواهد بود؟

بهشتی: «نظر ما اینست که مدارک سیاسی در یک کشور به‌اطلاع ملت برسد، منتها آن شیوه‌ای که تا حالا عمل شده، سه تا عیب داشت: یک عیبش این بود که همه‌ی اوراق و اسناد مربوط به‌یک فرد یا یک مؤسسه باید ارائه بشود، تا مردم بتوانند جمع‌بندی کامل کنند. در برخی موارد، گفته می‌شود که همه‌ی اوراق یکجا ارائه نمی‌شود. خوب اگر قرار است مردم درباره‌ی یک فرد یا مؤسسه چیزی بدانند، باید همه‌ی اوراق آنجا را بخوانند تا بتوانند جمع‌بندی کنند. نقص دوم این بود که باید همان شب که این اوراق از رادیوتلویزیون و روزنامه‌ها پخش می‌شود، آن فرد یا گروه هم بتوانند بیایند و توضیح بدهند؛ تنها به‌قاضی رفتن درست نیست و ملت قاضی است. فرمولی را هم که برای این‌کار درنظر گرفته و پیشنهاد کرده و

ان‌شاءالله امیدواریم که به‌زودی مطرح بشود و رویش بحث بشود، اینست که باید دانشجویان، کلیه‌ی اسناد مربوط به‌فرد یا گروه را ـ فتوکپی‌اش را ـ در اختیار او بگذارند (اگر هم می‌ترسند که فرار کند، قبلاً بگویند تا یک ترتیبی داده شود که فرار نکند) تا او مطالعه کند و توضیحات خود را بدهد و از توضیحاتش نوار صدا و تصویر برداشته شود و از افشای دانشجویان هم نوار، اسلاید و صدا و فیلم گرفته شود؛ و بعد هر شبی که اینها می‌خواهند نشان بدهند، قبلاً اعلام کنند که افشاگری می‌شود، تا طرف مقابل که مردم وقتی افشاگری تمام می‌شود، تلویزیون خود را خاموش نکنند و بدانند که طرف مقابل هم بعد صحبت خواهد کرد، تا همه را یکجا گوش کنند، ببینند و قضاوت کنند و از نظر ما این با عدل اسلامی سازگار است.

عیب سومی که در کار دانشجویان وجود دارد این است که تا حالا، جز در یک مورد، که در رابطه با روزنامه‌ی جمهوری اسلامی بوده، در بقیه‌ی موارد، همه‌ی اسناد مأیوس‌کننده و مخفی پخش شده است. اگر راجع به‌افراد گروه‌ها و مؤسسات دیگر اسناد مثبت وجود دارد، اینها را هم نشان دهند که مردم به‌سمت بدبینی و یأس کشانده نشوند. سوق دادن به‌بدبینی خطر بزرگی است برای جامعه؛ و با وجودی که برادران دانشجو معایبی هم در کارشان بوده، ولی اگر این سه اصل را رعایت کنند و کلیه‌ی اسناد را هم یکجا جمع کنند و در عرض یکی، دو هفته افشا کنند، چون مردم را در انتظار گذاشتن تزلزلی در روحیه‌شان به‌وجود می‌آورد و این به‌نفع انقلاب نیست.»

سرمایه‌داری

س: آیا شما سرمایه‌دار هستید؟

ج: «الحمدالله ثروت و سرمایه‌ای ندارم و به‌سهم خود اجازه هم نمی‌دهم که در آینده، جامعه‌ام به‌سرمایه‌داری کشانده شود.»

حزب جمهوری اسلامی

س: حزب چه ضرورتی درباره‌ی درج مقاله‌ی «رجعت به‌سوی فطرت الهی انسان» حس می‌کرده و می‌کند تا عده‌ای به‌راه‌پیمایی بپردازند؟

ج: «همان‌طورکه می‌دانید، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی یک روزنامه‌ی خبری مستقل است که ارگان حزب هم است. یعنی اگر حزب مطالبی داشته باشد، موظف است منتشر کند. بنابراین، ما به‌این ارگان یک‌نوع استقلال نسبی داده‌ایم و این مقاله قبل از چاپ، مثل خیلی مقالات دیگر، در حزب مطرح نشده که می‌پرسید آیا ضرورت دارد یا خیر؟ البته این روزنامه در سطح بالایی، در خط حزب حرکت می‌کند اما نه صد در صد؛ ولی درباره‌ی این مقاله، باید دید که در این مقاله چه موضوعی مطرح شده؟ غیر از یک بحث سیاسی که یک پاسخ و توضیح سیاسی هم می‌توانست آن را جواب دهد؟ آیا از این‌گونه موضع‌گیری و بحث‌ها، خود این کسانی که راه‌پیمایی و سروصدا راه انداخته‌اند، خودشان در نشریاتشان صد برابر آن را نکرده‌اند که حالا یک ضربه به‌آنها وارد شده این سروصدا را راه انداخته‌اند؟ به‌هرحال درباره‌ی این مقاله‌ی رجعت به‌سوی فطرت، نظرم اینست که اگر اسم اشخاصی در مطلب نبود، چه بسا بهتر در جامعه جا می‌افتاد و این جنجال‌آفرینی را هم کمتر به‌دنبال داشت، ولی منهای این نکته، مطالب آن اساسی بوده و مسئله‌ی خط امام مطرح است مبنی براینکه نه سازش با غرب و نه سازش با شرق.»

اختلاف‌نظرها

س: نوع همکاری شما با رئیس‌جمهوری در چه حدی است؟

ج: «به‌آقای بنی‌صدر ـ قبل از انتخابشان ـ بارها گفته‌ام، چه در شورای انقلاب و چه در سخنرانی‌ها، اختلاف‌نظر با آقای بنی‌صدر ما داشتیم و داریم و به‌همین دلیل هم حزب نتوانست ایشان را به‌عنوان نامزد حزب جمهوری معرفی کند؛ اما این

اختلاف نظر، اختلاف نظر کسانی است که می‌خواهند به‌این انقلاب خدمت کنند. بنابراین به‌ایشان گفتم، همان‌طور که در شورای انقلاب علی‌رغم اینکه اختلاف نظر داشتیم ولی تعاون هم داشتیم، بدانند که پس از این هم با حفظ مواضع فکری - سیاسی و اسلامی‌مان سعی می‌کنیم در همه‌ی مواردی که می‌شود به‌شما کمک کرد تا این جامعه یک روز هم که شده زودتر به‌امنیت و آسایش و تکامل معنوی برسد؛ و مطمئن باشند که این همکاری را خواهیم کرد و نه تنها هیچ‌گونه کارشکنی از جانب حزب و دوستان من نخواهد بود (که معلوم است)، حتی هیچ‌گونه کوتاهی درکمک و همکاری هم از جانب ما نخواهد شد. در طول این مدت، آقای مهندس بازرگان در شورای انقلاب چندبار قهر کردند و گفتند اگر نمی‌خواهید، من استعفا می‌دهم. ما همین مسئله‌ی بی‌اعتنایی به‌آمریکا و استقلال هرچه سریع‌تر جامعه را، مکرر، مطرح می‌کردیم و معتقد بودیم جامعه‌مان حاضر است یک مقدار سختی تحمل کند، ولی زودتر روی پای خودش بایستد. جامعه بالاخره یک دوره‌ی مشقت می‌خواهد؛ انقلاب بدون زحمت که نمی‌شود. ایشان می‌گفتند لزومی ندارد، ما می‌توانیم روابطمان را با آنها به‌طور حسنه حفظ کنیم و دفاع جامعه را هم تأمین کنیم. این دو سلیقه بود و اختلاف. ایشان هم گاهی می‌آمد در تلویزیون و می‌گفتند که نمی‌گذارند من کارم را بکنم و خلاصه بر سر مسائل مختلف با ایشان درگیری‌هایی داشتیم. بارها به‌آقای مهندس گفتم که شما که همیشه پیشتاز بودید، با مردم بودید و مبارز بودید، به‌چه حقی از انقلاب قهر می‌کنید؟ مگر شما احساس مسئولیت نمی‌کنید؟ سر مسئله‌ی آقای امیرانتظام، ماه‌های اول به‌ایشان گفتیم که ایشان یک چهره‌ی شناخته‌شده‌ای برای ما نیست؛ این درست نیست که ایشان معاون و سخنگوی شما باشد؛ حتی امام هم فرمودند. امام یک‌بار به‌من فرمودند بگویید به‌ایشان که یک نفر دیگر را انتخاب کنند. آقای بازرگان گفتند: «اگر قرار است ایشان برود، همه‌ی ما خواهیم رفت.» **آقای بهشتی در قسمتی دیگر از سخنان خود**

گفت: «به‌آقای بنی‌صدر گفتیم: ما همراهان منتقدی هستیم، اگر ملاحظه شود کسی کج می‌رود، خیلی سریع مقابلش ایستادگی می‌کنیم؛ و باید این خصلت زنده بماند. به‌امام گفتیم: شما قلب این امت هستید؛ دوست داریم این قلب از این نظر آرامش داشته باشد؛ و با صراحت می‌گوییم که در این جهاد جای ذره‌ای نگرانی نیست؛ آرامش کامل از این نظر داشته باشید. من در این انقلاب مسئولیت قبول می‌کنم و مسئولیت همیشه دارم، اما قصد دارم یک مقدار به‌فعالیت‌های تشکیلاتی و به‌فعالیت‌های فرهنگ انقلاب از نظر اسلام و از نظر بررسی‌های سیاسی و اقتصادی ـ چون در بخش اقتصادی هم علاقه دارم و هم کار کرده‌ام ـ بپردازم و باید چهره‌ی آینده‌ی اقتصاد این جامعه به‌طور دقیق مشخص شود و رویش کار انجام شود و این در واقع احتیاج انقلاب است. گفتم: موافقت بفرمایید من در آن کار باشم. امام فرمودند: نه؛ و به‌این ترتیب موافقت نفرمودند. امام فرمودند: من تا شماها هستید، مطمئن هستم، خاطرم جمع است و اطمینان دارم، این اعتماد را نگه‌دارید. عرض شد این‌کار را خواهیم کرد.

پیوند ما با امام، یک روز و ده روز و سال ۴۲ و این حرف‌ها نیست، مربوط به‌سال ۲۵ تا حال است. لطف ایشان هم مربوط به‌این روزها نیست. نخواستم خاطر ایشان را رنجه بدارم و بگویم آقا، یک علت دیگر هم دارد که ما ترجیح می‌دهیم که این مسئولیت‌ها را دیگران به‌عهده بگیرند و آن اینست که با همه‌ی آگاهی که شخص شما از روحیه‌ی ما دارید و می‌دانید که هر بار یک مقامی را، نه به‌عنوان یک هوا، بلکه به‌عنوان یک‌بار، قبول نکنیم، اینست که به‌این محیط عملاً نشان بدهیم که ما نه تنها انحصارطلب نیستیم، هیچ مقامی را هم نمی‌طلبیم. همیشه به‌ما گفته‌اند باید این‌کار را بپذیرید، ولی هیچ‌وقت نرفتیم بگوئیم که آقا، فلان کار را ما می‌خواهیم؛ از آن عضویت شورای انقلاب گرفته تا بعد. ما اگر تلاشی داریم، در پی یک آرمانی است. به‌ایشان عرض کردم اگر واجب عینی برمن دانستید کاری را، من از واجب

عینی به‌حکم مسلمانی پیروی خواهم کرد؛ ولی اگر توانستید به‌جای من و این دوستان کسانی را پیدا کنید، حضرت‌عالی هم به‌آنها اطمینان بکنید. اولویت برآنست که آنها باشند و ما به‌همان کارها بپردازیم. تصمیم نهایی را به‌عهده‌ی خود ایشان گذاشتیم.»

لیست شورای سلطنت

س: آقای میناچی گفته‌اند استاد شهید مطهری لیست شورای سلطنت را تهیه کرده‌اند، آیا این صحیح است؟ اگرنه، همرزمان شهید مطهری باید از او دفاع کنند.

ج: «ایشان کجا گفتند؟ من چنین چیزی نشنیدم. این مسئله‌ی شورای سلطنت و چی و چی از این حرف‌های مفت را خیلی در آن موقع می‌آمدند و به‌ماها می‌زدند، به‌اعتبار کسانی که با امام تماس دارند و می‌توانند مطالب را به‌امام منتقل کنند و ما، در هر موردی که، اگر مسئله برایمان روشن بود که خودمان می‌گفتیم نه، اگر احتمال می‌دادیم که در خط انقلاب تأثیری داشته باشد، خدمت امام پیغام می‌دادیم و امام جواب می‌دادند، ولی در پیغام‌ها ـ تا آنجا که من یادم هست ـ خود این آقای سیدجلال تهرانی پیامش را برداشت و برد و من یادم نمی‌آید. نمی‌توانم بگویم که آقای میناچی دروغ می‌گویند، چون در جریان این مطلب نبودم و نمی‌توانم این مطلب را نسبت به برادر مرحوم، استادمطهری، بپذیرم و به‌هرحال در این‌باره اطلاعی ندارم.»

نهضت آزادی

س: اختلاف حزب با نهضت آزای چیست؟

ج: «اختلاف حزب با نهضت آزادی بر سر همان مواضع فکری و سیاسی است. حزب معتقد است با ابرقدرت‌ها باید مثل یک قدرت کامل، که از این ابرقدرت‌ها

بی‌نیاز است، برخورد کرد. این نظر حزب است و نهضت آزادی معتقد است که باید گام به گام و آرام آرام مطلب را حل کرد و نهضت آزادی هیچ‌وقت معتقد به‌این نیست که ایران باید وابسته به‌آمریکا باشد، هیچ وقت. نهضت آزادی، خواستار استقلال ایران است.

ما معتقدیم تا یک ملتی روح انقلاب و گرمای انقلاب و آمادگی انقلاب دارد، باید یکباره حساب را صاف کرد.»

بودجه‌ی حزب جمهوری اسلامی

س: شورای انقلاب در مورد حفظ مرزها چه نقشی دارد؟

ج: «شورای انقلاب معتقد است بهترین مرزبان، رضایت باطنی ساکنان مرزها از زندگی خودشان است. در ماه فروردین، که ما به‌کردستان رفتیم و برگشتیم، من همین نظر را داشتم که برای امنیت کردستان باید مردم اصیل را، که مؤمن به‌جمهوری اسلامی هستند، راضی نگه‌داریم. اسلحه‌ی کافی هم به‌اینها بدهیم. در خوزستان و سایر نقاط مرزنشین هم به‌همین نحو رفتار شود تا خود آنها مرزها را حفظ کنند.»

س: چرا در رأس بنیاد مستضعفان افراد فاسد و طاغوتی هستند؟

ج: «این را می‌پذیرم که در رئوس کارها، به‌علت نبودن افراد سالم و پیرو مکتب اسلام، برخی افرادی هستند که در کارهایشان نقایصی هست که امیدوارم به‌زودی این مهم نیز رفع شود.»

س: آیا برای مناظره با گروه‌ها حاضرید؟

ج: «در حدی که وقت داشته باشم بلی، حاضرم.»

س: حدود یک ماه قبل در هیئتی که در مقر فدائیان اسلام بوده، گفته‌اند که آقای مراغه‌ای در منزل شما مخفی بوده. آیا صحت دارد؟

ج: «اولاً این شایعه را نشنیده‌ام و اگر هم چنین چیزی گفته شده باشد، تکذیب می‌کنم و دروغ محض است.»

س: علت کناره‌گیری روشنفکران از روحانیت مبارز چیست؟

ج: «مثل اینکه هرکس از روحانیت مبارزکناره‌گیری کرد، می‌شود روشنفکر؛ ولی در هر حال علت دو چیز است: یکی اینکه روحانیت در همه‌جا خوب عمل نمی‌کند، طرز تحویل گرفتن، تحویل دادن، طرز برخوردمان. ما هم عیوبی داریم و یکی از عیب‌های من این است که شق و رق راه می‌روم؛ علت دوم اینکه روحانیت مترقی در مورد مسایل اسلام و مملکت، اهل سازش و تخفیف نیست وگاهی موارد هم زبان یکدیگر را نمی‌فهمیم.»

س: آیا با حمله به‌گروه‌ها وحدت به‌وجود می‌آید؟

ج: «خیر، باید سعی شود مناظره و گفتگو با گروه‌ها در خط اول قرار گیرد؛ و حمله به‌گروه‌ها را محکوم می‌کنم.»

س: در آموزش و پرورش چرا تصفیه نمی‌شود؟

ج: «کجا تصفیه شده که در آموزش و پرورش شده باشد.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی اطلاعات ـ پنجشنبه ـ دوم اسفندماه ۱۳۵۸.

طرح اصلاحات ارضی رضا اصفهانی تصویب شد

طرح اصلاحات ارضی اسلامی رضا اصفهانی، معاون وزارت کشاورزی و عمران روستایی، در شورای انقلاب تصویب شد. براساس این طرح، باید اراضی زمینداران بزرگ مصادره شده و در اختیار دولت قرارگیرد و همچنین در مورد اراضی آباد، زمین تا آن حد در اختیار مالکین بزرگ باقی می‌ماند که خرده مالکین آن محل دارند و بقیه‌ی زمین‌های مالکین بزرگ توسط دولت مصادره خواهد شد. رضا اصفهانی، معاون وزارت کشاورزی، ضمن اعلام این مطالب در مورد رئوس طرح اصلاحات اراضی اسلامی گفت: «در این طرح، اراضی به‌سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ ـ اراضی منابع طبیعی که در اختیار دولت اسلامی است. این‌گونه اراضی به‌عنوان ثروت عمومی در اختیار و کنترل دولت اسلامی است و دولت اسلامی براساس نیاز و توانایی افراد واجد شرایط، بهره‌وری از این‌گونه زمین‌ها را به‌آنها واگذار می‌کند و در واگذاری این اراضی باید مصلحت جامعه مدنظر باشد.

۲ ـ اراضی زیر کشت که توسط نهادهای دولت اسلامی مصادره شده و آن‌هم فعلاً در دست دولت اسلامی است. در مورد این‌گونه اراضی نیز مانند اراضی نوع

اول باتوجه به‌مصلحت جامعه و نیاز و توانایی اشخاص، اراضی به‌واجدین شرایط واگذار می‌شود و یا برای امور عام‌المنفعه اختصاص می‌یابد.

۳ـ اراضی بزرگ که در دست زمینداران بزرگ است و ظاهراً با ملاک‌های رژیم قبلی مجوز قانونی هم دارد (زمین بزرگ سه برابر زمینی است که عرف محل برای یک نفر لازم می‌داند). این‌گونه زمین‌ها به‌دو دسته تقسیم می‌شوند: **الف** ـ زمین‌های بایر که به‌علل مختلف توسط فئودال‌ها نگاه‌داشته شده است و باتوجه به‌نیاز جامعه و مسئله‌ی خودکفایی مملکت و باتوجه به‌اینکه این زمین‌ها به‌صرف اینکه مالکیت از آنهاست، بدون کشت مانده و اجازه‌ی کشت به‌دهقانان هم داده نمی‌شود، دولت اسلامی این زمین‌ها را در اختیار و کنترل خود می‌گیرد تا در اختیار دهقانان و داوطلبان واجد شرایط گذاشته شود. البته در صورت وجود تأسیساتی در این‌گونه زمین‌ها، دولت اسلامی می‌تواند با رعایت مصالح جامعه، درباره‌ی آنها تصمیم مقتضی بگیرد. ب ـ زمین‌های آباد و مزروعی تحت تصرف مالکین، در مورد زمین‌های مزروعی و آباد تحت تصرف مالکین، چنانچه این افراد به‌امر کشاورزی اشتغال داشته باشند، باتوجه به‌شرایط اقلیمی و اجتماعی مختلف ایران، تا آن حد به‌آنها زمین داده می‌شود که خرده مالکین آن محل دارند (تعیین و حدود خرده مالکان به‌عهده‌ی ما، توجه به‌عُرف به‌عهده‌ی هیئت واگذارکننده می‌باشد).

بقیه‌ی زمین‌های این‌گونه مالکان، در اختیار دولت قرار می‌گیرد و، باتوجه به‌مصلحت جامعه، به‌افراد واجد شرایط واگذار می‌شود و در صورتی که کشت‌کننده زارع واجد شرایط باشد، زمین به‌او واگذار می‌شود. در این طرح آمده است، در صورت تشخیص دولت اسلامی، چنانچه مصلحت جامعه اقتضا کند، دولت می‌تواند کلیه‌ی زمین‌های آباد و مزروعی را از مالکین زمین‌های بزرگ بگیرد و باز اگر مصلحت جامعه باشد، زمین‌های بایر قابل احیا به‌این‌گونه افراد واگذار می‌شود. تعداد زمین‌های واگذاری، باتوجه به‌نیاز و توانایی و مصلحت جامعه،

توسط دولت تعیین می‌شود.»

رضا اصفهانی گفت: «براساس طرح اصلاحات ارضی اسلامی، کار واگذاری زمین به‌روستائیان توسط یک هیئت هفت نفری انجام می‌شود که این هیئت تشکیل شده است از افراد زیر:

دو نفر از وزارت کشاورزی و ادارات مربوطه، یک‌نفر نماینده‌ی وزارت کشور و استانداری محل، یک نفر نماینده‌ی جهاد سازندگی، یک نفر نماینده‌ی دادگستری و دادگاه انقلاب، دو نفر نماینده‌ی شورای ده. در طرح آمده است: که افراد هیئت ۵ نفره، لازم نیست که از کادر وزارت‌خانه‌های بالا باشند.

وظایف هیئت ۷ نفره شامل موارد زیر می‌شود:

۱ ـ حل و فصل قضایای مورد نزاع. ۲ ـ واگذاری زمین باتوجه به‌نوع اراضی بالا. ۳ ـ تشخیص صلاحیت و استفاده از وام و امکانات کشاورزی باتوجه به‌رسمیت شناختن هیئت ۷ نفره؛ کمیسیون‌های ۵ نفری دیگر قانونی نخواهد بود.

در واگذاری زمین به‌روستائیان بدون زمین یاکم زمین، فارغ‌التحصیلان کشاورزی و افراد علاقه‌مند به‌کار کشاورزی، باتوجه به‌اولویت‌ها بین آنها داده خواهد شد. واگذاری زمین برای مدت معین چند ساله باتوجه به‌شرایط خاص منطقه است و در صورت عملکرد مطلوب، مدت تمدید می‌شود.

زمین‌های واگذاری به‌صورت شرکت تعاونی و مشاع می‌باشد، به‌جز موارد استثنایی که در این‌صورت تصمیم مقتضی توسط گروه هفت نفره اتخاذ خواهد شد.

انتقال زمین باید با اجازه‌ی دولت اسلامی باشد؛ و همچنین زمین واگذاری قابل فروش نیست و کشت روی زمین باید باتوجه به‌نیاز جامعه باشد. در طرح آمده است: زارعین حق تصرف زمین‌های دیگر را، غیر از آنچه که دولت اسلامی به‌آنها داده است، ندارند.»

رضا اصفهانی در مورد اجرای این طرح گفت: «به‌زودی طی بخشنامه‌هایی

به‌ادارات کشاورزی و دیگر ارگان‌های مملکتی، اجرای این طرح شروع خواهد شد.»

رضا اصفهانی در مورد طرح آیت‌الله مشکینی گفت: «باتوجه به‌اینکه آیت‌الله مشکینی جزوه‌ای در زمینه‌ی مسائل اصلاحات ارضی نوشته‌اند و آقایان منتظری و بهشتی هم مطالعه کرده‌اند، همان‌طور که قبلاً هم گفته بودم، باتوجه به‌طرح آقای مشکینی و نظرات آقای منتظری این طرح نوشته شده است.»(۱)

دستور امام برای اصلاحات ارضی اسلامی در سطح کشور

دستور امام، برای اجرای اصلاحات ارضی اسلامی صادر شد. براساس این دستور، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله دکتر بهشتی از طرف امام مأمور شدند تا طرح اصلاحات ارضی اسلامی را، که به‌وسیله‌ی وزارت کشاورزی تهیه شده است، مطالعه کرده، روی آن نظر بدهند. این مطلب را حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، عضو شورای انقلاب، به‌خبرنگار اطلاعات گفت که وی در این مورد گفت که طرحی در مورد اصلاحات ارضی اسلامی به‌شورای انقلاب آمد و پس از آن، این طرح از سوی امام ارجاع شد به‌آقای منتظری، مشکینی و بهشتی که مطالعه کنند و از نظر اسلامی روی آن نظر بدهند تا بعد به‌مرحله‌ی اجرا درآید.

دفتر آیت‌الله منتظری: مطالعه‌ی طرح تمام شده است

به‌دنبال اعلام این خبر، با دفتر آیت‌الله منتظری تماس گرفتیم تا نظر آیت‌الله را در مورد این طرح جویا شویم. سخنگوی دفتر آیت‌الله منتظری در این مورد گفت:

«مطالعه‌ی این طرح تمام شده، ولی هنوز وارد عمل نشده.» **وی افزود:** «این طرح

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۱۱ اسفندماه ۵۸

قرار است بعد از مطالعه، توسط این هیئت و زیرنظر این هیئت پیاده شود که در این مورد مقدمات کار انجام شده و به‌زودی این طرح پیاده خواهد شد که در اجرای کار انقلابی، هماهنگ خواهد شد.»

آیت‌الله مشکینی: طرح مستقلی تهیه شده است

آیت‌الله مشکینی، در یک گفتگوی تلفنی با خبرنگار اطلاعات، در مورد این طرح گفت: «من خودم، مستقلاً طرحی در این مورد نوشته‌ام و طرح آقای رضا اصفهانی را نیز اجمالاً، قبلاً، دیده بودم. اما این طرح جدید توسط خود من تهیه شده که آقایان منتظری و دکتربهشتی نیز آن را مطالعه کرده‌اند و این طرح مستقلی است. در این طرح، راجع به‌زمین و آنچه از نظر شرع در این مورد مطرح است و تصمیمات در مورد کیفیت عملکرد دولت اسلامی نسبت به‌زمین‌های بایر و زمین‌های افرادی که بیش از حدشان زمین دارند، در نظر گرفته شده است.» **وی افزود:** «این طرح بناست به‌دستور امام تحویل دولت شود تا به‌مرحله‌ی اجرا درآید.»

طرح رضا اصفهانی

آیت‌الله مشکینی در مورد طرح اصلاحات ارضی رضا اصفهانی گفت: «طرح آقای رضا اصفهانی درست یادم نیست که چه بوده. این طرح مختصر بود و اگر جای تخالفی با طرح من داشته باشد، الآن یادم نیست.»

آیت‌الله مشکینی در پاسخ این سؤال، که آیا در طرح جدید مسئله‌ی رسیدگی به‌مالکیت‌های نامشروع در نظر گرفته شده یا نه، گفت: «بله، در مورد مالکیت‌های نامشروع بر زمین، رسیدگی به‌این مسئله در طرح درنظرگرفته شده است.»

وی در مورد تعیین حد نصابی برای مالکیت بر زمین اظهار داشت: «حد نصابی در طرح تعیین نشده و این مسئله مربوط است به‌کسانی که طرح را پیاده می‌کنند که این

افراد باید محیط را ببینند و نیازمندی‌ها و مقدار زمین را درنظر بگیرند و به‌تناسب محیط، زمین بین افراد تقسیم کنند.»

تقسیم زمین

آیت‌الله مشکینی در پاسخ این سؤال، که آیا در طرح جدید، مسئله‌ی تقسیم زمین بین دهقانان فاقد زمین و کم زمین درنظر گرفته شده یا نه، گفت: «به‌همه زمین داده خواهد شد؛ دهقان و غیردهقان نداریم؛ و به‌هر فردی که بتواند روی زمین کار کند و زمین را احیاء کند، باید زمین و امکانات در اختیارش گذاشته شود، و در این مورد آنها که نیاز بیشتر دارند، در مرحله‌ی دادن زمین و امکانات مقدم‌ترند.»

اجرای طرح

آیت‌الله مشکینی در مورد اجرای این طرح یادآور شد: «فردا، با بقیه‌ی همکاران تماس خواهم گرفت تا برای اجرای این طرح تصمیماتی گرفته شود یا حداقل تکثیر شود تا مردم در جریان کار قرار گیرند و بدانند که در این مورد طرحی تهیه شده است.»(۱)

آزادی باید تضمین شود

آیت‌الله موسوی‌اردبیلی، عضو شورای انقلاب و دادستان کل کشور، نیز در زمینه‌ی آزادی فعالیت گروه‌های سیاسی گفت: «آزادی بیان و آزادی قلم و آزادی فکر و آزادی اجتماعات، در حدودی که قانون اساسی گفته است و با موازین اسلامی هم قابل تطبیق است، باید تضمین شود و بدون تردید باشد و این یک مسئله‌ی قانونی و

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۱۹ اسفند ۵۸

اسلامی و مملکتی است، اما از آقایان خواهش می‌کنم، همان‌طور که نباید به‌اجتماعات حمله کنند و آن را به‌هم بزنند، آنها هم نباید مطالبی خلاف واقع بگویند و طرف را تحریک کنند که اگر هم نمی‌خواهند حمله کنند، بگویند بیا به‌ما حمله کن! اجتماعات سالمی راه بیندازند و از حقوق مشروع خودشان، به‌عنوان نشر افکار و ایدئولوژی و موضع‌های اجتماعی، استفاده کنند. اما متأسفانه آنچه مرسوم شده، گاهی کمتر اتفاق می‌افتد که مسائل خلاف واقع در برنامه‌ها نباشد.»[۱]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، سه‌شنبه ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۸.

شورای انقلاب، امروز گروگان‌ها و سفارت آمریکا را تحویل می‌گیرد

صادق قطب‌زاده، وزیر امور خارجه و عضو شورای انقلاب، که به‌دنبال پیشنهاد دانشجویان مسلمان پیرو خط امام درباره‌ی تحویل گروگان‌ها به‌شورای انقلاب، از سوی این شورا، مأمور اجرای اوامر امام و مصوبه‌ی شورای انقلاب شده است، دیشب اعلام داشت: «به‌امر امام و مصوبه‌ی به‌اتفاق آرای شورای انقلاب، فردا نماینده‌ی شورای انقلاب (قطب‌زاده) برای تحویل گرفتن گروگان‌ها و سفارت سابق آمریکا از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، به‌محل سفارت سابق آمریکا خواهد رفت.»

در شورای انقلاب

در پایان جلسه‌ی پنجشنبه، قطب‌زاده، در مورد اینکه پس از تحویل گروگان‌ها چه مرجعی عهده‌دار نگهداری از آنها خواهد بود، پاسخ داد: «در این مورد به‌زودی از طرف دولت، اطلاعیه‌ای صادر خواهد شد و نقطه‌نظرهای دولت اعلام می‌شود.»

قطب‌زاده، در مورد نامه‌ی مجدد دادستان کل انقلاب، مبنی بر احضار مجدد «تامست»، که اینک در وزارت امور خارجه نگهداری می‌شود، گفت: «به‌زودی پاسخ

دادستان انقلاب داده خواهد شد.»

دکتر حبیبی، سخنگوی شورای انقلاب، نیز در مورد تحویل گروگان‌ها به‌شورای انقلاب گفت: «چگونگی تحویل تعیین خواهد شد و نظر اینست که این امر انجام پذیرد.»

وی در مورد ملاقات اعضای کمیسیون با گروگان‌ها گفت: «این ملاقات به‌تقاضای دولت ایران انجام می‌گیرد و از گروگان‌ها به‌عنوان شهود دیدن خواهند کرد.»[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۸.

انتقاد آیت‌الله‌العظمی قمی از نارضایی‌های مملکتی

حضرت آیت‌الله‌العظمی طباطبایی‌قمی، که دو روز پیش برای دیدار از امام خمینی به‌تهران آمده‌اند، دیروز، طی مصاحبه‌ای با مطبوعات، نقطه نظرهای خود را پیرامون قانون اساسی، انتخابات، عفو عمومی، رادیو تلویزیون، محاکمات انقلابی، جهاد سازندگی و سایر مسائل جاری مملکت بیان داشتند. در آغاز خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات سؤال کرد آیا در ملاقاتی که با امام امت داشتید، پیرامون چه مسائل مملکتی مذاکراتی به‌عمل آمده است؟

آیت‌الله‌العظمی طباطبایی‌قمی در پاسخ گفت:

«من مدت‌هاست از وضع مملکت و جریاناتی که در این مملکت انجام می‌گیرد، بسیار ناراحتم، برای اینکه ما توقعمان این بود که در جمهوری اسلامی احکام اسلام، برطبق مقررات اسلامی، انجام شود، ولی متأسفانه تمام قوانین دارد برخلاف اسلام انجام می‌شود. محاکماتی که انجام می‌شود، خیلی از آنها برخلاف موازین اسلامی است. ازکشتار و زندان و مصادره‌ی اموال، که به‌قدری کثیف انجام می‌شود که واقعاً نمی‌شود توصیف کرد. افرادی به‌نام جهاد سازندگی وارد امور

کشور شده‌اند و غصب و ظلم را از حد گذرانده‌اند؛ دیگر اصلاً قابل توصیف نیست.

«عده‌ای به‌نام بنیاد مستضعفین مرتباً اموال مردم را از خانه‌ی مردم می‌برند، اموال مردم را می‌گیرند، توقیف می‌کنند، حساب بانکی آنها را می‌بندند و هرکسی و بیچاره‌ای را، که برای معالجه به‌خارج رفته است، به‌اسم فراری اذیت می‌کنند و بالاخره تعدیات زیاد است.»

«تلویزیون و رادیو، در کمال وقاحت، امور نامشروع را جلوه می‌دهند، اعلامیه‌هایی که ما می‌دهیم نمی‌گویند، آنها را که خلاف دین است می‌خوانند، روزنامه‌ها نمی‌نویسند، همین روزنامه‌ها، روزنامه‌ی اطلاعات نمی‌نویسند؛ این چه سانسوری است که در رادیو، در روزنامه‌ها، در مجله‌ها جاری شده است؟ در حرم امام هشتم ـ که سابقه ندارد ـ آمدند و با صدای بلند سرود خواندند. در مقابل می‌آیند و از روحانیون محترم و متدین، که هیچ چیزی به‌آنها نمی‌چسبد، خلع لباس می‌کنند. من نمی‌گویم که در بین اهل علم کسی نبوده که خرابی نداشته است، اما یک‌عده افراد بسیار حسابی هستند که اینها آمده‌اند خلع لباس کرده‌اند. افراد غیرصالح، قاضی و رئیس دادگاه می‌شوند، اینها همه نه مرجعی هست که به‌او شکایت شود، و وقتی شکایت می‌کنند، این می‌گوید به‌این مربوط است و دیگری می‌گوید به‌او مربوط است؛ تمام این مطالب را به‌ایشان گفتم. گفتم آقا، به‌نام شما و به‌نام اسلام دارند اسلام را خرد می‌کنند و ضربه به‌اسلام می‌زنند. این مطالبی را که من به‌شما می‌گویم نه کسی قبلاً به‌شما گفته و نه بعداً کسی به‌شما خواهد گفت؛ این مطالب به‌شما نمی‌رسد. چرا باید این‌طور باشد؟ من تمام این مطالب را یک یک به‌امام گفتم. از جمله گفتم می‌ریزند در یک مزرعه‌ای، در انبار مزرعه را باز می‌کنند و موجودی گندم انبار را می‌برند، بعد آن را تقسیم می‌کنند و علیه صاحب مزرعه اعلامیه می‌دهند که چه کرده و چه ظلم کرده و چه کارها کرده است. بعد آقای طبسی، که نماینده‌ی امام است، می‌رود در محل و طی نامه‌ای می‌نویسد ـ نوشته‌ی

ایشان اینجا پیش من است ـ نه کسی از صاحب مزرعه شکایت دارد، نه به‌کسی ظلمی کرده است، نه اسلحه‌ای از او کشف شده و خلاصه هیچ‌گونه ایرادی به‌ایشان وارد نبوده است. این شخص را ۱۹ روز در زندان نگاه می‌دارند و ۱۵ روز از این ایام را هم او را ممنوع‌الملاقات می‌کنند.»

«آن‌وقت نماینده‌ی امام می‌نویسند هیچ گناهی نداشته است، زندان‌های بیجا، تازیانه‌های بیجا، افراد را می‌آورند و با وقاحت تازیانه می‌زنند بدون اینکه جرمی به‌ایشان ثابت شود. مردی آمد به‌منزل من، بدنش مجروح بود و وقتی بدنش را نشان داد. حال من به‌هم خورد. به‌او اتهام زده بودند که تو در حرم دزدی کرده‌ای و او را به‌قصد کُشت زده‌اند و حالا هم که خواستند او را آزاد کنند، از باب اینکه دیدند اگر او را با آن‌وضعیت رها کنند، مناسب نیست، چند روزی او را نگه‌داشتند تا جراحت‌ها آرام بگیرد. می‌گفت من انگشترهایی را که خریده بودم آنها را از من گرفتند، پول من را گرفتند به‌عنوان اینکه تو دزدی کرده‌ای. ناگزیر من براساس خواست کمیته، آدم فرستادم در باب این موضوع تحقیق کردم، تمام دکانین، که این انگشترها را به‌این شخص فروخته بودند، شهادت دادند که اینها را ما به‌این شخص فروخته‌ایم. بعد این شخص مدارک خود را به‌من نشان داد که گفته بودند این مدارک جعلی است؛ ولی وقتی من تحقیق کردم، گفتند خیر، مدارک تمام درست است. در نتیجه پولش و انگشترهایش را پس دادند، اما با جراحاتی که در بدنش باقی بود چه باید می‌کردم؟ او گریه می‌کرد و می‌گفت من یک زوار هستم، آخر چرا؟ این چه بساطی است؟ از این‌گونه ظلم‌ها و تعدیات در مملکت بسیار است و احکام غیراسلامی به‌نام اسلام بسیار اجرا می‌شود و من لازم می‌دانستم اینها را با امام درمیان بگذارم.»

زمین‌ها را غصب می‌کنند

«به‌هرحال، من می‌خواستم یک روزی این مطالب را به‌امام عرض کنم. در یک منطقه‌ای رفته‌اند املاک مردم را گرفته‌اند، بعد گفته‌اند که دکان‌ها را بکوبید. در یک منطقه‌ی دیگر زارعین فقیر و بیچاره آمده‌اند نزد من که ما سال‌ها پیش قطعاتی زمین را از یک مالک اجاره کرده‌ایم برای دامداری و تعدادی گاو در آنجا تربیت می‌کنیم و از گوشت و شیر این گاوها استفاده می‌کنیم. آمده‌اند این زمین‌ها را از ما گرفته‌اند، گفته‌اند نباید داشته باشید؛ بعد به‌آنها که این زمین‌ها را داده‌اند گفته‌اند هرکدام یک گاو بردارید، حال آنکه خود اینها از مستضعفین هستند.»

«یک دسته از افراد را به‌نام اینکه ـ به‌فرض ـ فلان‌جا خلاف کرده‌اند و، مثلاً در شهربانی مشهد یک دسته را گرفته‌اند، به‌این عنوان که شما مجرم هستید و برای هرکدام حبس‌هایی از قبیل حبس ابد، ۱۵ سال و غیره تعیین کرده‌اند، اما اینها بیشترشان عائله دارند که این خانواده‌ها مستأصل و درمانده شده‌اند. بنابراین این‌قدر مجازات سنگین منطقی نیست و در ثانی، اگر هم مجازات می‌کنید، تکلیف زن و بچه‌ی آنها چه می‌شود؟ به‌امام عرض کردم شما مرتباً دستور وحدت و یگانگی می‌دهید اما اینها همه‌اش دشمنی ایجاد می‌کنند، مالکین با زارعین، زارعین با مالکین.»

«آن‌وقت مطلب دیگر، که از همه‌ی اینها بالاتر است، این قانون اساسی است که من درباره‌ی آن چیزی ننوشتم. آقای سیداحمد خمینی و آقای اشراقی به‌من توصیه کردند که دراین مورد چیزی بنویسم. من هم مطلبی نوشتم و آن چیزی که من نوشتم این بود که این خبرگان زحماتی کشیده‌اند که یک قانون اسلامی درست کنند ولکن بعضی از اصول این قانون، مخالف با فقه و با شرع است ـ که باید اینها اصلاح شود ـ و از آن جمله شش اصل را نام بردم، اما باکمال وقاحت در رادیو و تلویزیون سه خط به‌این اعلامیه اضافه کردند. اعتراض کردم، گفتند دستور داریم. آن اعلامیه‌ی اصلی،

که یک نسخه‌ی آن را می‌دهم آقایان داشته باشند، فرض این اعتراضاتی که من داشتم یکی از آن اصول، اصل یک صد و هفتم است که البته کشش آن می‌خورد به اصل یک صد و دوازدهم. در اصل یک صد و هفتم می‌گوید که رهبر یا شورای رهبری هرگاه یک نفر مرجعیت تامه و رهبری کل شناخته شد، همه‌ی مسئولیت‌های رهبری به‌عهده او خواهد بود و در غیراین‌صورت، خبرگان منتخب مردم، درباره‌ی همه‌ی کسانی که به‌صالحیت مرجعیت و رهبری اعتقاد دارند، بررسی و مشاوره می‌کنند؛ هرگاه یک نفر را برجستگی در او دیدند، او را به‌رهبری معرفی می‌کنند وگرنه سه یا پنج نفر از کسانی که واجد شرایط هستند، آنها را به‌عنوان رهبری معرفی می‌کنند. در اینجا دو فرض دیده می‌شود: فرض اول اینست که اگر یک نفر برجسته بود، مانند آقای خمینی،... خواهد بود، همه‌ی مسئولیت‌های رهبری برعهده‌ی او خواهد بود و در غیراین‌صورت، خبرگان منتخب مردم؛ یعنی یک رفراندوم درست می‌کنند و در این رفراندوم سؤال می‌کنند که کی خوب است خبره باشد برای معرفی مرجع، در این همه‌پرسی تاجر، کاسب، بقال، عطار، عمله و تمام شرکت می‌کنند، آن‌وقت هرکس اکثریت آراء داشته باشد که کی خبره است، که مرجع تعیین کند، خوب فکرش را بکنید که این مردم حتی مردم دانا و دانشگاهی‌اش، استاد دانشگاه هم نمی‌تواند این‌کار را بکند چه برسد به‌فلان کاسب یا فلان شخص. اگر از صندوق بدون تقلب درآید، این امر بسیار بد است و اگر تقلب در آن بشود، بد در بدتر است، کما اینکه خواهد هم شد. آن‌وقت این افراد نصب رهبر می‌کنند و رهبر با تمام این خصایص، آنها رهبر را نقش می‌کنند، آن‌وقت در اصل صد و یازدهم می‌گوید هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مندرج در فلان اصل بشود، از مقام خود کنارگذاشته می‌شود و تشخیص این مطلب به‌عهده‌ی خبرگان است و این خبرگان نصب مرجع می‌کنند و عزل مرجع می‌کنند. اصل یک صد و دوازدهم،

رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری، در مقابل قانون با همه‌ی اهل کشور مساوی است؛ یعنی آن مصونیت قانونی که مراجع تقلید داشتند، آن‌هم از بین رفت. آقای رهبر، مائی که خبرگان هستیم می‌گوییم این‌کار را بکن، نمی‌کنی؟ تو را حذف می‌کنیم و عزل می‌کنیم یا محاکمه‌ات می‌کنیم و یا زندانت می‌کنیم و محاکمه‌ات می‌کنیم؛ و این قانونی است که آقایان درست کرده‌اند که ما هم اعتراض کردیم. اما برخلاف نظر من برداشتند از قول من نوشتند و اضافه کردند، و متأسفانه روزنامه‌ی اطلاعات هم با همان اضافه این را منتشر کرد.»

حزب جمهوری در مساجد

«متأسفانه کارهای خلاف در اینجا زیاد است: مصادرات بی‌مورد، زندان‌های بی‌مورد، احکام بی‌مورد، کشتارهای بی‌مورد که من مسئله‌ی عفو عمومی را دیروز به‌امام یادآور شدم که آقا، عفو عمومی بدهید! در یک زمان اگر کسی کاری کرده، اگر کشتار کرده، قصاص باید داد. یکی دزدی کرده است مال دزدی را از او بگیرند و بدهند دست صاحبش نه اینکه مال دزدی را بگیرند و به‌دزد دیگری بدهند. اینکه بدتر می‌شود، مال غصب را باید بگیرند و بدهند به‌کسی که از او غصب شده است نه اینکه به‌مستضعفین بدهند؛ مال مردم را که نباید به‌مستضعفین داد. من چندی پیش با استاندار و نماینده‌ی امام در مشهد صحبت کردم و گفتم برای مستضعفین باید اینها را تقویت کنیم، اینها را متکی به‌نفس کنیم، اما شما اینها را تضعیف می‌کنید، اینها را دزد بار می‌آورید، اینها معتقد می‌شوند حالا که من نمازم باطل است و خلاف شرع می‌کنم، چرا شراب نخورم؟ چرا آدم نکُشم؟ شما اگر می‌خواهید اینها را تقویت کنید، بروید در زمین بایر چاه بزنید و به‌اینها واگذار کنید و اینها را آباد کنید.»

«من چه کار می‌توانم بکنم و چگونه می‌توانم تنبیه کنم؟ مساجد را هم که این

حزب جمهوری در دست گرفته است. این جهاد سازندگی می‌آید کار می‌کند؛ ما فتوا می‌دهیم ولی می‌آید علیه ما حرف می‌زند؛ آن‌وقت از طرف شورای انقلاب میلیاردها پول به‌اینها می‌دهند. بنابراین روحانیت راهی ندارد و در دستش چیزی نیست. ما همان‌قدر که می‌توانیم یا در سخنرانی‌هایمان یا در درس‌هایمان مطالبی را بگوییم، کار دیگری نمی‌توانیم بکنیم. الآن، دیروز من شنیدم که آقای گلپایگانی شکایت داشته است که مطلبی گفته‌اند، اما رادیو آنچه را که گفته‌اند برعکس کرده است. خوب، به‌این ترتیب ما چه می‌توانیم بکنیم؟ مملکتی که خراب است و همه چیزش خراب است. من به‌آقا عرض کردم شورای انقلاب خراب است، حزب جمهوری خراب و فاسد است. یادآور شدم شورای رهبری مراجع درست کنید و نگذارید این قوانین کثیف اجرا شود که یک دسته خبرگان بی‌ربط و فاسد، اینها بروند مرجع درست کنند.»

انتخاب ۲ مرحله‌ای و قانون اساسی

خبرنگار اطلاعات پرسید: سؤالی که این روزها مطرح است، مسئله‌ی دو مرحله‌ای بودن انتخابات مجلس شورای ملی است که مورد اعتراض گروه‌ها و افراد مختلفی قرارگرفته است. نظر شما در این مورد چیست؟

آیت‌الله‌العظمی قمی گفتند: «با این مسائلی که قبلاً مطرح کردم، من قانون اساسی را به‌قانونیت قبول ندارم؛ برای اینکه با جعل، اینها از مردم رأی می‌گرفتند. وقتی که دروغ از قول من نقل می‌کنند، و با اینکه من می‌گویم این قانون خراب است و باید اصلاح بشود، بعد سه خط به‌آن اضافه می‌کنند و می‌گویند ولو در این جهات واجب است شما رأی بدهید، رأی سبز بدهید، یک دسته‌ای از مردم به‌خیال اینکه من گفته‌ام رأی بدهید، رأی دادند. این قانونیت پیدا نمی‌کند. من اصلاً به‌قانونیت این قانون اساسی اعتقاد ندارم، برای اینکه برخلاف موازین از خودم رأی گرفته‌اند و لذا

در انتخاباتش هم ـ به‌هیچ‌وجه ـ هیچ‌کدامشان را قبول ندارم.»

امر سیاسی مجهول

درباره‌ی اعمال دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و مسئله‌ی گروگان‌ها و موضع‌گیری‌های دانشجویان و شورای انقلاب در برابر یکدیگر، حضرت آیت‌الله‌العظمی طباطبایی‌قمی گفتند: «این امر سیاسی مجهولی است برای من که خصوصیاتش برای من محرز نیست و اصلش را نمی‌دانم؛ منشأ این مطلب چه بوده و به‌چه مناسبت این‌کار را کرده‌اند؟ روی موازین درست بوده یا نه؟ چون اطلاعی ندارم اظهارنظر نمی‌کنم.

«حقیقت این است، که همان‌طور که گفتم، من اصلاً از این جریان اطلاعی دریافت نکرده‌ام و نمی‌توانم در امور سیاسی، که جریانات آن به‌من اطلاع داده نشده است، اظهارنظر کنم. اما آنچه مسلم است، روحانیت از سیاست جدا نیست؛ سیاست بی‌روحانیت معنی ندارد. در آن روزهایی که من و آقای خمینی در زندان قصر و عشرت‌آباد بودیم و بنا شد که ما آزاد شویم، وقتی که پاکروان آمد نزد ما و ضمن حرف‌هایش گفت که سیاست را به‌ما واگذارکنید، سیاست دروغ است و فلان و فلان ... گفته شد که سیاست به‌معنای دروغ و دورویی و فساد و منافقین البته مال شماست و مال ما نیست. سیاست به‌معنی رسیدگی به‌امور مملکتی و مصالح است، و امور آنها را بفهمند و بگویند این‌کار روحانیت است. پاکروان در آنجا به‌من می‌گفت شما در سخنرانی‌تان فرموده‌اید به‌اینکه قشون نباید اطاعت کنند از اموری که برخلاف مصالح است و شما تحریک کرده‌اید قشون را که برخلاف وظیفه، دستوری که به‌آنها می‌دهند عمل نکنند.»

«گفتم که آقا، اگر روزی مثلاً تو نخست‌وزیر شدی، خدای نخواسته، دستور دادی که از یک امر خلاف اطاعت کنند، مردم چرا باید به‌این امر خلاف و واهی اطاعت

کنند؟ قشون البته که نباید اطاعت کند از یک امر خلاف و واهی. اطاعت باید از امر اسلامی و مذهبی باشد. بنابراین البته سیاست به‌معنی دروغ و دورویی و پشت‌هم‌اندازی مال دیگران است، مال ما نیست، مال آمریکاست و انگلستان و شوروی و مال توابع آنهاست؛ اما سیاستی که مصالح عامه‌ی مسلمین را در امور معاش و اقتصاد و فرهنگ ـ و همه‌ی امور جامعه، رسیدگی کنند مال روحانیت است. روحانیت باید دخالت کند در امور. اگر دخالت نکنند، فسادها است که می‌شود! روحانیت در همه‌ی مسائل دنبال حق است.»

درباره‌ی بنی‌صدر

سؤال شد: نظرتان درباره‌ی دکتربنی‌صدر، رئیس‌جمهوری، و اقداماتی که تاکنون کرده‌اند چیست؟

ـ «اولاً در باب ریاست جمهوری کسی که در بین مراجع هیچ رأی نداد من بودم. هیچ نفی و اثباتی نکردم و هنوز هم از فعالیت‌های ریاست جمهوری اطلاعی ندارم که چه می‌کند. آن شبی که آمد پیش من، بعضی آقایان ذکر کردند که ایشان چون عالم‌زاده است، به‌فقه اسلامی آشناست. به‌ایشان گفتم که تز اقتصادی ایشان مخالف تز اسلام است و باید آن را عوض کنند. گفتند: آخر نمی‌شود که مردم و این زارعین را با مقدارکمی زمین راضی کرد و گذاشت آنها با این مقدارکم زمین زندگانی و امرار معاش کنند. گفتم که نه، زمین زیاد است! زمین را آباد کنید! چاه عمیق بزنید و آبیاری کنید و بدهید! اشکالی ندارد اگر تز خودش را عوض کرده باشد؛ و طبق تلگرافی که من به‌او کردم و گفتم آن زمانی که شما اعلام کنید برطبق موازین اسلامی تمام احکام اسلام از جمله اقتصادیات بر پایه‌ی مقررات اسلام عمل می‌شود، آن‌وقت کارتان ارزش خواهد داشت. هنوز من چیزی از ایشان نفهمیده‌ام و گمان نمی‌کنم که قدرتی هم پیدا کرده باشد که کاری کرده باشد؛ ولی من هنوز امر خیر

برجسته‌ای از ایشان سراغ ندارم.»

خبرنگار جمهوری اسلامی سؤال کرد: طی سخنانتان فرمودید که حزب جمهوری اسلامی، شورای انقلاب و اعمال بعضی کمیته‌ها و ارگان‌های اجرایی و همچنین مجلس خبرگان و قانون اساسی مورد تأیید شما نبود و اینکه شورای انقلاب در حال حاضر اعمالش آن‌طورکه باید و شاید مورد نظر شما نیست؛ ولی ما در این چند مدت دیدیم که امام تمام اینها را تأیید کردند و اگر امام از این مسائل اطلاع نداشتند، به‌فرض از حزب جمهوری اسلامی و یا شورای انقلاب یا قانون اساسی، چرا آنها را تأیید کردند؟ آیا امام را مجبور کردند به‌این‌کار و امام جبر را می‌پذیرد در این موقع و یا مقابله می‌کنند؟ لطفاً درباره‌ی مسائلی که در این رابطه فرموده‌اید توضیحات بیشتری بدهید؟

ـ «من مطالبی را که در دیدارم با ایشان گفتم، ایشان گفتند: به‌من خبر نداده‌اند و مطالب را به‌این صورت واقعاً نمی‌دانم؛ و من هم گفتم مطالب را به‌شما می‌گویم، می‌دانم که غیر از من هم کسی به‌شما اینها را نگفته. بنابراین ممکن است که خیلی از مطالب به‌ایشان نرسیده باشد. از طرفی بشر، غیر از امامان و پیغمبر معصوم، مصون از همه‌ی اشتباهات نیست، یعنی احاطه به‌همه چیز ندارد.»

«ممکن است چیزهایی را ایشان اطلاع نداشته باشد؛ سوابقی داشته باشند از کسی یا بالعکس. کسی مدتی با شما معاشرت کرده شما را آدم خوبی دیده، خدای نخواسته، شما یک انحرافاتی پیدا کرده‌اید که آن انحرافات را او خبر ندارد. از او بپرسید که این آقا خوب است یا بد، می‌گویید خیلی خوب است یا بد، می‌گوید خیلی خوب، چون اطلاعی از او ندارد. بنابراین لازم نیست که هر بشری غیر از چهارده معصوم کسی از خطا و یا همه‌ی حقایق اطلاع داشته باشد. به‌علاوه، من که اطلاع از وضع شخصی ایشان ندارم. همین‌قدر به‌اجمال به‌ایشان اطلاع دادم. جواب ایشان در این باب چیست؟ ایشان امکان صحبت خیلی نداشتند و غالباً در

تمام بیان من سکوت می‌کردند.»

«چیزی که به‌من گفتند، اگر ان‌شاءالله در انتخابات درست عمل شود، تمام مطالب اصلاح می‌شود، لیکن جواب‌های من را همین‌قدر دادند دیگر چون وقت نداشتند و شاید هم طبیب گفته بود زیاد صحبت نکند، لذا با سکوت برگزار شد.»

سؤال شد: آیا درباره‌ی نحوه‌ی مجازات‌ها، حضرت آیت‌الله نظر دارند که مجازات‌ها از نظر اسلامی درست نبوده و باید برای دادگاه‌های انقلاب اسلامی قوانینی از طرف روحانیت وضع شود؟

ـ«شکی نیست که دادگاه‌های اسلامی باید برطبق مقررات و قضاوت‌های اسلامی باشد و البته تا به‌حال خیلی‌ها برخلاف اسلام بوده. باید طبق موازینی که شرع معین کرده، قاضی را تعیین کرده و اینکه شهود چگونه باشند و چطوری شهادت بدهند عمل بشود.»

ترکیب شورای رهبری

سؤال شد: نظر حضرت آیت‌الله درباره‌ی شورای رهبری چیست؟ که اشاره کردید؟

ـ«شورای رهبری به‌عقیده‌ی من یک نفر نباید باشد و هیچ‌وقت؛ برای اینکه اولاً مردم ایران مقلد افراد مختلفی هستند، مقلد یک مرجع نیستند ـ چه الآن، چه سابق ـ همیشه مراجع ده الی یازده ـ کمتر یا بیشتر ـ بوده‌اند و همه هم مقلد داشته‌اند. رهبری که بخواهد یک نفری به‌آرای خود رأی بدهد و به‌مردم دستور بدهد کاری را بکنند، دستورش مخالف رأی مرجع دیگری باشد که او جایز نداند، از دو حال خارج نیست: یا این رأی خودش را تحمیل می‌کند بر مقلدهای مراجع دیگر یا نه.

«اگر تحمیل کند، بدترین دیکتاتوری می‌شود و اگر نکند، هرج و مرج می‌شود. دیگر اینکه غیر از ۱۴ معصوم همه اشتباه می‌کنند. هیچ‌کسی نیست که اشتباه نکند.

اشتباه در امور جزیی قابل تحمل است ولی اشتباه در یک امر مملکتی ممکن است مملکتی را زیر و رو کند؛ لذا باید برای دفع این مطالب به‌شورای رهبری مراجعه شود و در این شورا باید مراجعی، که مرجعیت در بین مردم دارند، با هم شورا داشته باشند. یک امری از طرف این شورای مراجع که صادر می‌شود اولاً بر همه‌ی مردم واجب می‌شود. دیگر نه دیکتاتوری پیش می‌آید و نه هرج و مرج. همچنین اشتباه یا به‌کلی مفقود می‌شود و یا خیلی نادرکه در آن حد قابل بحث نیست. لذا عقیده‌ی من این است که شورای رهبری مراجع درست شود و رهبری هم چیزی نیست که کسی عزل کند یا مجازاتش کند. رهبری و مرجعیت با هزیمت که خدادادی است و آن هم امری نیست که ازکسی بتواند سلب کند یا بتواند بگوید چرا چنین کردی یا نکردی.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۱۲ اسفندماه ۱۳۵۸.

پاسخ آیت‌الله خلخالی و آیت‌لله اشراقی به آیت‌الله قمی

آیت‌الله خلخالی در پاسخ مصاحبه‌ی مطبوعاتی آیت‌الله حاج‌آقاحسن قمی اطلاعیه‌ای انتشار داد. متن این اطلاعیه، که به‌طور ناتمام به‌وسیله‌ی خبرگزاری پارس مخابره شده، به‌شرح زیر است.

بسمه‌تعالیٰ

جناب مستطاب، آیت‌الله حاج‌آقاحسن قمی، که ظاهراً برای عیادت امام از مشهد وارد تهران شده بود، در روز دوشنبه ۲۰ اسفندماه، در مصاحبه‌ی مطبوعاتی نقطه نظرهای خود را بیان داشت و در همه‌ی جراید صبح و عصر تهران، به‌طور گسترده‌ای، انتشار یافت. چون این مصاحبه سراپا مشتمل بر مطالب خلاف واقع بود، ابتدای امر ما خیال کردیم که از طرف مقامات رسمی مملکتی و هیئت دولت و شورای انقلاب جواب خلافگویی‌های این آدم را می‌دهند، ولی متأسفانه دیدیم که آقایان با اینکه به‌نادرستی مطالب پی برده بودند، حاضر نیستند مُهر سکوت را بشکنند و یا مصلحت نمی‌دانند و یا می‌ترسند که مورد حمله‌ی ضدانقلاب واقع شوند؛ و حال آنکه افشاگری و بیان حقایق، از ناحیه‌ی هرکسی که باشد، به‌نفع جامعه‌ی اسلامی ما است و قلم و

زبان همه آزاد است و ایشان هم برحسب وظیفه مطالبی را بیان داشتند که باید جواب آنها داده شود، ولی چون به‌تک تک مطالب اگر بخواهیم پاسخ گوییم، موجب اطاله‌ی کلام شده و وقت مردم را می‌گیرد و ملالت ایجاد می‌کند، لذا به‌طور خلاصه و فهرست‌وار جواب گفته‌های ایشان را بیان می‌کنم. ایشان می‌گویند محاکماتی که در دادگاه‌های انقلاب اسلامی انجام گرفته، خیلی از آنها، برخلاف موازین اسلامی است. کشتار و زندان و مصادره‌ی اموال، به‌قدری کثیف انجام می‌شود که واقعاً نمی‌شود توصیف کرد. ملاحظه می‌فرمایید که تعبیر کثیف، با اینکه از نظر ادبی در اینجا درست نیست، این وضع با تندی ادا شده است.

اسلام آمریکایی یا اسلام علی؟!

«حق این بود که ایشان از کلی‌گویی پرهیز می‌کردند و به‌واقعیات عینی می‌پرداختند و نمونه نشان می‌دادند تا ملت ایران روشن شود. لابد ایشان می‌خواهد بگوید که صدی نود کشتارها و زندان‌ها و مصادره‌ی اموال کثیف انجام گرفته است. آیا ایشان نباید روی یکی از آنها تکیه کند و بگوید که مثلاً زنای محصنه حد شرعی دارد و فرماندهان دژخیم کشتارهای دسته‌جمعی، که به‌وسیله‌ی عمّال سرسپرده انجام گرفته، نباید محکوم به‌اعدام شوند و اگر از ثروت بی‌کران این ملت غارت شده برای خود و زن و فرزندان خود میلیون‌ها تومان و دلار، در بانک‌های داخل و خارج، اندوخته کرده‌اند، باید به‌دست آنها بماند و گرفتن و مصادره کردن آنها خلاف اسلام است و از این قبیل...؟ و حال آنکه ما می‌بینیم که همه‌ی آن کارها در دادگاه‌های انقلاب اسلامی برطبق موازین قرآن و سنت و حدیث انجام گرفته و امام امت و مراجع مسئول دیگر به‌آنها صحه گذاشتند؛ و معظم‌له در این‌باره کراراً مصاحبه فرموده که یک قسمت از آن، شب چهارشنبه ۵۸/۱۲/۲۱، منتشر شد و شاید هم به‌خاطر جواب امثال آقای قمی بوده است. چگونه می‌توانید هویدا و نصیری و ربیعی را تبرئه کرده و میلیاردها دلار را در اختیار آنها بگذاریم که علیه موجودیت اسلام در منطقه توطئه کنند و فریاد برآوریم که این دیگر مسلمانی نیست؟

البته با اسلام آریامهری و آمریکایی و سیا و والدهایم نمی‌توان اینها را محکوم و اعدام کرد و اموالشان را مصادره نمود و باید آقای قمی بیان کنند که آیا اسلام آمریکایی را دارند و یا اسلام علی را؟

ایشان می‌گویند: افرادی به‌نام جهاد سازندگی وارد امور کشور شدند و ظلم را از حد گذرانده‌اند دیگر اصلاً قابل توصیف نیست. در اینجا هم بیان واقعیات اقتضا می‌کرد که انگشت روی یکی دو واقعه ـ ولو برای نمونه ـ بگذارند تا جریان برای ملت مسلمان واضح شود غصب در کجا محقق شده و ظلم در کجا از حد گذشته؛ و مخصوصاً مطالب نادرست ـ با این تعبیرات بسیار خشن ـ حکایت از یک دق دل و داعیه‌ی گذشته می‌کند که در چند سطر آینده بیان خواهیم کرد و معلوم خواهد شد که کاسه‌ای زیر نیم کاسه وجود دارد.»

مصادره‌ی اموال

اموال تبهکاران درجه‌ی یک و مفسدین فی‌الارض و غارتگران بیت‌المال را گرفتن و به‌مستضعفین دادن و جزء بیت‌المال نمودن، از نظر فقیه غصب نیست و هیچ‌یک از فقهای اسلام نمی‌توانند چنین ادعای نابه‌جایی را بکنند. درباره‌ی بنیاد مستضعفین ایشان می‌گویند: مرتباً اموال مردم را از خانه‌های آنها می‌برند؛ اموال مردم را می‌گیرند و توقیف می‌کنند؛ حساب بانکی آنها را می‌گیرند و بیچاره‌ای راکه برای معالجه به‌خارج رفته به‌اسم فراری اذیت می‌کنند. در جواب ایشان باید گفت که پس از مصادره‌ی شرعی و قانونی، که از طرف حکام شرع متدین صورت می‌گیرد، پُر واضح است که نمی‌توان اموال را در همان مکان‌های اولیه باقی گذاشت و باید به‌حکم قانون، حساب بانکی القائیان ـ نصیری ـ میلانی ـ جعفریان و هژبر یزدانی بسته شود. کسانی که معالجه را دستاویز کرده از کشور فرار می‌کنند، باید سرسختانه جلوی آنها را گرفت، چون به‌جرم جنایات خود باید محاکمه شوند و این عین عدالت است و برطبق موازین اسلام، چیزی که عین اجرای عدالت است، یک انسان مسئول و پایبند به‌دین نمی‌تواند آن را خلاف اسلام و دین معرفی کند. ایشان به‌رادیو و تلویزیون حمله می‌کنند، ولی ما متوجه نشدیم که این رادیو و تلویزیون در کجا

و درکدام برنامه، درکمال وقاحت، امور نامشروع را جلوه می‌دهد؟ آیا مقصود همان حماسه‌ها و سرودها است و یا چیز دیگر؟ اگر سرود و حماسه است که از نظر فتوای مجتهدین مسئول بلامانع است و از قضا رأی این‌جانب نیز همین است؛ و اگر مقصود این است که مطالب نادرست و خلاف واقع آقا را در رادیو و تلویزیون هر روز بخوانند، دیگر وقاحت برطرف می‌شود، ایشان باید بدانند که اگر متصدیان این دو مؤسسه مطالب نادرست ایشان را انتشار بدهند، داد همه‌ی مردم بلند می‌شود و اعتراض آنها همه‌جا را فرامی‌گیرد. این صدا و سیما مربوط به‌همه‌ی ملت است و نمی‌توان وقت مردم را با مطالب نادرست و ناروا گرفت و هرج و مرج ایجاد کرد. آیا یکی از خلاف شرع‌ها، خواندن سرود حماسه‌آفرین در حرم امام‌هشتم می‌باشد؟ لابد مراجع و مجتهدین مسئول و متدین و با تقوی (مانند آیت‌الله شیرازی و آیت‌الله‌مرعشی و آیت‌الله تهرانی) خواندن این‌گونه حماسه‌ها در حرم را جایز می‌دانند و خواندن اشعار حماسه‌آفرین از نظر شرع مقدس هیچ مانعی ندارد و فتوای من‌درآوردی آقا برخلاف این است.»

خلع روحانی‌نماها

«درباره‌ی خلع لباس روحانی‌نمایان، داد آقا بلند است. باید بیان بفرمایند که کدام روحانی محترمی بوده که خلع لباس شده؟ آیا نباید روحانی‌نماهای وابسته به‌ساواک و مأمور ساواک را خلع لباس کرد؟ و آیا باید، مانند سابق، روحانی‌نماهای مرتجع و ساواکی در روحانیت بمانند و با ایجاد فتنه و فساد و رخنه درگوشه وکنار، اسلام را لکه‌دار نمایند؟ خلع لباس امثال جواد مناقبی‌ها و حاج‌اشرف‌ها و نوقانی‌ها و عباس مهاجرانی و صادق و محمود قمی‌ها، به‌جرم مشروبخواری و قمار و «ماری‌جوانا» و همکاری با ساواک و «محامی» روحانی خودفروخته، جرم است؟ پس باید عوض آنها روحانیون مترقی و متعهد خلع لباس شوند؟ ایشان می‌گویند افراد غیرصالح، قاضی و رئیس دادگاه شده‌اند. افراد غیرصالح قاضی و رئیس نشده‌اند بلکه آنها یا به‌درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند، و خود می‌توانند رد فروع بر اصول نمایند، و یا از طرف

مراجع و آیات بزرگ قم، چون حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری و آیت‌الله مشکینی، مبعوث می‌شوند. اینها مرجع شکایات مردم هستند و لابد شما با آن مقام علمی، که در خود سراغ دارید، این‌گونه علمای انقلابی و مراجع بزرگ را افراد متعهد و مسئول نمی‌خوانید و می‌فرمایید مرجعی برای این کارها وجود ندارد. ایشان می‌فرمایند: من به‌امام گفتم که اسلام را به‌نام اسلام و به‌نام امام خرد می‌کنند و ایشان سکوت کردند.

آیا نمی‌توانیم از ایشان سؤال کنیم که در کجای این کشور اسلام را به‌نام اسلام و به‌نام امام خرد می‌کنند و آیا این همه حرکت‌های اسلامی، و پس از انقلاب در همه‌ی زمینه‌ها، نامش کوبیدن اسلام است؟ و آیا اسلام شما با اسلام دیگران فرق دارد؟ ایشان گفته‌اند که مطالب مهم مملکتی به‌سمع مبارک امام نمی‌رسد و این تنها ایشان بوده که این مطالب را به‌امام گفته و بعداً هیچ‌کس نخواهد گفت؛ ولی همه می‌دانند که امام، در شدیدترین حالات کسالت، از رویدادهای کشور و نابه‌سامانی‌ها مطلع می‌شدند و حتی جریان ناگوار سیل خوزستان را به‌امام رساندند و امام در این باره پیام مهمی صادر کردند. ایشان درباره‌ی اموال مصادره انجام‌گرفته اظهارنظر می‌کنند و می‌گویند نباید ریخت و گندم‌ها را از انبار طاغوتیان برد. در جواب ایشان باید بگوییم که از نظر شرعی مسئولیت داریم، که پس از مصادره‌ی اموال موجود، آنها را نمی‌شود در دست طاغوتیان گذاشت؛ و زندانی کردن آنها و ممنوع‌الملاقات بودن آنها، اگر مصلحت است، باید انجام داد تا جلوی هرگونه صحنه‌سازی و تبرئه و سازش را گرفت و این کارها نه تنها خلاف شرع مبین نیست، بلکه در هیچ‌یک از کتب فقهی متعرض آن نشده‌اند؛ وانگهی آقای طبسی، مردی است درستکار و بی‌آلایش که دروغ نمی‌گوید و عمل ایشان در نظر امام امت، حجت است، البته با شما اختلاف سلیقه داشته چون از قبل از پانزده خرداد به‌این طرف، علمای مسئول و متعدد از قبیل: آقای تهرانی، خامنه‌ای، طبسی و هاشمی‌نژاد، با خط‌مشی شما مخالف بودند و هر روز مواجه با اشکالات و کارشکنی‌های گوناگون می‌شدند و جریان ماوقع را آیت‌الله شیرازی و آقای مرعشی می‌دانند و «آن را که عیان است چه حاجت به‌بیان است»، که در تمام

مشهد سنگ‌اندازی علیه انقلاب را از طرف بیت شریف و آقازاده‌ها کیست که نداند؟ مردی به‌خانه‌ی شما آمده و از دیدن جای تازیانه حال شما به‌هم می‌خورد، چرا؟ چون حدود الهی را در حق او جاری کرده‌اند و این حکم قرآن و اسلام است و جلوی چشم پیامبر و علی(ع) حدود الهیه را جاری می‌کردند و آنها حالشان به‌هم نمی‌خورد و شما حالتان به‌هم می‌خورد؟ برفرض حال شما به‌هم خورد، چاره‌ای جز اجرای حدود نخواهد بود و تعطیل حدود حرام است و باید قصاص و حدود اجرا گردد، و چه شما حالتان به‌هم بخورد، یا نخورد.
آقای قمی برای مأمورین شهربانی مشهد دلسوزی می‌کنند و حال آنکه آنها قبل از انقلاب آخرین تیر خویش را بر صورت مردم مشهد و زوار زدند و هر روز در خیابان‌ها صدای صفیر گلوله‌ی آنها بلند بود. این همه کُشته در خیابان‌ها ریختند و حالا اگر آنها را بگیرند و پانزده سال زندان و یا حبس ابد نمایند، شما فریادتان بلند می‌شود که اینها عائله دارند؟ مگر این مردمی که با دست این دژخیمان کُشته شدند، عائله و زن و بچه نداشتند؟ ایشان می‌گویند ما نباید قصاص و حدود الهی را تعطیل کنیم، تا تمام ضدانقلاب سوءاستفاده کرده، علیه موجودیت اسلام بشورند. اینگونه افراد، محکوم به‌اعدام می‌باشند؛ ولی رحمت امام و اسلام شامل حال آنها شد و آنها را از جوخه‌ی اعدام نجات داد.

درباره‌ی تعیین شرایط رهبر، ایشان مطالبی دارند که جواب به‌آنها موجب اطاله‌ی کلام می‌شود، ولی این جمله را باید گفت که برای تعیین رهبر وقتی که افراد واجد شرایط متعدد شدند، باید اهل خبره اقدام نمایند و این وضع از قدیم‌الایام معمول بوده و مطلب تازه‌ای نیست؛ البته کسی که قبلاً واجد شرایط بوده و سپس فاقد شرایط شده تشخیص آن با خبرگان خواهد بود و این غیر از عزل واجب است؛ بلکه آنها شرایط را درنظر می‌گیرند و اعلام می‌دارند. ایشان به‌تساوی اعضای شورای رهبری، با سایر مردم، سرسختانه معترض می‌باشند و حال آنکه رهبر و یا یکی از اعضای شورای رهبری در مقابل قانون با همه‌ی اهل کشور مساوی می‌باشند. از مفاخر اسلام است که امیرالمؤمنین با یک نفر یهودی در محکمه‌ی شرع حاضر می‌شود و قاضی فرقی بین آن دو نمی‌گذارد و

این بزرگترین حق انسان‌هاست. رهبر اگر واجد شرایط است که همه قبول دارند که محاکمه نمی‌کنند و اگر واجد شرایط نیست، باید عزل شود و احیاناً، در صورت خیانت، محاکمه گردد. تبعیض در احکام اسلام محکوم است. ایشان می‌گوید اگر کسی دزدی کرده، مال دزدی را باید از او گرفت و داد دست صاحبش، نه اینکه مال دزدی را بگیرند و بدهند به‌دزد دیگر. در جواب باید گفت، که از نظر فقهی اگر صاحب مال معلوم است، باید مال را به‌او تحویل داد و اگر معلوم نیست، مسلم است جزء بیت‌المال است و نمی‌شود به‌دزد اولی بازگردد و اگر از بیت‌المال دزدیده شده، مانند اموال همه‌ی طاغوتیان که میلیون‌ها دلار از بیت‌المال را حیف و میل کرده‌اند، که باید به‌بیت‌المال برگردانده شود و به‌نفع مستضعفین مصرف گردد و این مستضعفین به‌فتوای آقا باید از کجا ارتزاق کنند؟ و آیا جز بیت‌المال راه دیگری وجود دارد؟ که پُرواضح است که این‌کار مال دزد به‌دزد دادن نیست، بلکه بیت‌المال را در اختیار مستضعفین گذاشتن است و این عین شرع است نه خلاف شرع؛ و اگر فتوای شما را عمل نمی‌کنند، به‌خاطر این است که مقلد شما نیستند. مردم، مقلد مجتهدین مسئول می‌باشند نه غیر مجتهد و نه مجتهد غیرمسئول. ایشان در چندین جا از فرمایشاتشان تصریح می‌کنند که من قانون اساسی را به‌قانونیت قبول ندارم. خوب باشد، البته شما تنها نیستید ولی در اقلیت قرار دارید. کسی که قانون اساسی را قبول ندارد، آیا می‌تواند اظهارنظر بکند؟ قانون اساسی زیرنظر و دقت علمای مسئول و معتقدین به‌اسلام تدوین و به‌تصویب ملت و امام رسیده و قاطبه‌ی ملت آن را قبول دارند. البته طرفداران حزب جمهوری خلق مسلمان و ضدانقلاب آن را قبول ندارند؛ ما هم نه کاری به‌کار آنها داریم و نه از نق زدن آنها می‌ترسیم. چون طبق موازین، مردم به‌قانون اساسی رأی دادند و علی‌رغم همه‌ی کارشکنی‌های مخالفین، به‌تصویب ملت رسید و آنها از این جهت ناراحت بوده و خواهند بود و چاره‌ای هم نیست.»

درباره‌ی دانشجویان پیرو خط امام

«ایشان در قسمتی دیگر از فرمایشاتشان، اعمال دانشجویان محترم پیرو خط

امام و مسئله‌ی گروگان‌ها را امر سیاسی مجهول خوانده است و حال آنکه یکی از اصیل‌ترین و آشکارترین مبارزات ملت مسلمان ایران، علیه شیطان بزرگ، یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا، می‌باشد. کسانی که جاسوسی کرده‌اند و با ضدانقلاب توطئه‌ی خائنانه علیه جمهوری اسلامی نموده‌اند و صدها کار خلاف قانون، لابد آقا می‌فرمایند باید همه‌ی آنها را آزاد کنیم و با سوغاتی و سلام و صلوات به‌کشور خودشان بفرستیم، تا علیه‌ی ما توطئه‌ها را چندین برابر کنند. مگر آقای محترم افشاگری‌های دانشجویان را درباره‌ی لانه‌ی جاسوسی در جراید نخوانده‌اند؟ اگر روزنامه‌ی نمی‌خوانند، باید مطالبی که علیه خودش هم باشد نخوانده باشند. پس معلوم است که ایشان اصولاً نمی‌خواهد این خط مشی از مبارزه را قبول کند و حال آنکه ملت ایران از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام حمایت می‌کنند و این جای تردید نیست، البته چون این عمل قهرمانانه مشت سازشکاران را بازنموده و رسوا کرده، ضدانقلاب، به‌هر ترتیب که شده، مخالف آن می‌باشد. ایشان از آمدن پاکروان به‌خدمت امام در زندان صحبت می‌کنند و همه می‌دانیم که امام خمینی در قبال این جرثومه‌ی خیانت فرمودند که سیاست، به‌معنی دروغ و دورویی و فساد و منافقت، البته مال شماست و ایشان در نقل این رویداد طوری مطلب را بیان می‌کند که در خانه‌ی خودشان فرموده‌اند و حال آنکه امام این مطلب را به‌پاکروان گفته بود (و تعبیر گفته شده) دلیل براین است که حقیقت گفته نشود. این آقا با کمال فخر می‌فرمایند که این‌جانب تا به‌حال یقیناً و اثباتاً درباره‌ی ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر چیزی نمی‌داند که ایشان چه می‌گوید. در جواب باید گفت کسی که متوجه کارهای روزمره‌ی مملکت نیست و یک چهار دیواری دور خود کشیده، آیا حق انتقاد دارد؟ و آیا می‌تواند در مسائل اساسی اسلام اظهارنظر بفرمایند؟ مگر آقای رئیس‌جمهوری قبل از هر کاری باید با ایشان مشورت کند تا معلوم شود که چکار می‌کند؟ البته این‌کار به‌نفع آقا است، ولی، خوشبختانه و یا متأسفانه، آقای بنی‌صدر حاضر به‌این‌کار نیست. ایشان در قسمتی از سخنان خود از شورای رهبری مراجع حرف به‌میان می‌کشد و ضمن کلمات مستهجن، تصریح می‌کند که امام اشتباه می‌کند و اشتباه وی در

یک امر مملکتی ممکن است مملکتی را زیر و رو کند و لذا شورای رهبری لازم است. در جواب باید گفت که شورای انقلاب همان شورای رهبری است و البته شما آنها را قبول ندارید و آنها هم شما را قبول ندارند.

شما که اصل قانون اساسی را قبول ندارید و با قاطبه‌ی ملت طرف هستید، نمی‌توانید راجع به‌این‌گونه مسائل باتفاوت باشید. در شورای رهبری مراجع اگر بنده عضویت پیدا کردم، می‌شود رسمی و اگر عضویت نداشتم، می‌شود غیررسمی.

این کلام، قطع نظر ازاینکه در میان دعوا نرخ تعیین می‌کند، نمی‌تواند عمل صحیح داشته باشد و حالا اگر مردم اصلاً مرا مجتهد نمی‌دانند و قبول ندارند، آیا می‌توانم در شورای رهبری عضویت داشته باشم؟ حاشا و کلا!»

ضدانقلاب بودن همه‌ی نهادهای انقلابی

«کسی که همه‌ی نهادهای انقلابی را بیخود و ضدانقلاب و عبث و تبهکارانه می‌داند و جهاد سازندگی و بنیاد مستضعفین و دادگاه‌های انقلاب و بنیاد مسکن و کمیته‌ی امداد و سپاه پاسداران و شورای انقلاب و قانون اساسی و مصوبات آن را ظالمانه و خارج از اسلام تلقی می‌کند، آیا می‌توان باورکرد که آمدن ایشان به‌تهران، مخصوصاً در آستانه‌ی انتخابات شورای اسلامی، یک امر ساده‌ای باشد؟ ایشان با بیاناتی که کرده‌اند، معلوم می‌شود مثل اینکه آمده تا اشتراک‌نامه‌ی جمهوری اسلامی را با رژیم گذشته بیان کند و ادعانامه‌ای علیه «جمهوری اسلامی» و قاطبه‌ی ملت ایران تنظیم نماید. ما ناچاریم برای روشن شدن بعضی از حقایق بگوئیم راجع به‌بازداشت‌ها و کنجکاوی‌ها از طرف کمیته‌ها و سپاه پاسداران، با آقا هم‌عقیده می‌باشیم و آنها در بعضی مسائل حساس کوتاه آمده‌اند که افراد ضدانقلاب را بازداشت نکرده‌اند. آقازاده‌ی محترم ایشان، محمود قمی، هر روز با ضدانقلاب و بختیار فراری رابطه دارد تا جایی که افراد کمیته بالای سر او رفته و دیده‌اند که با طرفداران بختیار مشغول کشیدن تریاک می‌باشد واز فضایل و مناقب بختیار سخن‌پراکنی می‌کند و حالا هم پدرش را به‌تهران نرسانده، گذاشته و به‌پاریس رفته است تا با

آزاد شدن گروگان‌ها در شادی بختیار با آمریکایی‌ها شرکت کند و از غم‌ها و ذلت یک ملت اظهار خوشحالی نماید.

باید پرده را قدری بالاتر بزنیم، آقا خودشان هم از روز اول انقلاب مرتباً توصیه‌ی ضدانقلاب را به‌ما می‌کرد و نامه پشت سر نامه و قاصد پشت سر قاصد می‌فرستاد تا ضدانقلاب و مجرمین درجه‌ی یک را از زندان آزاد نماید و مانع مصادره‌ی اموال آنان گردد و تا اندازه‌ای هم در این‌کار موفق شد.

محمود قمی، تا فرودگاه، ضدانقلاب را بدرقه می‌کند و احیاناً اگر یک نفر از مأمورین مسئول بخواهد چمدان آن فرد مشکوک را تفتیش کند، با چرب‌زبانی می‌گوید «آقا از خودمان است» و او را، به‌هر وسیله که شده، بدون تفتیش، با ارز کلان و اشیاء عتیقه از فرودگاه روانه می‌کند؛ و خیلی از این جریانات را اقوام نزدیک ایشان و محدث‌زاده‌ها واقف می‌باشند و آنها چندین مرتبه به‌خود آقای قمی تذکر داده‌اند، ولی گوش شنوا در بین نبوده است. چرا دور برویم؟ خود آقا، وقتی که در کرج بودند، بدگویی از امام در سرلوحه‌ی برنامه‌های او قرار داشت که در بعضی مراحل حتی برای خود او خطرناک بود که در کرج به‌کتک‌کاری کشید و آقا را بازاری‌های محترم ـ که نمی‌خواهند اسمی از آنها ببرم ـ به‌باد انتقاد گرفتند و به‌او توهین کردند.»

در دام ساواک

«البته توطئه‌ی خطرناکی که آقا در آن وارد شده بود، تا سرحد تکفیر امام پیش رفت و برای خاطر ساواک و شاه توطئه‌ی جنون را چیده بودند که تا یکی از علمای همپالگی در قم دست‌اندرکار بودند. پس از آنکه متوجه شدند در دام ساواک قرار گرفته‌اند، برای پاکسازی، اعلامیه‌هایی صادر فرمودند، ولی دیگر دیر شده بود و به‌قول معروف «فی‌الصیف صنیعه‌البن». ایشان در عصر یکی از روزها، در حضور دامادشان، حاج‌آقا ضیا آملی، تصریح کردند که شهریه‌ی امام خمینی را در قم انگلیسی‌ها می‌دهند.

من در جواب گفتم که معلوم می‌شود آقای خمینی ساواکی می‌باشند و به‌قول شما «یاسر عرفات» طرفدار جدی و پروپا قرص «مناخیم بگین» و اسراییل

است؛ وآنگهی شما را سازمان امنیت از ایران، به‌سلام و صلوات، برداشت و به‌مکه برد و با دست حاج‌آقا حضرت اشرف بدبخت، متجاوز از یک میلیون تومان پول خرج کردند و شما را برگرداندند. شما با این وصف ساواکی نمی‌شوید ولی امام انگلیسی می‌شود؟

بیچاره حاج‌آقا رضا! حالا هم تاوان کارهای ناشایست خود را می‌کشد. من اضافه کردم این حرف‌ها چیست و چه معنی دارد؟ ایشان در جواب گفتند:

ـ زندگی من متلاشی شده است، من در جواب گفتم: امام که زندگی شما را متلاشی نکرده است بلکه خود ضربه به‌زندگی خود زده‌اید و حتی در رساله‌ی خلق‌الساعه‌ی پس از زندان، آخرین مسئله‌ی شما این است که یک نفر مسلمان رحم زن خویش را برای نطفه‌ی دیگری می‌تواند اجاره بدهد، و چون دیدید عکس‌العمل شدیدی دربردارد، دستور فرمودید مسئله‌ی آخری را میخکوب کردند.

سیاست روزمره‌ی شما ـ چه آن‌موقع که درکرج بودید و چه در خاش و چه در مشهد ـ همیشه نعل وارونه زدن بود.»

همکاری با ضدانقلاب

«حالا که ملاحظه می‌کنید ملت ایران، به‌رهبری امام خمینی، این همه پیروزی چشمگیر به‌دست آورده، حاضرید به‌هر قیمتی که شده به‌او ضربه زده و با ضدانقلاب همکاری نمایید. تأیید شما از حزب جمهوری خلق مسلمان و سردمداران آن، ماهیت واقعی شما را روشن می‌کند؛ و حال آنکه این‌جانب به‌حکم وظیفه‌ی شرعی و باتوجه به‌دلائل و مدارک کافی، آن مقاله‌ی به‌اصطلاح جنجالی را نوشته بودم که پس از هشت ماه، مقاله از طرف قاطبه‌ی ملت تهران و علمای بزرگ شهرستان‌ها مورد تأیید قطعنامه قرارگرفت ولی شما نخواستید در عقاید خود تجدیدنظر نمایید.

گیرم اگر شما ایرادی در آن دارید، می‌توانید در جراید علیه این‌جانب ادعانامه‌ای تنظیم و مرا به‌محاکمه و یا به‌مناظره دعوت نمایید و حقیر هم از سوی علمای بزرگ و مراجع مسئول می‌خواهم که در این باره حقیقت را بیان

نمایید.

شهامت افشاگری نسبت به‌رحمة‌الله مقدم‌مراغه‌ای و نزیه یا امیرانتظام را باید داشته باشیم ولی افشاگری از روحانیت مرتجع را به‌اقتضای مصلحت و خیراندیشی، در بوته‌ی اجمال و سکوت بگذاریم و نوباوگان خودمان را سرگردان کنیم؛ و این یک خیانت آشکار است.

این همه حرکت ارتجاعی علیه جمهوری اسلامی به‌خاطر سکوتی بوده است که از طرف روشنفکران و نقادین در پیش گرفته شده است؛ کسانی که به‌آشکارترین مسائل فقهی وارد نیستند و حالا هم برای رفع شبهه، استفراغ و کلیوس و کیموس «کشکاب» شکم خودشان را دستگردان می‌کنند، نمی‌توانند جزء جرگه‌ی مجتهدین باشند تا چه رسد به‌شورای فقهای گرام، امام امت برای جلوگیری از انحرافات، در مجالس مقننه‌ی آینده، شورای نگهبان تعیین فرموده و در موارد خطیر و بحرانی قدم در پیش گذاشته و بزرگترین مشکل را حل فرموده است که در این اواخر با نشان دادن تز عالی و روشن برای ملاقات با گروگان‌ها، نقشه‌ی شوم ایالات متحده‌ی آمریکا را به‌نابودی کشانید. این باطل‌السحر را از دست کدام شخص غیر از امام امت می‌توانستیم مشاهده کنیم؟ که توطئه‌ی آمریکا را به‌نابودی کشانید و جشن آنها را مبدل به‌عزا کرد. آقای قمی می‌خواستند چند روز در تهران بمانند و احیاناً به‌قم سفر کنند، ولی با این بیانات و موضع‌گیری‌های خصمانه، دیگر فرار را بر قرار ترجیح داد چون دیدند که با نشر این مطالب، دانشجویان و طبقه‌ی روشنفکر از طرف لانه‌ی جاسوسی به‌طرف حسینیه‌ی بنی‌فاطمه و فاطمیون سرازیر خواهند شد. جای سؤال است که اصلاً طرح این مسائل هم‌زمان با طرح آزادی گروگان‌ها و رفتن محمود قمی به‌فرانسه و ملاقات با بختیار آیا می‌تواند به‌همدیگر ربطی نداشته باشد؟ چطور شد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش غیور و افسران عالی‌رتبه، در گنبد و قطور ارومیه، یکی پس از دیگری، با دست ضدانقلاب شربت شهادت را می‌نوشند و حتی از جنازه‌ی آنها خبری نمی‌شود. شما در این‌باره و سایر کشتارهای بی‌رحمانه به‌دست ضدانقلاب حرف نمی‌زنید ولی از دق‌دل کهنه دم می‌زنید؟ لکن مردم حقیقت را می‌شناسند و خائن را از خادم

تشخیص می‌دهند و فرصت را از دست ضدانقلاب می‌گیرند و اینکه تابه‌حال هرگونه توطئه و سمپاشی را به‌رسوایی کشانده است، باید اضافه کنم، دست‌هایی که دیروز مسئله‌ی بحرین را برای انحراف افکار عمومی و پیاده کردن توطئه‌ی آمریکا عنوان می‌کردند، حالا با ضدانقلاب و روحانی‌نماهای مرتجع و رباخواران محتکر هم‌صدا شده‌اند، ولی این ملت با هوشیاری کامل، همه‌ی خیانت‌های آنها را برملا خواهد کرد. درود فراوان به‌روان پاک افشاگران راستین باد که در رأس همه‌ی آنها انبیاء گرام و پیامبران!

آیت‌الله شهاب‌الدین اشراقی، نظریات خود را درباره‌ی اظهارنظرهای آیت‌الله قمی، به‌شرح زیر، در اختیار خبرگزاری پارس گذاشت:

آیت‌الله اشراقی در پاسخ این پرسش، که آیا به‌آیت‌الله قمی توصیه کرده است که در مورد قانون اساسی مطلبی بنویسند یا نه، گفت:

«خیر، من توصیه نکرده‌ام و اصولاً توصیه نمی‌کنم و این خلاف واقع است.»
آیت‌الله اشراقی، در پاسخ این سؤال خبرنگار که پرسید آیت‌الله قمی گفته‌اند که سه خط به‌اعلامیه‌ی ایشان اضافه شده است و وقتی پرسیده‌اند، چرا، گفته‌اند: دستور داریم. گفت: «این واقعیت ندارد، اصولاً کلی‌گویی خوب نیست.

ایشان بهتر است بگویند چه کسی به‌ایشان چنین گفته است. این متن را آقای محمود قمی، پسر ایشان، داده است. اگر تغییری کرده، بدون اذن ایشان انجام گرفته است. امیدوارم ایشان بگویند چه‌کسی گفته است که دستور داریم. به‌هرحال من اعلامیه‌ی ایشان را درباره‌ی قانون اساسی ندیده‌ام و حتی گوش هم نداده‌ام.»

سؤال شد: آیت‌الله قمی گفته‌اند که تاجر و بقال و کاسب و عمله و حتی دانشگاهی و دانشجو هم نمی‌توانند خبره تعیین کنند. نظر شما چیست؟
آیت‌الله اشراقی گفت:

«یکی از طریق پیدا کردن مرجع به‌وسیله‌ی همین خبرگان است. خوب است در این زمینه به‌رساله‌ی علمیه مراجعه شود.»

سؤال شد: ایشان به‌قوانینی که آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله دستغیب،

آیت‌الله مدنی، حاج‌میرزا جوادآقا تهرانی‌حائری، میرزاابوالحسن شیرازی، فلسفی، سلطانی و خادمی و سایر آیات و حجج اسلام در ایران تصویب کرده‌اند، می‌گویند «کثیف است»، نظر شما چیست؟

وی گفت: «بهتر است این‌گونه سؤالات دور از شأن متدین مطرح نشود، این عده نه تنها فاسد نبودند بلکه مردمی با تقوی و شایسته و خبره در مسائل فقهی هستند. من نمی‌دانم، چه کسی ایشان را وادار به‌این‌نوع صحبت‌ها کرده است.»

در پایان سؤال شد: آیا خواندن سرود اسلامی در حرم حضرت رضا(ع) گناه است؟

آیت‌الله اشراقی پاسخ داد:

«خیلی متأسفم که این‌گونه مسائل مطرح می‌شود. به‌نظر من سرودهای اسلامی، که روحیه‌ی انقلابی را تقویت می‌کند، چه بهتر که در آستان مقدس حضرت رضا(ع) خوانده شود!

امید است اولیای امور مشهد به‌توصیه‌های ایشان گوش دهند تا دیگر ایشان هم متأثر نشوند.»[1]

۱ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۲۶ اسفندماه ۱۳۵۸.

دکتر بهشتی در مصاحبه با «الاتحاد»
اگر روحانیت اشتباه کند، چپ به‌قدرت می‌رسد!

«بارها گفته‌ایم که ما می‌خواهیم یک گروه با ایمان و حمایت شده به‌وجود آوریم که بتواند مسؤولیت‌های کشور را به‌عهده گیرد تا فرصتی برای انجام وظایف مذهبی خویش و وظایف دیگری، که به‌عهده‌مان واگذار می‌شود، داشته باشیم، ضمناً گفته‌ایم که ما به‌عنوان یک آرزو، و یا یک هدف، خواهان مقام نیستیم، ولی در عین حال اگر منافع ملت ایجاب نماید، در برابر «مقام» اظهار زهد و تقوا نمی‌کنیم. به‌طور خلاصه نه علاقه به‌مقام داریم و نه از آن روی‌گردانیم، چرا که هدف خدمت به‌ملت و رضای خداست.»

گفتم: می‌گویند نتایج انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که حزب شما ـ یعنی حزب جمهوری اسلامی ـ تنها حزب رسمی ایران، محبوبیت زیادی ندارد. نظر شما چیست؟

گفت: «اگر بخواهیم نتایج انتخابات را به‌عنوان وسیله‌ای برای نشان دادن قدرت حزب جمهوری اسلامی به‌کار بریم، کاری است اشتباه، زیرا جلال‌الدین فارسی

کاندیدای حزب جمهوری، که از روحانیون نبود ولی بینش و دانش اسلامی داشت، لیکن به‌علت شکّی که در اصالت ایرانی بودن او به‌وجود آمد، از انتخابات بیرون رفت. البته هنوز صحت این موضوع ثابت نشده و تحقیق درباره‌ی آن اعلام نگشته است. به‌همین جهت، چون انتخابات بدون کاندیدای حزب ما انجام گرفت، نمی‌توان درباره‌ی میزان موفقیت یا عدم موفقیت حزب نظر بدهیم.»

گفتم: شما که ریاست شورای انقلاب را برعهده داشتید، آیا می‌توانید نظرتان را درباره‌ی سرنوشت گروگان‌های آمریکایی و روش دانشجویان اعلام کنید؟ و در ضمن نظر خودتان را درباره‌ی دانشجویان بگویید؟

گفت: «چند نکته‌ی روشن به‌شرح زیر در این مورد وجود دارد:

۱ ـ حرکت دانشجویان به‌طرف سفارت، قسمتی از حرکت ملت بود که در جهت منافع دولت یا شورای انقلاب و یا حتی امام خمینی صورت نگرفت؛ و چون انقلاب ما انقلابی مردمی است، لذا من معتقدم که نباید با این دانشجویان مخالفت کرد، بلکه باید به‌آنان فرصت داد تا مانند گروه‌های دیگر مردم، نظر خود را ابراز دارند.

۲ ـ به‌طور کلی آینده‌ی گروگان‌ها و ابعاد این حرکت، همیشه مورد توجه و بررسی شورای انقلاب بوده و خواهد بود.

۳ ـ شورای انقلاب هنوز هیچ‌گونه تصمیمی درباره‌ی سرنوشت گروگان‌ها نگرفته و اگر تصمیمی در این زمینه اتخاذ کند، اعلام خواهد شد.

۴ ـ حال که وضع چنین است، باید در مورد درخواست‌های خود، دایر بر لزوم بازگردانیدن شاه مخلوع جهت محاکمه و پس گرفتن اموالی که متعلق به‌ملت است، هیچ‌گونه تغییری ندهیم.

۵ ـ در این مسئله‌ی بسیار حساس، هیچ‌کس توقع و انتظار ندارد که تصمیمی بدون مراجعه به‌امام خمینی و اخذ موافقت ایشان اتخاذ شود.

۶ـ در صورت موافقت امام خمینی ـ در هر مورد ـ دانشجویان پیرو خط امام، ملزم به‌اجرای فوری آن هستند و به‌طور قطع، بدون اینکه به‌آنها فشاری وارد شود، خودشان آن‌را اجرا می‌نمایند.»

گفتم: شعارهایی که می‌دهید باعث شده است تا عده‌ای در خارج تصور نمایند که شما می‌خواهید انقلاب خود را صادر کنید. این موضوع تا چه اندازه حقیقت دارد؟

گفت: «از قول من و از قول همه‌ی مسئولان انقلاب بنویسید که ما قصد نداریم و نخواهیم داشت که انقلاب خود را به‌صورت امپریالیستی به‌خارج صادر کنیم. ما تشنه‌ی توسعه‌طلبی یا کسب نفوذ در خارج نیستیم، ولی گناه ما چیست اگر گروه‌هایی در خارج با هیئت‌های حاکمه‌ای که اشتباهاً عمل می‌کنند و به‌خواست ملت خود پاسخ نمی‌دهند، مخالفت کرده و سعی در سرنگونی آنها دارند؟»

وی افزود: «چون انقلاب ما یک انقلاب اسلامی است، لذا اثرات و بازتاب آن حد و مرزی نمی‌شناسد. عده‌ی زیادی به‌طرف این انقلاب کشیده می‌شوند، بدون اینکه ما به‌عنوان «مسئول» سعی در صدور آن کنیم. خود انقلاب خودش را صادر می‌کند. اگر ملت‌های اسلامی شیفته‌ی انقلاب شده‌اند، دلیلش آن است که این ملت‌ها از روش‌های حکومتی شرقی و غربی و سیستم‌های غلط رژیم‌های خود نفرت کرده‌اند و هم‌اکنون در جستجوی سیستم تازه‌ای هستند که این سیستم را در انقلاب اسلامی ما یافته‌اند. روش ما بر اسلام، که صراطی است مستقیم و نه شرقی است و نه غربی، استوار می‌باشد.»[1]

۱ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۱۹ اسفند ۵۸

دکتر بهشتی: آزادی بیان، قلم و اجتماعات باید تضمین شود

دیشب، در پایان جلسه‌ی مشترک شورای انقلاب و هیئت وزیران، آیت‌الله دکتربهشتی گفت: «در جلسه‌ی امشب (دیشب) تصمیم گرفته شد که به‌منظور مشخص کردن خطوط کلی اقتصاد و صنعت، ظرف یک ماه آینده، طرح مشخصی را ارائه بدهیم و کار را به‌طور ضربتی انجام دهیم.» **در زمینه‌ی مسائل مربوط به گمرک و کالاهایی که در گمرک مانده است، دکتربهشتی گفت:** «قانون مربوط، در شورای انقلاب تصویب شده و نمایندگان جهاد سازندگی را هم معرفی کرده‌اند. ظرف امروز و فردا، نماینده‌ی دادستان، نماینده‌ی بنیاد مستضعفان و نماینده‌ی بنیاد مسکن معرفی می‌شوند و مطابق آئین‌نامه‌ی مصوبه، کلیه‌ی کالاها ازگمرک ترخیص و آن مقدار که مورد نیاز جهاد سازندگی و بنیاد مسکن است، مورد استفاده قرارمی‌گیرد و آنچه که اضافی باشد، به‌فروش می‌رسد و پول آن به‌مصرف امور دولتی می‌رسد.»

در پاسخ اینکه با وجود مخالفت گروه‌ها، در زمینه‌ی دو مرحله‌ای شدن انتخابات، چرا این طرح مجدداً در شورا تنفیذ و تأیید شد، دکتربهشتی گفت: «برای این‌کار

دلایل منطقی وجود داشت که ارائه شده بود؛ حتی می‌توانست این دلایل منطقی درگردهمایی‌ها و بحث‌های آزاد، مورد بحث قرار گیرد و به‌هرحال شورا، با آزاداندیشی، به‌دلائل ارائه شده از سوی گروه‌ها رسیدگی کرد و مجدداً به‌این نتیجه رسید که همان طرح دو مرحله‌ای از نظر اینکه مجلس قانونگذاری بتواند تجمع اکثریت ملت باشد، مفیدتر و بهتر است.»

در پاسخ این سؤال که بعضی گروه‌ها درباره‌ی این طرح خواستار مناظره‌ی تلویزیونی با بعضی از افراد شورای انقلاب شده‌اند. آیا این امر مورد قبول شورای انقلاب هست یا نه، دکتربهشتی گفت: «اگر این گروه‌ها به‌دبیرخانه‌ی شورای انقلاب نامه بنویسند، شورای انقلاب سعی می‌کند ترتیب مناظره را بدهد و باید هم همین‌طور باشد، زیرا هدف این است که مسائل و نقطه‌نظرهای مدیریت مملکت، با خود ملت و گروه‌های مختلف، در میان گذاشته شود و این بهترین راه است.»

صادق قطب‌زاده نیز در پایان جلسه‌ی دیشب، در زمینه‌ی طرح دو مرحله‌ای انتخابات گفت: «من نظر خودم را قبلاً مطرح کرده‌ام و به‌عنوان صادق قطب‌زاده گفته‌ام که با طرح یک مرحله‌ای موافق هستم.»

آیت‌الله مهدوی‌کنی نیز درباره‌ی امکان مطرح شدن مجدد طرح دو مرحله‌ای انتخابات در شورای انقلاب گفت: «در مسائل جمعی نظر فردی مسئله‌ای نیست. من ابا ندارم که بگویم از اول طرفدار دو مرحله‌ای بودن انتخابات بودم و نظرم این بود که نظر اکثریت مردم جلب شود. نظر شورای انقلاب نیز برنمی‌گردد، زیرا دلیل ندارد که هر روز شورا در این مورد بحث کند.» **در پاسخ این سؤال که آیا شما درباره‌ی این طرح با قانون اساسی تناقضی می‌بینید یا نه، و اصولاً نظر امام در مورد طرح اکثریت مطلق چیست، آیت‌الله مهدوی‌کنی گفت:** «من تناقضی نمی‌بینم چون این مطلب در قانون اساسی مسکوت مانده است، می‌تواند یک مرجع قانونگذاری در مورد آن نظر بدهد، امام هم، طبق عادتی که دارند، در این مسائل نظر نمی‌دهند.»

گروگان‌ها اعتراف می‌کنند

حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی، در پایان جلسه‌ی دیشب در پاسخ این سؤال که کار کمیسیون تحقیق تاکنون چگونه بوده است، گفت: «کار این کمیسیون نتیجه‌ی روشن و خوبی خواهد داشت و جزء برنامه‌ی این کمیسیون است که از گروگان‌ها شهادت بگیرند که اینها جاسوس بوده‌اند و آنها نیز قبول کردند که شهادت بدهند. در این صورت، شاید با ملاقات آنها با گروگان‌ها موافقت بشود و در مورد زمان ملاقات نیز این امر دیر نخواهد بود.»

انتشار صورت‌جلسه مانعی ندارد

آیت‌الله مهدوی‌کنی درباره‌ی درخواست انتشار صورت‌جلسه‌ی شورای انقلاب، در رابطه با طرح دو مرحله‌ای شدن انتخابات، گفت: «اگر نظر درخواست‌کنندگان، انتشار دلائل شورای انقلاب در این زمینه است که این امر اشکالی ندارد، اما اگر قصد این باشد که افراد مخالف یا موافق شورا را شناسایی کنند، این‌کار خوبی نیست و معلوم می‌شود یک فرضی درکار است و به‌همین دلیل پافشاری می‌شود که پخش نشود؛ و به‌هرحال، در صورتی که اسم افراد مطرح نشود، من با انتشار صورت‌جلسه‌ی مذاکرات موافقم.»

بنی‌صدر ۲ هفته به‌بازاریان مهلت داد

دکترابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری، ظهر دیروز، به‌دعوت بازاریان خط امام در اجتماع بازاریان شرکت کرد و سخنانی در زمینه‌ی چگونگی مبارزه با گرانفروشی و نقش بازاریان در پایین آوردن قیمت‌ها ایراد کرد.

رئیس‌جمهوری، در این اجتماع، طی سخنانی گفت: «هر روزگزارش‌هایی می‌رسد که مردم ازکمبود نفت،گوشت، بدی وضع نان و دیگر ارزاق به‌تنگ آمده‌اند وگاهی حالت عصیان به‌آنها دست می‌دهد و آمده‌اند هر وضعیتی را بپذیرند تا بلکه از این عسرت به‌درآیند؛ البته شما حق دارید بپرسید کشوری که ارز بسیار دارد و ذخایر ارزی‌اش روزبه‌روز اضافه می‌شود، چرا گوشت ندارد؟ و می‌توانید بپرسید کشوری که این همه امکانات مالی دارد، چرا باید ارزاق، پارچه و وسایل زندگی روزبه‌روز گران بشود؟»

بنی‌صدر، در ادامه‌ی سخنان خود با تأکید براین نکته که مردم ما نمی‌توانند برای مدت طولانی عسرت را تحمل کنند، گفت: «مردم ما نمی‌توانند گرانی را ـ بدون آنکه دلیل آن را بدانند ـ تحمل کنند. بنابراین تکلیف شما هم به‌عنوان مسلمان و هم

به‌عنوان هم‌وطن ایرانی سنگین است. روزهایی که ما در آن هستیم روزهای سختی است و اگر همه با هم این روزهای سخت را با استواری به‌شب نرسانیم و شب را به‌صبح امید بدل نکنیم، همه با هم غرق می‌شویم.»

دوری از مسائل اساسی

رئیس‌جمهوری، با تأکید براین نکته که همه‌ی علل کمبودها و گرانی‌ها اقتصادی نیست، گفت: «یک کشوری که مسئولان آن شب و روز به‌مسائلی سرگرم باشند یا به‌مسائلی کشانده شوند که مسائل اساسی مردم نیست؛ طبیعی است که نمی‌توانند، این وقت را در هزار جا به‌کار بیندازند.

وقتی ما روزها ـ پشت سر هم ـ به‌مسائلی سرگرم شویم که مسائل اساسی زندگی مردم نیست، ناچار از مسائل اساسی بازمی‌مانیم. شما می‌توانید بگویید که شما را انتخاب کردیم، برای اینکه سرگرمتان نکنند؛ اما به‌شرط اینکه خود شما سرگرم نشوید. وقتی قرار باشد خود مردم همه سرگرم بشوند، مسئولان تنها مسئله‌ای که پیش رو دارند این است که با این سرگرمی‌ها چگونه روبرو بشوند تا آنها را پشت سر بگذارند تا اینکه وقتی برای رسیدن به‌مسائل اساسی داشته باشند.»

رئیس‌جمهور، در ادامه‌ی سخنان خود با اشاره به‌این نکته که برای مقابله با خرابکاری‌ها در جامعه‌ی ما نباید غفلت وجود داشته باشد، گفت: «مردم نباید غافل از آنچه که برای آنها اساسی است باشند؛ و اگر بشود، در غفلت مردم می‌شود خیلی خرابکاری‌ها کرد که هیچ‌کس نبیند.»

مسئله‌ی نان و گوشت

بنی‌صدر در ادامه‌ی سخنان خود گفت: «از وقتی که انتخابات ریاست جمهوری انجام گرفته است، ما به‌طور مرتب درصدد حل این مسئله هستیم که چه باید بکنیم

که قبل از عید موضوع نان و گوشت حل شود؟»

رئیس‌جمهوری در ادامه‌ی سخنان خود با اشاره به‌چگونگی تهیه‌ی گوشت و نان و قیمت تعیین شده‌ی آنها و چگونگی عرضه‌ی آن و حمایت از تولید داخلی و عدم وابستگی گفت: «کالا باید مستقیماً در اختیار مصرف‌کنندگان مستضعف قرار بگیرد و گوشت طوری قیمت گذاشته شود که تولید داخلی صرف کند و دولت تفاوت قیمت ندهد و تولید داخلی افزایش یابد و به‌اندازه‌ی کافی عرضه شود تا مسئله‌ی گوشت حل شود.

اجرا دست خود مردم است و شما هستید که باید یک محیط اسلامی در جامعه بسازید. خودتان، محله به محله، مستضعف‌ها را بشناسید و تفاوت قیمت که از طریق فروشنده داده می‌شود، مستقیماً از طرف خودشان داده شود. من معتقدم که مردم در این زمینه همکاری خواهند کرد و مسئله را خودشان حل خواهند کرد.»

بنی‌صدر در ادامه‌ی سخنان خود، با اشاره به‌لزوم نظارت مردم بر قیمت‌ها، گفت: «در زمینه‌ی ارزاقی، از قبیل نان و گوشت، دولت از جیب ملت ضرر می‌دهد و مردم نان گران می‌خورند چرا؟ چون‌که نظارتی وجود ندارد و دولت خودش نمی‌تواند ؛ و سال‌ها امتحان کردید و می‌دانید که دولت نمی‌تواند به‌هر نانوا و قصاب نظارت کند، بلکه مردم باید نظارت کنند و مردم باید آگاه بشوند که این قیمت برای نانوا چقدر تمام می‌شود و هنگام خرید نان بگویند که صورت پخت را بده، هزینه را بده و نان را هم بکش و بده تا طرف بداند که با مردم سر و کار دارد و منظم بشود.»

اشکال کار؟

رئیس‌جمهوری، با تأکید بر اینکه طرح گوشت و نان در دست تهیه است و تا روز پنجشنبه آماده شده و تا روز یکشنبه ما طرح نان و گوشت را اعلام می‌کنیم و با اشاره به‌وظیفه‌ی رادیو تلویزیون و وسایل ارتباط جمعی در آگاه کردن مردم، گفت: «باید هر

روز به‌مردم اطلاع داد که چرا مثلاً نفت کم است و باید ببینید که آیا به‌راستی کم است؟ و اگر دست‌هایی درکار هست، برای مردم بگویید و از مسئولان بپرسید که چرا نفت کم است و آنها به‌مردم توضیح می‌دهند و توضیح آنها یا برای مردم قانع‌کننده است و یا اینکه قانع‌کننده نیست و مردم می‌فهمند که دردشان کجا است. ما به‌عنوان مسئولین کشور، نباید همیشه در رادیو تلویزیون برای شما حرف بزنیم، چون برای نطق انتخاب نشده‌ایم، بلکه باید بیاییم و بگوییم که چه می‌کنیم و چه نمی‌کنیم و اشکال کار ما درکجا است.» **رئیس‌جمهور با تأکید براین نکته که مشکلات ما از نظر گرانی، بیشتر سیاسی است تا اقتصادی گفت:** «ثبات سیاسی در کشور حاصل نشده است و شما که دراین بازار هستید، خودتان اطمینان ندارید که فردا و پس فردا چه می‌شود؟ و ده روز بعد یا یک ماه بعد چه خواهد شد؟ در چنین جوی قیمت نمی‌تواند پایین بیاید بلکه بالا می‌رود؛ چون هرکس فکر می‌کند که ممکن است در دو ماه بعد نه صاحب جنسی باشد و نه چیز دیگری و بنابراین باید هرچه می‌تواند در این دو ماه بکند؛ و در این صورت چه کسی حاضر است که جنس عرضه بکند در قبال سفته و غیره؟ بلکه حتی‌المقدور باید نقدی عرضه بکند، و نقدی خودش یکی از عوامل مهم گرانی است. پس اگر شما مردم این کشور زندگی ارزان و راحت می‌خواهید، باید مانع از سرگرمی‌های سیاسی بشوید و اگر این‌طور شد، تولید و عرضه کالا پایین می‌آید.»

رابطه‌ی ثبات قیمت‌ها

بنی‌صدر با اشاره به‌این نکته که مردم کشور باید بدانند که وقتی محیطی پُر آشوب و بی‌ثبات شد، در آن محیط قیمت نمی‌تواند پایین بیاید، گفت: «ما که مبارزه با گرانفروشی را برنامه‌ی کار خود قرار دادیم، آن را فرع بر امنیت قرار دادیم وگفتیم که ما دنبال چهار اصل می‌رویم و با اجرای آن چهار اصل زمینه‌ی بقیه را هم فراهم

می‌کنیم: یکی امنیت بود و دیگری معنویت و اگر معنویت و امنیت نباشد، شما نمی‌توانید تولید را افزایش دهید و نمی‌توانید سامان به‌وجود بیاورید و نمی‌توانید قیمت پایین بیاورید. در یک ماه گذشته، ما سعی فراوان کردیم اما بر ارزاق هیچ تأثیری نگذاشته، بلکه قیمت آنها بالا رفته است. چون آنها تابع جو اجتماعی هستند؛ چون کسی که نمی‌داند که فردا شلوغ می‌شود یا خیر، امروز به‌جای یک کیلو گوشت سه کیلو می‌خرد. اینها چیزهای مهمی نیست و اگر می‌خواهید هرکس به‌حد نیازش بخرد، باید بداند که فردا در امن است و بنابراین تلاشی که ما باید برای ایجاد یک جوّ اجتماعی آرام بکنیم ضرورت است و اگر به‌این امر موفق نشوید، به‌بقیه‌ی امور، از جمله پایین آوردن قیمت‌ها، موفق نمی‌شویم. این حق شما است بر مردم و بازاری‌ها می‌توانند این دلیل را بیاورند و من هم به‌جای شما این دلیل را آوردم و اینکه مردم! خواهر! برادر! اگر زندگی ارزان می‌خواهی، بی‌جهت تحت‌تأثیر واقع نشو و هر روز اینجا و آنجا را به‌هم نریز!»

بنی‌صدر در ادامه‌ی سخنان خود گفت: «خواهر و برادر دانشجو، اینکه امور باید درست شود و تو هم باید در ساختن آن شرکت داشته باشی، یا ما فقط انتخاب شدیم برای اینکه درست بکنیم؟ ثانیاً: در کشوری، پس از ۵۵ سال خراب کردن، چگونه تو به‌ما می‌گویی که فوری همه اینها را درست کنیم؟ پس بگذارید اول چیزهای اساسی را درست کنیم و بعد به‌شما برسیم. شما می‌دانید که اگر اقتصاد شما و نفت شما بخوابد، همه‌ی این چیزها باطل می‌شود و دانشگاهی نمی‌ماند که در آنجا درس بخوانی.

بگذار اقتصاد به‌راه بیفتد و رونق درست شود و بیکار مشغول کار شود، تولید زیاد شود و وضع آرام شود و در سر فرصت ببینیم کمبود تو چیست؟ تو می‌گویی که این چیزهای جزیی را با اعتصاب تأمین می‌کنیم و کشور می‌شود اعتصاب و بنابراین فلج می‌شود.»

بنی‌صدر افزود: «حق مردم به‌شما این است که اگر شما بخواهید این فرصت را مغتنم بشمارید و بگویید چون وضع آشفته است و سامان نگرفته و چون در رادیو و تلویزیون بحث است که آیا این گروگان را دانشجو باید داشته باشد یا شورای انقلاب، این شده موضوع اصلی کشورمان. یک کشوری که تره برای شورای انقلاب آن و دولتش خرد نمی‌کند، تو هم می‌خواهی از این فرصت استفاده کنی و زودتر جیب‌های خودت را پُر کنی و روزبه‌روز گران می‌کنی؟ دیگران به‌طور دیگری تره خرد نمی‌کنند تو هم با گرانی. پس اگر تو دین داری، به‌حکم وظیفه‌ی دین و اگر دین نداری، به‌حکم وظیفه‌ی آزادمردی [به‌قول امام شهید ما] و اگر هیچ‌کدام از آنها را نداری، به‌حکم عقل جوری نکن که جامعه به‌صورت سیل دربیاید و راه بیفتد؛ سیل که بلند شد، قانون سرش نمی‌شود. وقتی که زورگفتی زور می‌شنوی. ما نمی‌توانیم از محروم شروع کنیم و بگوییم تو نخور! چون شغلی نیست. بلکه به‌تو باید بگوییم که این فرصت را برای ارزان فروختن به‌او مغتنم بشمار و هم‌چنین سالم کردن جو سیاسی کشور.»

شکستن قیمت‌ها

رئیس‌جمهور، در ادامه‌ی سخنان خود خطاب به‌بازاریان، گفت: «اول، کاری کنید تا نظام اسلامی پا بگیرد و بعد اگر مجالی بود، بگذارید برای رقابت‌ها. شما اگر بخواهید، می‌توانید قیمت‌ها را پایین بیاورید و این قیمت‌ها، قیمت‌هایی نیست که شما بگویید قیمت‌های بین‌المللی افزایش یافته است. بنابراین قیمت‌ها را پایین بیاورید و اگر نیاوردید، قانون اساسی وضع را روشن کرده است و ما طبق آن قانون عمل خواهیم کرد، و اگر ما ناتوان شدیم، با مردم چه می‌کنید؟ آیا آنها هم همین‌طور ادامه می‌دهند؟ از کجا بیاورند بخرند؟»

رئیس‌جمهور افزود: «شما باید خودتان، قبل از اینکه دیر بشود، این فرصت را

برای افزایش قیمت‌ها به‌کار نبرید، بلکه عکس آن عمل کنید و بگویید چون حالا مسئولین امورکشور به‌مسائل اساسی مشغول هستند، ما باید در این انقلاب سهمی داشته باشیم؛ البته از بانیان انقلاب بودید و این کشتارها از بازار بود و بر شما واجب است که از این نوزاد مراقبت کنید تا پرورده بشود. یکی از مهم‌ترین فرصت‌های تاریخ ما، که فراهم آمده است تا شما نقش تاریخی ایفا بکنید، این است که با هم بنشینید و ترتیب واردات و شکستن قیمت‌ها را بدهید. جامعه ببیند که قبل از عید، شما همه عملی انقلابی انجام دادید و شما خودتان هم به‌سر وقت واردکنندگان بزرگ بروید؛ پول از آنها نیست بلکه ارز دولت است، پس می‌توان از این واسطه‌ها صرفنظر کرد.»

بنی‌صدر در ادامه‌ی سخنان خود گفت: «اگر کارگر هستی یا دهقان و اگر دانشجویی یا کارمند، بدان که هر تخمی که به‌زمین نپاشی، خدمت به‌سلطه‌گر آمریکایی کرده‌ای؛ و جنگ واقعی ما با سلطه‌گر آمریکایی ـ به‌صراحت عرض می‌کنم ـ که مسئله‌ی گروگان‌ها نیست. مسئله همین دانه‌ای است که به‌زمین بپاشی و نفتی است که خودت اداره کنی و اقتصادی است که خودت بتوانی مدیر آن باشی و فرهنگی است که از خودت باشد و معنویت اسلامی است که حاکم نمایی. اگر ما در اینها شکست بخوریم، گروگان دردی را دوا نمی‌کند، بلکه او بر ما مجدداً مسلط می‌شود و یک به‌هزار تلافی می‌کند.

اگر موفق شدیم، می‌توانیم به‌آمریکا بگوییم برو بیرون! به‌روسیه هم بگوییم داخل نشود. قیمت‌ها را شلاق علاج نمی‌کند، داغ و درفش و زندان علاج نمی‌کند، عقیده‌ی خود انسان و مراقبت عمومی می‌تواند پایین بیاورد. ما می‌دانیم یک باندهایی در بازار وجود دارد که مانع شکستن قیمت‌ها می‌شود و در اینجا باید بگویم که چون مطمئن هستم که ملت پشت سر ما هستند، هیچ‌کس نمی‌تواند امری را اجرا نکند.

ما تا دو هفته صبر می‌کنیم. امیدواریم که از بازارهای ما جواب بیاید. اگر دیدیم که جواب مساعد آمد، و ان‌شاءالله آغاز سال نو را مردم ما با شادی واقعی شروع کنند، بازار ما همان بازار اسلامی می‌شود که ما انتظار آن را داشتیم.»

پس از پایان سخنان رئیس‌جمهوری، خانمی خود را به‌رئیس‌جمهور رساند، و از وی خواست که مبارزه‌ی جدی علیه اعتیاد را باید شروع کند و تمام قاچاق‌فروش‌ها را به‌دار بزنند. دکتربنی‌صدر در رابطه با اعتیاد نیز سخنانی گفت و یادآور شد که مبارزه‌ی شدیدی با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر شروع شده است و به‌درستی که این مسئله، مشکل عظیم اجتماعی است و داشتن سه میلیون نفر معتاد، در یک کشور، خطرناک است؛ و ما تلاش می‌کنیم که این مشکل اجتماعی ـ هرچه زودتر ـ برطرف شود و باید بگویم که در ریشه کن کردن اعتیاد هم باید مردم همکاری داشته باشند. اگر یک قاچاقچی در جایی دیدید، فوراً خود شما او را دستگیر کنید و اگر امکان خطر برای شما وجود دارد، فوراً به‌مقامات انتظامی اطلاع دهید.»[1]

---

۱ ـ *روزنامه‌ی اطلاعات*، ۲۱ اسفندماه ۱۳۵۸.

آقای رئیس‌جمهور! پرده‌ها را بالا بزنید!

«رضا براهنی»

آقای رئیس‌جمهور! این یادداشت مربوط است به‌یک نکته‌ی اساسی انقلاب ایران، و آن، موضوع محرمانه بودن بعضی مسائل است. آیا برخی از مسائل مربوط به‌کل جامعه‌ی ایران باید از دید جامعه مستور بماند؟ و یا اینکه جامعه حق دارد از کسانی که بر رأس کار هستند، بخواهد درباره‌ی اعمال خود گزارش‌های دقیق، کافی و جامع و مانع به‌جامعه بدهند؛ و در واقع، در برابر جامعه‌ای که برآن حکومت می‌کند، مسئولیت نشان دهند.

در اوایل انقلاب پُرشکوه ایران، قرار براین شد که اسناد موجود در سفارت ایران، در واشنگتن، به‌ایران فرستاده شود. در آن زمان، مسئول امور سفارت ایران در واشنگتن، آقای شهریار روحانی، داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی، بود. خود آقای دکتر یزدی، معاونت آقای مهندس بازرگان را برعهده داشت. گویا بیست الی سی صندوق سند از آمریکا به‌ایران فرستاده شد و یا قرار بود فرستاده شود. این اسناد،

که بدون شک پرده از روی چند مسئله‌ی مهم کشور ما برمی‌داشت، مسائل مربوط به‌نفت، مسائل مربوط به‌رشوه‌هایی که شرکت‌های بزرگ آمریکایی به‌شاه و اطرافیان او داده‌اند، رشوه‌هایی که اردشیر زاهدی به‌روزنامه‌نگاران، اعضای کنگره‌ی آمریکا و سایر سیاستمداران امپریالیست داده، دستمزدهایی که به‌جاسوسان ساواک داده شده تا برای رهبران اپوزیسیون ایران ـ در خارج از کشور ـ ایجاد مزاحمت کنند، روابط «سیا» و «اف بی آی» و «ساواک» و خلاصه کلیه‌ی پرونده‌ی اپوزیسیون تبعیدی ایران در خارج از کشور، از جمله اسنادی هستند که حتماً در پرونده‌هایی که در اختیار آقای شهریار روحانی و از طریق او در اختیار آقای دکتر یزدی گذاشته شده‌اند، موجود هستند. از قرار معلوم، این پرونده‌ها موجبات نقاربین آقای دکتر سنجابی، وزیر خارجه‌ی وقت، و آقای دکتر یزدی را فراهم آوردند. آقای دکتر سنجابی مجبور به‌استعفاء شد و آقای دکتر یزدی جای ایشان را گرفت. آقای رئیس‌جمهور، بفرمایید این پرونده‌ها کجا هستند، و چرا تاکنون محتویات آنان در اختیار مردم ایران گذاشته نشده؟

پرسش دوم این است که وقتی که آقای «بروس لینگن»، کاردار جاسوس‌خانه‌ی آمریکا، در زمانی که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام داشتند جاسوس‌خانه را اشغال می‌کردند، به‌وزیر خارجه‌ی ایران در وزارت‌خانه پناهنده شد، چرا به‌وی اجازه داده شد که با آمریکا، و نیز با داخل سفارت، و با کسی به‌نام «تامست»، که اکنون در جاسوس‌خانه است، رابطه برقرار کند؟ و سرانجام، پیش از آنکه محل اسناد محرمانه به‌دست دانشجویان بیفتد، آقای «لینگن» دستور سوزاندن و از میان بردن اسناد را به «تامست» بدهد. چرا باید دستور سوزاندن اسناد جاسوس‌خانه از طرف لینگن و از داخل وزات خارجه‌ی کشور ما صادر شده باشد؟ اسناد سوخته و نابود شده از چه نوع بود؟ آیا آقای «لینگن» در مدت اقامت خود در وزارت خارجه‌ی ایران با آقای دکتر یزدی تماس داشت یا خیر؟ اگر تماس داشت، ماهیت

آن‌چه بود؟ و اگر تماس نداشت، چه کسی به‌او اجازه‌ی تماس داشتن با آمریکا و داخل سفارت را داده است؟ مجله‌ی «تایم» آمریکا نوشته است که دستور «انهدام نهایی» اسناد داخل سفارت، به‌وسیله‌ی «لینگن» و از وزارت خارجه‌ی ایران داده شده است.

پرسش مردم ایران این است: یک بار آقای دکتر یزدی و سرهنگ توکلی سفارت آمریکا را از چنگ مبارزان ایرانی نجات دادند و به‌دست «سالیوان» سپردند. بار دوم آقای بروس لینگن از وزارت خارجه‌ی ایران ـ در زمان دکتر یزدی ـ دستور سوزاندن اسناد محرمانه را داد. حضور آقای دکتر یزدی در هر دو ماجرای جاسوس‌خانه و حضور وی در ماجرای اسناد سفارت ایران در واشنگتن، وجود دکتر یزدی را غرق در معما کرده است. آقای رئیس‌جمهور، ممکن است آقای دکتر یزدی را مکلف بفرمایید که به‌سؤالات ملت ایران جواب بدهد؟

پرسش دیگری که مطرح است این است که می‌گویند ساواک احیاء شده است، به‌نام خود یا به‌نامی دیگر. ساواک در تاریخ کشور ما مترادف است با شاهنشاهی و امپریالیسم. امپریالیسم آمریکا برای آنکه شاه را بر سر قدرت نگاه دارد، سازمان دوزخی، جنایی و پلیسی ساواک را بنیان نهاد. مأموران اف بی آی و سیا و مأموران موساد، یعنی سازمان پلیس مخفی اسراییل ، دست به‌دست یکدیگر دادند و سازمان اطلاعات و امنیت کشور را به‌وجود آوردند. در هر کشوری که زیر سلطه‌ی آمریکا قرارگرفت، بلافاصله چنین سازمانی خلق گردید. مادر، یعنی سیا، و فرزندان حرامزاده‌ی آن یعنی موساد، ساواک و دیتا (پلیس مخفی شیلی)، کی‌سیا (پلیس مخفی کره جنوبی) و به‌طورکلی پلیس مخفی‌های اقمار آمریکا جزء کارهای روزمره بوده. ساواک ایران در ترتیب پلیس مخفی پاکستان دست داشت، در افغانستان، بیش از تره‌کی، یکی از شعارهای انقلابی عبارت بود از: «مرگ بر سیا، مرگ بر ساواک» به‌دلیل اینکه هر دو در ساواک احیاء شده، رسماً فعالیت می‌کنند. وظیفه‌ی

این ساواک چیست؟ تا آنجا که اطلاعات مردم ایران مربوط به‌فعالیت‌های ساواک گذاشته می‌شود، آن دستگاه جهنمی حتی یک بار هم جاسوس خارجی در این مملکت نگرفت. ساواک با مرزهای ایران، با جاسوسانی که سراسر مملکت را در ید قدرت خود داشتند، کوچک‌ترین سروکاری نداشت؛ فقط یک کار که سرکوب، شکنجه، قتل و اعدام مبارزان راه آزادی، بود انجام داد. ساواک پرونده‌سازی کرد که کلیه‌ی مردم ایران به‌شما گفتند این دولتی که شما در رأس آن هستید هرگز دست به‌پرونده‌سازی نخواهد زد نه برای اشخاص بد و نه برای اشخاص خوب این نیت خوبی است ولی هرگز، یک دستگاه مشابه ساواک احیاء شده باشد و چند ماه بیشتر به‌حکومتی که شما از انقلاب به‌ارث برده‌اید، پیوند زده شده باشد، آیا این برعهده‌ی شما نیست که هرچه زودتر آن را از میان بردارید تا هم حکومت خود و هم مردمی را که شما برآن حکومت می‌کنید، از شر آن خلاص کنید؟ آقای رئیس‌جمهور، مردم ایران از هیچ چیز مثل ساواک نفرت نداشتند. مزدوران ساواک از نظر آنان بدترین دژخیمان تاریخ بودند. عامل اجرای سانسور، هم در سطح عینی و هم در سطح درونی و ذهنی، ساواک بود. بین عطاءالله تدین، رئیس چندین ساله‌ی سانسور در وزارت اطلاعات سابق، و ثابتی و حسین‌زاده یک رابطه‌ی منسجم و محکم تاریخی بسته شده بود. مبارزه با سانسور تنها به‌صورت انتزاعی و مجرد نمی‌تواند وجود داشته باشد. ساخت‌های جهنمی سانسور باید برای همیشه نابود شوند، هم در سطح دیکته کردن خبر و نظر و برنامه، که به‌وسیله‌ی امثال معینیان، نیکوخواه، پورشالچی و تدین صورت می‌گرفت و هم در سطح اعمال و اجرای سانسور، که از طریق شکنجه و ارعاب و قتل، و به‌وسیله‌ی امثال ثابتی، حسین‌زاده و عضدی تحقق پیدا می‌کرد. جامعه‌ی ما باید از دوزخ «محرمانه»، «سرّی»، «روا»، «ناروا»، و «مشکوک» و «قابل تعقیب» بیرون بیاید. جامعه‌ی ما هنوز سلامت خود را به‌دست نیاورده است. دولت شما باید با مردم روراست باشد.

کلیه‌ی عمال، مجریان و تشنگان سانسور، کلیه‌ی علاقه‌مندان به‌احیای ساواک، و کلیه‌ی ساواکی‌های حال و آینده را از حریم خود دور کنید! پاکی فقط نقش پاک نیست، پاکی عمل پاک است، اگر به‌پاکسازی در اطراف خود نیازمند هستید. کسانی که بخواهند ساواک را بسازند، چماق به‌دست و مأمور شکنجه و جوخه‌های اعدام بی‌دلیل را هم خواهند آفرید، زندان‌ها برخواهند افراشت، پلشت‌تر، متعفن‌تر و ظلمانی‌تر از زندان‌های شاه، و دستگاه‌های شکنجه‌ای خلق خواهند کرد به‌مراتب پیچیده‌تر و منحوس‌تر از دستگاه‌هایی که در اوین و «کمیته» پیدا شد. کلیه‌ی دستگاه‌های سانسور را، که بعد از انقلاب در رادیو و تلویزیون به‌وجود آمد، و دخالت‌های بیجا و ناروایی که در مطبوعات شد، درست در فجر ریاست جمهوری خود، طرد کنید! دست رد به‌سینه‌ی کسانی بزنید که عاشق صدا و عقاید خود بودند، برای سی و شش میلیون نفر مردم ایران، و برای صداها و عقاید آنان، کمترین ارزشی قائل نبودند. شما بنیانگذار نخستین مناظره‌ی علنی تلویزیونی بودید. مردم ما از این حیله‌های مختلف تعطیل شدند، دوباره آزاد کنید! از کسانی که به‌علت دفاع از آزادی مطبوعات سنگ خوردند و یا در زندان‌ها ماندند، دلجویی و اعاده‌ی حیثیت کنید! قلم کسانی را بشکنید که به‌آزادی مطبوعات خیانت کردند! و از همه بالاتر، به‌ما اطمینان بدهید که دیگر هرگز از سانسور خبری نخواهد بود، و ساواک را، اگر احیانا احیاء شده باشد، هرچه زودتر، در گوری عمیق چالش کنید! اگر ساخت شوم ساواک را چال نکنید، نه تنها برای مردم ایران، بلکه حتی برای رئیس‌جمهوری منتخب آنان پرونده خواهد ساخت. هرقدر دیوان‌سالاری حکومت مرکزی پیچیده‌تر، متمرکزتر و گردن‌کلفت‌تر باشد، به‌همان اندازه سردمداران این دیوان‌سالاری خواهند خواست که یک پلیس مخفی پیچیده و متمرکز و گردن‌کلفت بر تمام شئون اجتماعی کشور، از جزیی و کلی، سیطره پیدا کند.

اعلام اسامی ساواکی‌ها

پرسش دیگر مردم ما باز مربوط به‌ساواک است. صاحب این قلم و ده‌ها قلم و گروه و مجمع و حزب، درگذشته از حکومت موقت انقلاب خواستند که پرونده‌های ساواک را بازکند. دولت نه تنها کوچک‌ترین پاسخ مثبتی به‌این درخواست منطقی و انقلابی نداد، بلکه مردم را با واقعیت بازسازی ساواک روبرو کرد. دولتی که به‌فکر بازسازی ساواک بیفتد، مجبور خواهد شد که از عده‌ای از ساواکی‌های سابق استفاده کند، و به‌همین دلیل حاضر نخواهد شد لیست ساواکی‌های کشور را افشاء کند. آقایان صادق طباطبایی و هاشمی رفسنجانی با افشاء نام ساواکی‌ها مخالفت کرده‌اند، آقای دکتر بهشتی نیز همان‌طور. می‌گویند اگر نام ساواکی‌ها افشاء شود، حیثیت اشخاص به‌خطر خواهد افتاد و سنگ روی سنگ نخواهد ماند. ولی شما نباید از به‌خطر افتادن حیثیت ساواکی‌ها ترسی به‌خود راه دهید. کسی که خربزه خورده، باید پای لرزش هم بنشیند. یک ساواکی پیش از ساواکی شدن باید می‌دانست که دوران محمدرضاشاه جاودانی نخواهد بود. آن وقت او به‌خود می‌لرزید و از عضویت در ساواک عذر می‌خواست. حیثیت شخصی که ساواکی است با شخصی که ساواکی نیست، هرگز یکی نباید باشد. اولی باید افشاء شود و دومی باید مصون از تعرض باقی بماند. این‌کار تنها به‌خاطر تقاص گذشته نباید صورت بگیرد، بلکه هدف اصلی آن پیشگیری برای آینده است. اگر ساواکی، گذشته از افشاء، از جامعه طرد شود، دیگر کسی در آینده به‌سوی دستگاه‌های مشابه ساواک رغبت و تمایل پیدا نخواهد کرد. آیا این به‌دلیل اندیشه‌ی بازسازی ساواک و به‌دلیل پیشنهاد یک سیستم پلیسی برای آینده‌ی کشور است که عده‌ای در حکومت کنونی، و آن‌هم از اعضای شورای انقلاب، عدم موافقت خود را با افشاء اسناد ساواک و نام ساواکی‌ها اعلام می‌کنند؟ آیا دولت مدافع حیثیت ساواکی‌هاست و یا مدافع حیثیت آنانی که ساواکی نیستند، ولی انواع

شایعات درباره‌شان در سراسر کشور موج می‌زند؟

من دو تن از کسانی را که در دانشگاه تهران به‌نام ساواکی افشاء شده‌اند، می‌شناسم. اینان گه‌گاه به‌دانشگاه رفت و آمد می‌کنند. کسی معترض آنان نیست. ولی این هم طبیعی است که کسی حاضر نیست در زیر یک سقف با این دو بنشیند. یکی از این دو در مرکز تصمیم‌گیری دانشکده‌ی ادبیات و در شورای هماهنگی جای داشت؛ به‌محض افشای نامش از این مرکز رانده شد؛ حیثیتش را از دست داد، ولی جانش در خطر نیست.

مسئله‌ی آخر که در مورد «محرمانه» بودن امور به‌نظرم می‌رسد، موضوع اعترافات آقای بازرگان است. آقای بازرگان، پس از افشاء شدن فعالیت‌های پیش از انقلاب نهضت آزادی در رابطه با آمریکا، به‌وسیله‌ی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ناگهان به‌فکر اعتراف افتاده است. بخشی از اعترافات آقای بازرگان، از نوع همان اعترافاتی است که امیرانتظام، سخنگوی اسبق دولت موقت آقای بازرگان، در نامه‌ی خود خطاب به‌مردم ایران گنجانده است. آقای امیرانتظام هم اعترافات خود را، بعد از افشاء شدن، به‌رشته‌ی تحریر کشیده است. روابط علی و سببی مسئله روشن است: اگر دانشجویان مسلمان پیرو خط امام دست به‌افشاگری نمی‌زدند، چه بسا که آقای بازرگان و امیرانتظام حاضر به‌اقرار داشتن رابطه با مقامات آمریکایی نمی‌شدند. از آنجا که آقای مهندس بازرگان درست در مرکز کلیه‌ی حوادث پیش از انقلاب و بعد از انقلاب قرارداشت و از آنجا که ایشان هنوز عضو شورای انقلاب است و حتی می‌تواند ساعت‌ها از وقت تلویزیون را برای توجیه اقدامات خود بگیرد، شما به‌عنوان رئیس‌جمهوری که قاعدتاً مسئولیت کلیه‌ی امور مملکت را نیز برعهده دارید، آقای مهندس بازرگان را مکلف کنید، که به‌پرسش‌هایی که در جامعه‌ی ما موج می‌خورد، در یک مصاحبه و بحث تلویزیونی جواب‌های قانع‌کننده بدهد.

این پرسش‌ها را می‌توان دقیقاً فرموله کرد و حتی پیش از انجام مصاحبه در اختیار آقای مهندس بازرگان گذاشت. به‌نظر من، رفتار آقای بازرگان، شیوه‌ی کار ایشان، روابطی که ایشان با سالیوان و امثالهم برقرار کرده، به‌انقلاب ایران شدیداً لطمه زده است. علاوه براین، ایشان از اقدامات اپوزیسیون خارج ازکشور، در دوران شاه، تصویری بسیار مخدوش و مبهم ترسیم کرده است، طوری‌که انگار کلیه‌ی اقدامات اپوزیسیون خارج ازکشور در حمایت از مبارزان داخل کشور منتهی به‌این می‌شد که در سر بزنگاه آقای مهندس بازرگان و آقای سالیوان بتوانند به‌دور یک میز بنشینند و برای جهتی که باید انقلاب ایران در پیش بگیرد، تعیین تکلیف نمایند. پرونده‌ی مرده ریگ مبارزه‌ی اپوزیسیون خارج ازکشور، روشن‌تر از آن است که روزی آقای صادق قطب‌زاده آن‌را به‌خود تخصیص دهد، روزی دیگر آقای دکتر یزدی و روزی دیگر مجموعه‌ی مبهمی به‌نام نهضت آزادی خارج ازکشور. اگر آقای مهندس بازرگان معتقد است که نهضت آزادی خارج ازکشور، در طول سال‌هایی که انقلاب باشکوه ایران از چهار پنج سال پیش شکل می‌گرفت و پیش می‌آمد، کاری در راه افشای رژیم شاه سابق، سیا و امپریالیسم، در این سوی و آن سوی جهان کرده است، آقای مهندس بازرگان اسناد این مبارزه را از اجتماعات، مصاحبه‌ها، تلگراف‌ها، مقالات چاپ شده در روزنامه‌های معتبر جهان گرفته تا کتب مربوط به‌پرده‌برداری از شکنجه‌های ساواک و غارت‌های شاه از ثروت‌های مادی و معنوی کشور ما چاپ کند، حداقل ریز این فعالیت‌ها را با تاریخ اجتماعات، مصاحبه‌ها و روزنامه‌ها، تا مردم ایران روشن شوند که صحت و سقم حرف‌های آقای بازرگان تا چه اندازه است. وقتی که انقلاب ایران، به‌ویژه بعد از جمعه‌ی خونین سیاه سال ۱۳۵۷، جان گرفت و نام امام بر صفحه‌ی اول روزنامه‌های جهان نقش شد، به‌ویژه پس از سفر امام به‌پاریس و تبدیل شدن آن شهر به‌کانون مبارزه‌ی رهایی‌بخش رهبری، عده‌ای هم ترس‌های قبلی خود را از حکومت شاه و ساواک و سیا کنار

گذاشتند، و این‌سوی و آن‌سوی از مبارزه‌ی مردم ایران دفاع کردند. امام اینان را از ترس‌هایشان رهایی بخشید و اینان در سایه‌ی امام از شکنجه‌های ساواک هم سخن گفتند. مطبوعات جهان، خبرگزاری‌ها، رادیوتلویزیون‌های معتبر، کتابخانه‌های بزرگ، می‌توانند شهادت دهند که مبارزه علیه شاه در خارج از کشور، به‌وسیله‌ی کسانی رهبری شد که بعدها از سر فروتنی و یا به‌علت داشتن مشغله‌های دیگر، فرصت نکردند تاریخچه‌ی مبارزات خود را به‌رشته‌ی تحریر بکشند. علاوه براین، کسانی که تاریخ را می‌سازند، دیگر آن را نمی‌نویسند، بلکه برعکس کسانی که از راه توطئه برجای دیگران تکیه می‌زنند، تاریخ جعلی هم می‌نویسند. اگر به‌مبارزات اپوزیسیون واقعی خارج از کشور، حداقل در طول پنج‌سال آخر سلطنت شاه، علاقه‌ای در محافل حکومت کنونی هست، بهتر است گروهی مأمور شوند تا اسناد و مدارک، فیلم‌ها و مصاحبه‌های این اپوزیسیون را جمع‌آوری کنند و در اختیار مردم ایران قرار دهند. ما از همین حالا به‌اطلاع انقلابیون ایران می‌رسانیم که نهضت آزادی در خارج از کشور، نه سر پیاز بوده و نه ته پیاز؛ و مبارزه‌ی بی‌امان علیه شاه را در غرب کسانی رهبری کردند که امروز در محافل تصمیم‌گیری انقلاب ایران نه سرپیاز هستند و نه ته پیاز؛ و اتفاقاً آقای مهندس بازرگان، در دور نگه‌داشتن رهبران اپوزیسیون خارج از کشور از حریم تصمیم‌گیری انقلابی و حتی محروم کردن آنان از فعالیت ساده و سالم اجتماعی ـ سیاسی، نقش اساسی بازی کرده است.

بازرگان و افشاگری

چنین وانمود شده است، در نوشته و گفته‌ی آقای مهندس بازرگان در شماره‌ی ۱۸ بهمن‌ماه اطلاعات و در برنامه‌ی تلویزیونی شب همان روز، که کلیه‌ی فعالیت‌های حقوق بشر در دوران شاه و افشای رژیم، منتهی به‌این می‌شد که با اعضای برجسته‌ی سفارت و وزارت خارجه‌ی آمریکا، که در رابطه با حقوق بشر

بین‌المللی بودند، ملاقات‌هایی انجام شود. در ادامه‌ی همین نوع برداشت، و پس از برشمردن حوادث نزدیک به‌بهمن‌ماه ۱۳۵۷، آقای بازرگان چنین می‌نویسد:

«روی همین نظر بود که در اوایل بهمن‌ماه ۱۳۵۷، جلسه‌ی سه نفری سرّی با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب، مهندس بازرگان و سفیر آمریکا تشکیل گردید. موضوع برگزاری رفراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به‌جمهوری اسلامی موردبحث قرار گرفت. نظر سفیر این بود که رفراندوم را وزارت کشور ـ یعنی دولت بختیار - انجام دهد تا محظوری از نظر اصول دیپلماسی و حقوق بین‌المللی برای آنها پیش نیاید؛ در حالی‌که دو نفر دیگر عقیده داشتند رفراندومی که دولت اعلام نماید، ملت در آن شرکت نخواهد کرد. بنابراین بهتر است این‌کار در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت نماید؛ مگر آنکه وزیر کشور و دولت، مورد انتخاب و اعتماد رهبری انقلاب باشد.»

تا آنجا که می‌دانیم، امام در هیچ مرحله‌ای از زندگی خود حاضر به‌سازش با آمریکا نشده است. دو ویژگی بزرگ امام عبارتند از: سازش‌ناپذیری با سلطنت و سازش‌ناپذیری با امپریالیسم آمریکا. در تمام مدتی که امام در پاریس بود، سخنان امام، آتشین‌ترین کلمات علیه شاه و آمریکا بود. پذیرفتن امثال «ریچارد کاتم» به‌وسیله‌ی امام، هرگز به‌معنای مذاکره‌ی حضوری درباره‌ی روابط ایران با آمریکا و یا سرسازگاری نشان دادن با آمریکا نمی‌تواند باشد. وقتی که «رمزی کلارک»، نماینده‌ی خود و نماینده‌ی کوشش‌های خود برای حاکمیت حقوق بشر در ایران و سایر کشورهای محروم جهان بود، امام او را پذیرفت، ولی وقتی او خواست به‌نام کارتر، و گویا سوار بر هواپیمای شماره‌ی یک نیروی هوایی آمریکا برای حل مسئله‌ی گروگان‌ها به‌ایران بیاید و به‌حضور امام برسد، امام از پذیرفتن او امتناع کرد. امامی که بر سر مبارزه‌ی کاپیتولاسیون کلیه‌ی اتباع آمریکا در ایران از میهن خویش تبعید شده، چگونه می‌تواند بپذیرد که در اوج انقلاب ایران، وقتی که اسلحه‌ی آمریکایی مستشاران آمریکا، ارتش تا خرخره مسلح ایران به‌دست آمریکا، از مردم

ایران قربانی می‌گیرند، نخست‌وزیری است که او قرار است انتخاب کند، با سالیوان خون‌آشام وارد مذاکره شود، و آن‌هم درباره‌ی «رفراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به‌جمهوری اسلامی.»

خود آقای مهندس بازرگان، تا سه چهار روز پیش از برگزاری رفراندوم، عملاً معتقد به‌جمهوری دموکراتیک اسلامی بود. پس چگونه می‌توانست درباره‌ی جمهوری اسلامی به‌بحث بنشیند؟ و علاوه براین، تکلیف این «نیم درصدهایی» که آقای بازرگان بدانان از رادیو و تلویزیون دشنام می‌داد، چه می‌شد و یا می‌شود؟ اگر آقای مهندس بازرگان پیش از رفراندوم افشاء می‌شود و معلوم می‌شود که به‌اعتراف خود ایشان مسئله‌ی «رفراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به‌جمهوری اسلامی» با سالیوان در میان گذاشته شده، آیا این امکان نبود که فقط نیم درصد به‌جمهوری اسلامی رأی بدهند؟ و آن‌هم خود آقای بازرگان باشد و امیرانتظام و چند تن که در کنار ایشان با سالیوان به‌مذاکره نشسته بودند؟

آقای رئیس‌جمهور، بیش از بیست میلیون نفر به‌جمهوری اسلامی رأی موافق دادند. ولی آقای بازرگان به‌نیابت از طرف چه مقامی با سالیوان مسائل داخلی ایران را درمیان گذاشته است؟

آنانی که مذاکرات آقای بازرگان و سالیوان را به‌مذاکرات «کیسینجر» در جریان ویتنام، و مذاکرات رهبران انقلاب الجزایر و استعمارگران فرانسه تشبیه می‌کنند، از یک نکته به‌کلی غافل هستند: ویتنام شمالی در حال جنگ با آمریکا، و ملت الجزایر در حال جنگ با فرانسه بودند.

مردم ایران به‌طور علنی با آمریکا نمی‌جنگید. ملت ایران می‌خواست سلطنت حمایت شده به‌وسیله‌ی آمریکا را از میان بردارد. دولت شاه و حامی آن، یعنی آمریکا، روزبه‌روز در حال عقب‌نشینی بودند. آمریکا دچار بزرگترین بحران سیاسی خود بعد از جنگ ویتنام شده بود. در آن زمان، در مطبوعات آمریکا، مدام صحبت

از این بود که دو جریان در انقلاب ایران وجود دارد: یکی جریان محافظه‌کاران که با آن دولت آمریکا از طریق سالیوان در تماس است، و دیگری جریانی سازش‌ناپذیر، به‌رهبری امام خمینی، که دست رد به‌سینه‌ی هرگونه سازش با آمریکا زده است. آمریکا آلترناتیو رهبران جبهه‌ی ملی را امتحان کرد، ولی این آلترناتیو نه مورد قبول ملت قرارگرفت و نه مورد قبول امام. بعدها آمریکا از این آلترناتیو به‌سوی آلترناتیو محافظه‌کار دیگر حرکت کرد.

این آلترناتیو کسی جز بازرگان و گروه او نبودند. آقای مهندس بازرگان با سالیوان نه در ادامه‌ی انقلاب ایران به‌رهبری امام، بلکه در برابر آن، به‌عنوان ترمز انقلاب ایران، و به‌عنوان کسی که مانع حرکت ضدآمریکایی قیام بشود و موقعیت را، به‌دلخواه آمریکا، از طریق حکومتی بی‌شاه ولی در واقع وابسته به‌آمریکا، فیصله دهد، مذاکره کرده است. کلیه‌ی اقدامات بعدی آقای بازرگان در زمان نخست‌وزیری، حاکی از این است. عذرخواهی ایشان از دولت آمریکا، به‌خاطر اشغال چند ساعته‌ی سفارت آمریکا در چند روز بعد از شورش بهمن، ملاقات چهارساعته‌ی دکتر یزدی، وزیر خارجه و آقای بازرگان با سایروس ونس، به‌مدت چهار ساعت در نیویورک، ملاقات بعدی آقایان: بازرگان، یزدی، چمران با «برژینسکی»، سرکوب زدن دائمی آقای بازرگان به‌تمام مبارزان کشور، تعطیل روزنامه‌ها و برقرارکردن سانسور در رادیوتلویزیون، و لاینحل گذاشتن مسائل اساسی کشور، من‌جمله مسئله‌ی بسیار مهم ملیت‌ها، رسواکردن اخلاق انقلابی مردم ایران در انظار جهانیان با تن دردادن به‌اعدام زنان فقیر بیچاره‌ای که قوت لایموت خود را از طریق تن‌فروشی تأمین می‌کنند (و نه مثل آنانی که ملت را به‌طور سری بر سر قمار مذاکره با سالیوان می‌بازند)، آری این مسائل و ده‌ها مشکل لاینحل دیگر، که شما به‌عنوان رئیس‌جمهوری از حکومت موقت آقای بازرگان به‌ارث برده‌اید، پرونده‌ی سیاسی آقای بازرگان را برای همیشه در برابر مردم ایران مفتوح

نگه‌می‌دارد.

شکار گراز با تله موش

آقای رئیس‌جمهور، شرف انقلابی حکم می‌کند که پرده از روی کلیه‌ی مذاکراتی که بین به‌اصطلاح رهبران ملی و عُمّال آمریکا، در کلیه‌ی مراحل انقلاب ایران صورت گرفته است، به‌طور کامل برداشته شود. ازین بابت نه مهندس بازرگان، نه دکتر یزدی، نه دکتر چمران، نه دکتر بهشتی، نه هاشمی رفسنجانی باید از سؤال و جواب مصون باشند؛ و نه کلیه‌ی کسانی که به‌نحوی دست‌اندرکار برقرار کردن نوعی «رابطه»ی مجدد با دولت آمریکا بودند و ممکن است هنوز ما از نام و نشانشان خبری نداشته باشیم. شایعاتی که بر جامعه‌ی ما حکومت می‌کند، از انقلاب، تصویری دیوانه‌کننده ترسیم می‌کند که رفع و دفع آن برعهده‌ی کلیه‌ی آزادیخواهان واقعی، مدافعان راستین زحمتکشان ایران، و نیز رئیس‌جمهور منتخب بیش از ده میلیون ایرانی است. جنون تعقیب، سوءظن، محیط ترس و ارعاب، بازار افترا و بهتان و تفتین، سخت رواج دارد. هنوز قانون دستاویزی است برای زورمندان و اشخاص سالم و انقلابی، بار دیگر، دقیقاً مثل دوران شاه، از هرچند قدم پشت سر خود را می‌نگرند، که مبادا یکی کاردی از پشت سر در دنده‌هاشان فرو کند. اوباشان، یله در خیابان‌ها هستند و چهره‌های محبوب انقلاب را به‌رسم شعارهای دروغین خود می‌آلایند. چهره‌ی گلگون حقیقت را حاکمیت یک‌ساله‌ی سانسور گل گرفته است. در سفارت‌خانه‌های ما، در اکثر کشورهای جهان، اشخاصی جا خوش کرده‌اند که نه تنها از کوچک‌ترین وجهه‌ی ملی و جهانی برخوردار نیستند، بلکه نه ایران را می‌شناسند و نه جهان را. این تنها عُمّال صهیونیسم و امپریالیسم نیستند که با خدعه‌ها و فریب‌ها و دروغ‌پردازی‌های همیشگی خود، انقلاب ایران را انقلابی ضدانسانی و ارتجاعی نشان می‌دهند. جهل اکثریت قریب به‌اتفاق سفرای ما، در

رابطه با ایران و جهان، بزرگ‌ترین خیانت را به‌آبروی انقلاب در جهان می‌کند. بازی‌های دمدمی وزارت ارشاد ملی با رسانه‌های خارجی و نمایندگان آنها در ایران، که حاکی از حسِ خودفردتربینی سردمداران این وزارت‌خانه است، روابط ما را با بخشی از جهان قطع کرده است. همین رسانه‌ها، پیامبر انقلاب ایران بودند، پیام خوب را خوب و پیام بد را بد گزارش کردند، پس چرا صدای امام در پاریس را به‌جهان مخابره می‌کردند؟ ترس سردمداران حکومت از برملا شدن واقعیت خفقان و سانسور در ایران، آنان را به‌سوی ساخت‌های جدید سانسور راند و الگوی جدیدی در مبارزه با افشای واقعیت‌ها و کمبودهای انقلاب ایران به‌وجود آورد.

آقای رئیس‌جمهور، وظیفه‌ی تاریخی همه‌ی ما ایجاب می‌کند که کلیه‌ی چیزهای به‌اصطلاح محرمانه را از پستو به‌سله‌ی پرونده‌ها و اذهان مفتن و توطئه‌گر بیرون بکشیم و صاف و پوست‌کنده به‌مردم ایران معرفی کنیم. این وظیفه بیش از هر شخص دیگر در کشور بر دوش شما سنگینی می‌کند. هر نوع زمینه‌تراشی هم که در پیش از انتخابات ریاست جمهوری به‌عمل آمده باشد، و هر نوع محدودیت که برای دیگران تراشیده شده باشد، یک نکته بدیهی است: هیچ‌کس در ایران تاکنون ده میلیون رأی را به‌تنهایی به‌خود تخصیص نداده است. این رأی‌ها ـ به‌حق یا ناحق ـ به‌شما داده شده باشد، باز هم قضیه در اصل فرق نمی‌کند. شما در برابر آن آراء باید تعهد نشان بدهید و باید کلیه‌ی اعمال خود و دولت را به‌دیگران گزارش کنید. باید هوشیارتر از آن باشید که فردا، جمعی پرونده‌ی مذاکرات شما را با دیگران از جاسوس‌خانه‌ها بیرون بکشند. به‌دلیل اینکه آنگاه تاریخ درباره‌ی شما قضاوتی خواهد کرد از نوعی که امروز اکثریت قریب به‌اتفاق مردم ایران درباره‌ی آقای بازرگان می‌کنند. هر نکته‌ای که بین شما و مردم سدّی ایجاد کند، شما را به‌سوی، نه تنها بیگانگی از خلق، بلکه بیگانگی از خویش خواهد راند.

آقای رئیس‌جمهور، انحصارطلبی، عدم آشنایی انحصارطلبان با جهان امروز،

حملات خسته‌کننده‌ی مبتذل و بازاری به‌دانش و صنعت و هنر، تنگ‌نظری در حق بینش‌های فلسفی و سیاسی و اجتماعی جهان، تکرار تهوع‌آور شعارهای از محتوا خالی شده، روح انقلاب را در معرض پژمردگی و یأس و نومیدی قرارداده است. چرا باید ملتی که انقلابی به‌این عظمت کرده، مأیوس و دلمرده باشد و آن‌هم در عرض کمتر از یک سال؟ عده‌ای از آحاد افراد ملت آن چنان دلسرد شده‌اند که می‌گویند خفقانی پلیدتر و متعفن‌تر از دوران گذشته در پیش داریم. چرا باید انقلاب ما این‌قدر به‌اندوه و غم، به‌فقدان شادی آغشته شده باشد؟ رادیوتلویزیون آن‌چنان عقب‌مانده، کسل‌کننده، و سراپایش آن چنان تکراری است که روح را چون خوره هم در انزوا می‌خورد و هم در جمع. آیا ما انقلاب کرده‌ایم تا هنر را، شعر را، کلام منسجم و منطقی و موزون را در آشغالدانی بریزیم، و تن به‌شست‌وشوی مغزی نحیفانه‌ای بدهیم که ما را به‌ریشه‌های بشریت و به‌پهنای زمان و مکان بیگانه می‌کند؟ مگر شاعران، نویسندگان، سخنوران، سخنگویان، متفکران جامعه‌ی ما مرده‌اند که اینقدر زندگی ما بی‌شعر و بی‌هنر و بی‌سخن و بی‌اندیشه می‌گذرد؟ سؤالی که از ذهن مردمان ایران می‌گذرد، این است: این پشت پرده‌ای‌ها چه کسانی هستند که ملت را از انقلاب دلسرد می‌کنند، بر عرصه‌ی تفکر و خلاقیت ما سکوت گورستان‌ها را حاکم می‌کنند، و صدای هرگونه انتقاد و راه‌گشایی را با طعن و مسخره، چوب و چماق و تهدید به‌قتل پاسخ می‌گویند؟

آقای رئیس‌جمهور، تا موقعی که هم خویش و هم غرب را به‌خوبی نشناخته‌ایم، غرب‌زده‌ایم. بدترین غرب‌زده کسی است که غرب را نشناسد، و به‌کسی که غرب را می‌شناسد، مدام دشنام غرب‌زده بدهد. با تله موش شکار گراز نتوان کرد! لازمه‌ی شکار گراز، شناسایی کامل گراز است. عدم آشنایی با اختصاصات گرازی که غرب باشد، انقلاب ما را در انظار توده‌های غربی رسوا کرده است. دولت‌های غربی حق دارند از انقلاب ما نفرت داشته باشند، به‌دلیل اینکه انقلاب ما این دولت‌ها را

به‌خطر انداخته است؛ ولی چرا توده‌های غربی باید از انقلاب ما بیزار باشند؟ به‌دلیل اینکه با مغزهایی کوچک‌تر از تله موش به سراغ گراز رفته‌ایم. سؤالی که مردم ایران دارند این است: چه کسانی از پشت پرده این تله موش‌ها را به‌دست ما داده‌اند و ما را از هیبت شوم گراز غافل کرده‌اند، و مغزهای متفکر جامعه‌ی ما را ـ مغزهایی که قدرت درک اختصاصات گراز را دارند ـ به‌انزوا و عزلت رانده‌اند؟

من اعتقاد کامل دارم که پاسخ شما به‌این پرسش‌ها، بین شما و مردم رابطه‌ای ملموس، دقیق و سیاسی ایجاد خواهد کرد. و فضای سیاسی مملکت نفس راحتی خواهد بود برای اقشار و طبقاتی که روزی سرانجام زمام امور کشور خویش را به‌دست خواهند گرفت. آقای رئیس جمهور، این پرسش‌ها امروز در برابر شما صف کشیده‌اند. پاسخ‌های شما، بی‌شک مردم را شادکام خواهد کرد.

رضا براهنی [1]

۱۳۵۸/۱۲/۱

۱ ـ روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه ۱۴ اسفندماه ۵۸

ماجرای اسناد سفارت ایران در واشنگتن چه بود؟
قسمت اول پاسخ دکتر یزدی به‌رضا براهنی

بسمه تعالی

مسئولین روزنامه‌ی اطلاعات، در شماره‌ی ۱۶۰۹۰ آن جریده، مورخه‌ی ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۸، مطلبی تحت عنوان: «آقای رئیس جمهور، پرده‌ها را بالا بزنید!» به‌امضای شخصی به‌نام رضا براهنی چاپ شده است که محتوای آن مغرضانه و عاری از حقیقت می‌باشد و لازم است برطبق قوانین مطبوعات و موازین حق و عدالت، شرح زیر را در اولین شماره‌ی آن روزنامه درج فرمایید:

۱ ـ نویسنده آورده است که: «در آن زمان (اوایل انقلاب) مسئول سفارت ایران در واشنگتن، آقای شهریار روحانی، مسئول سفارت ایران بوده‌اند؛ درست نیست. آقای شهریار روحانی هرگز و در هیچ زمانی مسئول سفارت ایران در واشنگتن نبوده است. و این یک دروغ و یک تصور بیجا بیش نیست. دروغ و شایعه‌ای که ضدانقلاب و بیماران و تنگ‌نظران آن را ساختند و از همان روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب، منتشر ساختند. این‌جانب بارها به‌این تصور باطل و دروغ جواب

داده‌ام، اما نمی‌دانم حالا چرا باز هم در دم‌دمای انتخابات، یک آقایی پیدا شده است و این حرف را تکرار می‌کند؛ و لابد به‌خیال خودش با شاهکاری که کرده است به‌انقلاب خدمت نموده است!

اما جریان مشارکت آقای شهریار روحانی، در انجام امور سفارت ایران، مربوط می‌شود به‌زمانی که امام در پاریس بودند. کارمندان سفارت ایران در واشنگتن، از ورود اردشیر زاهدی، سفیر شاه، به‌سفارت ایران جلوگیری کردند و او را راه ندادند. برخی از این کارمندان سفارت با محل اقامت امام در پاریس تماس گرفتند و کسب تکلیف نمودند. امام، طی یک حکم کتبی، پنج نفر را برای نظارت بر اداره‌ی امور سفارت و کنسولگری‌ها تعیین نمودند. مسئول این کمیته‌ی امام، آقای دکتر جلیل ضرابی بود و اعضای آن عبارت بودند از آقایان: دکتر رضا صدر، دکتر طباطبائی، دکتر احمد عزیزی و شهریار روحانی. این کمیته بلافاصله در محل سفارت ایران، در واشنگتن حاضر شدند و صندوق بایگانی اسناد محرمانه‌ی سفارت را مهروموم کردند، و سپس ترتیبی برنظارت بر حسن جریان امور روزمره‌ی سفارت دادند. کمیته‌ی امام مرتب گزارشات خود را برای امام به‌پاریس می‌فرستاد و یا آقای دکتر ضرابی حضوراً به‌عرض می‌رساند. بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت موقت، کارداری از طرف وزیر امور خارجه تعیین گردید و مسئولیت اداره‌ی امور سفارت را برعهده گرفت؛ و به‌تدریج کمیته‌ی امام فعالیت خود را متوقف ساخت. بنابراین آقای شهریار روحانی هرگز مسئول سفارت ایران نبوده است.

۲ ـ مسئله اینکه آقای شهریار روحانی داماد این‌جانب است و آقای نویسنده آن را به‌صورتی مغرضانه مطرح کرده است که گویی جرم بزرگی مرتکب شده است! خوب آقای محترم، هرکس برای خودش شخصیت مستقلی دارد. اشخاص را به‌دلیل نسبت‌های خانوادگی نمی‌توان مورد عتاب و خطاب قرارداد.

آقای شهریار روحانی به‌دلیل فعالیت‌های اسلامی و تعهدات اسلامی و خدماتی

که به‌جنبش دانشجویی مسلمان در آمریکا، در طی دوران تحصیلش، انجام داده است، به‌عضویت کمیته انتخاب گردیده بود. اگر عضو کمیته‌ی امام بودن جرم و خلاف است، آن را عنوان بفرمائید! اگر معرفی افراد پاک و صادق و متعهد به‌اسلام، ولو اینکه داماد و یا فامیل شخص باشند، «ذنب لایغفری» است، آن را بفرمائید! اگر آقای شهریار روحانی عمل خلاف شرعی و یا خلاف عرفی انجام داده است، آن را با ذکر شواهد و نمونه و اسناد ارائه بدهید؛ وگرنه به‌صرف اینکه نامبرده داماد دکتر یزدی است، مرتکب خلاف و جرمی نشده است. عضویت در کمیته‌ی امام هم جرم و خلاف نیست، جز از دیدگاه رژیم گذشته و عناصر وابسته به‌آن. لابد شما این ایراد را بر پیامبر خدا هم خواهید گرفت که چرا دامادش را وصی خود قرار داد! و با همین منطق به‌شخص امام هم ایراد خواهید گرفت که چرا دامادش ـ جناب اشراقی ـ را از طرف خود به‌مأموریت می‌فرستد! آیااین ایراد شد؟ آیا تصور می‌کنید که امام دامادش را برای آنکه دامادش هست، به‌مأموریت می‌فرستد؟ یا اینکه به‌خاطر مقام اسلامی و شخصیت و دیانت شخص آقای اشراقی است؟ احراز مقام دامادی، خود فرع بر شخصیت ممتاز ایشان است. آقای روحانی قبل از آنکه داماد این‌جانب بشود، شخصیت اسلامی شناخته شده‌ای را احراز کرده بود.

۳ ـ مسئله‌ی اسناد سفارت ایران در واشنگتن: نویسنده مدعی شده است که حجم اسناد سفارت، بیست الی سی صندوق بوده است و از آمریکا به‌ایران فرستاده شده است. نویسنده باقاطعیت از محتوای این اسناد صحبت کرده است به‌طوری که نشان می‌دهد که ازکم و کیف اسناد از قبل و بعداً، باخبر می‌باشد. همچنین نویسنده ادعا کرده است که: «این اسناد حتماً در پرونده‌هایی که در اختیار آقای شهریار روحانی و از طریق او در اختیار دکتر یزدی گذاشته شده‌اند، موجود هستند.»

این جانب هرگز از کم و کیف این اسناد مورد توجه و بحث آقای رضا براهنی،

خبر نداشته و ندارم. چنین اسنادی برای این‌جانب از آمریکا ارسال نشد؛ نه در زمانی که در نخست وزیری بودم و نه در زمانی که وزیر امور خارجه. من از آقای نویسنده می‌خواهم که اگر سندی و یا مدرکی و یا شاهدی، به‌جز شایعات و یا نوشتجات بی‌اساس مطبوعات آمریکائی، در مورد ادعاهای خودشان دارند، آنها را منتشر سازند و در اختیار دادستانی دادگاه انقلاب قرار بدهند وگرنه حرف مفت و بی‌اساس زدن، تهمت زدن، شایعه‌پراکنی کردن آسان است و متأسفانه خرجی هم برنمی‌دارد.

آقای نویسنده، من نمی‌دانم که دین و مذهب شما چیست؟ من نمی‌دانم که شما واقعاً چه گرایشات سیاسی و فکری دارید؟ من نمی‌دانم انگیزه‌ی شما در این تهمت‌زدن‌های بی‌محابای غرض‌آلود چیست؟ ترسی هم از این مهملات و تهمت‌زدن‌ها ندارم. مردم ما خادمین به‌انقلاب و عوامل وابسته به‌دشمن را خوب می‌شناسند و قضاوت می‌کنند، اما از شما سؤال می‌کنم: چرا بدون دلیل و سندی تهمت می‌زنید؟ براساس کدام مسلک و مکتبی و مذهبی و دینی شما این‌گونه شایعه‌پراکنی می‌کنید؟ تنها در رژیم‌های آریامهری و شاهنشاهی است که مردم را بدون دلیل و بدون ادله کافی متهم می‌سازند و سپس از آنها می‌خواهند تا از خود دفاع کنند! و بی‌گناهی خود را ثابت سازند. در مذاهب و مکاتب شرک و کفر این‌گونه عمل می‌شود، اما در اسلام ارائه‌ی سند و دلیل برعهده‌ی مدعی است. اگر کسی، حتی مسلمانی، شخص دیگری را، حتی غیرمسلمانی را، به‌ارتکاب گناهی متهم ساخت، این برعهده‌ی مدعی است که دلایل و اسناد و شواهد خود را ارائه دهد؛ و مواردی در اسلام هست که اگر مدعی نتواند شواهدی در اثبات ادعای خود علیه متهمی ارائه دهد، عمل مدعی جرم محسوب شده و بر او حدّ جاری می‌کنند.

شما چه سند و شاهدی براثبات این ادعای خود دارید؟ این شما هستید که باید سند و دلیل و شاهدی، اگر بر ادای خود دارید، ارائه بدهید؟ اگر سندی، دلیلی

ندارید، باید بدانید که شما هنوز هم مبتلا به‌فرهنگ منحط آریامهری هستید و بدون کمترین مدرک و یا سند و یا شواهدی، به‌دیگران اتهامات بی‌اساس و غرض‌آلود وارد می‌سازید؛ و کمترین شرم و حیائی هم نمی‌کنید! اگر راست می‌گوئید، دلایل خود را بیاورید: «هاتووا برهانکُم اِنکم ان کنتم صادقین»!

ماجرای استعفای دکتر سنجابی

۴ ـ اما استعفای آقای دکتر سنجابی: نویسنده مدعی شده است که آقای دکتر سنجابی به‌علت نقاری که بین این‌جانب و ایشان ایجاد شده بود، استعفا دادند. این نیز دروغ دیگری است. تا زمانی که آقای دکتر سنجابی در وزارت امور خارجه بودند و در طی جلسات مشترکی که به‌کرات در نخست وزیری، باایشان داشتیم، هرگز مطلبی که حاکی از بروز نقاری مابین باشد نه به‌این‌جانب و نه با شخص جناب نخست‌وزیر، عنوان نفرمودند! چطور می‌توان باورکرد که جناب آقای دکترسنجابی، وزیر محترم امور خارجه‌ی وقت، از این‌جانب نقاری کرده باشند و مطلب هم به‌آن حد از اهمیت برسد که در یک شرایط بسیار حساس و تاریخی، تصمیم به‌استعفا بگیرند، اما نه مطلب موردنظرشان را با این‌جانب مطرح کنند و نه با جناب مهندس بازرگان نخست‌وزیر، تا اگر نقاری برای توهمی پیدا شده بوده باشد، رفع گردد. اما در مورد علل استعفای ایشان مربوط می‌شد به‌اختلافی که بر سر تعیین معاون سیاسی خود با جناب نخست‌وزیر پیدا کرده بودند. آقای دکتر سنجابی، در اواخر اسفندماه سال قبل، به‌همین دلیل تمایل قطعی خود را، به‌استعفای از دولت، به‌اطلاع جناب نخست‌وزیر رسانیدند. وقتی مراتب، خدمت امام گزارش شد، فرمودند: «بماند برای بعد از انجام رفراندوم. در این شرایط، استعفا موجب تضعیف دولت خواهد شد.» رفراندوم تغییر نظام سیاسی مملکت از شاهنشاهی به‌جمهوری اسلامی، قرار بود که در ۱۲ فروردین‌ماه انجام گیرد. بنابراین، استعفا معوق ماند

برای بعد از رفراندوم و هرگز ربطی به‌نقار بین این‌جانب و آقای دکتر سنجابی نداشته است و این دون شأن آقای دکتر سنجابی است که در یک شرایط بسیار حساس و خطیری در تاریخ مملکت، وظیفه و مسئولیت سنگین خود را به‌خاطر نقار و کدورت وهمی از یک فردی نادیده بگیرند.

تا آنجاکه من به‌خاطر دارم، نظر آقای دکتر سنجابی هم چنین نبوده است، و تا به‌حال هم چنین مطلبی را عنوان ننموده‌اند.

بعد از استعفای آقای دکتر سنجابی، جناب مهندس بازرگان به‌اشخاص مستعدی برای قبول مسئولیت سنگین و حساس وزارت امور خارجه مراجعه فرمودند و آن شخصیت‌ها نپذیرفتند؛ و سپس از این‌جانب خواستند که بروم به‌وزارت امور خارجه. من‌هم بعد از مشورت‌های لازم پذیرفتم؛ و من تمایلی به‌رفتن به‌وزارت خارجه نداشتم و این اولین دفعه نبود که چنین مسئولیتی به‌این‌جانب پیشنهاد می‌شد. بعد از اعلام تشکیل دولت موقت و زمانی که آقای مهندس بازرگان برای انتخاب همکاران خودشان مطالعه و بررسی می‌کردند و این‌جانب عضو شورای انقلاب بودم، در شورا به‌این‌جانب پیشنهاد شد که مسئولیت وزارت خارجه را بپذیرم، ولی این‌جانب بنابه‌دلایلی رد کردم. لهذا، برخلاف نظر و تصور نویسنده‌ی مقاله‌ی اطلاعات، این‌جانب اصراری و یا رغبتی و یا تمایلی که به‌وزارت امور خارجه بروم، نداشتم تا براثر آن کاری بکنم که وزیر امور خارجه‌ی وقت به‌خاطر تنفر از من، استعفا بدهد تا من بروم و جایش را بگیرم! چه توهمی و چه اتهام و گناه بزرگی!

۵ـ بعد از اینکه این‌جانب در وزارت امور خارجه مستقر شدم، از جمله مسائلی که پیگیری کردم، موضوع اسناد سفارت ایران در واشنگتن بوده است. بعد از مدت‌ها جستجو، بالاخره به‌یک صورت‌مجلسی برخورد کردم که در اداره‌ی حقوقی و وزارت امور خارجه در پرونده‌ی مربوطه هست. به‌موجب این

صورت‌جلسه، مهروموم صندوق اسناد محرمانه‌ی سفارت، در حضور عده‌ای از کارمندان شکسته شده و در صندوق را بازکرده و اسناد را به‌تهران ارسال داشته‌اند.

این صورت‌جلسه در اواخر اسفندماه ۵۷ یا اوایل فروردین‌ماه ۵۸، تنظیم شده است و چهار نفر آن را امضاء کرده‌اند. آقای شهریار روحانی نه در آن جلسه بود و نه صورت‌جلسه امضای وی را دارد. در آن جلسه، آقای جعفر فقیه، کاردار سفارت ایران، که بعد از پیروزی انقلاب توسط وزیر امور خارجه‌ی وقت معین شده است، حضور داشته‌اند و صورت‌جلسه را به‌اتفاق سه نفر دیگر امضاء کرده‌اند.

بسته‌های ارسالی اسناد، شاید هنوز هم در وزارت امور خارجه باشند، هم در اختیار آقای دکتر سنجابی بوده‌اند و بنده بعد از استقرار در وزارت امور خارجه آنها را ملاحظه نموده‌ام. به‌موجب اسناد موجود، اردشیر زاهدی ـ در سال نو مسیحی ـ هدایائی از قبیل: مشروبات، کتاب، قاب‌های خاتم و غیره به‌اعضای سنا و کنگره‌ی آمریکا هدیه می‌داده است.[۱]

۱ - روزنامه‌ی *اطلاعات*، چهارشنبه ۲۲ اسفندماه ۱۳۵۸

پیامبران راستین انقلاب چه کسانی هستند؟
قسمت دوم پاسخ دکتر یزدی به‌براهنی

در چند شماره‌ی پیش، مقاله‌ای از دکتررضا براهنی تحت عنوان «آقای رئیس‌جمهور، پرده‌ها را بالا بزنید!» چاپ شده بود که طی آن در ارتباط با اسناد سفارت ایران در واشنگتن نامی از دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه‌ی اسبق جمهوری اسلامی ایران، به‌میان آمده بود که از سوی دکتر یزدی پاسخی به‌موارد مورد استناد مقاله‌ی موردنظر برای ما رسیده که از شماره‌ی پیش چاپ شد ـ اینک دنباله‌ی آن:

حجم این اسناد و کم و کیف آنها هرگز به‌آن‌صورت که آقای براهنی مطلع هستند و گزارش می‌دهند، نیست. اینکه آیا اسناد دیگری هم بوده‌اند یا خیر؟ و اگر بوده‌اند پس کجا هستند؟ چه کسانی برده‌اند؟ باید بررسی شوند. دادستان دادگاه انقلاب باید از این اطلاعات آقای رضا براهنی استفاده کنند. از نامبرده، که بنابه‌اقرار و اعتراف خودشان نه تنها از متن اسناد با خبر هستند بلکه حجم آنها را هم حدود ۲۰ الی ۳۰ صندوق گزارش می‌کنند، بخواهند که مدارک را در اختیار دادستانی برای رسیدگی بگذارند! این رسیدگی دادستانی از یک جهت دیگری و در رابطه با

مسئله‌ی دیگری نهایت ضرورت را دارد. به‌این معنا که چند ماه بعد از استعفای آقای دکتر سنجابی، برخی از اسناد محرمانه‌ی سفارت ایران در واشنگتن، در روزنامه‌ی «آیندگان» چاپ شد. انتشار اسناد محرمانه‌ی سفارت ایران نشان می‌داد که شخص یا اشخاصی از میان مسئولین آیندگان، به‌اسناد محرمانه‌ی سفارت ایران در واشنگتن دسترسی دارند. یا آنکه شخص ـ یا اشخاصی ـ این اسناد را در اختیار آیندگان می‌گذارد. این اسناد محرمانه، که آیندگان آنها را منتشر نمود، شامل پیام‌های خصوصی و محرمانه‌ی راکفلر و کیسینجر به‌شاه، توسط اردشیر زاهدی، بود که اردشیر زاهدی طی تلگرافات رمزی آنها را توسط معینیان برای شاه فرستاده بود. بعد از انتشار این اسناد محرمانه، این‌جانب از دادستان کل انقلاب درخواست کردم که موضوع پیگیری شود و معلوم گردد که این اسناد چگونه به‌دست آیندگان رسیده است؛ و بالاخره اینکه روشن شود آیا اسناد دیگری هم هست؟ و اگر هست، در دست چه کسانی است؟ متأسفانه این مسئله پیگیری نشد. چند ماه بعد از آن، وقتی دادستانی کل انقلاب حکم مصادره‌ی اموال و تأسیسات آیندگان را صادرکرد، و ضابطین دادستان انقلاب، آیندگان را توقیف نمودند، از جانب دادستانی انقلاب، تلفنی با این‌جانب تماس گرفتند و اطلاع دادند که مقادیری اسناد طبقه‌بندی شده‌ی وزارت امور خارجه و سفارت ایران در واشنگتن (شامل اسناد خیلی سرّی، سرّی، خیلی محرمانه و محرمانه) در دفتر آیندگان پیدا شده است. دادستانی از وزارت امور خارجه خواست تا نماینده‌ای برای بررسی این اسناد از طرف وزارت امور خارجه اعزام گردد.

این‌جانب نماینده‌ای فرستادم که در دادستانی حاضر شد و اسناد را بررسی کرد. کلیه‌ی این اسناد محرمانه، که در مرکز آیندگان کشف شده، مربوط به‌یک دوره‌ی معینی است که از حدود روزهای بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ شروع می‌شود و تا پایان اردیبهشت‌ماه ادامه داشته است. قرار بود که دادستانی رونوشتی از این اسناد را

برای بررسی بیشتر به‌وزارت امور خارجه بفرستند. بعد از استعفای این‌جانب، دیگر خبری ندارم و نمی‌دانم که مسئله تا چه حدی پیگیری شده است. مسلماً پیگیری این مسئله که این اسناد طبقه‌بندی شده‌ی وزارت امور خارجه و سفارت ایران چگونه به‌آیندگان رفته است، می‌توانست برخی ازمسائل را روشن کند و نشان بدهد که این اسناد را چه‌کسانی برای آیندگان می‌فرستاده‌اند و یا چگونه آیندگان آنها را به‌دست آورده است؟ و چه‌کسانی با آیندگان همکاری می‌کرده‌اند؟ با روشن شدن این مسائل، معلوم می‌شود که چه کسانی طالب بازار آشفته هستند تا چهره‌های شناخته‌شده‌ی خود را پنهان کنند!

ارتباط «تامست» و گروگان فرقان

۶ ـ مسئله‌ی حضور کاردار سفارت آمریکا در وزارت امور خارجه: نویسنده‌ی مقاله دروغ‌های دیگری هم به‌هم بافته است که تناقضات آشکار آن، نشانگر غرض‌ورزی نویسنده در تهمت‌زدن‌ها می‌باشد. نویسنده می‌نویسد که وقتی کاردار سفارت آمریکا به‌وزارت امور خارجه آمده بود، از داخل وزارت امور خارجه با شخصی به‌نام «تامست»، که در داخل سفارت آمریکا بوده است و بنابه‌ادعای نویسنده «هم‌اکنون هم در جاسوس‌خانه است»، رابطه برقرار می‌کند و کاردار از آنجا (وزارت امور خارجه) دستور سوزاندن اسناد را به‌تامست می‌دهد! نویسنده بعد از این مقدمه‌چینی، جمع‌بندی کرده و حکم صادر می‌کند که: چرا باید دستور سوزاندن اسناد جاسوس‌خانه از طرف لینگن و از داخل وزارت امور خارجه‌ی کشور ما صادر شده باشد؟

اولاً: آقای براهنی از چه طریقی و چگونه از رویدادهای داخل سفارت آمریکا مطلع شده است و می‌دانند که چگونه اسناد را سوزاندند؟ **ثانیاً**: آقای لینگن چگونه با آقای تامست، در داخل سفارت آمریکا، تماس داشته است؟ در حالی که تمام

تلفن‌ها درکنترل دانشجویان پیرو خط امام بوده‌اند؟ آیا آقای براهنی از طریق دیگر خبردار شده‌اند؟ **ثالثاً**: آقای تامست همان روز همراه با کاردار سفارت آمریکا به‌وزارت امور خارجه آمده بود و ازآن زمان تاکنون در وزارت امور خارجه می‌باشد و این همان شخصی است که دادستان دادگاه انقلاب از وزارت امور خارجه خواسته است تا وی را تحویل دادستانی دادگاه انقلاب نماید؛ و به‌موجب اسناد موجود در دادستانی دادگاه انقلاب، این شخص با گروه خوارجی‌ها (فرقان)، قاتلین مطهری‌ها و مفتح‌ها و مهدی عراقی‌ها، رابطه داشته است. حالا آقای براهنی، علی‌رغم همه‌ی این شواهد و اینکه این شخص هنوز در وزارت امور خارجه است، مدعی می‌شوند که موقع مراجعه‌ی کاردار به‌وزارت امور خارجه، در سفارت آمریکا بوده است و برای سوزاندن اسناد دستور می‌گرفته است؟! راستی که آقای رضا براهنی این اطلاعات موثق را ازکجا پیدا کرده‌اند؟ چه رابطه‌ای با سفارت و تامست و کاردار و دانشجویان خط امام دارند که با این قاطعیت و اطمینان این خبرهای جعلی و بی‌اساس را برای مخدوش ساختن ذهن مردم و ایجاد شبهات منتشر می‌سازند؟

اما عجیب‌تر از سخن بالا، حرف دیگری است که آقای براهنی زده است. می‌گوید که: آیا آقای لینگن در مدت اقامت خود در وزارت امور خارجه‌ی ایران، با آقای دکتر یزدی تماس داشت یا خیر؟ و چرا این تماس‌ها را داشته است؟ چرا دکتر یزدی کاردار سفارت آمریکا را پذیرفته است؟ و با او تماس داشته است؟ من نمی‌دانم آقای رضا براهنی، که خود را دانای مسائل سیاسی جهان و ایران می‌داند، چرا چنین سخنانی را می‌گوید؟ آیا به‌نظر ایشان اگر یک دیپلمات خارجی بخواهد با دولت ایران تماس بگیرد، باید به‌کجا مراجعه کند؟ وقتی سفارت آمریکا اشغال شد، کاردارشان در داخل سفارت‌خانه نبوده است. اگر بود که جزء گروگان‌ها بود و دانشجویان او را رها نمی‌کردند که به‌وزارت خارجه بیاید؛ در محل سفارت‌خانه

نبوده است. وقتی مطلع می‌شود، فوراً برای اعتراض به‌اشغال سفارت‌خانه به‌وزارت امور خارجه می‌آید. وزارت امور خارجه تنها جایی است که می‌بایستی مراجعه می‌نموده است. آیا آقای رضا براهنی انتظار داشته که کاردار سفارت آمریکا، به‌محض اطلاع از اشغال سفارت‌خانه، به‌جای آمدن به‌وزارت امور خارجه و اعتراض، فوراً می‌رفته است به‌سفارت‌خانه‌ی خودشان، و خودش را به‌دانشجویان معرفی می‌کرده است؟ یا آنکه آقای براهنی انتظار داشته‌اند که کاردار برای اعتراض به‌اشغال سفارت‌خانه، به‌آقای براهنی و امثال ایشان و یا به‌وزارت قلم و هنر مراجعه می‌کرده است؟ و به‌هرحال، به‌نظر این آقای دانای علوم بری و بحری، این کاردار به‌کجا می‌بایستی اعتراض می‌کرده است؟ این چه ایراد بیجایی است که یک فرد مدعی تحصیلات و دنیادیده می‌نماید؟ برای اطلاع عموم ملت ایران، باید عرض کنم که **اولاً**: بر طبق معاهدات بین‌المللی، محوطه‌ی هر سفارت‌خانه‌ای، حکم خاک و سرزمین دولت مربوطه را دارد؛ و در آن محوطه، حاکمیت دولت مربوطه جاری است. همان‌طوری که محوطه‌ی سفارت ایران در واشنگتن و کنسولگری‌ها در شهرهای مختلف حکم سرزمین ایران را دارد و زیر حاکمیت ملی دولت ایران است و دولت آمریکا حق ندارد بدون اجازه‌ی دولت ایران به‌این محوطه وارد شود، همین وضعیت برای هر سفارت‌خانه‌ی خارجی در واشنگتن صادق است، و متقابلاً محوطه‌ی سفارت آمریکا در هر کشوری، من‌جمله ایران، حکم سرزمین و خاک آمریکا را دارد. اشغال سفارت‌خانه‌ی آمریکا به‌دست دانشجویان، حکم تجاوز به‌خاک و سرزمین آمریکا را دارد و لذا کاردار سفارت، که نماینده‌ی دولت آمریکا است، حق دارد که بیاید و اعتراض کند؛ و آمدن وی به‌وزارت امور خارجه امری است بسیار طبیعی و اصرار آقای سؤال‌کننده خیلی نابه‌جاست. **ثانیاً**: صبح همان روز یکشنبه، که سفارت اشغال شد، کاردار به‌وزارت امور خارجه برای اعتراض آمد، اما بلافاصله به‌ملاقات این‌جانب نیامد؛ یعنی نمی‌توانست بیاید. به‌موجب

مقرراتی که این‌جانب وضع کرده و دستوراتی که داده بودم، دیپلمات‌های خارجی وقتی مطلبی یا سؤالی دارند، ابتدا باید به‌مسئول میز آن کشور، در اداره‌ی سیاسی مربوطه‌اش، در وزارت خارجه، مراجعه نمایند؛ و در صورت نیاز و احتیاج، به‌رئیس اداره‌ی سیاسی مربوطه یا به‌مدیرکل سیاسی مربوطه یا به‌معاون سیاسی وزارت‌خانه و اگر نیاز بود، به‌وزیر خارجه؛ به‌عبارت دیگر این سلسله مراتب را باید رعایت کنند. طرز کار در اکثر وزارت‌خانه‌های خارجی دنیا این‌گونه است. دیپلمات‌های خارجی نمی‌توانند برای هر کاری، فوری به‌وزیر امور خارجه رجوع کنند. کاردار سفارت آمریکا وقتی به‌وزارت خارجه می‌آید، ابتدا او را به‌مسئول میز آمریکا و رئیس اداره‌ی مربوطه راهنمایی می‌کنند و بعد از آن ـ به‌دلیل اهمیت مسئله ـ به‌مدیرکل سیاسی، معاون سیاسی و بالاخره به‌وزیر ارجاع داده می‌شود. در این ملاقات، کاردار همراه با شخصی به‌نام «تامست» بود که به‌علت دانستن زبان فارسی به‌عنوان مترجم کاردار عموماً همراه وی می‌باشد. در ملاقات‌های قبلی نیز همراه وی او را دیده بودم. این شخص هنوز هم همراه با کاردار در محل وزارت امور خارجه می‌باشد.

ماشاءالله قصاب در سفارت

۷ ـ آقای رضا براهنی در یک جای نوشتار مفصل خود آورده است که: «پرسش مردم ایران این است که یک بار آقای دکتر یزدی و سرهنگ توکلی سفارت آمریکا را از چنگ مبارزان ایرانی نجات دادند و به‌دست سولیوان سپردند.»

این مطلب همان اندازه بی‌اساس است که مطالب باطل و غرض‌آلود گذشته‌ی ایشان.

اولاً: از کی تابه‌حال ایشان وکیل مردم ایران شده‌اند؟ «مردم ایران» کی و کجا به‌ایشان چنان وکالتی داده‌اند و حالا ایشان به‌نیابت از طرف مردم ایران حرف

می‌زنند؟ اگر سؤالی در ذهن خودشان هست، آن را به‌نام خودشان مطرح سازند و عنوان کنند! حق سؤال کردن برای هر فردی با هر نوع سوابق و گرایشاتی هست و لزومی نداشت که ادعای بی‌اساسی بکند و به‌نام ملت حرف بزند.

ثانیاً: بعد از ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب، وقتی عده‌ای به‌سفارت آمریکا ـ در تهران ـ حمله کردند، گروه‌های متعددی به‌آنجا رفته و بعضاً تیراندازی کرده بودند. جناب نخست‌وزیر از این‌جانب خواستند که بروم و مانع درگیری گروه‌های مسلح بشوم؛ و گروه‌هایی را که امکان شناسایی آنها نیست و احتمالاً مشکوک به‌نظر می‌رسند، از آنجا اخراج نماییم. این‌جانب وقتی به‌آنجا رسیدم که آقایان تیمسار رحیمی و سرهنگ توکلی آنجا بودند. پس از آنکه تیراندازی‌ها قطع گردید و آرامش برقرار شد، سه گروه مسلح، که توانستند معرفی‌نامه‌هایی از کمیته‌های محل و مساجد ارائه دهند و قابل شناسایی بودند، در داخل سفارت مستقر گردیدند. این‌جانب هیچ‌گونه آشنایی قبلی با هیچ‌کدام از این سه گروه مسلح مستقر در لانه‌ی جاسوسی نداشتم و شایعاتی که گویا این‌جانب ماشاءالله قصاب را در آنجا مستقر ساخته بودم، درست نیست. ماشاءالله قصاب هم جزء همان مبارزین بود که به‌قول آقای براهنی، سفارت را اشغال کرده بودند. گروه او جزء یکی از سه گروهی بود که با ارائه‌ی معرفی‌نامه از کمیته در آنجا مستقر گردیدند و قبل از ما آنجا بودند، بدون آنکه ما او را آنجا مستقر کرده باشیم. بعدها هم که سپاه پاسداران و دادگاه انقلاب شکل گرفتند، همین شخص معرفی‌نامه از سپاه گرفت و حکم از دادستان دادگاه انقلاب؛ و هیچ‌کدام از اینها به‌وزارت امور خارجه وابسته نبوده‌اند.

ماشاءالله قصاب هم در ارتباط با وزارت خارجه نبوده است. وقتی برخی گزارشات رسید که اعمال و رفتارهای گروه ماشاءالله قصاب، مستقر در سفارت‌خانه، خلاف تربیت و موازین اسلامی است و این اعمال بعضاً در مطبوعات خارجی هم منعکس شده بود، و بعضاً اشخاصی، به‌تصور اینکه این گروه

با وزارت خارجه در تماس هستند، برای بیان شکایات خود به‌وزارت امور خارجه رفتند و بعد از بررسی لازم، مراتب را به‌سپاه کمیته‌ی مرکز گزارش دادند و بالاخره کمیته‌ی مرکزی گروه را خلع سلاح کرد و از آنجا بیرون راند.

اما دروغ بزرگتر دیگری که رضا براهنی ساخته است و در آن مقاله چاپ شده است اینکه ملاقات چهار ساعته‌ی دکتر یزدی، وزیر امور خارجه، و آقای بازرگان با سایروس ونس، به‌مدت چهار ساعت در نیویورک، این هم از نوع همان دروغ‌هایی است که گروه فرقان در مصاحبه‌ی ساختگی خودشان اعلام کردند. آنها هم گفته بودند که یزدی ابتدا در هاوانا با برژینسکی ملاقات داشته است. آقای خلخالی، حاکم شرع، هم همین دروغ آنها را بدون بررسی، صرفاً برای حمله به‌عده‌ی دیگری تکرار کرده است.

چه کسانی با سایروس ونس ملاقات کرده‌اند؟ این یک ملاقات پنهانی و محرمانه نبود، گزارش آن را به‌طور کامل به‌مطبوعات داده‌ایم. وقتی این‌جانب برای شرکت در سی و چهارمین اجلاسیه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با تصویب دولت، به‌نیویورک رفتم، آقای سایروس ونس، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، درخواست ملاقات و مذاکره درباره‌ی مشکلات فی‌مابین دو کشور را نمود. این‌جانب درخواست ملاقات را قبول، محل آن را در سازمان ملل متحد معین کردم. در این ملاقات، علاوه بر این‌جانب، کاردار سفارت ایران در واشنگتن، دو نفر از اعضای هیئت نمایندگی اعزامی به‌مجمع عمومی حضور داشتند. این ملاقات حدود یک‌ساعت و نیم یا شاید قریب به‌دو ساعت طول کشید. بعد از بازگشت از سفر آمریکا، گزارش کامل این سفر، و همچنین این ملاقات را در جلسه‌ی مشترک دولت و شورای انقلاب مطرح کردم. در یک کنفرانس مطبوعاتی، با شرکت نمایندگان کلیه‌ی مطبوعات خبرگزاری پارس، رادیو و تلویزیون گزارش کامل سفر را دادم و جریان کامل مذاکرات و ملاقات‌ها، و من جمله مذاکرات با سایروس ونس، را

عنوان نمودم. نوار کامل این مصاحبه‌ی ۲ ساعته در وزارت خارجه هست و مطبوعات آن زمان همه را منتشر ساختند. اگر آقای رضا براهنی به‌آن مطالب و به‌آن مذاکرات ایرادی دارند، بروند آن را بخوانند و بعد مطرح سازند. بروند، بخوانند که کدام یک از مسائل و موضوعاتی که ما عنوان کرده‌ایم، حاکی از وابستگی به‌آمریکا می‌باشد؟ کدام‌یک از این مسائل و موضوعات ـ به‌نظر آقای رضا براهنی ـ مشکل لاینحل را برایشان به‌وجود آورده است.

آقای رضا براهنی در جای دیگر خلط مبحث دیگری کرده و نوشته است که جهل اکثریت قریب به‌اتفاق سفرای ما، در رابطه با ایران و جهان، بزرگ‌ترین خیانت را به‌آبروی انقلاب در جهان می‌کند. هرگز چنین نیست. من خود را موظف می‌دانم که از حیثیت و شرف اسلامی و انقلابی سفرا و نمایندگان جمهوری اسلامی، در بسیاری از کشورهای جهان، که بعد از انقلاب تعیین شده‌اند و از آن جمله است: انگلیس، آلمان، سوئیس، ایتالیا، اتریش، آمریکا، ژاپن، هند، پاکستان، عراق، کویت، سوریه، لبنان، عربستان، الجزایر، مسکو، و...، دفاع کنم. اینها که به‌این مأموریت‌ها رفته‌اند، عموماً هرکدام سالیان دراز سابقه‌ی فعالیت‌های سیاسی، اسلامی داشته‌اند و بیش از آقای براهنی مسائل ایران و جهان را فهمیده‌اند. البته آنها هرگز مسائل جهان را از دیدگاه براهنی ندیده‌اند و سوابق آن‌چنانی ایشان را ندارند و با سناتورها و نمایندگان کنگره‌ی آمریکا هم تماس‌هایی نداشته‌اند.

راستی ریشه‌ی این تفکر آقای براهنی از کجاست؟ رسانه‌های خارجی، رادیوها و مطبوعات، تلویزیون، مجلات آنها سالیان دراز با انقلاب، عناد و دشمنی آشکارا نشان داده‌اند. شما چگونه و با چه جسارتی مبارزین ایرانی را، که سالیان دراز در راه پیروزی این انقلاب قدم برداشته‌اند، سگ شکار و خائن می‌خوانید ولی با کمال قاطعیت از رسانه‌های خبری خارجی، که در انحصار صهیونیست‌ها و سرمایه‌داران غربی است، دفاع می‌کنید؟! به‌راستی آنها پیامبران کدام انقلاب هستند؟ انقلاب

اسلامی ایران یا انقلاب سفید شاهانه؟ گویا شما هنوز در زمان شاه هستید؟ چرا که همان سخنانی را تکرار می‌کنید که همان زمان از تلویزیون ایران بیان داشتید، شما کجای کارید؟ آیا این جهل شماست که این رسانه‌های خارجی را، که هرگز قدمی در راه معرفی انقلاب ما برنداشته‌اند، پیامبران انقلاب ایران خطاب می‌کنید؟ از زمان دکتر مصدق تا به‌امروز این رسانه‌ها هرگز فرصتی را برای مخدوش ساختن انقلاب ما از دست ندادند. نکند که این اعتقاد شما به‌رسالت و پیامبری رسانه‌های خارجی به‌این علت است که برخی از مجلات و مطبوعات معلوم‌الحال آنها، مقالاتی از شما را چاپ کردند، و شما همان‌طور که خود را نماینده‌ی ملت می‌دانید، خود را تجسم انقلاب ایران نیز می‌دانید و به‌همین دلیل چاپ مطالب خود را نشانه‌ی پیامبری این رسانه‌ها دانسته‌اید؟ مگر این رسانه‌های خارجی نیستند که سالیان دراز، از «افکار مترقی» و تمایلات ترقی‌خواهانه‌ی شاه سخن می‌گفتند، و انقلاب ما را، رهبران ما را حرکتی عقب‌گرا و مرتجع، نقش مخرب این رسانه‌ها را در برابر انقلاب اسلامی ایران می‌خواندند، کمتر کسی است که در خارجه بوده باشد و نداند.

از تمامی کسانی که در خارج فعالیت داشته‌اند و مبارزه می‌کرده‌اند، از آن دانشجویانی که در خیابان‌های شهرهای آمریکا به‌جرم اعتراض به‌رژیم شاه مورد ضرب و شتم پلیس قرار می‌گرفتند، سؤال کنید که این رسانه‌های خبری پیامبران کدام انقلاب بوده‌اند؟ انقلاب شاهانه یا انقلاب اسلامی خلق کبیر ایران؟!

آقای رضا براهنی در بخش دیگری از نوشته‌ی خود آورده‌اند که گویا صادق قطب‌زاده و دکتر یزدی نهضت آزادی فعالیت‌های خارج از کشور را به‌خود تخصیص داده‌اند و این امر چنان ایشان را دستپاچه و نگران ساخته است که می‌نویسد، از همین حالا به‌اطلاع انقلابیون ایران می‌رساند که نهضت آزادی در خارج از کشور نه سر پیاز بود و نه ته پیاز، آن انقلابیونی که پیامبرانشان رسانه‌های خارجی و سخنگویان انحصارات صهیونیستی و سرمایه‌داری غرب و جنگ‌افروزان

امپریالیسم هستند، به‌درد همان سناتورهای آمریکایی می‌خورند.

در آن انقلابی که پیامبرانش نیویورک تایمز، واشنگتن پست و مجلاتی چون پلی‌بوی و غیره می‌باشد، نهضت آزادی افتخاراً اعتراف می‌کند که نه سر پیاز بوده است و نه ته پیاز! نهضت آزادی در خارج ازکشور هرگز ادعا نکرده است که تمامی مبارزات خارج از کشور را انجام می‌داده است!

تربیت و معیارهای اسلامی ما خلاف انحصارطلبی است و ما بارها گفته‌ایم و نوشته‌ایم.

در مبارزات و تلاش‌های ضدرژیمی خارج ازکشور، گروه‌ها و دستجات متعدد، با گرایش‌های فکری و سیاسی و فلسفی مختلف و متفاوت و متضاد بوده‌اند، هم مارکسیست بوده‌اند و هم مسلمان‌ها، هم مارکسیست‌های چینی و روسی و آمریکایی بوده‌اند و هم مسلمانان. هر گروه و دسته‌ای فعالیت‌های خود را در چهارچوب فکر و اندیشه و اعتقادات خودش انجام می‌داده است. اگر ما به‌آموزش‌های ایدئولوژیک، که جدا از کل انقلاب نیستند، بهای عمده‌ای می‌داده‌ایم، و می‌دهیم، فعالیت‌هایی را که در این رابطه تنظیم می‌کرده‌ایم و به کار خود نیز افتخار می‌کنیم.

اگر آقای رضا براهنی، به‌پیامبری رسانه‌های خارجی، ایشان هم بر همان اساس عمل کرده‌اند و البته مقالاتی از ایشان در همان مجلات و رسانه‌ها، از قبیل مجله سکسی پلی‌بوی (Play Boy) و غیره چاپ شده است.

اگر روزنامه‌ی اطلاعات ـ که با چاپ مقاله‌ی براهنی علاقه‌مندی خودش را به‌این‌گونه مسائل نشان داده است ـ بخواهد، می‌توانیم نمایشگاهی از آثار فعالیت‌ها ترتیب بدهیم، و بعد مردم را دعوت به‌تماشا بکنیم. بگذارید مردم قضاوت کنند و خود را متولّی مردم، سخنگوی مردم معرفی نکنید.

نویسنده‌ی مقاله مدعی شده است که آقای مهندس بازرگان در دور نگه‌داشتن

رهبران اپوزیسیون خارج از کشور، در حریم تصمیم‌گیری انقلابی و حتی محروم کردن آنان از فعالیت ساده و سالم اجتماعی و سیاسی، نقش اساسی بازی کرده است. در اینجا نویسنده خواسته است چند مسئله را القاء شبهه نماید: اول آنکه رهبران اپوزیسیون خارج از کشور در حریم‌های تصمیم‌گیری، انقلابی نیستند، این تا چه حد درست است؟ همان‌طور که گفته شد، در خارج از کشور دستجات و گروه‌های مختلفی بوده‌اند که به‌دو گروه عمده‌ی مسلمان و مارکسیست تقسیم شده‌اند؛ آیا منظور نویسنده آن است که نه رهبران اپوزیسیون اسلامی در حریم‌های تصمیم‌گیری هستند و نه مارکسیست‌ها؟ یا آنکه چون مارکسیست‌ها در حریم‌های تصمیم‌گیری نیستند، که این سخن را گفته‌اند.

واقعیت آن است که در حریم‌های تصمیم‌گیری این انقلاب اسلامی، فقط مسلمان‌ها می‌توانند و باید باشند. آیا این منطقی و معقول است که در حریم‌های تصمیم‌گیری، عناصر غیرمسلمان از مارکیسست‌ها حضور داشته باشند؟ آیا مارکسیست‌ها ـ که این انتظار را دارند - می‌توانند نمونه‌ای ارائه دهند که در آن کشور، مسلمان‌ها هم در حریم‌های تصمیم‌گیری انقلابی راه ندارند؟ خیر، چنین نیست؛ و هیچ کجای دنیا سراغ ندارید؛ و اگر غیر از این می‌بود، یعنی غیرمسلمان‌ها در حریم‌های تصمیم‌گیری انقلابی حضور داشتند، جای سؤال برای ملت ایران می‌بود.

مسئله‌ی دوم اینکه نویسنده ادعا کرده است که مهندس بازرگان مسئول محروم کردن آنان (مارکسیست‌ها) از فعالیت ساده و سالم اجتماعی سیاسی می‌باشد. نویسنده اذعان دارد که رهبران اپوزیسیون غیرمسلمان خارج از کشور، که به‌ایران آمده‌اند، فعال هستند، اما فعالیت آنان ساده نیست، خیلی پیچیده است. شاید به‌همین دلیل باشد که به‌سادگی قابل فهم نیست؛ و هم‌چنین اعتراف می‌کند که این فعالیت‌ها «سالم» نیستند. حوادث کردستان، بلوچستان، گنبدکاووس، خوزستان و فعالیت‌های این گروه‌ها در تهران، همه، نشان می‌دهد که فعال هستند. تازه فعالیت

آنان علاوه بر آنکه ساده نیست، سالم هم نیست؛ به‌علاوه نویسنده اشاره می‌کند که ساده بودن و سالم نبودن این فعالیت در ابعاد سیاسی ـ اجتماعی است. خوب! مردم و خوانندگان محترم، شما قضاوت کنید که چه کسی مسئول فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی غیرسالم و پیچیده‌ی این گروه‌هاست؟

تمام گروه‌هایی که در خارج ازکشور بوده‌اند، بعد از پیروزی انقلاب، در ۲۲ بهمن، به‌ایران آمده‌اند. تمام گروه‌ها در چهارچوب اعتقادات خودشان فعال هستند. هر گروهی براساس گرایشات و بینش‌های سیاسی خودشان فعالیت می‌کنند. مسلمان‌ها در همه جا فعال هستند: در جهاد سازندگی، در سپاه پاسداران، در سایر نهادهای انقلابی، فعالیت می‌کنند. گروه‌های غیرمسلمان نیز فعال هستند. از سران حزب توده گرفته تا سایر دستجات مارکسیستی ـ همه ـ در ایران فعال می‌باشند؛ حتی گروهی که آقای رضا براهنی با آنها در خارج از کشور همکاری می‌کرده است و رهبری آنها را برعهده داشته است و معروفند به‌گروه «تروتکیست»ها، آنها نیز در ایران تحت نام «کارگران سوسیالیست» فعال هستند، و کسی هم مانع فعالیت سالم آنها نبوده است. حالا اگر نویسنده‌ی مقاله این فعالیت‌ها را «سالم» و «ساده» نمی‌داند، بحث دیگری است. نمونه‌ی آزادی عمل، حتی برای مارکسیست‌ها و تروتکیست‌ها همین بس که نویسنده‌ی مقاله توانسته است یک صفحه و نیم اتهامات بی‌اساس به‌سایرین بزند و با پول مستضعفان در روزنامه‌ی اطلاعات چاپ شود!

۸ـ اما بالاخره این تهمت‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها برای چیست؟ نویسنده‌ی مقاله در پایان نوشته‌ی خود آورده است که:

شایعاتی که بر جامعه‌ی ما حکومت می‌کند از انقلاب ما تصویری دیوانه‌کننده ترسیم می‌کند. اما چه کسانی این شایعات را منتشر می‌کنند؟ چه کسانی می‌خواهند تصویری دیوانه‌کننده از این انقلاب ترسیم نمایند؟

نویسنده آورده است که: «جنون تعقیب، سوءظن، محیط ترس و ارعاب، بازار افترا و بهتان و تفتین سخت رواج دارد.»

چه کسانی از تعقیب می‌ترسند؟ چه کسانی سوءظن‌ها را ایجاد می‌کنند! چه کسانی بازار افترا و تهمت و بهتان را رواج می‌دهند؟ آیا مقاله‌ی نویسنده جز تهمت و افترا چیز دیگری بوده است؟

نویسنده آورده است «اشخاص سالم و انقلابی... از هرچند قدم، پشت سر خود را می‌نگرند که مبادا یکی کاردی از پشت سر در دنده‌هایشان فرو کند.

اوباشان، بله، در خیابان‌ها هستند و چهره‌های محبوب انقلاب را به‌رسم شعارهای دروغین خود می‌آلایند.»

آیا نوشتن این مقاله کاری جز این است؟ آیا تعجب‌آور نیست که ناگهان خنجرهایی، یکی پس از دیگری، به‌سوی ما پرتاب می‌شود؟ اجازه بدهید که فقط همین چند روزه‌ی اخیر را مثال بزنیم. از مقاله‌ی اطلاعات، که از «المستقبل» چاپ «پاریس» ترجمه کرده بودند و مطالبی سرتاپا وهم درباره‌ی دولت بازرگان و این‌جانب و سپاه پاسداران نوشته بود و سپس مصاحبه‌ی ساختگی با اعضای گروه فرقان و انتشار آن از سیمای جمهوری اسلامی! و آن همه حملات سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق و پیکاری‌ها و تروتکیست‌های شناخته شده! چرا همه با هم یکصدا شده‌اند و همه ناگهان با هم به‌سوی چهره‌های انقلاب کاردهای کشنده‌ی خود را پرتاب می‌کنند؟

چند روز بعد از فرقانی‌ها، آقای خلخالی هم به‌این حقیر ابراز محبت فرمودند که: «بله، ابراهیم یزدی با برژینسکی ملاقات کرده است.»، البته نه به‌این صراحت، به‌این ترتیب که ابراهیم یزدی اول در هاوانا، بعداً در الجزایر... با برژینسکی ملاقات کرده است. خوب اگر از فرقانی‌ها نمی‌توانستیم درخواست ادله و برهان بنماییم، که آنها اهل منطق و برهان جز گلوله، نبودند، از جناب خلخالی که می‌توانیم این را بخواهیم

که اگر ادله و براهین و شواهدی دارند که در هاوانا ما با برژینسکی، یا هر مأمور و مسئول و مقام آمریکایی، دیدار کرده‌ایم، آنها را منتشر سازند تا ـ خدای نکرده ـ در مردم این شبهه ایجاد نشود که حاکم شرع اسلام بدون دلیل و برهان، صرفاً براساس شایعات، نظر می‌دهد و حکم بر سازش می‌نماید. مخصوصاً در شأن حاکم شرع نیست که بگویند از قول عناصر آدم‌کشی، که به‌دلیل فسادشان آنها را کشتند، اتخاذ سند نموده است. اما تقصیر از جناب خلخالی نیست که این اشتباه بزرگ را مرتکب شده‌اند؛ وقتی سانسور بر سیما و صدای جمهوری اسلامی و رسانه‌های خبری آن چنان حاکم بشود، و گروه‌گرایی‌ها، سلطه‌طلبی‌ها، خودگنده‌بینی‌ها و انحصارطلبی‌ها معیار در عمل باشد که نگذارند فعالیت‌های نمایندگان اعزامی جمهوری اسلامی به‌کنفرانس سران ملل غیرمتعهد یا در سازمان ملل متحده یا در الجزایر منتشر گردد و به‌سمع ملت برسد، واضح است که بازار آن چنان آشفته خواهد شد که هر شایعه‌ای رواج پیدا می‌کند.

وقتی هم که من یادداشت‌های سفر کوبا را تنظیم و آماده‌ی چاپ کردم، نگذاشتند که چاپ آنها ادامه پیدا کند، آن هم به‌بهانه‌ای! گفتند که چاپ این یادداشت‌ها، تبلیغ است برای نویسنده، و حالا هم موقع انتخابات است! اما دُم خروس آن چنان پیداست که همه آن را می‌بینند! اگر ادامه‌ی چاپ یادداشت‌های یزدی تبلیغات است، چگونه چاپ مصاحبه‌های گوناگونی، آن هم با ذکر اینکه نویسنده و یا مصاحبه‌کننده کاندیدای مجلس از جانب این گروه و یا آن گروه است، تبلیغات نیست؟ چاپ یادداشت‌های سفر کوتاه برای پاسخگویی به‌برخی از شایعات تبلیغ است و ناروا، اما چاپ مقالات سرتاپا تهمت و افترا اشکالی ندارد![1]

۱ ـ روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۵ اسفند ۱۳۵۸

بنی‌صدر و الگوی اقتصادی ایران

رئیس‌جمهوری ـ بنی‌صدر ـ بارها به‌زبان ساده، خطوط اصلی سیاست اقتصادی کشور و طُرُق رشد و توسعه‌ی جمهوری اسلامی را روشن نموده است. نظرات اقتصادی و سخنان و نوشته‌های دکتر بنی‌صدر می‌تواند زمینه‌ی مساعد تهیه‌ی الگوی رشد و توسعه‌ی اجتماعی ـ اقتصادی کشور قرار گیرد، زیرا تزهای ارائه شده، منطقی، علمی و عینی می‌باشند. علاوه بر این، چون این نظرها از طرف مقام مسئولی ابراز شده، در عمل می‌تواند از حمایت شخص رئیس‌جمهوری و همچنین دستگاه اجرایی کشور برخوردار گردد.

بدیهی است، این بدان معنی نیست که نظرات ارائه شده، مورد بحث و انتقاد خلّاق، علمی و همه‌جانبه قرار نگیرند تا اینکه مسائل فرعی و اصلی، فوری و درازمدت از هم جدا و مشخص شده و برپایه‌ی تجزیه و تحلیل‌های علمی، سیاست اقتصادی روز و هم‌چنین استراتژی پایه‌گذار و الگوی رشد و توسعه‌ی مستقل، همه‌جانبه و هم‌آهنگ، ریخته شود.

تأکید براین نکته‌ی مهم لازم است که براساس طرز تفکر و برخورد فلسفی

رئیس‌جمهوری، که از آموزش عالی انسانی اسلامی سرچشمه می‌گیرد، هدف فعالیت‌های اقتصادی افراد جامعه تنها ارضای خواست‌ها و رفع حوائج روزمره نبوده، بلکه هدف نهایی، آزادی و اعتلای انسان است.

علی‌رغم نقطه‌نظرهای گوناگون و ایدئولوژی‌های متفاوت در مورد محتوا و مفهوم اعتلای انسان، می‌توان گفت که رشد و تکامل روحی و معنوی و اعتلای آدمیان، از آرزوهای دیرین بشریت متفکر بوده و همه‌ی گروه‌ها و اجتماعاتی که به‌انسان ارج می‌نهند و نظام اجتماعی‌شان برپایه‌ی حقوق و شرافت انسانی و تلاش در اقناع همه‌جانبه‌ی مایحتاج مادی و معنوی مردم استوار است، هدف غایی خود را اعتلای همه‌جانبه‌ی انسان قرار می‌دهند.

در جمهوری اسلامی ایران، براساس قانون اساسی و باتوجه به‌جو حاکم، نمی‌توان مانند دوران رژیم سرنگون شده، آن الگوهای اقتصادی و مدل‌های رشدی را، که ساخته و پرداخته‌ی جهان سرمایه‌داری بودند و قادر نیستند جوابگوی خواست‌های اقتصاد جمهوری اسلامی باشند، به‌کار گرفت. این نظریه، بدان معنی نیست که مثلاً از مدل‌های ریاضی، خطی یا الگوهای توازن و غیره یا از دستگاه‌های محاسباتی و کامپیوترها استفاده نکرد، بلکه منظور آن است که الگوهای اقتصادی وارداتی را در طرح و تهیه‌ی استراتژی اقتصاد جمهوری به‌کار نمایند و لازم است آن‌چنان مدل رشد و توسعه‌ای تهیه گردد که اصیل بوده و پاسخگوی خواسته‌ها و اصول اقتصاد جمهوری اسلامی ایران باشد.

از آنجا که انقلاب شکوهمند ما یک‌ساله است و تازه سرفصل مسائل اقتصادی کشور گشوده شده، طبیعی است نمی‌توان انتظار طرح آن‌چنان الگویی داشت که همه‌ی جوانب اقتصاد کشور را دربرگیرد. به‌علاوه، زیربنا و ترکیب بخش‌های مختلف اقتصاد، اجازه‌ی پیاده کردن الگویی در مقیاس همه‌ی کشور و در همه‌ی ابعاد و جوانب اقتصادی ـ اجتماعی را نمی‌دهد. علی‌رغم این واقعیات، وقت آن

رسیده تا طرح‌های مقدماتی الگوی رشد و توسعه، اقتصاد کشور، به‌طریق علمی و عینی، ریخته شود و احتمالاً این توسعه‌ی کوتاه بتواند گوشه‌ای باشد از این جهاد اقتصادی ـ اجتماعی. منکر این واقعیت نمی‌توان شد که هر انسانی برای حفظ حیات و بقای خود و خانواده‌ی خویش احتیاج به‌مصارف مهم زندگی مانند: خوراک و پوشاک و مسکن و غیره دارد. ناظر براین حقیقت است که **اصل ۴۳ قانون اساسی مقرر می‌دارد: اقتصاد جمهوری‌اسلامی براساس این‌ضوابط استوار می‌شود:**

۱ ـ تأمین نیازهای اساسی مسکن، خوراک، پوشاک، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازمه برای تشکیل خانواده برای همه.

لازم به‌استدلال نیست که مسئولیت تهیه‌ی تأمین همه‌ی این حوائج برعهده‌ی اقتصاد کشور است. به‌طوری که ملاحظه می‌شود، تأمین و رشد و تکامل نظام‌های روبنایی یا حیات آموزشی، فرهنگی، بهداشتی، و معنوی اجتماع، متکی و وابسته به‌نظام اقتصادی و میزان رشد آن دارد.

برای ساختن شیرخوارگاه و کودکستان و دبستان، برای برپا داشتن مسجد و دانشگاه و بیمارستان و برای تجهیز همه‌ی مؤسساتی که به‌رشد علم و صنعت و دانش و فرهنگ و معنویت یک اجتماع خدمت می‌کنند، ضرورتاً بایستی از اقتصاد کشور یاری خواست، زیرا هر اقدام عینی و عملی در این جهان خاکی لازمه‌اش امکانات اقتصادی است.

بدین ترتیب، می‌توان گفت که نظام اقتصادی هر کشور، مادر و منبع تأمین سایر نظام‌ها (اعم از نظام فرهنگی، عملی، بهداشتی، معنوی و مذهبی آن اجتماع) است و به‌خاطر رشد همه‌ی این‌نظام‌ها بایستی توجه‌ی خاص به‌نظام اقتصادی معطوف داشت.

ناگفته نماند که همه‌ی این نظام‌ها به‌صورت آلی با یکدیگر مرتبط بوده و بر هم تأثیر متقابله و همه‌جانبه دارند و سیر و تکامل هماهنگ این نظام‌ها، با رشته‌های

مرئی و نامرئی، با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند.

یک نظام صحیح و متعالی اقتصادی، تأثیر مثبت بر نظام آموزشی و فرهنگی اجتماع می‌نهد و به‌طور متقابل نظام آموزشی درست، تأثیر مثبت و سازنده بر نظام اقتصادی کشور می‌گذارد.

بنابراین، می‌توان گفت که جمهوری اسلامی باید آن روش کشورداری را برگزیند و به‌طرح و تهیه‌ی آن‌چنان الگوی اقتصادی بپردازد تا همه‌ی نظام‌های اجتماع، از نظام اقتصادی تا سایر نظام‌های عملی و آموزشی، فرهنگی، معنوی، بهداشتی، خانوادگی و غیره، توأماً و در رابطه‌ی آلی و به‌صورت هماهنگ تکامل و توسعه یابند. این روش موافق با فلسفه‌ی اقتصادی بنی‌صدر که می‌گوید «برنامه‌گذاری اقتصادی جزیی از برنامه‌گذاری عمومی و برای آزاد کردن انسان از غیرت‌ها و پیش‌بردن به‌سوی خدا تلقی و اجرا شده است.»[1]

از آنجاکه اجتماعات بشری درکنار یکدیگر زندگی می‌کنند و هر کشوری دارای نظام خاص خویش می‌باشد و بدان سبب که هیچ اجتماع و کشوری قادر نیست بر گرد خویش حصاری کشیده، به‌آنچه در جهان خارج می‌گذرد بی‌تفاوت بماند، باید تأثیر اقتصادی ـ اجتماعی نظام‌های جهان خارج را نیز درنظر گرفت و آن‌چنان سیاست بین‌المللی را پایه‌گذاری نمود تا همه‌ی پیوندها و روابط باکشورهای دیگر به‌سود توسعه و تکامل جمهوری جوان منتهی گردد.

در این رابطه، کشورهای جهان را به‌دوگروه اصلی می‌توان تقسیم کرد: آن دسته از کشورهایی که بنا به‌ماهیت تجاوزکارانه‌ی خود نه می‌توانند و نه حاضرند با ما رابطه‌ی متساوی‌الحقوق داشته باشند، که باید در مقابلشان با تمام نیرو ایستاد و علیه‌شان مبارزه کرد؛ دسته‌ی دوم که حاضرند با جمهوری اسلامی ایران روابطی

---

۱ ـ اقتصاد توحیدی، ص ۳۹۹

مبتنی براساس شناخت بی‌چون و چرای انقلاب اسلامی و حاکمیت ملی ما بر پایه‌ی احترام و منافع متقابله داشته باشند، با این کشورها می‌توان روابط سیاسی ـ اقتصادی ـ فرهنگی برقرار و آن را توسعه داد و بدین روش به‌حل معضلی که بنی‌صدر آن را تضاد دائمی و فزاینده‌ی انسان و اقتصادی که بیگانگی می‌جوید می‌نامد، کمک نمود.

خوشبختانه، قانون اساسی، اصول نظام اقتصادی کشور را مشخص نمود و هر الگوی اقتصادی بایستی برطبق نص صریح قانون اساسی ریخته شود. **در اصل چهل و چهارم آمده است:**

«نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، بر پایه‌ی سه بخش: دولتی، تعاونی و خصوصی بر پایه‌ی برنامه‌ریزی منظم و صحیح استوار است.»

تشریح علمی یکایک بخش‌ها و توضیح رابطه‌ی آلی و متقابله‌ی آنها موضوعی است که از حوصله‌ی این مدل خارج است، اما ذکر این نکته ضروری است که در بین اکثریت مردم، حتی میان حقوقدانان و علمای اقتصاد، مالکیت به‌مثابه‌ی رابطه‌ی بین شخص و اشیاء و اموال درک می‌شود.

به‌همین دلیل است که وقتی مثلاً از بخش دولتی سخن به‌میان می‌آید، رابطه‌ی بین دولت و اشیاء و اموال بخش دولتی متبادر به‌ذهن می‌گردد؛ در حالی که اگر مالکیت به‌معنای رابطه‌ی متقابله‌ی افراد اجتماع، یعنی رابطه‌ای که مشخص‌کننده‌ی نحوه‌ی تملک ارزش‌ها و فرآورده‌ها میان آدمیان، گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماع است، درک شود، مسئله به‌طور بنیانی تفاوت پیدا می‌کند. زیرا در این صورت، مسئله‌ی مالکیت، علاوه بر نحوه‌ی تقسیم ارزش‌ها و درآمد ملی، سیستم و نظام اقتصادی ـ اجتماعی کشور را هم مشخص می‌سازد.

جالب است که نحوه‌ی درک دکتر بنی‌صدر به‌همین صورت است و آن را به‌صراحت در صفحه‌ی ۳۰۶ کتاب **«اقتصاد توحیدی»** بدین بیان می‌آورد: **«مالکیت**

رابطه‌ای است میان آدمیان و بنابراین قواعد و قوانین راجع به‌آن جزیی از مجموعه‌ی نظام بوده و باید با اجزای دیگر سازگار باشد.» در این بیان دقیق و علمی، نه تنها به‌سادگی تعریف مالکیت به‌مثابه‌ی رابطه‌ی میان افراد اجتماع به‌دست داده شده بلکه در عین حال رابطه‌ی آلی و ارگانیک نظام اجتماعی ـ اقتصادی و مسئله مالکیت و ضرورت هماهنگی درونی‌شان مورد بحث قرارگرفته است.

هنگامی که قانون اساسی از بخش دولتی سخن می‌گوید، ناظر براین واقعیت است که دولت جمهوری اسلامی به‌مثابه‌ی نماینده‌ی مردم و ملت، اداره‌ی بخش دولتی را به‌عهده می‌گیرد و لذا بخش دولتی را می‌توان همان بخش ملی خواند؛ یعنی بخشی که در آن همه‌ی اتباع کشور حق و تکلیف برابر دارند. بدیهی است حق بهره‌مندی افراد و آحاد ملت از بخش دولتی باید دارای ضوابط و معیارهایی باشد. اساسی‌ترین معیار عبارتست از پاداش و حقی معادل انجام وظایف و تکالیف؛ یعنی در حقیقت، هر فردی از افراد اجتماع می‌تواند در برابر کمیت و کیفیت کاری که در بخش دولتی انجام داده است، انتظار بهره و پاداش داشته باشد (سایر معیارها فرعی خواهند بود). این معیار اساسی که مبین اصل «لیس‌للانسان الا ما سعی» می‌باشد گویای این واقعیت است که کارکنان و کارمندان بخش ملی یا دولتی در مرحله‌ی اول، موظف به‌کار، انجام خدمت و سازندگی هستند و طبعاً هر یک معادل میزان و کمیت و کیفیت نیروی کاری که صرف نموده‌اند، پاداش خواهند گرفت. این اصل با قضاوت‌هایی در بخش تعاونی هم حکمفرما است.

در تهیه‌ی الگوی اقتصادی، که در آن هدف‌های درازمدت تولید و رشد گزیده می‌شوند، مسئله‌ی تقسیم متعادل و متناسب نتایج حاصله و در مقیاس کشور، تقسیم عادلانه‌ی درآمد ملی باید مورد توجه قرارگیرد.

باتوجه به‌نکات فوق، برنامه‌ریزی اقتصادی جمهوری اسلامی با برنامه‌ریزی غربی، که در آنها چگونگی «مصرف» مورد توجه اصلی است، تفاوت پیدا می‌کند.

به‌علاوه، این برنامه‌ریزی با برنامه‌ریزی صنایع دولتی شده‌ی کشورهای تکامل‌یافته‌ی سرمایه‌داری متفاوت است زیرا هدف برنامه‌های غربی ـ اعم از برنامه‌های بخش دولتی و برنامه‌های شادی‌بخش ـ خصوصی ـ حفظ و تحکیم روابط سرمایه‌داری است. علاوه براین، بخش دولتی تأمین انرژی و برق و مواد خام بخش خصوصی را، به‌قیمت ارزان و به‌حساب بودجه‌ی کشور، به‌عهده می‌گیرد و در حالی‌که هدف غایی برنامه‌ریزی در کشور ما بایستی آزادی روابط تولید از اسارت‌ها و آزادی آدمیان باشد.

با اینکه برنامه‌ریزی اقتصادی به‌مثابه‌ی عمل آگاهانه و عالمانه‌ی اداره‌کنندگان حیات اقتصادی، شامل انتخاب هدف‌ها، و تعیین وظایف و ضمناً فراهم‌آوری وسایل وصول به‌آنها می‌گردد، و با آنکه الگوی اقتصادی کشور را براساس برنامه‌ریزی علمی می‌توان فراهم آورد، به‌علت بغرنجی مسئله و تخصصی بودن کار برنامه‌ریزی، بحث در این مسائل را به‌فرصت دیگر و نشریه‌ی دیگری گذاشته، فقط به‌ذکر این مطلب می‌پردازد که راه برون رفت از مشکلات و انتخاب طرق بازسازی و نوسازی اقتصاد کشور، بایستی مبتنی بر برنامه‌های علمی از قبل سنجیده و طراحی شده باشد؛ در غیر این‌صورت، رها کردن سرنوشت اقتصاد کشور به‌روش‌های اداری سابق و به‌دست سازمان‌های فرسوده نمی‌تواند به‌خواست‌های اقتصادی و اجتماعی نوین جمهوری اسلامی پاسخ مثبت بدهد.

هدف تنظیم برنامه‌ها، برپایه‌ی شناخت همه‌ی جوانب اقتصاد بیمار و پریشان کنونی کشور، بایستی تشخیص دردها و تجویز درمان‌های فوری و از آن مهم‌تر تعیین هدف‌های درازمدت اقتصادی ـ اجتماعی باشد.

بدیهی است تعیین هدف‌ها، راه‌ها و انتخاب وسایل و طرق وصول به‌آنها و نحوه‌ی تنظیم برنامه‌ها نمی‌تواند براساس خواست ذهنی و تمناهای درونی رهبران سیاسی و اقتصادی کشور یا برنامه‌ریزان باشد، بلکه فقط و فقط بایستی مبتنی بر

واقعیات عینی و اقتصادی ـ اجتماعی کشور و هدف‌های عالیه و غایی انقلاب اسلامی ایران استوار گردد.

حل پاره‌ای از مشکلات جدی اقتصادی، سیاسی کشور، مانند: گرانی و تورم، بیکاری و کم‌کاری، هجوم بی‌رویه به‌شهرها به‌خصوص تهران و امثاله، که جنبه‌ی فوری و فوتی دارند، باید براساس تصمیمات و برنامه‌های ضربه‌ای کوتاه فیصله یابند. ناگفته نماند که برنامه‌های ضربه‌ای هم دلیل و هم وسیله‌ی رفع نابسامانی‌ها و بی‌تعادلی‌های اقتصادی می‌باشند. ضمناً ضروری است که هم‌زمان با آغاز حل مسائل حاد و فوتی اقتصاد کشور، به‌طرح و تنظیم برنامه‌های میان‌مدت ـ مثلاً ۵ ساله ـ و درازمدت ـ ۱۰ ـ ۱۵ ساله ـ بپردازیم. بسیاری از مسئولین امور کشور بارها لزوم دگرگون ساختن ساختمان اقتصادی، وجوب تغییر و ترکیب وزنه‌ی بخش‌ها و رشته‌های مختلف اقتصاد و مسائلی چون لزوم خودکفایی و رونق اقتصاد را گوشزد کرده‌اند! اما تابه‌حال هیچ‌گونه برنامه‌ی منجز و مشخصی طرح و تنظیم نشده است.

وقت آن رسیده که هرچه زودتر هدف‌ها و سلسله مراتب آنها مشخص شوند تا همه‌ی منابع و امکانات داخلی به‌مثابه‌ی عامل تعیین‌کننده و هم‌چنین امکانات خارجی به‌مثابه‌ی عامل وسیله‌ی فرعی و کمکی تجهیز شوند. به‌طوری که قبلاً ذکر شد، چون اقتصاد هر کشور می‌تواند از ره‌آوردهای تقسیم بین‌المللی کار و آن‌گونه روابط اقتصادی جهانی، که به‌حال کشور مفید باشند، استفاده کند، نباید روابط سازنده و سودآور بین‌المللی را هم فراموش کرد.

بدیهی است حل مسائل اقتصادی، به‌علت بغرنجی و وسعت، احتیاج به‌بررسی و تجزیه و تحلیل همه‌جانبه دارد تا برپایه‌ی شناخت کامل، بتوان تصمیمات صحیح و عینی گرفت. همان‌طور که شتاب در تعیین هدف‌ها و اخذ تصمیمات عجولانه‌ی اقتصادی ممکن است گران تمام شود، هرگونه دست به‌دست کردن و امروز و فردا نمودن و عدم قاطعیت در حل مسائل اقتصادی، ممکن است برای ادامه‌ی انقلاب

گران تمام شود. هر روز تأخیر در بازسازی و نوسازی همه‌جانبه‌ی کشور گناهی است نابخشودنی. در بازسازی و به‌خصوص در نوسازی اقتصاد کشور، همکاری قشرها و طبقات مختلفه‌ی مردم شرط ضروری است و این مردم‌اند که باید مانند روزهای پرخروش اول انقلاب، کار نوسازی اقتصادی را، تحت رهبری مقامات مسئول، در دست گیرند و کشور را به‌سوی اقتصادی شکوفان، که زمینه‌های اولیه‌ی آن در دست فراهم شدن است، به‌پیش برند.[۱]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۲۷ اسفند ۵۸

دکتر سنجابی به‌سؤال‌ها و انتقادها پاسخ می‌دهد

س : آقای سنجابی، مدت‌هاست از سوی گروه‌ها یا افراد مختلف این انتقاد به‌جبهه‌ی ملی وارد می‌شود که رهبری غلط جبهه‌ی ملی، این جبهه را از اوج محبوبیتی که در زمان دکتر مصدق داشت، به‌زیر افکنده و آن را تبدیل به‌یک جبهه‌ی سیاسی مرده کرده است. تعبیر دیگر این‌گونه اظهارنظرها این است که جبهه‌ی ملی نقش پیشروانه‌ی خود را از دست داده و دنباله‌رو بوده است.

دکتر سنجابی: «انقلاب اخیر ایران، در واقع بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشته و رهبری آن با حضرت آیت‌الله امام خمینی بوده است. جبهه‌ی ملی بااعتقاد به‌اینکه دین و مذهب از عناصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی انقلاب ملت ایران است، از عمق این نهضت عمومی مذهبی ملت ایران آگاه بوده است.

بنابراین ما در این‌مدت، همدوش و همراه با این نهضت بوده‌ایم نه دنباله‌رو آن. حتی اشخاصی که به‌من ایراد می‌گیرند که در اعلامیه‌ی سه ماده‌ای پاریس، ما دنباله‌روی کرده‌ایم، دچار اشتباه هستند.

جبهه‌ی ملی در آن موقع هم کاملاً از خط‌مشی اصلی خودش، که بنیانگذاری

حاکمیت ملی است، پیروی می‌کرده است.

جبهه‌ی ملی متوجه بود این نهضت عظیم ملت ایران، که میلیون‌ها نفر را به‌خیابان‌ها می‌کشاند و همه‌ی دستگاه‌ها را به‌اعتصاب کشانده و دولت را فلج کرده و مردم شبانه روی پشت‌بام‌ها می‌آیند و فریاد الله‌اکبر می‌زنند، برانگیخته، یک‌نهضت مذهبی عمیق و اصیل و کم‌سابقه در تاریخ جهان است که باید با آن همراه بود و همکاری کرد. جبهه‌ی ملی، جناح سیاسی آن نهضت بوده و باید جناح سیاسی این نهضت باقی بماند و ما با این کیفیت بود که هیچ‌وقت حاضر نشدیم که با جناح‌ها یا جمعیت‌های منفی و مخالف این نظام و جمهوری اسلامی همراهی کنیم و همیشه خواستیم در جهت مثبت عمل کنیم، چه در جهت قانون اساسی مملکت، چه راجع به‌شوراها و سازمان‌های محلی. اولین جمعیتی که اعلامیه راجع به‌شوراهای محلی و اختیارات سازمان‌های محلی در اداره‌ی امور مربوط به‌خودشان داد، ما بودیم ولی متأسفانه با مخالفت‌های عمیق مواجه شدیم و الآن همان محافل مخالف، توجه دارند که این فکر از روز اول درست بوده و اگر عمل می‌کردیم، شاید با بسیاری از مشکلاتی که الآن مواجه هستیم، روبرو نمی‌شدیم؛ و همچنین راجع به‌قانون اساسی که ما ایراداتی اصولی داشتیم که آنها را نه به‌طور تخریبی و منفی بلکه به‌طور سازنده اعلام کردیم که متأسفانه به‌اغلب آنها ترتیب اثر داده نشد. ولی این بی‌توجهی یا نماد محافل باعث نشد، و نمی‌شود، که ما با انقلابی مخالفت بکنیم که ملت ایران به‌وجود آورده است.»

جبهه‌ی ملی و افشاگری‌ها

ـ حالا اگر موافق باشید، بپردازیم به‌یکی از مسائل مهمی که جبهه‌ی ملی تاکنون کمابیش درباره‌ی آن سکوت کرده است. می‌خواهم بپرسم موضع صریح جبهه‌ی ملی در قبال اقدام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، در اشغال سفارت آمریکا و

بعد افشاگری‌های آنها به‌چه صورت است؟ به‌نظر می‌آید جبهه‌ی ملی از زمان اشغال سفارت تاکنون، هیچ‌وقت نظر قاطعی دراین‌باره ابراز نکرد و یا صریحاً اقدام دانشجویان علیه امپریالیزم آمریکا را تأیید نکرد و در بیانیه‌هایش هم صریحاً نامی از امپریالیزم آمریکا برده نشد. تمام صدماتی که جبهه‌ی ملی دیده است و همه‌ی لطماتی که بر ملت ایران وارد شده است، از سیاست ظالمانه و سوءتشخیص آمریکا بوده که نه تنها در ایران بلکه در همه جای دنیا از حکام و رژیم‌های فاسد و دست‌نشانده استفاده کرده که این هم علیه خواست‌های آن ملت‌ها بوده، چه در آسیای جنوب شرقی، چه در آمریکای لاتین و چه در خاورمیانه، بالمآل این رفتار به‌ضرر آمریکا بوده است.

ـ «آمریکایی که حکومت دکتر مصدق را ساقط کرد، آمریکایی که دیکتاتوری نظامی در ایران برقرار کرد، آمریکایی که سران جبهه‌ی ملی را ماه‌ها و سال‌ها به‌زندان انداخت، چه‌طور ممکن است مقام و منزلتی در پیش جبهه‌ی ملی داشته باشد و جبهه‌ی ملی بتواند با او سر سازش داشته باشد؟ در مورد پیش‌آمد اخیر ـ که سؤال کردید ـ باید اینجا توضیح روشن‌تری بدهم: در واقع بعد از آنکه آمریکا با تبانی محافل ارتجاعی و سرمایه‌داری، شاه مخلوع را به‌عنوان بیمار به‌آن کشور برد، این اقدام به‌منزله‌ی آمدن شکار در جلوی صیاد بود و ما در آن موقع می‌توانستیم به‌حق و براساس اصولی، که از طرف آمریکا غیرقابل انکار بود و نمی‌توانست درباره‌ی آن بهانه‌جویی کند، موضوع رفتن شاه را وسیله قرار بدهیم؛ و مسائل خودمان را بیان کنیم و اساس را بلافاصله در استرداد شاه قرار بدهیم و اگر دولت آمریکا راضی نمی‌شد شاه را مسترد بدارد، آن موقع ما می‌توانستیم رابطه‌ی سیاسی یا رابطه‌ی اقتصادی را همان‌طور قطع بکنیم و هم‌چنین وجوهی راکه در آنجا داریم خارج بکنیم، به‌هیچ‌وجه آمریکا در آن موقع نمی‌توانست عمل متقابلی انجام بدهد، زیراکاملاً حق با ایران بود. متأسفانه از این موقعیت استفاده‌ای که باید بشود،

نشد و گروگانگیری سفارت بهانه‌ای به‌دست آمریکا داد که علیه ایران اقداماتی بکند و حتی برخلاف اصول بین‌المللی، سرمایه‌های ما را در آنجا توقیف بکند. بنابراین به‌نظر ما دراین‌باره از طرف دستگاه موقت ضبط شده است. بعد از اینکه این اقدامات از سوی دولت موقت به‌عمل می‌آمد، آن موقع مردم را تجهیز بکنند به‌اجتماع، به‌شعار دادن و تظاهرات؛ تظاهراتی که تاکنون انجام گرفته بسیار درست بوده اما در آن صورت این اقدامات و تظاهرات به‌هیچ‌وجه بهانه‌ای دست آمریکا نمی‌داد که ایران را به‌عنوان ناقض اصول بین‌المللی در دنیا معرفی کند و بتواند در این راه همفکران و همراهانی علیه ایران به‌دست بیاورد و افکار محافل بین‌المللی را علیه ایران تجهیز بکند.»

ـ این‌طور که می‌فرمائید، چنین استنباط می‌شود که جبهه‌ی ملی موضع ضدامپریالیستی دارد اما با این اقدام ـ یعنی گروگانگیری در سفارت ـ مخالف است. اما اینجا یک چیز را نباید فراموش کرد و آن اینکه این اقدام در جامعه‌ی ما سبب بروز جریانی شد که می‌شود گفت کلید به‌پاخیزی مردم علیه امپریالیزم آمریکا و روشن شدن و آگاه شدن آنها در این زمینه بود؛ به‌پاخیزی توده‌ی مردم، نه فقط افراد سیاسی و دولتمردان...

از این جنبه نگاه کنیم، ما می‌بینیم که این اقدام درخشانی بود به‌ویژه اینکه بعداً با افشاگری‌های دانشجویان، بسیاری از مسائلی که ممکن بود سدی در برابر انقلاب ما بشود، از بین رفت و توطئه‌هایی که ممکن بود صورت بگیرد، خنثیٰ شد. حالا اگر از این دیدگاه نگاه بکنیم، شما چه نظری می‌توانید داشته باشید؟

ـ «اقدام دانشجویان و گروگانگیری در سفارت آمریکا، محققاً یکی از مراحل مثبت انقلاب ملی ایران است و همان‌طور که شما گفتید، نتایج درخشانی از این جهت برای ملت ایران به‌وجود آورده که مجدداً نهضت عظیمی علیه امپریالیسم به‌وجود بیاید؛ و افشاگری‌هایی که صورت گرفته، نشان‌دهنده‌ی این بوده که این

دستگاه‌ها در حقیقت دستگاه‌های جاسوسی بوده که از طریق آن، عناصری را در اینجا مورد استفاده قرار می‌داده‌اند و از این جهت ما با نتایجی که از این موضوع در داخل ملت و برای یکپارچه کردن ملت علیه امپریالیسم به‌وجود آمده است، کاملاً موافق و همراه هستیم.»

اشتباه دولت موقت

س ـ بین تأیید شما و سخن قبلی‌تان، دراین‌باره که دولت در مورد مسئله‌ی اشغال سفارت ضبط کرده، تناقض وجود دارد.

دکتر سنجابی ـ «نه، تناقضی ندارد. مطلب این است که دولت در آن موقع وظیفه‌ای راکه می‌بایستی انجام بدهد انجام نداد و این ایرادی به‌عمل دانشجویان و ایرادی بر بسیج و تظاهرات عظیم ملت در برابر لانه‌ی جاسوسی آمریکا نیست. این ایراد و اعتراض به‌دولت است که در آن موقع با روش میانداری، در حقیقت، استفاده‌ای که باید از آمدن شاه به‌آمریکا می‌کرد، نکرد و سبب شد که آمریکا بتواند بهانه‌های محکمه‌پسندی به‌دست بیاورد. اینها نتیجه‌ی خبط‌هایی است که دولت وقت کرده، چرا که اگر از روز اول، که این صید جلوی صیاد آمده بود، هدف‌گیری درست شده بود، علاوه بر اینکه موضع پذیرفتن شاه از سوی آمریکا به‌صورت یک عمل مشروع و ارتجاعی و امپریالیستی معرفی می‌شده، دولت ایران می‌توانست با نهایت قدرت و با استدلال قوی، نظریات خودش را ـ حتی در شورای امنیت و در دیوان لاهه ـ بیان کند و افکار عمومی جهان را علیه امپریالیزم آمریکا مجهز کند و بعد هم با سیاست‌های اقتصادی و قطع رابطه‌ی سیاسی با آمریکا ضربه‌ی مؤثری به‌سیاست استعمارگرانه‌ی آمریکا وارد آورده و افکار عمومی جهان را به‌نفع خود برانگیزاند.»

ـ موضع جبهه‌ی ملی در مورد افشاگری چیست؟

ـ«آن افشاگری‌ها فوق‌العاده مفید است و ای کاش امکان داشت این افشاگری‌ها در همه‌ی کشورهای استعمارزده‌ی جهان صورت بگیرد! محققاً، دولت‌های دیگر به‌امپریالیست‌های دیگر، چه شرقی، چه غربی، چه شمالی و چه جنوبی، از این نوع مسائل مربوط به‌جاسوسی خیلی داشته‌اند، ولی در همین حدی که مربوط به‌یکی از ابرقدرت‌ها ـ یعنی آمریکا ـ شده است، برای آینده‌ی ایران و برای مبارزه‌ی ملت ایران علیه امپریالیسم فوق‌العاده مفید بوده و برای عبرت‌گیری افراد و رجالی هم که در مسائل ملی و مملکتی فعالیت دارند، از این جهت کارساز است که به‌آنها هشدار می‌دهد تا مراقب اعمال و رفتار خودشان باشند. بنابراین، من تا این حد افشاگری را مفید و مثبت می‌دانم.

ارتباطات دولت می‌بایستی از مجرای دستگاه و شخصیت‌هایی، که مسئول این نوع ارتباطات هستند، صورت بگیرد؛ یعنی وزارت خارجه مأمور چنین ارتباطاتی باشد؛ اما در مدت دو سالی که من در وزارت امور خارجه بودم، دستگاه نخست‌وزیری مستقیماً با سفارت آمریکا ارتباط داشت و مسائل مربوط به‌سفارت آمریکا ـ تا آنجاکه من اطلاع دارم ـ به‌هیچ‌وجه با وزارت خارجه ارتباط پیدا نمی‌کرد؛ حتی من یک‌بار سفیر آمریکا ـ «سولیوان» ـ را ندیده‌ام ولی برعکس تمام سفرای دیگر مکرراً به‌دیدن من آمده‌اند. تنها دفعه‌ای که سولیوان آمد، روزی بود که برحسب رسم، خداحافظی کرد و از اینجا رفت.

دانشجویان این افشاگری‌ها را به‌عنوان افشاگری یک جریان فکری ـ لیبریالیزم ـ عنوان کرده‌اند که طیف گسترده‌ای را دربرمی‌گیرد. گروه‌ها و کسانی که موافق این افشاگری‌ها هستند، چنین عنوان می‌کنند که جبهه‌ی ملی هم در این طیف قرار می‌گیرد.

باید بدانیم که دراین مورد منظور از جبهه‌ی ملی چیست؟ آیا شخصیت‌های جبهه‌ی ملی است یا سازمان جبهه‌ی ملی؟ تا آنجایی که من اطلاع دارم، سازمان

جبهه‌ی ملی و مسئولین جبهه در این‌گونه مذاکرات و ارتباطات وارد نمی‌شدند و نشده‌اند، و من به‌شما می‌گویم از زمان سقوط حکومت دکتر مصدق، ما با خارجیان ـ تا آنجایی که من اطلاع دارم ـ ارتباطی نداشته‌ایم جز در این دو مسئله‌ی اخیر مبارزات که عده‌ی زیادی از خبرنگاران خارجی، از جمله: آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، ژاپنی‌ها، فرانسوی‌ها و ایتالیایی‌ها، می‌آمدند و با ما صحبت می‌کردند که در خبرگزاری‌ها و رادیوها و تلویزیون‌های خارجی هم منعکس شده است.»

روابط باتلر با آقایان

س ـ دکتر میناچی، پس از افشاگری دانشجویان، عنوان کرد که درکمیته‌ی دفاع از حقوق بشر، که در افشاگری به‌آن اشاره شده بود و ایشان عضو آن بوده، شما هم شرکت و همکاری داشته‌اید. همکاری شما با کمیته‌ی مزبور تا چه‌حد و به‌چه شیوه‌ای بوده‌است؟

دکتر سنجابی ـ «قبل از اینکه به‌این سؤال جواب بدهم، در اینجا لازم می‌دانم بگویم که آقای میناچی، در هیچ تاریخی، نه تنها از رهبران جبهه‌ی ملی نبوده‌اند بلکه عضو جبهه‌ی ملی هم نبوده؛ و نویسنده‌ی آن سند، آمریکایی یا بی‌اطلاع بوده یا سوءنیت داشته، خواسته است آقای میناچی را به‌عنوان رهبر جبهه‌ی ملی معرفی کند.

اما در مورد اینکه آقای میناچی، در دفاعی که از خودش کرد، اظهار داشته بود که کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر با شرکت دکتر سنجابی و آقای مهندس بازرگان، ایشان و عده‌ای از حقوقدانان تشکیل شد. در اینجا لازم می‌دانم مطلب را یک‌قدری روشن بکنم و آن این است که بله، در تشکیل کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر من شرکت داشتم؛ و حتی اگر به‌خاطر داشته باشید، جلسه‌ی اول آن هم، که مصاحبه با مطبوعات داخلی و خارجی در آن صورت گرفت، در منزل من بود و اعلامیه‌ی آن را

هم من قرائت کردم؛ به‌سؤالات خبرنگاران خارجی من جواب می‌دادم ـ که به‌انگلیسی و فرانسه ترجمه می‌شد ـ و در آنجا این‌طور نشان داده می‌شد که من سخنگو یا رئیس کمیته هستم و نامه‌های اولی هم، که به‌دولت نوشته می‌شد، به‌امضای من، یا گاهی به‌امضای مشترک من و آقای بازرگان بود. بعد، آقای بازرگان علاقه‌مند شدند که ایشان رئیس کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر باشند. شاید دوستان ایشان در اینجا و در آمریکا به‌ایشان تلقین کرده بودند که ایشان مناسب‌تر هستند و بنده هم دراین‌باره هیچ‌گونه نظر مخالفی نداشتم. در جریان کار، بر من محقق و معلوم شد که تشکیل کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر، بی‌ارتباط با عوامل و مقامات و عناصر خارج از مملکت، یعنی با آمریکایی‌ها و کمیته‌ای که در انگلستان تشکیل شده بود، نیست؛ و مخصوصاً بعد از آنکه آقای باتلر به‌اینجا آمد، من دیدم که ایشان با آقایانی که در کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر هستند، در واقع روابط قدیمی دارند و نسبت به‌آن آقایان تقریباً مثل اهل‌بیت هستند و حکایت از یک روابط و ارتباطات قدیمی‌تری دارند. از آن تاریخ به‌بعد، من در کمیته‌ی دفاع از حقوق بشر دیگر شرکت نکردم و هیچ اشکالی ندارد که این مطلب به‌طور اکید و صریح قید بشود که از تاریخ آمدن باتلر، من حتی قدم در کمیته‌ی مزبور نگذاشتم.»

دست شاه را نبوسیدم

س ـ آقای بازرگان در مطالبی که در رابطه با همین افشاگری اخیر درباره‌ی دکتر میناچی عنوان نمود، نقل قول کرد که شاه در مصاحبه‌ای گفته: «یکی از رهبران جبهه‌ی ملی دست او را بوسیده است»، اما وی اشاره نکرد که شاه دقیقاً از چه کسی نام برده است.

دکتر سنجابی ـ«بله، آقای مهندس بازرگان درباره‌ی افشاگری‌ها صحبت کردند و در آنجا از خاطرات شاه مخلوع، که در بعضی از مجلات آمریکایی و فرانسوی چاپ

شده، صحبت کردند و استناد به‌حرف شاه کردند و آن را به‌عنوان اینکه شاهد از غیب می‌رسد جلوه دادند.

ایشان گفتند که شاه در آنجا گفته است که یکی از رهبران جبهه‌ی ملی به‌دیدن من آمد و دست مرا بوسید. آقای بازرگان این مطلب را، با قید اینکه برعهده‌ی راوی است و بنابراین خواستند مسئولیت استناد آن را از خودشان سلب کنند، ذکر کردند. من می‌خواهم در این‌باره توضیح بدهم: شاه در آنجا نوشته است که دکتر سنجابی موقعی که در زندان بود به‌من پیغام داده و خواسته بود مرا ملاقات کند و این مطلب به‌کلی برخلاف حقیقت است. بعد از انتشار آن اعلامیه‌ی سه ماده‌ای و بازگشت من از پاریس، روزی که قرار بود مصاحبه‌ی مطبوعاتی تشکیل بدهیم، فرماندار نظامی وقت به‌اینجا آمد و من و آقای داریوش فروهر را، که با من بود، دستگیر کرد و ما هر دو به‌زندان رفتیم. در تمام مدتی که در زندان بودیم، با همدیگر بودیم و اگر من تقاضای ملاقاتی از شاه کرده باشم، داریوش فروهر باید مطلع باشد. برخلاف گفته‌ی شاه، به‌هیچ‌وجه از طرف ما چنین تقاضایی نشده بود.

ده پانزده روز بعد از آنکه من آزاد شدم، سپهبد مقدم، رئیس سازمان امنیت، به‌من تلفن کرد و بعد خودش به‌اینجا (منزل دکتر سنجابی) آمد و مرا پیش شاه برد.

شاه، در همین عمارت نیاوران، در اتاق کوچکی، پشت یک میز باریک مستطیلی ایستاده بود و بعد از اینکه من وارد شدم، پشت میزش نشست و به‌من تعارف نشستن کرد، بدون اینکه به‌من دستی داده باشد که من امکان و فرصت این را پیدا کرده باشم که دستش را ببوسم؛ و این موضوع دست بوسیدن، مطلقاً برخلاف واقع و حقیقت است.

بعد شاه از من راجع به‌تشکیل یک حکومت انتقالی یا به‌اصطلاح خودش حکومت «انتقالی» نظر خواست، و من صریح و آشکارا گفتم مواقعی است که برای خدمت به‌مملکت باید سلطنت فدا بشود و در این موقع شاه باید از مملکت خارج

بشود؛ و بعد هم گفتم شورایی که شما می‌خواهید تشکیل بدهید، باید به‌نام شورای دولت و با جلب موافقت آقای خمینی تشکیل بشود. شاه با هر دو نظر من مخالفت کرد و گفت اگر من از کشور خارج شوم، ارتش تمکین نمی‌کند و مملکت تجزیه می‌شود؛ و در مورد شورا هم گفت من احتیاج به‌شورا ندارم و لزومی نمی‌بینم و با اشخاصی که بخواهم مشورت می‌کنم.

بعد از من پرسید: «به‌نظر شما راه دیگری برای تشکیل این حکومت وجود ندارد؟» گفتم: خیر، و از آنجا بیرون آمدم.

بلافاصله صبح روز بعد، این مطلب در جراید آن وقت و در اعلامیه‌های جداگانه پخش و منتشر شد. بنابراین، این مسئله، که من تقاضای ملاقات کردم یا دست ایشان را بوسیدم، برخلاف واقع است.»

س ـ در یکی دو سؤال قبلی اشاره کردید به‌دوره‌ی کوتاه تصدیتان در وزارت خارجه، شما هیچ‌وقت علت کناره‌گیری خود را، از پست وزارت خارجه‌ی دولت بازرگان، به‌صراحت بیان نکردید؛ به‌طوری که در این مورد حتی متهم به‌محافظه‌کاری شدید؛ علت یا علل این کناره‌گیری چه بوده و چرا از اشاره‌ی صریح به‌آن به‌هنگام استعفایتان خودداری کردید؟

دکتر سنجابی ـ «من در آن موقع، به‌طور خلاصه، دلایل کناره‌گیری‌ام را اعلام کردم و در همان خلاصه تقریباً می‌شود گفت مسائل، روشن و معلوم شد. باز هم تکرار می‌کنم که استعفای من از وزارت خارجه دو جهت عمده داشته است: یکی مربوط به‌مسئله‌ی کلی مملکت بوده و یکی هم مربوط به‌وزارت خارجه بوده است. من معتقد بودم بعد از هر انقلابی، خواه‌ناخواه، در برابر هرج و مرج، دولت انقلابی باید قوی و مقتدر باشد. اگر دولت انقلابی قدرت نداشته باشد که از هرج و مرج و بی‌نظمی و ناامنی جلوگیری کند، این دولت، کشور را در واقع ـ خدای نخواسته ـ یا به‌تجزیه یا به‌ملوک‌الطوایفی سوق می‌دهد.

در آن موقع عوامل متعدد و دستگاه‌های حکومت در انقلاب به‌وجود آمده بود که در واقع دولت رسمی مسئول در برابر آنها نمی‌توانست قرار بگیرد و من شاهد اعمال خلاف قانون و بی‌رویه و برخلاف موازین مسلم قانونی و عدالت از طرف سازمان‌ها، جمعیت‌ها، کمیته‌ها بودم و به‌علاوه، نیروهای مختلف چریکی مسلح، با افکار و آرمان‌های مختلف، به‌وجود آمده بودند که خود همین‌ها باعث جلوگیری از دستیابی دولت به‌یک‌نظام و ترکیب صحیح بود و من با این ترتیب موافق نبودم؛ و حتی در ابتدای تشکیل حکومت و قبل از آن، به‌من تکلیف شد که در شورای انقلاب شرکت کنم و من اینجا می‌توانم اسم ببرم از سه نفر از آیات، که در آن موقع یا از طرف حضرت آیت‌الله خمینی با آنها صحبت شده بود یا خودشان به‌عنوان استنباط از نظر ایشان با من دراین‌باره صحبت کردند: یکی آقای دکتر بهشتی، یکی آیت‌الله منتظری و یکی هم مرحوم مطهری، که من در شورای انقلاب شرکت بکنم و حتی اگر اشتباه نکرده باشم، بعد از آمدن آیت‌الله‌العظمی خمینی، تلویحاً هم حتی گفتند که من رئیس شورا بشوم ولی جوابی که بنده در این مورد دادم این بود که ما مرحله‌ی انقلاب را گذراندیم، ما به‌مرحله‌ی سازندگی باید برسیم و برای سازندگی، دولت انقلابی باید قدرت کامل داشته باشد و اگر یک شورای انقلاب درست شود و یک حکومت، این عیناً مثل میخ دو سر است که به‌زمین فرونمی‌رود؛ و از این جهت من حاضر نشدم عضویت در شورا را قبول کنم؛ ولی از آن به‌بعد، علاوه بر شورا، کمیته‌های مختلف و معارض با یکدیگر به‌وجود آمد. حتی ما در یک شهر می‌دیدیم دو، سه، چهار کمیته‌ی منتسب به‌آیت‌الله‌های مختلف به‌وجود می‌آمد که گاهی احکام و اعمالشان مغایر و معارض یکدیگر بود و از این موقعیت، اشخاص ناباب و نادرست، افرادی که حتی منتسب به‌دستگاه قدیم و به‌ساواک بودند، چقدر سوءاستفاده کردند که خودشان را در کمیته‌ها جا بدهند و اعمال بی‌رویه و برخلاف انجام می‌دهند که همه‌ی شما کمابیش اطلاع دارید. این راجع به‌وضع کلی که

می‌دیدم این‌کار آینده‌ی خوشی ندارد؛ و تاریخ نشان داد که ایراد من (در این‌مورد کاملاً وارد بود؛ به‌دلیل اینکه بعد از استعفای من، وزرای دیگر (وزیر دفاع ملی، وزیردادگستری، وزیر کشاورزی، وزیر بهداری) و دیگران یکی یکی استعفا دادند تا اینکه بالاخره با همان دلایلی که من اظهارکرده بودم، نه به‌عنوان دلایل دیگر، بلکه علناً و صرفاً به‌همین دلایل، خود دستگاه حکومت هم تماماً ناگزیر به‌استعفا شد. این از جهت کلی بود.

اما از جهت خصوصی، من در آن موقع شاهد بودم که وزارت خارجه ـ آن‌طوری که باید ـ وظایف خودش را، که رسالت داشت نماینده‌ی دولت ایران در روابط با خارجه باشد، نمی‌توانست انجام بدهد؛ علاوه براین تصمیم اساسی و کلی درباره‌ی روابط خارجی در اینکه ما چه نوع مبارزه‌ی ضدامپریالیستی باید بکنیم، در اینکه آیا ما باید در بلوک کشورهای غیرمتعهد وارد بشویم یا نشویم، در اینکه ما روابطمان را با بعضی ازکشورهایی، که اعمالی برخلاف مصالح ملی ما می‌کردند، قطع بکنیم یا نکنیم، دولت در مورد این مسائل نمی‌توانست تصمیم کلی بگیرد و در واقع «باری به‌هر جهت» می‌گذشت؛ و در ضمن هم نخست‌وزیری با مأمورین خارجه ارتباط داشت و علاوه براین در سفارت آمریکا هم یک دستگاهی به‌وجود آمده بود که به‌هیچ‌وجه حرف وزارت خارجه را نمی‌شنید و خود آن هرکاری می‌خواست انجام می‌داد؛ و بنابراین من، به‌عنوان هشدار، ناگزیر به‌استعفا شدم و این استعفا به‌هیچ‌وجه علیه دولت نبود بلکه همان‌طور که در آن موقع اعلام کرده بودم، علیه بی‌دولتی بود. در واقع ما دولتی که وظیفه‌ی خودش را انجام بدهد، نداشتیم.»

ترتیبات دکتر یزدی

س ـ ممکن است بپرسم چرا برای فائق شدن براین بی‌بند و باری پایداری نکردید؟ آیا دلایل مشخص‌تر و یا اشخاصی هم در این زمینه مانع شما بودند؟

دکتر سنجابی ـ «در مسائل شخصی و فرعی من نمی‌خواهم، وارد بشوم. مسائل کلی هم همان است که گفتم.»

ـ با این‌حال، از یک مسئله نمی‌شود چشم پوشید و آن شایعه‌ی قوی اختلاف شما با دکتر یزدی بود که گویا بر سر گماردن و انتخاب سفیر ایران در آمریکا بوده؛ شاید الآن زمانی باشد که بتوانید به‌صراحت به‌آن اشاره کنید.

ـ «شما مرا وادار می‌کنید که وارد مسائل جزیی بشوم. بله، یکی از علل آن، همان ترتیباتی بود که آقای دکتر یزدی، در سفارت ایران در آمریکا، داده بود و در آن موقع من با جلب نظر امام، آقای حائری را، که از افاضل این مملکت و از شخصیت‌های بزرگ روحانی است و در واشنگتن بود، به‌عنوان نماینده‌ی خودم ـ یعنی نماینده‌ی وزیر خارجه در آمریکا ـ معین کردم. متأسفانه وضع را بر آقای حائری، پسر مرحوم شیخ‌عبدالله حائری، طوری تنگ کردند که او مجبور شد کناره‌گیری بکند و همان عواملی که در سفارت ایران در آمریکا بودند، یک روز که من در نخست‌وزیری و پیش آقای مهندس بازرگان بودم، به‌آقای بازرگان تلفن کردند و من آنجا حاضر بودم که می‌گفتند: این آقای حائری نماز نمی‌خواند و مشروب می‌خورد. حالا آقای بازرگان می‌خواهند این مسئله را تکذیب بکنند یا نکنند، ولی واقعیت دارد. آقای بازرگان به‌شخصی که از واشنگتن تلفن می‌کرد، پرخاش کرد و گفت: چیزی بگویید که قابل قبول باشد، به‌شخصیتی مثل حائری این حرف‌ها نمی‌چسبد... توجه می‌کنید؟ از این جور مسائل بود.»

ارتباط بختیار با دربار

س ـ در اینجا می‌خواستیم نظر جبهه‌ی ملی را درباره‌ی عملکرد و نقش شاهپور بختیار در دوران انقلاب بدانیم و باتوجه به‌اینکه بختیار عضو با سابقه‌ی جبهه‌ی ملی بوده، جبهه‌ی ملی در مورد وی چه نظری دارد؟ از طرف دیگر، جسته و

گریخته شنیده می‌شود که بختیار در حزب ایران طرفدارانی دارد.

دکتر سنجابی ـ «بختیار یکی از اعضا و عناصرنمایان جبهه‌ی ملی بود. موقعی که من در پاریس، در خدمت آقا، بودم و آن اعلامیه‌ی سه ماده‌ای منتشر شد، بختیار با آن موافق نبوده؛ حتی موقعی که من برگشتم، عدم موافقت خودش را اظهار کرد، ولی نظریه‌ی من، به‌اتفاق آرا، مورد توجه شورای جبهه ملی قرار گرفت. بختیار صرفاً از روی جاه‌طلبی و بدون تشخیص مصلحت واقعی مملکت و بدون شناسایی کامل به‌عمق انقلابی، که در مملکت به‌وقوع پیوسته بوده، فریب خورد؛ فریب جاه‌طلبی خودش را خورد یا محافل بیگانه با او مرتبط بودند و او را به‌این راه کشاندند یا سازمان امنیت آن موقع و یا ارتباطاتی که با دربار داشت، ارتباطاتی که از قبل داشت. روزی که این مطلب را عنوان کرد که شاه او را احضار کرده است، در ابتدا و در آن روز به‌هیچ‌وجه نگفت که شاه صحبت کرده است که او نخست‌وزیر شود، بلکه در همین جلسه،که در حضور پنج شش نفر از افراد مختلف جبهه‌ی ملی بود، گفت که شاه مرا خواست و من به‌ایشان گفتم که نظریات من عیناً همان‌هایی هست که دکتر سنجابی در چندی پیش به‌شما بیان کرده است؛ و به‌خصوص راجع به‌خروج او از مملکت گفتم و شاه این‌بار قبول کرد. بعد از این‌حرف ما به‌بختیار گفتیم: بسیار خوب، یک قسمت از نظریات ما مورد قبول واقع شده، اما برای تشکیل یک حکومتی که مورد قبول مردم انقلابی ایران و مخصوصاً شخصیت بزرگ و رهبر انقلاب، حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی، قرار بگیرد، باید با ایشان (امام‌خمینی) مذاکره بشود و رضایت ایشان به‌یک ترتیبی برای تشکیل یک حکومتی ـ پس از خروج شاه ـ معلوم بشود و شورایی که باید به‌وجود بیاید، با نظر ایشان تشکیل شود. بنابراین باید قبلاً ما به‌حضور ایشان برویم و با ایشان درباره‌ی این موضوع صحبت بکنیم و حتی در این‌باره ما با دیگر افراد جبهه‌ی ملی، مخصوصاً جناب آقای صالح، مشورت کردیم. ایشان هم این نظر را پذیرفتند؛ حتی

با حضرت آقای حاج سیدرضا زنجانی مذاکره کردیم که یک چند نفری از ما به‌همراه ایشان به‌پاریس برویم و این مسئله را، که شاه حاضر به‌خروج از مملکت شده، با آقا درمیان بگذاریم، ولی بعدازظهر آن‌روز، خبرگزاری فرانسه به‌ما تلفن کرد و گفت: موضوع نخست‌وزیری بختیار چیست؟ من ابتدا تکذیب کردم. یک ساعت بعد ـ یعنی ساعت چهار ـ عین خبر انتصاب بختیار را به‌نخست‌وزیری برای من آوردند و من تلفن کردم به‌بختیار و گفتم: موضوع چیست؟ تکذیب نکرد و گفت: من قبول کردم. من به‌ایشان گفتم: شما برخلاف روش و سیاست جبهه‌ی ملی، صرفاً به‌عنوان خودخواهی، انجام دادید. فردا صبح باز در آن منزل که جلسه‌ای با حضور پنج شش نفر از اعضای جبهه‌ی ملی تشکیل شده، علناً، به‌ایشان گفتم که شما با این‌کار هم خیانت به‌مملکت می‌کنید و هم لطمه به‌انقلاب ملت ایران می‌زنید و هم موجب خرابی مملکت خواهید شد و هم حیثیت جبهه‌ی ملی را لکه‌دار می‌کنید، و بختیار معترضاً از جلسه بیرون رفت و گفت: این تصمیمی است که گرفته‌ام و باید انجام بدهم. همان‌روز، ساعت پنج بعدازظهر، جلسه‌ی شورای جبهه‌ی ملی در این منزل (منزل دکتر سنجابی) تشکیل شد و به‌اتفاق آراء، بختیار از جبهه‌ی ملی اخراج شد و از آن تاریخ به‌بعد ما کوچک‌ترین ارتباطی با ایشان پیدا نکرده‌ایم و من باز تکرار می‌کنم حتی یک‌بار، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، ما حاضر به‌ارتباط با ایشان نشده‌ایم، ولی بعضی از دسته‌هایی که در مبارزه شرکت داشتند، به‌من تلفن کردند و گفتند: آقای دکتر بختیار را زیاد اذیت نکنید و با او مخالفت نکنید! همان دسته‌ها و اشخاصی که با او مرتبط بودند. ما عمل دکتر بختیار را، که موجب قسمت عمده‌ی وضع آشفته‌ی کنونی مملکت شد، محکوم می‌کنیم و او را بعد از شاه یکی از خرابکارترین و بلکه خرابکارترین فرد این مملکت می‌شناسیم؛ و به‌هیچ‌وجه عناصر واقعی جبهه‌ی ملی با بختیار همراهی ندارند و نمی‌توانند او را قبول بکنند و اگر تک و توک افرادی ـ که من نمی‌شناسم ـ به‌مناسبت روابط خصوصی خودشان،

مثلاً نوعی تفاهم با او داشته باشند، اینها به‌خود آنها مربوط است و نه مربوط به‌جبهه‌ی ملی است و نه حتی مربوط به‌حزب ایران است. بنده یقین دارم در حزب ایران، اکثریت قاطع علیه بختیار است و اگر فرضاً یکی دو نفر هم بوده‌اند، اینها یا خارج شده‌اند یا اگر هم باشند، به‌کلی بی‌تأثیر است.»

همراهی با دستگاه ارتجاعی

سؤال ـ جبهه‌ی ملی و حزب توده، دو نیروی سیاسی قدیمی هستند که از زمان حکومت ملی دکترمصدق تاکنون به‌حیات خود ادامه داده و هم‌چنان در عرصه‌ی سیاست باقی مانده‌اند. آیا تغییراتی در مواضع این دو نسبت به‌یکدیگر ـ از آن سال‌ها تاکنون ـ پدید آمده است؟

دکتر سنجابی ـ «درباره‌ی حزب توده من قبلاً هم نظریه‌ای اعلام کردم که ما با احزاب به‌عنوان داشتن یک مسلک فلسفی، اجتماعی و سیاسی مخالفتی نداریم و باید این جمعیت‌ها در یک نظام دموکراسی جمهوری، این امکان را داشته باشند که بتوانند نظریاتشان را ارائه کنند و ملت دراین‌باره قضاوت کند. فقط گفته‌ایم: ما با احزاب و جمعیت‌هایی مخالف هستیم که وابسته به‌سیاست خارجی باشند و حزب توده، همیشه وابسته به‌یک سیاست بیگانه و عامل آن سیاست بیگانه بوده است، چه در موقعی که «کافتارادزه» به‌ایران آمد و امتیاز معادن شمال ایران را می‌خواست، که حزب توده برای او تظاهر کرد و نمایش داد، و چه در جریانات تجزیه‌طلبی که برای ایران پیش آمد و چه بعد از تشکیل حکومت دکتر مصدق، چه خطاهایی که اینها نکردند و چه نسبت‌هایی که به‌دکتر مصدق ندادند! و او را عامل سرسپرده‌ی سیاست بیگانه دانستند و چه کارشکنی‌هایی که در دوران حکومت او نکردند که بعداً در انتشارات خودشان هم ـ و حتی درکتاب معروف **«گذشته، چراغ راه آینده است»** ـ به‌تمام اشتباهات خودشان اقرارکردند؛ اشتباهاتی که فقط به‌علت

پیروی کورکورانه از سیاست خارجی بوده است. اینها در واقع عامل آن سیاست و سرسپرده‌ی آن سیاست بودند و اکنون معلوم نیست که استقلال فکری و نظری داشته باشند و الآن آمده‌اند در اینجا، یک مرتبه، یک برگشت صد و هشتاد درجه‌ای کرده‌اند و آنها که خودشان را به‌عنوان طرفدار قانون اساسی سابق نشان می‌دادند و حتی از دست پادشاه آن‌وقت، فرمان وزارت هم گرفتند و وزیر کابینه‌ی آن پادشاه هم شدند و به‌قانون اساسی آن پادشاه هم قسم خوردند. حالا آن آقایان به‌ما اعتراض می‌کنند که ما ضدسلطه نبوده‌ایم؛ اما آنها از اول بوده‌اند و حال اینکه آنها همه به‌همان قانون اساسی قسم خوردند و وزارت را قبول کردند و بعد کارشکنی‌هایی که در دوره‌ی دکتر مصدق کردند، آن آقایان الآن آمده‌اند با این دستگاه هم امروز در واقع همراه و همگام شده‌اند.»[1]

۱ - روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۲۷ اسفندماه ۱۳۵۸

شمه‌ای از انتخابات ریاست جمهوری

پس از تصویب قانون اساسی، نخستین اقدام مهم برای تحقیق قانون و تشکیل نهادهای قانونی و رسمی کشور، انجام انتخابات ریاست جمهوری بود. پس از تصویب قانون انتخابات در شورای انقلاب، در روز ۲۵ آذرماه ۱۳۵۸، از طرف وزارت کشور اعلام شد که ۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۸، انتخابات ریاست جمهوری برگزار خواهد شد. رقابت‌های انتخاباتی، که عملاً از چندی پیش شروع شده و کسانی مطرح شده بودند، به‌طور جدی‌تر آغاز شد.

باتوجه به‌اینکه از طرف امام خمینی اعلام شده بود روحانیون حق ندارند رئیس‌جمهور شوند (روزنامه‌ی کیهان، ۹ دی‌ماه ۱۳۵۸)، از روحانیان کسی نامزد ریاست جمهوری نشد جز آقای حاج‌شیخ‌صادق خلخالی که در آن‌زمان از شهرتی برخوردار بود، ولی او به‌رغم اینکه اعلام کرده بود:

«خدا شاهد است این مملکت نجات پیدا نمی‌کند الا به‌دست من.» (کیهان، ۲۹ دی‌ماه ۱۳۵۸) و گفته بود:

«ریاست جمهوری بنی‌صدر دوام نخواهد داشت چون یک‌صدم قاطعیت مرا ندارد.

(کیهان، ۱۶ دی‌ماه ۱۳۵۸)

صادق خلخالی به‌نفع بنی‌صدر کناره‌گیری کرد. (کیهان، ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۸)

مهدی بازرگان نیز یکی از نامزدها بود که، به‌دلایلی که گذشت، پیش از ثبت‌نام انصراف داد. پس از آن، افراد متعددی نامزد ریاست جمهوری شدند که چند تن از دیگران شناخته شده‌تر بودند و لذا شانس بیشتری برای انتخاب شدن داشتند. این افراد عبارت بودند از: **دکترسیدابوالحسن بنی‌صدر، جلال‌الدین فارسی، دکترحسن‌حبیبی، دکترکاظم سامی، صادق قطب‌زاده، دریادار احمد مدنی و دکترصادق طباطبایی.** باتوجه به‌تمامی جوانب و شرایط آن ایام، بنی‌صدر بیشترین شانس را برای پیروزی داشت چراکه:

۱ ـ از حمایت وسیع برخوردار بود.

۲ ـ از ناحیه‌ی قابل توجهی از روشنفکران و ملیون و اقشار متوسط شهری حمایت می‌شد.

۳ ـ به‌نظر می‌رسید، و دست کم چنین القاء می‌شد، که مورد تأیید و حمایت رهبری و بخش قابل توجهی از منسوبان ایشان (از جمله آیت‌الله‌شهاب‌الدین اشراقی و حجت‌الاسلام‌حاج‌سیدحسین خمینی) است.

۴ ـ شمار قابل توجهی از روحانیون بلندپایه در تهران و برخی شهرستان‌ها از کاندیداتوری بنی‌صدر پشتیبانی می‌کردند.

چنان‌که بعداً جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران، بنی‌صدر را رسماً کاندیدا کرد اما باتوجه به‌اختلافاتی که از آغاز بین او و رهبران حزب جمهوری اسلامی بروزکرده بود، حزب و در نتیجه روحانیون برجسته و صاحب نفوذ در دستگاه رهبری و در شورای انقلاب، از بنی‌صدر حمایت نکردند و در مقابل، جلال‌الدین فارسی، از اعضای صاحب نام حزب جمهوری، را کاندیدا کردند که البته جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیز از این تصمیم حمایت کرد.

چندی پیش از شروع تبلیغات رسمی و قانونی، یکی از روحانیان معروف و با نفوذ آن روزگار (آقای حاج‌شیخ‌علی تهرانی)، که با حزب جمهوری مخالفت شدید داشت، در ارتباط با آقای فارسی شبهه‌ای مطرح کرد که جدی تلقی شد و برای حزب مشکل ایجاد کرد، و آن این بود که **در قانون اساسی آمده است رئیس‌جمهوری باید ایرانی‌الاصل باشد و آقای فارسی افغانی‌الاصل است.** پس از جدال‌های لفظی فراوان، که در مطبوعات آن ایام نیز منعکس است، سرانجام به‌رهبری ارجاع شد و ایشان نیز صلاح دیدند بهتر است در نخستین رئیس‌جمهور ایران شبهه‌ای قانونی نباشد و رأی به‌کناره‌گیری فارسی دادند؛ و بدین ترتیب، فارسی از رقابت خارج شد و در واقع عمده‌ترین رقیب بنی‌صدر صحنه را ترک کرد. پس از آن، حزب جمهوری اسلامی و جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم ظاهراً به‌دلیل اینکه ۹ روز به‌انتخابات مانده بود و دیگر امکان معرفی کاندیدای جدید نبود، از آقای دکتر حبیبی (کاندیدای نهضت آزادی) حمایت کردند.

یکی از کاندیداها، مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق و جنبش ملی مجاهدین، بود که مورد تأیید نیز واقع شده بود، اما وجود و حضور او در عرصه‌ی انتخابات مناقشات فراوانی را برانگیخت. عده‌ای شدیداً به‌کاندیداتوری وی اعتراض کرده، آن‌را نشانه‌ی انحراف دانستند و حتی شورای انقلاب را تهدید به‌اقداماتی کردند. (*کیهان*، ۲۹ دی‌ماه ۱۳۵۸)

سرانجام در این مورد از رهبری سؤال و کسب تکلیف شد. ایشان مکتوب پاسخ دادند:

«کسانی‌که به‌قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رأی مثبت نداده‌اند، صلاحیت رئیس‌جمهور شدن ندارند.» (*کیهان*، ۳۰ دی‌ماه ۱۳۵۸)

و بنی‌صدر در واکنش به‌آن گفت:

«اگر مسئله‌ی رأی ندادن به‌قانون اساسی باشد، باید شناسنامه‌ی همه را نگاه کنند»

و مجاهدین انصراف خود را اعلام کرده، گفتند در انتخابات شرکت نمی‌کنند. (کیهان، ۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۸) و بدین‌ترتیب مسعود رجوی نیز از صورت اسامی کاندیداها حذف شد. انتخابات در روز معین برگزار شد. آقای دکترابوالحسن بنی‌صدر، با حدود ۱۱ میلیون رأی، به‌ریاست جمهوری ایران برگزیده شد. حکم ریاست جمهوری ایشان، در ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۵۸، در بیمارستان قلب تهران، به‌وسیله‌ی رهبری انقلاب تنفیذ شد. پس از آن بنی‌صدر عملاً ریاست قوه‌ی مجریه و ریاست شورای انقلاب را به‌دست گرفت.[1]

ریاست جمهوری بنی‌صدر به‌روایت صادق خلخالی

هنگامی که از سفر اولم به‌کردستان برگشتم، شب هفت مرحوم آیت‌الله طالقانی بود. در مراسم شب هفت، که در بهشت زهرا برقرار شده بود، شرکت کردم و ضمن سخنرانی‌ام در بهشت زهرا، برای اولین بار، مواردی از طرفداری‌های مجاهدین خلق از دموکرات‌ها و کومله‌ها را در جریان کردستان بیان کردم. در خیابان چهارمردان قم نیز، که مجلس بزرگی برپا شده بود، سخنرانی کردم و در آنجا هم گفتم که مجاهدین خلق در جریان کردستان آتش‌بیار معرکه هستند، ولی در آن زمان خیلی‌ها نمی‌خواستند که این مسائل مطرح شود و خیلی‌ها هم اصلاً باور نمی‌کردند. نوار سخنرانی آن روزها موجود است.

مسعود رجوی و موسی خیابانی با قاسملو و عزالدین در ارتباط بودند، ولی چون بنی‌صدر خود را آماده‌ی ریاست جمهوری می‌کرد، نمی‌خواست از این‌گونه مسائل مطرح شود. بنی‌صدر توانسته بود تمام ضدانقلابیون را به‌دور خود جمع کند و اکثر علمای شهرستان‌ها، به‌پیروی از روحانیت مبارز تهران، به‌نفع او فعالیت کرده

---

۱ ـ *در تکاپوی آزادی (جلد دوم)*، حسن یوسفی‌اشکوری، انتشارات قلم

و اعلامیه‌ها دادند و اکثر ائمه‌ی جمعه در شهرستان‌ها مردم را دعوت نمودند که به‌او رأی بدهند. مسئله‌ی بسیار مهمی اتفاق افتاد که در واقع به‌نفع بنی‌صدر تمام شد و آن این بود که **امام فرمود چون پدر و مادر جلال‌الدین فارسی، کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، افغانی بودند، ایشان نمی‌توانند رئیس‌جمهوری شود؛ و هرقدر اصرار شد، امام زیر بار نرفت**؛ همین امر پیروزی بنی‌صدر را تضمین نمود. در واقع، بعضی از منتقدین کشور و آقای حسین خمینی، نوه‌ی امام، به‌نفع بنی‌صدر صریحاً فعالیت می‌کردند. همه‌ی اینها موجب می‌شد که مردم باور کنند، خود امام هم متمایل به‌بنی‌صدر است، البته ظاهراً هم وضع چنین بود.

شب هنگام، زمانی که بنی‌صدر به‌قم آمد و در اتاق با امام خلوت کرد و پس از یک ساعت مذاکره بیرون آمد و اعلام نمود که از این تاریخ خود را کاندیدای ریاست جمهوری می‌کند، در حقیقت، مانوری بود که در پیروزی او مؤثر واقع شد.

البته چهره‌ی واقعی بنی‌صدر برای مردم ایران آشکار نشده بود و ارتباط میان او و مجاهدین خلق و ضدانقلابیون و جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی به‌تدریج برای مردم روشن می‌شد. زمانی که امام، جلال‌الدین فارسی را کنار زد، حزب جمهوری اسلامی، آقای حبیبی را کاندیدا کرد ولی دیگر خیلی دیر شده بود. از دفتر هماهنگی خبرهای نامطلوبی به‌گوش می‌رسید؛ گفته می‌شد، همه‌ی زن‌های بی‌حجاب و بدحجاب به‌نفع بنی‌صدر فعالیت می‌کردند. او در یکی از سخنرانی‌های خود، از مسعود رجوی ستایش کرد. بازرگان هم مجاهدین خلق و رجوی را به‌عنوان افرادی مسلمان مورد تمجید قرار داده و آنها را فرزندان خود خواند. آقای شیخ‌علی تهرانی نیز، از آنها بی‌چون و چرا حمایت می‌کرد و مردم تا آن موقع به‌ماهیت حسود شیخ‌علی تهرانی پی نبرده بودند که‌این مرد صد و هشتاد درجه تغییر کرده است.

این‌جانب، به‌پیروی از امام خمینی، نمی‌خواستم اختلافات در مجلس مطرح

شود. شهید حسن آیت و چند نفر دیگر از نمایندگان، به‌قول معروف «شمشیر را از رو بسته بودند» و ما هم با آنها درافتاده بودیم و می‌گفتیم که چرا تفرقه می‌اندازند؟ ولی مسئله عمیق‌تر از این حرف‌ها بود. باطن خبیث بنی‌صدر زمانی برای ما آشکار شد که او گفت که امام لحظات آخر عمرش را می‌گذراند و ما باید به‌فکر خود باشیم؛ و عین همین حرف را قطب‌زاده هم گفته بود.

ابراهیم یزدی و بنی‌صدر و قطب‌زاده، در اوایل انقلاب، همه با هم مثل کارد و پنیر بودند و تشنه‌ی قدرت؛ حتی امام در پاریس تلاش کرده بود آنها را با هم آشتی دهد، ولی ممکن نشده بود. خود بنی‌صدر در منزل امام، در قم، وقتی که من گفتم: دولت بازرگان غیرانقلابی است گفت که: «ضدانقلابی است.» که او به‌این‌وسیله نفرت خویش را بیان می‌کرد ولی یکباره دیدیم که آنها همگی با هم متحد شدند.

روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، نارسایی‌های حزب جمهوری اسلامی را بزرگ جلوه می‌داد و نهادهای انقلابی را به‌باد انتقاد می‌گرفت. روزنامه‌ی میزان، که از طریق نهضت آزادی منتشر می‌شد، نیز دنباله‌روی بنی‌صدر و روزنامه‌ی انقلاب اسلامی شد. کم‌کم درگیری به‌جایی رسید که، جسته و گریخته، علیه امام مسائلی را مطرح می‌کردند. بنی‌صدر هر وقت که با امام امت ملاقات می‌کرد، وعده می‌داد که مخالفت‌ها را مطرح نکند، ولی در فرصت‌های مناسب، در میدان ۱۷ شهریور و در دانشگاه و قبل از آن، به‌مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی، در میدان آزادی و در جیرفت و کرمان و مشهد و گناباد و باختران و اهواز، مطالبی صریح علیه انقلاب بیان می‌کرد و مخصوصاً سپاه پاسداران را به‌باد انتقاد می‌گرفت. او در اهواز به‌من گفت که سپاه یک میلیون اسلحه مخفی کرده و قصد کودتا دارد؛ و خلاصه از این اراجیف که باید مفصلاً در جای خود نوشته شود.

بنی‌صدر مستقیماً در سقوط قصرشیرین و خرمشهر دست داشت. حدود چهل روز پاسداران و مردم در خرمشهر استقامت کردند، ولی او حتی یک قبضه اسلحه‌ی

سنگین به‌خرمشهر نفرستاد، بلکه دستور داد که همه‌ی اسلحه‌های سنگین را نیز از جزیره‌ی آبادان خارج کنند. اما به‌فرمان امام، اسلحه‌های سنگین را به‌آبادان برگرداندند و سرانجام مانع سقوط آبادان شدند. امکان همین کار در خرمشهر به‌مراتب بیشتر بود ولی او تعلل می‌کرد و گویی می‌خواست امتیازی به‌عراقی‌ها بدهد و پس از مرگ امام با آنها در پشت میز مذاکره بنشیند و مسئله‌ی جنگ را حل کند و به‌عنوان یک قهرمان به‌تهران برگردد و اوضاع را قبضه کند.[1]

انتخابات مجلس اول و تحولات آن

پس از انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب آقای بنی‌صدر به‌ریاست جمهوری، مسئله‌ی برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی ـ که بعدها در مجلس به«مجلس شورای اسلامی» تغییر نام یافت ـ در دستورکار قرارگرفت. ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۸، روز رأی‌گیری اعلام شد. افراد و گروه‌های سیاسی و احزاب کوچک و بزرگ، آن ایام، برای مشارکت در انتخابات و ورود به‌مجلس، اعلام آمادگی کردند.

طبق مصوبه‌ی شورای انقلاب، که هنوز نقش قوه‌ی مقننه را ایفا می‌کرد، انتخابات دو مرحله‌ای اعلام شد. این امر موجب ظهور اختلاف نظری جدی شد. کسانی از آن دفاع می‌کردند و آن را سالم‌تر و صحیح‌تر می‌دانستند و در مقابل، کسانی و گروه‌هایی آن را مغایر با دموکراسی و آزادی می‌شمردند و آن را تدبیری برای انحصارطلبی و محدودیت آرای آزاد مردم ارزیابی می‌کردند و لذا مخالف بودند. شورای انقلاب، حزب جمهوری اسلامی و در مجموع غالب شخصیت‌ها و جریان‌های خط امامی، از آن دفاع و حمایت می‌کردند و نیروهای ملی و رادیکال غیر خط امامی در جبهه‌ی مخالف دو مرحله‌ای شدن انتخابات قرار داشتند. از

۱ ـ خاطرات آیت‌الله خلخالی، صادق خلخالی، نشر سایه

جمله بنی‌صدر، جبهه‌ی ملی، سازمان مجاهدین و شماری از رجال سیاسی آن روز مخالفت خود را اعلام کردند.

آقای هاشمی رفسنجانی، عضو شورای انقلاب و وزیر کشور، از رهبران حزب جمهوری اسلامی، به‌عنوان دفاع از طرح دو مرحله‌ای شدن انتخابات گفت:

«اولین دوره‌ی مجلس شورا، فوق‌العاده مهم و حساس است و رسالت عظیمی برعهده دارد. انقلاب شده، نظامی طاغوتی فرو ریخته و باید به‌جای آن نظامی عادلانه و براساس قسط اسلامی ساخت.»

و مخالفان استدلال می‌کردند:

«که بگذارید، اقلیت‌های سیاسی در مجلس نماینده داشته باشند.»

اما سرانجام مخالفت‌ها راه به‌جایی نبرد و نظر شورای انقلاب به‌اجرا درآمد.

انتخابات در روز مقرر (۲۴ اسفندماه ۱۳۵۸) برگزار شد. با وجود اینکه تقریباً تمامی گروه‌های سیاسی (حتی حزب توده و چریک‌های فدایی خلق و...) کاندیدا داشتند و تبلیغات گسترده‌ای نیز انجام داده بودند، اما کاندیداهای طیف حزب جمهوری و به‌اصطلاح «خط امامی» اکثریت مطلق یافتند. در مرحله‌ی اول ۹۷ نفر از ۲۷۰ تن نماینده (از جمله ۱۸ تن از ۳۰ نفر در تهران که یکی از آنان مهندس بازرگان بود)، اکثریت مطلق را کسب کردند. این برگزیدگان از نظر گرایش فکری و سیاسی، غالباً وابسته به‌جناح انقلابی از نوع خط امامی بودند.

انتخابات مرحله‌ی دوم، در ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، انجام شد و طی آن ۱۳۷ نفر دیگر به‌مجلس راه یافتند که باز اکثریت با جناح یاد شده بود. با اینکه در آن زمان هنوز خطوط فکری برخی دقیقاً روشن نشده بود، لذا بعدها بعضی از نمایندگان جابجا شده و از جبهه‌ای به‌جبهه‌ی دیگر رفتند؛ اما در مجموع ترکیب مجلس اول روشن بود. روشن بود که اکثریت مجلس با جناح خط امام است و این برای این جریان یک پیروزی مهم و استراتژیک محسوب می‌شد.

از نیروهای چپ غیرمذهبی، هیچ‌کس انتخاب نشد. مسعود رجوی، رهبر و کاندیدای سازمان مجاهدین خلق، به‌مرحله‌ی دوم راه یافته بود و احتمال می‌رفت که انتخاب شود، اما پس از اعلام نتایج مرحله‌ی اول و در فاصله‌ی مرحله‌ی اول و دوم، تلاش‌های تبلیغاتی وسیع و تدابیری صورت گرفت که از مجاهدین ـ که شماری از آنها در تهران و شهرستان‌ها به‌مرحله‌ی دوم راه یافته بودند ـ وارد مجلس نشوند. در مقابل، کسانی نیز تلاش می‌کردند. تمامی گروه‌ها و به‌طور خاصی مجاهدین، که به‌هرحال برجسته‌ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت بودند و با صبغه‌ی مذهبی، سوابقی در مبارزه و انقلاب داشتند، در مجلس آینده حضور داشته باشند تا مجلس برآیند جامعه و به‌ویژه محور وفاق ملی باشد. یکی از این کسان، مهندس بازرگان بود که وی طی نامه‌ای خطاب به‌مردم اظهار امیدواری کرد که مسعود رجوی نیز بتواند در انتخابات شرکت کند و رأی بیاورد و در نامه‌ی وی آمده است:

«برای تأمین وحدت و حقوق گروه‌های اقلیت، امیدوارم آقای مسعود رجوی، که معرف جناح پرشوری از جوانان با ایمان می‌باشد، نیز به‌مجلس راه یافته، موفق به‌همکاری صادقانه با گروه‌های با حسن‌نیت از طریق خدمت به‌خدا و خلق بشود.»

البته پس از آنکه رهبری انقلاب با این فکر شدیداً مخالفت کردند، پیشنهاد و نظر بازرگان، سخت مورد انتقاد برخی نیروهای خط امام واقع شد و بر او خرده‌ها گرفته و جوّی جدید بر ضد او ایجاد شد. از این‌رو، در مصاحبه با روزنامه‌ی کیهان، توضیحاتی پیرامون نیت و نظر خود داد. ایشان در پاسخ سؤال‌کننده، که خواست او توضیحی پیرامون اطلاعیه‌اش درباره‌ی دعوت از مردم برای رأی دادن به‌رجوی بدهد، گفت:

«**اولاً**: تنها انتقاد و اعتراض نشد، بلکه تلفن‌های تشکر و تأیید فراوان هم رسید.
ثانیاً: کسانی که معترض شده یا علت را می‌پرسیدند، غالباً متن اطلاعیه و منظور

از آن را نخوانده، قضاوتشان روی شنیده‌های از دیگران یا تعبیر و عناوینی بود که روزنامه‌ها گذارده بودند.»

سپس وی گفت:

«آنچه می‌پرسیدند یا ایرادی می‌گرفتند این بود که چرا رهبر گروهی را، که دارای افکار التقاطی هستند و حتی با دولت موقت و شورای انقلاب مخالفت داشته‌اند، تأیید کرده‌ام و از مردم تهران خواسته‌ام به‌ایشان رأی بدهند...

دلیلش این است که معتقد بودم ـ و ضروری و حق می‌دانم ـ که اختیار مملکت و حق دخالت در امور و نظارت از طریق مجلس، اختصاص به‌دسته‌ی خاصی از ملت ـ ولو اکثریت و افراد خیلی صالح ـ نداشته باشد، بلکه همه‌ی گروه‌ها و قشرهای ملت، برحسب عده و جمعیتشان و بر طبق اصل سه قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی، در تعیین سرنوشت سیاسی مملکت «مشارکت» نمایند.» اتفاقاً اولین جوابی که امام در آن ایام ـ که هنوز در نجف اشرف تشریف داشتند ـ به‌خبرنگار لوموند دادند و بعدها هم در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های دیگری تکرار فرمودند، این بود که در حکومت جمهوری اسلامی از اقلیت‌های مخالف دولت، سلب آزادی در محکومیت آنان، به‌این شرح اظهار عقیده و مشارکت قانونی، نمی‌شود...

آنچه در آن اطلاعیه خواسته و توضیح داده‌ام نیز این بود که «بگذاریم، گروه‌های اقلیت طرفدار قانون اساسی، به‌تناسب جمعیت و طرفدارانشان، نماینده‌ای به‌مجلس بفرستند، تا نظریات و انتقادهای خود را آزادانه و با مسالمت ابراز دارند.»

خبرنگار می‌پرسد: «آیا شما با این گفته که این گروه عقاید التقاطی دارند، موافقید؟»

ایشان می‌گوید: «این آقایان دارای افکار التقاطی باشند یا نباشند، به‌عهده‌ی خودشان و هم به‌عهده‌ی کسانی است که نوشتجات آنان را مطالعه کرده و به‌نکات التقاطی برخورد نموده‌اند، لازم است که بیایند برای مردم روشن کنند...

ولی تا جایی که به‌بنده مربوط می‌شود، آیا احتیاج به‌تذکر دارد که بگویم نه تنها حالا بلکه از ده‌ها سال قبل، مدافع و مصّر به‌حفظ اصالت و اعتدال اسلام، آن‌طور که هست، بوده‌ام و با هرگونه التقاط و انحراف و افراط و وارد کردن اصول یا شعارها و حتی اصطلاحات غیر اسلامی در اسلام مخالف بوده‌ام...».

سؤال شد: «آقای بازرگان ایراد می‌گرفتند که شما چرا آنها را جوانان پرشور دارای ایمان خوانده‌اید؟»

ایشان گفتند: «این یک واقعیتی است، من با همه‌ی آنها آشنا و محشور نبوده‌ام ولی آنهایی را که می‌شناسم، نسبت به‌آنچه که بدان اعتقاد دارند، پُرشور و با ایمان یافتم. به‌مکتب و مرام ایمان دارند.

به‌فرموده‌ی قرآن و پیغمبر، اختلاف و دشمنی با شخصی یا قومی نباید ما را به‌خروج از عدالت بکشاند. یک مسلمان آزاده نباید بخواهد که فقط خودش و کسانی که همه چیز را عیناً مانند او می‌فهمند و می‌خواهند، برخوردار حقوق قانونی و خدمتگزاری و مواهب مملکتی بداند؛ در غیر این‌صورت، دیکتاتوری و استبداد است. شاه سابق هم که حزب رستاخیز درست کرده بود، می‌گفت هرکس موافق نباشد و داخل حزب نشود، جایش در زندان یا تبعید است. با افکار انحرافی و التقاطی هم، به‌خصوص وقتی پای شور و عشق و ایمان در کار باشد، با چوب و چماق و تکفیر نمی‌توان مبارزه کرد.»

خبرنگار پرسید: «آیا فکر نمی‌کنید گروه‌های جنجالی مخالف، از کرسی مجلس سوءاستفاده نموده و آنجا را متشنج و مبدل به‌صحنه‌ی جنگ و جدال دائم کنند؟»

ایشان گفت: «ای کاش هیچ‌کس، و موافقین جمهوری اسلامی هم، چنین کاری را نکنند. در مورد اقلیت‌های سیاسی، من برعکس شما فکر می‌کنم. همیشه اختناق و پایمال کردن عدالت و حقوق قانونی اشخاص عکس‌العمل‌های حاد و حالت مظلومیت و حق به‌جانب ایجاد می‌نماید و بهانه برای سر و صداها و زد و خورد

خیابانی و تحریک به‌آشوب و عصیان می‌شود. مملکت، امروز بیش از هر زمان احتیاج به‌وحدت و همکاری گروه‌های مؤمن به‌جمهوری اسلامی دارد و این همکاری احتیاج به‌سعه‌ی صدر و دعوت و تفاهم دارد.»

در پایان، خبرنگار کیهان پرسید: «دعوت شما با پیام اخیر امام، که از مردم خواسته بودند به‌کاندیداهای مسلمان باتقوا رأی بدهند، تناقض نداشت؟»

ایشان گفتند: «**اولاً:** فرمایشات امام بعد از اطلاعیه‌ی بنده منتشر شد.

ثانیاً: کسانی را که من از آن لیست همنام به‌مردم توصیه نموده بودم، تماماً مسلمان، باتقوا و با سوابق طولانی خدمت و مبارزه و انقلاب هستند.

ثالثاً: تأکیدهای معظم‌له اصولی و کلی بوده، نام از گروه و فرد خاصی نبرده، تشخیص را به‌عهده‌ی رأی‌دهندگان گذارده بودند.»

البته برخی شخصیت‌های دیگر نیز این فکر و نظر را داشتند، از جمله آقای احمد صدرحاج‌سیدجوادی، عضو نهضت آزادی و نماینده‌ی مردم قزوین، در مجلس، گفت:

«ورود نمایندگان همه‌ی گروه‌ها به‌مجلس، مملکت را از انفجار نجات می‌دهد.»

آقای محمد مجتهدشبستری، نماینده‌ی مردم شبستر در مجلس، گفت:

«مجلس شورا باید در جلوگیری از وسیع‌تر شدن فاصله میان گروه‌های سیاسی و دو قطبی شدن جامعه، اساسی‌ترین نقش را بازی کند.»

به‌همین دلیل، ایشان خیلی جلوتر از آن پیشنهاد کرده بود: «مدیریت مجلس در دست منفردین باشد.» و در هر حال با پیام امام‌خمینی، نقطه‌ی پایانی براین اختلاف نظر نهاده شد. ایشان به‌ملت عزیز توصیه کردند:

«کسانی را انتخاب کنند که صد در صد مسلمان و معتقد به‌احکام اسلام و معتقد به‌اجرای احکام اسلام و مخالف مکتب‌های انحرافی و معتقد به‌جمهوری اسلامی باشد...

باید به‌اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود، رأی ندهند، چه انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی باعث می‌شود که به‌چنین اشخاص اعتماد نمی‌شود کرد...

ممکن است بعضی شیاطین مطالبی را بین مردم ناآگاه پخش کنند و آنان را در رأی دادن یا رأی به‌اشخاص صحیح دادن منحرف کنند...

دوم آنکه گفته شود، خوب است به‌همه‌ی گروه‌ها، چه چپی و چه انحرافی، رأی دهید که مجلس شورا جامع همه‌ی گروه‌ها باشد. این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده‌اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند و ملت به‌این مطالب انحرافی گوش فرا ندهد و به‌اشخاص با شرایط فوق رأی دهد.»

به‌این ترتیب هیچ‌یک از کاندیداهای مجاهدین به‌مجلس راه نیافتند و از آن پس سیاست رسمی جمهوری اسلامی، حذف تمامی جریان‌های «انحرافی» و «التقاطی» و غیرمعتقد و یا حتی غیرمقید به‌اسلام رسمی، حول محور فقیه (و بعدها ولایت مطلقه‌ی فقیه) شد.[1]

۱ ـ در تکاپوی آزادی، جلد دوم، حسن یوسفی‌اشکوری، انتشارات قلم

حوادث ترکمن صحرا

اولین راه‌پیمایی سی هزار نفری ترکمن‌ها، حدود دو ساعت به‌طول انجامید و با صدور یک قطعنامه‌ی ۱۷ ماده‌ای پایان یافت.

در قطعنامه، انحصارطلبی و تفرقه‌اندازی در صفوف متحد خلق‌های تحت ستم، محکوم شده و این شیوه‌ها، تحریکات امپریالیسم و عاملانش توصیف شده بود.

در این قطعنامه هم‌چنین اشاره شده بود که کلیه‌ی فرهنگیان و دانش‌آموزان به‌خاطر فاجعه‌ی بندر شاه (سابق)، به‌مدت یک‌هفته، دست به‌اعتصاب می‌زنند و بازاریان نیز سه روز تعطیل خواهند بود.

در موارد دیگر قطعنامه، به‌ایجاد ارتش خلقی و اداره‌ی پادگان‌ها به‌وسیله‌ی شوراهای انقلابی، تشکیل دادگاه‌های خلقی، انتخاب رؤسا به‌وسیله‌ی شوراها، لغو کلیه‌ی دیون کشاورزی مردم منطقه، بازگرداندن کلیه‌ی زمین‌های کشاورزان به‌خانه‌های کشاورزان و جلوگیری از ورود محصولات و فرآورده‌های خارجی، تشکیل شوراهای روستایی، حمایت از قالی‌بافان و کشاورزان زحمتکش منطقه، حمایت از صیادان زحمتکش، تشکیل شورای صیادان، آزادی فرهنگی و مذهبی،

متشکل شدن ترکمن‌های تحت سیستم اداری واحد و مشترک به‌مرکزیت شهرستان گنبدکاووس، تأیید خواست‌های سایر خلق‌های ایران از جمله خلق کُرد، شناسایی عاملین ۱۹ اسفندماه و محاکمه‌ی آنان، سپردن امور شهر به‌دست شورای منتخب مردم، آموزش رایگان برای دانش‌آموزان‌شبانه، احداث بهداری و درمانگاه‌ها در تمام نقاط منطقه و خدمت نظامیان ترکمن در منطقه‌ی ترکمن‌صحرا اشاره شده بود.

این تظاهرات، به‌دنبال درگیری‌های شدید دو روز پیش، در بندر شاه (سابق)، که منجر به‌مجروح شدن ۱۲ نفر به‌ضرب گلوله و چوب و چماق گردید، روحانیون شیعه و سنی موفق شدند تا اندازه‌ای آرامش، برقرار سازند ولی...

به‌دنبال این تظاهرات، شعارهایی بر در و دیوار شهر درباره‌ی تغییر نام بندر شاه به «بندر ترکمن» ظاهر شد. گفتنی است که پیش از این، گروه‌هایی بودند که می‌خواستند نام شهر به «بندر اسلام» تغییر نام یابد. به‌گفته‌ی اهالی، گروه‌هایی از عوامل ضدانقلاب به‌اختلاف سلیقه‌ها دامن زدند و در نتیجه دو روز پیش، کار به‌تیراندازی و زد و خورد با چوب و چماق کشید، که در این جریان ۶ مغازه و خانه نیز، که گفته می‌شد متعلق به‌هواداران یک مسلک مطرود است، به‌آتش کشیده شد.

به‌دنبال این وقایع، تظاهرات و اجتماعات وسیعی در بندر شاه سابق برپا شد و مدارس و مغازه‌ها به‌حال تعطیل درآمد. از طرفی دیگر، از ساری و گرگان گروهی از روحانیون برای حل اختلاف‌ها، رهسپار بندر شاه سابق شدند. آیت‌الله رحیم عزیزی، یکی از روحانیون اهل تسنن، به‌اتفاق آیت‌الله امیدی و نورمفیدی، در اجتماع اهالی ترکمن، آنان را به‌آرامش و اتحاد و یکپارچگی دعوت کردند. مقارن این جریان، حدود ده هزار تن از ساکنان آق‌قلعه (پهلوی‌دژ سابق) نیز در حمایت از خواست‌های اهالی ترکمن، بندر شاه (سابق) وارد این شهر شدند و دست به‌راه‌پیمایی زدند. آنها عکس‌هایی از «مختومقلی»، شاعر ترکمن، و شعارهایی چون «ای شیعه، ای سنّی، ما پیرو قرآنیم» را با خود حمل می‌کردند و همه را به‌اتحاد

فراخواندند. پس از آن، روحانیون و روشنفکران شهر موفق شدند از عمیق‌تر شدن اختلافات جلوگیری کنند. این آرامش نسبی با تحریکات نورمفیدی به‌هم خورد...

قتل ۴ عضو ستاد خلق ترکمن

روز دوشنبه، ۲۸ بهمن‌ماه ۱۳۵۸، اجساد ۴ نفر از اعضای خلق ترکمن، در ۲۵ کیلومتری غرب بجنورد، کشف شد.

رهگذری که اجساد را دیده بود، جریان را به‌پاسگاه ژاندارمری «رباط غربی»، از توابع بجنورد، اطلاع می‌دهد.

فردای آن روز بازپرس و پزشک قانونی به‌اتفاق فرمانده‌ی گروهان پاسگاه مرکزی ژاندارمری بجنورد، به‌محل عزیمت کرده و ترتیب انتقال اجساد را به‌بجنورد می‌دهند.

کشف هویت مقتولین

پس از معاینه‌ی اجساد، مشخص می‌شود آنان بر اثر اصابت گلوله به‌قتل رسیده‌اند. یکی از پرستاران بیمارستان، که از ساکنین گنبدکاووس بود، یکی از اجساد را شناسایی می‌کند.

در پی مشخص شدن هویت یکی از مقتولین و در پی تماس بازپرس با گنبد، بستگان مقتولین به‌محل آمده و هر یک از مقتولین به‌این‌شرح مشخص می‌شوند:

۱ ـ نواب محمدواحدی، دادستان سابق بندر عباس، عضو شورای شهر گنبد و عضو ستاد خلق ترکمن

۲ ـ درخشنده توماج، لیسانس و عضو ستاد خلق ترکمن و نماینده‌ی این ستاد در فرمانداری گنبد

۳ ـ جرجانی لیسانسیه و عضو سابق خلق ترکمن

۴ ـ عبدالحکیم مختوم، دبیر لیسانسیه و عضو ستاد خلق ترکمن

برادر نواب محمدواحدی، پس از اطلاع از قتل برادرش، گفته بود که کشته‌شدگان از سران خلق ترکمن بودند و پس از دستگیری این عده توسط سپاه پاسداران، دیگر اطلاعی از سرنوشت آنان نداشتیم...

اعلامیه‌ی آیت‌الله خلخالی

آیت‌الله خلخالی، پس از قتل چهار عضو خلق ترکمن، اعلامیه‌ی مبسوطی صادر نمود و در آن اعلامیه، فدائیان خلق را متهم کرد که در تمام ناآرامی‌های: کردستان، خوزستان، آذربایجان و ترکمن‌صحرا شرکت فعال داشته و گاهی دست به‌قتل شخصیت‌های این مناطق زده تا پاسداران انقلاب را متهم به‌کشتار شخصیت‌های مورد احترام مردم این مناطق بکنند. در ضمن، وی جنایات سران ترکمن را به‌آنها نسبت داده و در این باره چنین اظهار کرده بود:

«... من برای چندمین بار اعلام می‌کنم، در گنبد، دشت ترکمن، حتی یک نفر از شورشیان ترکمن را نه بازجویی کرده‌ام و نه محاکمه نموده‌ام تا چه رسد به‌اعدام.

خود آقای «علی فرخنده‌جهرمی»، نماینده‌ی اعزامی فدائیان خلق از تهران، که برای مذاکره با من آنجا آمده، شاهد می‌باشد و آقای «عباس افشارتکشلو»، مدیر دفتر حزب توده، که حرکت آنها را محکوم کرده و در آنجا بازداشت بود و با دست من آزاد شده، می‌داند و رهبران مربوط و مقامات مسئول و سپاه پاسداران و استاندار و فرماندار همه شاهد ماجرا هستند؛ ولی پس از اینکه از منطقه خارج شدم و باکمال تعجب شنیدم که چند جسد در میان راه پیدا شده، پیش خود گفتم: شاید به‌دست سپاه پاسداران و فدائیان خلق در حین زدوخورد در سنگر زخمی و یا کشته شده باشند که با دست فدائیان خلق از معرکه خارج شده‌اند که پس از شکست، آنها جنازه‌ها را رها کرده و فرار نموده‌اند... امیدوارم علت همه‌ی قضایا را مقامات

مسئول، پس از تحقیق و بررسی، برای افکار عمومی روشن نمایند تا بهانه‌ی خونریزی تازه‌ای به‌دست دشمنان این ملت ندهند.

این‌جانب اعلام می‌کنم که چهار نفر از کشته‌شدگان، که می‌گویند از رؤسای خلق ترکمن بوده‌اند، هیچ‌گونه ربطی به‌من ندارد. اگر کسی در این‌باره خطی از من نشان بدهد که با دستور من این چهار نفر اعدام شده‌اند، من از حالا خودم را محکوم به‌اعدام می‌کنم.» *(۱۳۵۸/۱۲/۴ ـ صادق خلخالی)*

حوادث خونین گنبد

مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، روز ۶ اسفندماه ۱۳۵۸، به‌دنبال درگیری‌هایی در گنبد و در رابطه با دخالت چریک‌های فدایی خلق در این درگیری و هم‌چنین قتل چهار تن از سران خلق ترکمن، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی شرکت کردند و مسایلی را در ارتباط با این حوادث مطرح ساختند.

در آغاز مصاحبه، یکی از مسئولان سپاه با اشاره به‌حاکمیت سیاسی و رابطه‌ی آن با نظم و امنیت در کشور چنین اظهار داشت:

«... از جمله مسائلی که موجب بهره‌برداری ضدانقلاب و دشمنان انقلاب می‌شود، عدم اطلاع مردم از جریانی است که اتفاق می‌افتد. البته اگر تا به‌حال مسائلی مربوط به‌سپاه به‌اطلاع مردم نرسیده، علت، درگیری‌ها و ناآرامی‌هایی بوده که ما از زمان پیروزی انقلاب به‌این طرف داشته‌ایم که به‌ترتیب در: مسجدسلیمان، خرمشهر، کردستان، سیستان، بلوچستان و اخیراً در شمال روی داده است.»

مسئولان سپاه، آنگاه حوادث گنبد را چنین مطرح ساخته بودند: «نفوذ سرمایه‌داران و فئودال‌ها و وابستگان رژیم سابق در شهرستان گنبد، موجب شد تا یک خلاء در سیستم حکومتی گنبد ایجاد شود. پس از آشوبی که در ۶ فروردین‌ماه به‌وجودآمد و اسناد به‌دست آمده نشان می‌دهد که ستاد خلق ترکمن، با نظارت

مستقیم خود، شروع به‌تشکیل شوراهای شهر و روستا کرد و اعضای ستاد سعی می‌کردند با این پوشش، اهداف و نیّات خود را پیاده کنند. همان‌طوری که اطلاع دارید، قرار بود ۱۹ بهمن، در بعضی از شهرهای ایران، از جمله گنبد، توسط گروه‌هایی راه‌پیمایی انجام گیرد.

مردم که متوجه شده بودند شهر از قبل سنگربندی شده و حتی در بعضی از خانه‌ها تونل و کانال حفر شده است، لذا در روز راه‌پیمایی از خود عکس‌العمل نشان دادند و شروع به‌کندن اعلامیه‌ها و انجام راه‌پیمایی علیه آنها پرداختند. اما زمانی که راه‌پیمایان در میدان شهر، میتینگی تشکیل دادند، نارنجکی از میان میتینگ به‌سوی جمعیت پرتاب شد و دو نفر بر اثر انفجار نارنجک به‌قتل رسیدند و چند نفر زخمی شدند. با بروز این حادثه، سپاه پاسداران برای جلوگیری از درگیری وارد صحنه شد و طرفین را متفرق کرد. ولی افرادی که میتینگ را تشکیل داده بودند، جلوی آموزش و پرورش متحصن شدند و مردم را به‌خود مشغول کردند. از طرف دیگر، افراد نظامی اینها، شروع به‌پخش اسلحه بین یکدیگر نمودند و به‌حمل و نقل اسلحه‌هایی که انبار کرده بودند، پرداختند.

به‌دنبال این نقل و انتقالات، درگیری شروع شد. درگیری که پاسداران انقلاب آن را پیش‌بینی نکرده بودند. آشوبگران که اسلحه داشتند، شروع به‌تیراندازی کردند.

در ابتدای امر، ارتش و نهادهای نظامی همکاری نکردند، تنها به‌دفاع از ساختمان‌های خود پرداختند، اما مردم، که در مقابل ارتش و ژاندارمری تجمع کرده بودند، خواستار اسلحه برای مقابله با آشوبگران بودند؛ تا به‌آنجا که مردم گفتند اگر ارتش به‌ما اسلحه ندهد، خودمان به‌ارتش حمله می‌کنیم و برای مقابله با آشوبگران مسلح می‌شویم. این وضع ادامه داشت تا از مرکز به‌کمک ما آمدند و مواضع آنها را تصرف کردند. ما مدارکی را ارائه خواهیم داد که همه از این محل‌های تصرف شده به‌دست آمده است. چون چریک‌های فدایی خلق از تغییرات اخیری که در

کردستان به‌وجود آمده است، مأیوس شدند، برای اعمال قدرت بر جامعه با یک‌طرح ضربتی در منطقه‌ی درگیری، شروع به‌آشوبگری کردند که با هوشیاری مردم و سپاه، طرحشان منتفی شد.

طبق مدارک به‌دست آمده، شخصی به‌نام «شیرمحمد درخشنده‌توماج»، که یکی از رهبران خلق ترکمن بود و جسدش اخیراً پیدا شده، در سال ۱۳۵۰، جزء «لژیون خدمتگزاران بشر» بوده و طی نامه‌ای که برای شاه فرستاده، تقاضای کمک کرده است.

وی هم‌چنین وقتی در سال ۱۳۵۴، در زندان رژیم بود، اقدام به‌نوشتن عفونامه‌ای کرده و در آن تقاضای بخشش کرده بود.

اسناد و مدارک زیادی در محل‌های مربوط به‌ستاد چریک‌های فدایی خلق ترکمن به‌دست سپاه افتاد که نشان می‌دهد، این گروه همگی هدف مارکسیستی دارند.

شایعاتی که پیرامون این چهار نفر پراکنده شده، از طرف فرماندهی سپاه، گروه ویژه‌ای تعیین شده که به‌این مسئله رسیدگی کند و در آینده‌ی نزدیک اطلاعات لازم داده خواهد شد؛ و اما اینکه سپاه خودسرانه دست به‌اقداماتی زده است، باید گفت که سپاه هیچ‌وقت از خط‌مشی اصولی خود، که اعتقاد به‌مبانی اسلام است، خارج نخواهد شد...»

اعلامیه‌ی ۱۱۰ نویسنده

صد و ده تن از نویسندگان و شاعران ایران، با امضای بیانیه‌ای، کشتار چهار تن از رهبران کانون سیاسی، فرهنگی خلق ترکمن را محکوم کردند و در قسمتی از این بیانیه آمده بود:

«مردم ایران به‌خوبی می‌دانند که چنین جنایاتی نه تصادفی است و نه بی‌سابقه، زیرا در این یک‌سال، با ابعاد و اشکال گوناگون، با این توطئه در هر

گوشه‌ی کشور روبرو بوده‌اند.

مردم ایران به‌خوبی می‌دانند که کشتار بی‌رحمانه‌ی خلق ترکمن را همان عواملی تدارک دیده‌اند که از ماه‌ها پیش با هجوم به‌روزنامه‌های مترقی و نهادهای دموکراتیک و حمله به‌نیروهای انقلابی کردستان، خوزستان، بندر انزلی، زاهدان، بروجرد، قائم‌شهر، شیراز، تهران و... چهره‌های دیگری از جنایات خود را به‌نمایش گذاشتند.

ما ضمن محکوم کردن تلاش‌هایی، که به‌منظور قلب حقایق و تحریف خبرها صورت می‌گیرد، به‌مسئولان دولتی هشدار می‌دهیم که دوران کتمان، فریب و سکوت سپری شده است. ما از آقای رئیس‌جمهور خواهان روشن شدن حقایق مربوط به‌این جنایات هستیم و دستگیری و محاکمه‌ی علنی مسببین را خواستاریم.»

امضاء ۱۱۰ تن از نویسندگان و شاعران ایران

نظر دکتر بنی‌صدر درباره‌ی مشکلات سیاسی ایران

روز سه‌شنبه، دوم مردادماه ۱۳۵۸، ابوالحسن بنی‌صدر برای گروهی از اعضای اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان، در اروپا، سخنانی در مسجد هدایت ایراد کرد. نظر به‌اهمیت این سخنرانی، متن کامل آن را، که از نوار پیاده شده است، در زیر به‌خوانندگان عرضه می‌داریم. متن پیاده شده از نوار در حد لزوم پرداخته گشته است، هر چند سعی شده زبان در حد همان زبان محاوره باقی بماند.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

«وقتی که می‌گویم با «تضاد»بازی مخالفیم، به‌این معنی نیست که هیچ تضادی وجود ندارد، بلکه تضادها وجود دارند، ولی مسئله این است که این تضادها چگونه به‌وجود می‌آیند و دقیقاً چه ماهیتی دارند؟

آیا تضاد ما با باقیمانده‌ی رژیم سابق است که در واقع غیر از رأسش بقیه‌ی هرم آن رژیم هنوز برجا مانده است و آیا تضاد ما با آن قدرت خارجی است که حامی این رژیم بوده و هست؟ و یا اینکه آن چنان‌که عده‌ای از «غیرخودی»ها

و حتی «خودی»های ما مشغول تبلیغند، تضاد ما با روحانیت انحصارگر است؟ برطبق اسنادی که از ضداطلاعات به‌دست ما افتاده است و پاره‌ای از آنها را در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی منتشرکردیم و بقیه‌ی آن را هم منتشر خواهیم کرد، ضدانقلاب برای شکست انقلاب از نخست، مشغول پیاده کردن این‌نظر بوده است که تضاد امروز، تضاد بین نیروهای مترقی، حتی مترقی مذهبی، و روحانیت انحصارطلب است.

بنابراین دو سؤال برای ما مطرح می‌شود:

۱ ـ آیا هنوز تضاد، تضاد بین ما و باقی‌مانده‌ی رژیم سابق و قدرت خارجی حامی او است؟

۲ ـ آیا تضاد، تضاد بین «ما» است (مثلاً به‌عنوان روشنفکر مذهبی)، با «روحانیت انحصارطلب»، که به‌گفته‌ی طراحان ضدانقلابی «جنگ روانی»، در انقلاب نقش مهمی نداشته‌اند ولی حالا می‌خواهند خود را وارث انقلاب بکنند و در هر کاری مداخله کنند؟

من قبلاً نظر خود را در مورد ـ به‌اصطلاح ـ «انحصارطلبی» روحانیت در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی انقلاب اسلامی نوشته‌ام و گفته‌ام که این یک مسئله‌ی قلابی است که طرح می‌کنند زیرا که قدرت سیاسی ـ به‌معنای درست کلمه ـ وجود ندارد تا کسی آن را در انحصار خود بیاورد. پریروز، در رشت، به‌آنهایی که این‌گونه تزها را ارائه می‌دهند که، در واقع همان ضد اطلاعاتی‌ها و گردانندگان رژیم سابق می‌باشند، گفتم که در این‌طرف دنیا، یعنی آنجایی که شما اسمش را گذاشته‌اید قدرت و انحصار، چیزی غیر از گلوله به‌آدم نمی‌دهند؛ قدرتی نیست که در انحصار کسی باشد و حتی می‌شود گفت که اگر چنانچه قدرت‌های خارجی نبودند، ایران به‌طور قطع به‌طرف خلاء قدرت سیاسی مرکزی، یعنی امری که بسیار زیبا است، می‌رفت. سخن دیگر، همان امری که در تاریخ ایران بارها تکرار شده است که هر وقت تأثیر عوامل خارجی در مرزها روی به‌صفر می‌نهادند، جامعه به‌طرف یک شرایط کمال مطلوب سوق می‌کرد، یعنی به‌تدریج جامعه‌ای می‌شد که از هرگونه مرزبندی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رها شده باشد. اما اکنون باتوجه به‌قدرت‌های

بین‌المللی، این یک مشکل مهم زمان است که چگونه جامعه را به‌طرف آن جامعه‌ی توحیدی سوق بدهیم؛ و ما در بحث از موازنه‌ی عدمی، از این مشکل سخن خواهیم گفت.»

مشکل سیاسی اول ایران

«در هر حال، اکنون زمینه‌ی اصلی، همان زمینه‌ی نبرد با سلطه‌گر خارجی و ایادی داخلی، یعنی نظام سابقی است که برجا مانده، و وابستگی‌هایی که هنوز نیز ما را اسیر خود ساخته‌اند و اگر بخواهیم اینها را رها کنیم و در خط دیگر بیفتیم، الزاماً در جبهه‌ی اصلی شکست خواهیم خورد.

معنای این حرف آن نیست که روحانیت ما عملیات ناپخته‌ای انجام نمی‌دهد و اصولاً هیچ خطایی صورت نمی‌گیرد؛ به‌گمان من، یکی از دلایلی که موجب شده است که چنین زمینه‌ای، لااقل در ذهن بخش کوچکی از جامعه، به‌وجود بیاید، که مسئله‌ی اصلی یعنی مبارزه با قدرت خارجی فرعی قلمداد گردد، این است که بخشی از روحانیون ما وظایف اصلی خود را رها کردند و به‌کارهایی پرداختند که در بعضی موارد ـ حتی ـ با وظایف اصلی آنها مخالفت آشکار می‌داشت. من ناچار در دو سه سرمقاله هم به‌این مسئله پرداختم که روحانیت ما چهار وظیفه‌ی اساسی در تاریخ ما به‌عهده داشته و هنوز هم برعهده دارد: یکی از چهار وظیفه، حفظ وحدت ملی است برای استقلال ایران علیه سلطه‌گران خارجی و موفق‌ترین نمود آن انقلاب اسلامی ایران می‌باشد، وظیفه‌ی دیگر، حفظ یکسانی و یک بومی و به‌اصطلاح یکرنگی دین است. زیرا دینی که یک بوم نباشد و عناصر التقاطی در آن وارد شده باشد، دیگر مایه‌ی وحدت نمی‌تواند باشد بلکه تنها مایه‌ی اختلاف خواهد شد. وظیفه‌ی دیگر، حفظ فرهنگ معنوی مردم است، یعنی برعهده‌ی دین بوده است که آن فرهنگ مردمی ضد زور و ضد قدرت شاهنشاهی که بر پایه‌ی موازنه‌ی عدمی بوده است، حفظ کند و چهارمین وظیفه، حفظ قانونیت و حفظ منزلت آحاد مردم و مراقبت در ثبات آن بوده است.

حال آنکه کمیته‌هایی هم بوده‌اند که، با وجود آنکه علمایی هم در رأس آنها

قرار داشته‌اند و دارند، هیچ منزلتی برای کسی قائل نشدند و قانونیت را فدای زورکردند. یعنی هرکسی را که خواستند، گرفتند و هر خانه‌ای خواستند، به‌زور رفتند و هر ترتیبی خواستند، به‌زور انجام دادند. من‌جمله، بدون هیچ‌گونه ضابطه‌ی قانونی، به‌میل خود، اموال را مصادره کردند و اغلب فهرستی هم از آن اموال به‌مراجع قانونی ندادند. اینان نه تنها یکی از آن وظایف را اجرا نکرده‌اند، بلکه عکس آن را عمل کرده‌اند و این ملتی که قرن‌ها و قرن‌ها دنبال وضعیتی می‌دویده که در آن وضعیت قانون حاکم باشد، یعنی اسلام به‌عنوان قانون بر زندگی‌اش حکم براند، می‌بیند هیچی نشده، همین نوع علماء نه تنها این امر بسیار مهم را رعایت نمی‌کنند، بلکه خود آن را به‌زیر پا می‌گذارند؛ و این امر زمینه‌ی مهمی برای قبولاندن این نظریه می‌شود که روحانیت به‌طرف انحصار قدرت می‌رود.

و باز اگر مردم ببینند که روحانیتی، که وظیفه‌ی اصلی‌اش وحدت ملی کشور بود، هرکدام از اعضایش از یک طرف می‌کشند و مردم را هم به‌دنبال خود می‌کشانند، متوجه می‌شوند که روحانیت، وحدت کشور را از بین می‌برد و در حقیقت، عکس وظیفه‌ی خود عمل می‌کند.

و باز این مسئله پیش می‌آید که موقعی که روحانیت «مناصبی» را اشغال کرد، وسوسه‌ی قدرت، نه تنها او را از وظیفه‌ی اصلی خود منحرف می‌کند و در مقابل آن وظیفه قرار می‌دهد، بلکه به‌تدریج که این قدرت اعمال می‌شود، روحانیت، عناصر فرهنگی همین قدرتی را که اعمال می‌شود، وارد فرهنگ دین می‌کند. این برای عناصر قدرت، وجه شرعی درست می‌کند. درک ساز و کار این جریان مشکل نیست: فردی که در منصب قدرت قرار دارد، به‌هرحال معصوم نیست و در حکمی که اجرا می‌کند، می‌تواند اشتباه کند، و وقتی از او بپرسند فلان حکم خلاف شرع را چرا اجرا کردی، نمی‌تواند به‌آسانی تصدیق کند که کار او خلاف شرع بوده است؛ زیرا فوراً یقه‌اش را می‌چسبند که آقا، کاری خلاف شرع انجام دادی و مثلاً باید بالای دار بروی. بنابراین در طبیعت کار، این تمایل و این گرایش هست که به‌هزار و یک دلیل، احکام اجرایی را به‌شرع بچسبانند و بدین ترتیب است که قدرت، مشروعیت کسب می‌کند.

و بالاخره، مسئله‌ی بسیار مهم‌تر، به‌خطر افتادن وظیفه‌ی دیگر، یعنی حفظ یکرنگی و یک‌بومی مذهب است. یعنی التقاط همیشه این نیست که عناصری را از لیبرالیسم غربی و یا فاشیسم استالینیستی بردارند و وارد اسلام کنند. این کارها و این اختلاط‌ها خطر دارد، ولی خطر اصلی نیست. خطر مهم این است که آن وظیفه‌ی چهارم، که حفظ فرهنگ و معنویت جامعه در مقابل فرهنگ شاهنشاهی و زور بود، عملاً فراموش می‌شود. یعنی فرهنگ شاهنشاهی، فرهنگی بود که برای زور، توجیه درست می‌کرد، حال اگر دین هم برای زور توجیه درست کند، دین التقاطی می‌شود؛ یعنی عملاً به‌فرهنگ شاهنشاهی مبدل می‌گردد. پس نه تنها نباید این واقعیت را، که اینجا و آنجا کارهایی براساس زورمداری انجام می‌گیرند، انکار کرد، بلکه باید با آن به‌شدت و قاطعیت تمام مبارزه نمود؛ زیرا این کارها زمینه‌ی انحراف بسیار خطرناکی را، که شرح دادیم، فراهم می‌آورند.»

مشکل سیاسی دوم ایران

«با این‌حال، این مسئله در مقایسه با مسئله‌ی اساسی کشور، کوچک است. مسئله‌ی اساسی این است که یک دستگاه اداری و یک دستگاه نظامی، با عناصری به‌شدت قدرت‌مدار، از زمان شاه سابق مانده‌اند و اکنون عملاً، قدم به‌قدم شروع به‌اعتصاب و کارشکنی کرده‌اند و این مسئله‌ی دوم سیاسی ایران است. چند نمونه ذکر کنم: خود این‌جانب در خدمت آیت‌الله طالقانی به‌سنندج رفتم. آن‌جور نیست که ارتش هیچ دخالتی در قضیه نداشته باشد. بالاخره فرمان تسلیم را فرمانده‌ی قشون صادر کرده بود و نیز ژاندارمری هم مقصر بوده است و درها را به‌روی مهاجمین باز نموده بود. به‌روی هم، از مجموعه‌ی دوازده عاملی که در واقعه‌ی سنندج ذی‌مدخل بوده‌اند، بیش از نیمی از دستگاه اداری نظامی بوده است. (رجوع کنید به‌سرمقاله‌ی دوشنبه ۸ مردادماه) در مریوان هم وضع بهتر از سنندج نیست، دستگاهیان اعتصاب کرده‌اند و کار نمی‌کنند.»

«درک مکانیسم یا ساز و کار این روابط ساده است؛ این‌طور نیست که دستگاه

اداری ـ نظامی نخواهد که کار کند، بلکه نمی‌تواند با وضع فعلی کار کند. یعنی این دستگاه برای سالیان بسیار زیاد خو کرده بود تمام قوا در اختیار او باشد و بیرون از خودش، هیچ‌کس به‌پشیزی شمرده نشود. اکنون که تمامی این اختیارات ـ یعنی همه‌ی قدرت‌ها ـ را از او گرفته‌ایم، می‌گوید آنها را به‌دست من بده تا کار کنم و اگر ندهی، نمی‌کنم!»

«این مسئله را در همه جا داریم. همین در گیلان، آنهایی که جهاد سازندگی می‌کنند می‌گفتند که این استاندار حاضر نیست به‌ما کوچک‌ترین وسیله‌ای برای کار بدهد، نه بولدوزر می‌دهد و نه ماشین و نه...! سابق ملت اعتصاب کرده بودند و حالا اینها اعتصاب کرده‌اند تا قدرت را ـ مثل سابق ـ دوباره در اختیار گیرند و این است که اینان قدم‌به‌قدم و دائماً کشور را به‌جایی می‌برند که جولانگاه توطئه‌ها باشد.»

«اکنون به‌روشنی می‌بینیم که یکی از دلایلی که بخشی از روحانیت، در بعضی از موارد، جلو آمده و قدرت را به‌دست گرفته و عمل می‌کند، این است که عمل دولت و عمل دستگاه دولتی، خلاء به‌وجود آورده است و این کجی بینش و ضعف بنیادی کار، گناهی است که به‌دولت نمی‌توان بخشید. مثلاً ما از روز اول پیشنهاد کردیم که این شهربانی رضاخانی، «شهربانی بشو» نیست و از بنیاد برای همان رژیم اختناق پهلوی درست شده است. بنابراین بهتر است، مثلاً با بخشی از همافران، که در انقلاب شرکت کرده‌اند و تعدادشان زیاد است، شهربانی‌ای از نو ایجاد شود. اگر این‌کار شده بود، کمیته به‌وجود نمی‌آمد و این دوگانگی مراکز انتظامی که اکنون داریم، وجود نمی‌داشت که هرکدام هرکار می‌خواهند بکنند و هر دو ناراضی باشند و صدای اعتراض هر دو هم بلند باشد و در عین حال امنیت واقعی هم وجود نداشته باشد! این مشکل سیاسی زمان ما راه‌حل‌های «رفورمیستی»، به‌اصطلاح شما که از فرنگ آمده‌اید، ندارد. این مشکل راه‌حل‌های انقلابی می‌طلبد. مثلاً در شهربانی، یک ذره پاکسازی کرده‌اند، ولی عملاً این شهربانی، شهربانی نشده است؛ زیرا نه در خودش آگاهی لازم را می‌بیند، نه به‌خود ایمان دارد و نه قدرت عمل لازم را داراست. بنابراین در عمل چون شهربانی، چه خوب و چه بد، وجود ندارد، کمیته

وجوب پیدا می‌کند. کمیته‌ای که دیگر سلسله مراتب شهربانی را هم ندارد، و بسیاری جاها خودمختار عمل می‌کند و اصلاً رئیس کمیته نمی‌شنود که در اطرافش چه می‌گذرد! در نتیجه به‌پای آن روحانی چیزهایی نوشته می‌شود که او غالباً از آنها بی‌خبر است.»

مشکل سیاسی سوم ایران

«مشکل سوم سیاسی ایران، در حال حاضر، مشکل مناطق مختلف کشور است. لابد هر روز می‌خوانید که مریوان چه شد، نقده چه شد، گنبد چه شد و... آن رژیم سابق، وحدت کشور را در اختلاف ایجاد کرده بود. یعنی به‌قصد و به‌عمد اختلاف و دشمن درست کرده بود تا به‌قشون و ساواک به‌عنوان عامل وحدت نقش بدهد و خود ـ دقیقاً ـ مشروعیت خویش را به‌عنوان نماینده‌ی این نیرویی که به‌زور وحدت صوری کشور را حفظ می‌کند، بگیرد. حال آنکه تمام عوامل اختلاف، در تمام قسمت‌های مختلف مملکت، وجود داشته است: فقر بی‌انتهای اکثریت علیه ثروت بی‌انتهای یک اقلیت کوچک در هر محل، کینه‌های فرهنگی، کینه‌های عقیدتی همه وجود داشته‌اند. شیعه علیه سنّی و سنّی علیه شیعه تحریک شده بودند. مثلاً می‌رفتند و تمام مطالبی را که راجع به‌سنّی‌ها در رساله‌های مختلف بود، جمع می‌کردند و در ولایت‌های سنّی‌نشین پخش می‌نمودند و...»

«حال چه‌کار باید کرد؟ اگر بخواهیم شدت عمل به‌خرج بدهیم، یک تالی فاسد دارد و اگر بخواهیم قاطعیت به‌خرج ندهیم، تالی فاسد دیگری دارد. اگر ارتش را وارد عمل کنیم، تالی فاسدهایی دارد که مهم‌ترین آن این مسئله است که بدو همان نقش و در نتیجه همان مشروعیتی را می‌دهیم که رژیم شاه داده بود. یعنی وقتی ارتش دارای نقش شد، که مثلاً وحدت کشور را تحت لوای یک دولت حفظ کند، پس از چندی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، خواهد خواست که این نقش را تحت لوای خودش داشته باشد؛ یعنی باز همان حکومت زور، و اگر ارتش را وارد عمل نکنیم، باز تالی فاسدهایی دارد؛ یعنی شما می‌دانید که اگر انقلابی بخواهد در برابر توطئه‌ها لاقید بماند و یا مثل دوره‌ی مصدق

برخورد جدی نکند و قاطع نباشد، این انقلاب محکوم به‌فناست. در کجای دنیا یک انقلابی این‌قدر در برابر توطئه‌هایی که هر روزه روز پیش می‌آورند، بی‌تفاوت و به‌اصطلاح «وادادە» بوده است؟»

«ما در سرمقاله‌ی امروز انقلاب اسلامی از این «رفقای انقلابی» چند سؤال کردیم که لطف کنند و جواب بدهند که چرا این کارها را می‌کنند؟ تازه محرک‌های اصلی این بیچاره‌ها نیستند؛ اینها مثل السابقون خود، در زمان مصدق، آلتی بیش نیستند و تازه در آن‌وقت آنها قوی‌تر بودند و امروز ضعیف هستند؛ یعنی بسیار زودتر آلت دست خارجی می‌شوند.

ما خود در همان سفر سنندج، قطعنامه‌ی سه ماده‌ای آنها را به‌شش ماده افزایش دادیم که مفاد این مواد حق طبیعی مردم هر منطقه و هر ناحیه است. زبان، مذهب، فرهنگ، آموزش و پرورش، پیشرفت اقتصادی هر منطقه و اداره‌ی امور هر محل باید در اختیار شوراهای منتخب مردم همان محل قرار گیرد و قانون شوراها هم به‌تصویب شورای انقلاب رسیده بود و اجرا هم کرده بودند. حالا راه افتاده‌اند و به‌هر جا می‌رسند می‌گویند در پیش‌نویس قانون اساسی کلمه‌ی «خودمختاری» نیست! نمی‌گویند و نمی‌توانند بگویند که آن چیزهایی را که ما خواسته بودیم، رعایت نشده است، بلکه می‌گویند کلمه‌ی خودمختاری نیست! حال ما پرسیده‌ایم که شما اسمش را می‌خواهید یا رسمش را؟!»

«و همه نیز می‌دانند که اینها بهانه است برای چیز دیگری که هنوز جرأت به‌زبان آوردنش را ندارند. همان‌طوری که آقای عزالدین حسینی، که سابق به‌عنوان امام جمعه‌ی منصوب حکومت از ساواک شاه پول می‌گرفت و حالا با مارکسیست‌ها پیوند به‌هم زده و انقلابی شده، در مصاحبه‌ی تلویزیونی (که متأسفانه بی‌جهت این قسمت را حذف کردند، چون خیلی هم آموزنده بود) گفت که ما اکنون استقلال نمی‌گوییم چون قوه‌ی اقتصادی نداریم! و وقتی هم که ما آنجا بودیم، استانداری هم منصوب کردند که درست با این آقایان مناسب باشد و قشنگ هم به‌اینها پر و بال ندهد که داد و هر جا رسید پول‌ها را به‌آقایان چریک فدایی خلق می‌داد که آنها هم به‌نام خود کار کنند و تبلیغات

نمایند.»

«در مورد خوزستان هم آقای صدام حسین پیغام داده که ما ده یک آنچه را باید بکنیم، نمی‌کنیم! آن اشخاصی را که بمب منفجر می‌کنند، ما خود می‌فرستیم! شما ول کنید تا ما هم ول کنیم! و کسی هم نیست که به‌ایشان پاسخ بدهد ما کجا را گرفتیم «که ول کنیم؟» اگر جریان کردستان و جلال طالبانی را می‌گویید، که او در داخل ایران می‌زند و به‌داخل ایران برمی‌گردد و خوزستان را هم به‌این ترتیب دوستان آقا انگولک می‌کنند، پس، از چند جا ما را گرفته‌اند و «ول» نمی‌کنند! تازه آن وقت برخلاف مصلحت انقلاب اسلامی می‌گوییم که به «صدور انقلاب» معتقد نیستیم و اجازه می‌دهیم رژیم‌های فاشیست عرب، جای پای خود را محکم کنند و به‌کمک ملت‌های مستضعف این کشورها نمی‌رویم.»

«البته به‌جای این امر واضح است که برای اینکه تحریکات خارجی مؤثر شود، ضعف‌هایی هم باید وجود داشته باشند و این ضعف‌ها وجود دارند و زمینه‌ی تحریکات می‌شوند و ما متأسفانه به‌سرعت با این ضعف‌ها برخورد نکردیم و آنها را از بین نبردیم. به‌طور مثال وقتی به‌کردستان رفتیم، صورتی هم از کارهایی که باید انجام بشود، تهیه کردیم و با دویدن به‌این‌ور و آن‌ور بودجه‌اش را هم معین کردیم. عملاً پول‌ها به‌همان ترتیب خرج شد که شنیدید (خواندید!) باید فوراً به‌دردهای جامعه رسیدگی کرد تا زمینه‌ی تحریک از بین برود و دشمن نتواند بهره‌برداری بکند ولی ما این کارها را نمی‌کنیم و تا حالا هم نکرده‌ایم، ولی مثل اینکه قرار شده ان‌شاءالله در آینده بکنیم.»

مشکل سیاسی چهارم ایران

«مشکل چهارم سیاسی ما این است که ما مسلمان‌ها ـ متأسفانه ـ هنوز نتوانسته‌ایم یک جبهه‌ی متحدی درست کنیم، یعنی سازمان سیاسی واحدی درست کنیم که امروز پیشبرد انقلاب را به‌گردن گیرد. حتی اگر از آنهایی که بشود گفت خط فکری و سیاسی نسبتاً متفاوتی دارند، صرفنظر کنیم، آن افراد و گروه‌هایی هم که خط فکرشان نزدیک به‌هم می‌باشند هم متأسفانه

نتوانسته‌اند دور هم جمع بشوند و اساس یک وحدت را بنیان بنهند. مثال راه‌پیمایی تاریخی وحدت، که اخیراً انجام شد، بسیار گویا است. همه‌ی مردم، متحد و یکپارچه، تحت رهبری امام انقلاب کردند و انقلاب را به‌پیروزی رساندند و اکنون، که هنوز چند ماه از سرنگونی رژیم سابق نمی‌گذرد، بیش از صد گروه دعوت به‌این راه‌پیمایی را امضاء کرده‌اند؛ یعنی بیش از صد گروه به‌اسم اسلام وجود دارند و هرکدام جداگانه عمل می‌کنند.»

«در این چهار ماهی که به‌اینجا آمده‌ایم، خیلی کوشش کردیم که همه‌ی این نیروها در یک جبهه اسلامی، متحد بشوند. اگر یادتان باشد، در اروپا هم، در سمینار آخری که شرکت کردم، هشدار دادم و اظهار خطر کردم. مع‌التأسف فیلسوف و کسی که نگرش علمی دارد و براساس آن می‌تواند پیش‌بینی علمی بکند، دو فحش می‌خورد: یک فحش به‌خاطر آنکه مطلبی را که اکثر مردم نمی‌بینند و هنوز قبول ندارند از پیش می‌بیند و می‌گوید، و فحش دوم وقتی است که خطر آمده و مردم آن را درک و لمس کرده‌اند و چون به‌هشدار قبلی فیلسوف، وجدان و آگاهی پیدا نکرده بودند، اکنون او را فحش می‌دهند که چرا از پیش به‌ما نگفتی؟! آن‌وقت فحش می‌دادند که چرا «جبهه‌ای» هستی و اکنون فحش می‌دهند که چرا آن‌وقت قرص نایستادی و هشدار کافی ندادی؟! البته ما از روزی که به‌ایران آمده‌ایم، استوار ایستاده‌ایم که جبهه‌ی اسلامی یکدست و یکپارچه‌ای به‌وجود بیاید.»

«علت عملی نشدن این دعوت هم واضح و آشکار است و همان چیزی است که در ابتدا گفتم؛ یعنی در ایران قوه‌ی سیاسی ـ به‌معنای درست کلمه ـ وجود ندارد. یعنی برنامه‌ای نیست و تشتت آراء وجود دارد؛ هر کسی برای خود این‌طرف و آن‌طرف می‌دود که کاری بکند و هیچ‌وقت آن همگرایی کافی که لازمه‌ی ایجاد نیروی سیاسی‌ای است که بتواند در مقایسه‌ی کشور قاطعانه عمل بکند، به‌وجود نمی‌آید.

چندی پیش، با آقای طالقانی صحبت کردیم که یک دعوتی برای گفتگو راجع به‌ایجاد چنین جبهه‌ی نیرومندی بکنیم که متأسفانه با پیش آمدن جریان سعادتی، مسئله خراب شد و روی خط‌هایی افتاد که نمی‌بایست. حال،

هم‌اکنون در میان همین مسلمانان، یک جناح اقلیت، خود را «روشنفکر مذهبی» می‌داند و مخالف «قشری‌گری» روحانیت است و یک دسته هم، که اکثریت عظیم مسلمانان هستند؛ و طبیعتاً تا وقتی این دو دسته با هم تلفیق نشوند، آن نتیجه‌ی دلبخواه به‌دست نمی‌آید. آن اقلیت می‌گوید که با قشری‌گری مخالف است و باید جهات «مترقی» اسلام را درنظر گرفت و این اکثریت هم مظنونانه به‌او می‌نگرد که تو «چیزهای دیگری» در کله داری! ما همان‌طوری که در اروپا پیشنهاد کرده بودیم، در اینجا هم پیشنهاد کردیم که یک اجتماع ایدئولوژیک بزرگی، تحت قیادت امام، انجام بگیرد و ماه رمضان برای چنین کاری فرصت بسیار مناسبی است که با هم گفتگو کنند که اصول و ضوابط ایدئولوژیک همگی، یکی بشود و همه بفهمند و همه موافق بشوند که چه چیز را به‌نام اسلام قبول داریم و همه به‌راه افتیم.»

«ولی به‌گمان این‌جانب تنها مشکل، مشکل اختلاف در عقیده نیست، زیرا که صرف اختلاف در عقیده هیچ‌وقت دعوا نمی‌شود. وقتی در عقیده اختلافی بود، صاحبان عقاید، آنها را مبادله می‌کنند، زیاد و کم عقاید با هم برخورد می‌کنند و به‌تدریج اگر صداقت در کار باشد، به‌توحید عقیده می‌رسند. پس وقتی که عقیده وسیله‌ی دعوا شد، مسئله این می‌شود که این گروه‌ها به‌مصلحت خود نمی‌بینند که هم‌چنین اجتماعی شرکت کنند. چرا این امر به‌مصلحت نیست؟ دلیل اول، همان ترکیب سیاسی گروه‌ها است؛ یعنی یک‌دسته‌ی سیاسی به‌وجود نیامد و معلوم نیست که فردا چه خواهد شد؛ بنابراین این گروه‌ها دلیلی نمی‌بینند که ـ به‌اصطلاح خود ـ شانس‌های آینده را از دست بدهند. دلیل دوم این است که چون در چنین وحدتی، گردانندگان گروه‌ها می‌دانند که آن موقعیتی را که برای خود تصور می‌کنند، دیگر نخواهند داشت، زیر بار نمی‌روند. من گزارشی تهیه کرده‌ام از اینکه چه دلایلی موجب شکست کلیه‌ی احزاب ایرانی، از مشروطه تاکنون، شده است و در این گزارش پیشنهاداتی ارائه داده‌ام. یکی از این پیشنهادات این بود که کنفرانس وحدت ایدئولوژیک تشکیل بشود، تا یک جبهه‌ی اسلامی قوی، تحت زعامت امام خمینی، به‌وجود بیاید که همه و همه‌ی کسانی که خود را در آن وحدت

ایدئولوژیک و در آن رهبری امام شریک و سهیم می‌دانند، در آن جبهه حضور پیدا کنند. پیشنهاد دوم این بود که از همه‌ی کسانی که در جریان انقلاب، در نقاط مختلف کشور، سهمی داشته‌اند و مبارزه کرده‌اند، دعوت بشود تا در کنفرانس وسیعی، در قم، شرکت کنند و در این کنفرانس یک شورای رهبری عمومی انتخاب کنند. هم‌اکنون قرار شده است که به‌این دو پیشنهاد رسیدگی کنند و جواب بدهند. در انتظار این پاسخ، در سرمقاله‌ی گذشته‌ی روزنامه، پیشنهاد کردم که هسته‌ی مرکزی این شورای رهبری عمومی می‌تواند متشکل از اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی باشد و این افراد هسته‌ی یک سازمان رهبری واحد سیاسی در سطح کشور را تشکیل بدهند.»

مشکل سیاسی پنجم ایران

«مشکل سیاسی پنجم کشور ما، گروه‌های غیراسلامی است. حالتی که اکنون حاکم است، در آن روزهای اول انقلاب نبود. در آن روزها، آنها حالت خودباختگی در برابر جنبش اسلامی داشتند. ماتشان برده بود که این چه معجزه‌ای است که واقع شده و چگونه اسلام مبارزه‌ی مردم را به‌پیروزی رسانده است. متأسفانه تدریجاً این حالت خودباختگی، که اینها داشتند و یقیناً می‌شد در نزد اکثرشان این حالت را به‌حالت دلباختگی تبدیل کرد، از بین رفت؛ یعنی از جمله بر اثر تضاد بعضی از ماها، این حالت به‌حالت ضدیت تبدیل شد؛ به‌نحوی که امروزه شما می‌توانید در جاهایی ببینید که به‌عنوان ضدیت با اسلام، تظاهر به‌رفتارهایی می‌شود؛ نه به‌آن خاطر که آن طرف از روی نیاز سیاسی و یا عقیدتی، لازم ببیند که چنین تظاهری بکند، بلکه تظاهر می‌کند که بگوید «من هم هستم».

«به‌هرحال، تمام آن بیست، سی گروه کوچک سیاسی به‌اصطلاح مارکسیستی که، در خارج بودند و مصیبت ما بودند، هم‌اکنون در ایران وجود دارند و فعالیت هم می‌کنند. امروز صبح در منزل امام گفتند که شما مارکسیست‌ها را عقب زدید و اینان دیگر ساکت شده‌اند و نتوانستند در ایران گُل کنند و خیلی از این لحاظ سطح فشار را در کشور پایین آوردید. جواب من این بود که

به‌جبهه‌ی اسلامی چنین توفیقی رسیده است علت آن این می‌باشد که ما تمام آن تجربه‌ای را که در مدت ۱۷ سال در خدمت شما و برادران و خواهران دوره‌های قبل از شما به‌دست آوردیم، به‌کار بستیم، روش‌های اینان را خوب یاد گرفته بودیم. انسان هر چقدر هم بیهوش باشد، اینها آنقدر عوضی عمل می‌کنند که انسان هوشمند می‌شود. ما از همان اول دست پیش گرفتیم و به‌اسلام دعوتشان کردیم و گفتیم بیایید بحث آزاد بگذاریم تا هر حرفی دارید، بزنید و حرف‌های ما را نیز گوش کنید! و اینها هم تاکنون، بحمدالله، هیچ خودی نشان نداده‌اند. برای اینکه واقعاً هم حرفی برای زدن ندارند، زیرا که نه جامعه را می‌شناسند و نه دردهای آن و نه روش علمی دارند که مشکلات را بر فرض دانستن علاج کنند.»

«اما این امر مانع از این نیست که آن گروه‌هایی، که از رژیم سابق در ایران مانده‌اند و فعالیت می‌کنند، این فعالیت خود را از طریق پوشش گروه‌های به‌اصطلاح چپی انجام ندهند. البته در جاهای دیگر هم حاضرند و از طریق آنها هم عمل می‌کنند ولی گروه‌های کوچک، که اقلیت هستند و انگیزه هم برای کارشان دارند، پوشش مناسب‌تری هستند. البته انگیزه‌ی گردانندگان این گروه‌ها عقیدتی نیست. اکثر جوان‌هایشان انگیزه‌ی عقیدتی دارند ولی آنها که از پشت اینها را می‌گردانند و می‌چرخانند، انگیزه‌ی قدرت و منابع را دارند. حال، آن کسانی که انگیزه‌ی هر چیزی را دارند که از دست داده‌اند، آرام نمی‌گیرند. آنها که ذره‌ای «رو» دارند، چون به‌آسانی نمی‌توانند به‌اسم اسلام فعال شوند، در این گروه‌های اقلیت، فعال می‌گردند؛ و آنها که بر فرض «رو» نداشته باشند، به‌طور مخفی، از پشت انگولک می‌کنند. اگر به‌این روزنامه‌های تبلیغاتی دشمن نگاه کنید، می‌بینید که اکثر نزدیک به‌اتفاق آنها، دست بازماندگان رژیم سابق است و خوشبختانه جوانان مسلمان دارند اینها را «لو» می‌دهند و با چاپ اسناد، سابقه‌ی آنها را، که فراموش هم نشده، برملا می‌کنند. همین چندی پیش با انتشار چند سند درباره‌ی آقای مرزبان در «پیغام امروز»، نشان دادند که این آقای «مترقی» امروزی، کسی جز همکار دیروزی رژیم سابق شاه و هویدا نبوده است. به‌هرحال، این نکته بدیهی است که

بازماندگان رژیم سابق وظیفه‌ی خود می‌دانند که این روزنامه‌ها را پخش کنند. همین امروز شنیدم که کسی به‌روزنامه‌فروشی می‌رود و هر روز به‌او پنج تومان می‌دهد که این آیندگان را بگیر و اینجا بفروش! و اگر هم نخریدند و کم آمد، خودم می‌دهم. حال آنکه ما مسلمانان، متأسفانه، وظیفه‌ی خودمان نمی‌بینیم که با تمام نیرو از روزنامه‌های خودمان پشتیبانی کنیم. در نتیجه آنها از نظر تبلیغات از ما جلوترند، با همه‌ی اینکه ما محتوای کارمان خیلی غنی است و آنها حرفی جز فحش و برچسب و تهمت ندارند.»

مشکل سیاسی ششم ایران

«مشکل سیاسی ششم ایران معاصر، یعنی ایران امروز، مشکل دولت حاضر است. شما حتماً سرمقاله‌ای را که من نوشتم که چرا پیشنهاد آقای نخست‌وزیر را برای شرکت در دولت نپذیرفتم، دارید! حالا ایشان هم به‌تلویزیون رفته‌اند و بدون اینکه قراری باشد، اعضای شورا را «لو» داده‌اند و گفته‌اند که اعضای شورا اینها هستند!»

«بله، دعوایی بین دو دید و دو بینش بود و هنوز هم هست، یعنی این دعوا هنوز طی نشده است. خود ایشان هم قبول دارند که دعوا هست و این دعوا بین این دو دید است: ما می‌گوییم که این قوه‌ی مجریه رژیم سابق باید تابع انقلاب باشد؛ دولت می‌گوید نه، شما چون دستت دور از واقعیت است، فکر می‌کنید که همین، با حرف این کارها شدنی است؛ نخیر، ما نمی‌توانیم همه چیز را به‌هم بزنیم و به‌هم بریزیم. و اتفاقاً در همان اوان کار هم، بدون اینکه سر و صدایی بشود، لغت انقلاب را از نام رسمی دولت حذف کردند و صریح به‌خارجی‌ها هم گفتند که ما طرفدار «تغییرات بنیادی» نیستیم. بنابراین عملاً «نظریه» تابع «مجریه» می‌شود.»

«و همین است که سرِ ملی شدن بانک‌ها دعوا بود و ما این پیشنهاد را چهار ماه زودتر داده بودیم و ایشان مخالفت می‌کردند و متأسفانه خیلی دیر متوجه شدند که اشتباه می‌کنند؛ سرِ ملی شدن صنایع دعوا بود؛ سرِ خیلی چیزهای دیگر دعوا بود. مثلاً پس از استعفای آقای دکتر سنجابی، ایشان پیشنهاد

کردند که شما وزیر خارجه بشوید. گفتم: من وزارت شما را نمی‌پذیرم ولی حاضرم سرپرستی وزارت خارجه را، برای مدت سه ماه، عهده‌دار بشوم تا در این مهلت، اصلاحات لازم بنیادی را بدهم. ایشان گفتند: دو شرط دارد: یکی اینکه در کارها، (اُکی) موافقت من را داشته باشید، دوم اینکه این معاون وزارت خارجه (آقای احمد سلامتیان) را به‌سفارتی، به‌جایی بفرستید! گفتم: نه، این از من ساخته نیست. «اُکی» شما در چه جهت؟ اگر بناست یک کاری در خارج انجام بدهیم که سفارت‌خانه‌های ما معرف انقلاب اسلامی ما باشند، خوب باید این کارها را کرد. برای «اُکی» شما، بفرمایید همین الآن می‌گویم که این سفارت‌خانه‌ها را به‌شوراهای محلی انجمن‌های اسلامی خارج خواهیم سپرد! ایشان گفتند: آخر دانشجو به‌سفارت چه‌کار دارد؟ گفتم اولاً: سفارت‌خانه‌های ما کاری جز این ندارند و کار خویشان همین است؛ و ثانیاً: این مسئله، دانشجو و غیردانشجو ندارد. مسئله، مسئله‌ی داشتن یا نداشتن علاقه و اعتقاد به‌انقلاب است و دانشجویان ما دارند و آن دیگران سفارت‌خانه‌چی‌ها ندارند. حالا شما هم می‌گویید «کادر» ندارید، خوب اینها خود بروند و کار خود را انجام بدهند. خلاصه موافقت حاصل نشد...»

منظور به‌اینکه، این اختلاف دید در نوع بسیار آشکاری وجود دارد و خود نخست‌وزیر هم صریحاً گفته است که ایشان عقیده به «رفورم» دارد؛ و حال آنکه می‌شود گفت که اکثریت شورا همین اینهایی که روحانی هستند؛ عقیده به‌انقلاب دارند و این برای آقای نخست‌وزیر تعجب‌آور است. این دوگانگی در دید، موجب شده است که چندین مرکز تصمیم‌گیری به‌وجود آید و تصمیمات این مراکز با هم ناسازگاری کنند. شورا به‌یک‌نوع تصمیمات تمایل دارد و دولت به‌نوع دیگر تصمیمات.»

«خارج از اینها، یک دادگاه انقلاب هم داریم که در تمام امور دخالت می‌کند و طبیعی است که در نتیجه از کار اصلی خود غافل مانده است. آقای هادوی، مدیر کارخانه نصب می‌کند! مثلاً وقتی رفتیم با همافران صحبت کنیم، معلوم شد، ایشان به‌آنجا رفته‌اند و مدیر ضداطلاعات در نیروی هوایی نصب کرده‌اند. آخر این کارها به‌دادستان انقلاب چه مربوط است؟ اگر کسی با کسی

لواط کرده باشد، ایشان رسیدگی می‌کند و خودش هم به‌ما گفت: من از این کارها خیلی بدم می‌آید و باید خیلی سخت گرفت. گفتیم: بابا، بدت می‌آید یا خوشت می‌آید، به‌شما نیامده که به‌این‌کارها رسیدگی کنی! به‌شما گفتند: ضدانقلابی را تعقیب کن و مجازات کن، نه آنکه مملکت را اداره کن! خوب، ایشان می‌خواهد مملکت را اداره کند و یک مرکز تصمیم‌گیری هم ایشان شده است.»

«سپاه انقلاب هم یک مرکز دیگر تصمیم‌گیری شده است؛ و همه‌ی دسته‌هایی را هم که می‌بینید داد و فریاد می‌کنند، خود مرکز تصمیم‌گیری شده‌اند. همین آقایان مجاهد خلق، زندان دارند؛ فدایی خلق، زندان دارد؛ دسته‌های مخالف اینها هم‌چنین. دستگیر می‌کنند، محاکمه می‌کنند و خلاصه هرکاری توانستند، می‌کنند. ایران شده است مملکتی که هر گروهی، به‌همان مقدار قدرت که احساس می‌کند، در حد قدرت خود عمل می‌کند؛ و ریشه‌ی همه‌ی این کارها در همان عدم هماهنگی در رهبری، در وحدت است. و شما ملاحظه می‌کنید که ما چقدر برای شما از انسجام در رهبری و یکدستی رهبری حرف زدیم؛ و چقدر متأسفم که بسیاری از شما نشنیدید؛ و حالا ما به‌اینجا رسیده‌ایم که آن ریشه‌ی چرکین فساد در خود رهبری است که هماهنگی پیدا نمی‌کند. وزیر دفاع، رئیس دژبان را از این‌ور عزل می‌کند و او از آن‌ور نصب می‌شود. از این‌طرف، رئیس ستاد نصب می‌کند، از آن‌طرف عزل؛ و شما که در اروپا بودید، آیا انعکاس این کارها غیر از این بود که ایران کشور آشفته‌ای است که از دست رفته است؟»

«مشکل اساسی این است که ما نتوانستیم رهبری منسجمی به‌وجود بیاوریم. دولت بازرگان، تصور کرد که با ادغام شورای انقلاب و دولت، این انسجام به‌وجود می‌آید. ما تردیدمان را نسبت به‌این تصور در همان سرمقاله گفتیم و گفتیم که دولت باید چهار کار بکند تا این چنین ادغامی بتواند مفید واقع بشود. عقیده‌ی من این است که این گروه‌بازی‌ها، که در ایران بوده و هست، باید از بین برود. در اروپا هم که بودم، شدیداً با این گروه‌بازی‌ها مبارزه می‌کردم و چقدر هم به‌وسیله‌ی این گروه‌ها سانسور شدم و چقدر جنبش‌ها از

این سانسورها زیان دید! خیلی‌ها عمق مسئله و بدی اساسی گروه‌بازی را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند. هر چیزی مشکل گیرش بیاید، خیال می‌کند با یک سازش یا یک حذف، باید قضیه را حل کرد. حال آنکه مسئله به‌این ترتیب حل نمی‌شود. حالا فرض کنیم ما هم می‌پذیرفتیم و به‌وزارت دارایی می‌رفتیم (گرچه من هنوز سر قولم ایستاده‌ام که بدون شرکت در دولت، حاضر هستم کار اصلاح انقلابی امور بانکی کشور را در دست بگیرم)، جناب وزیر می‌گویند اوضاع اقتصادی عادی است و بنده می‌گویم که مملکت را رژیم (شاه‌سابق) به «فلج اقتصادی» کشانده است. چگونه این معاون با آن وزیر می‌تواند کار کند؟ به‌آقایی عرض کردم که حالا فرض کنیم شما با چهار پنج نفر روحانی از شورا وارد هیئت دولت شدید، مسئله‌ی عنوان رسمی دولتی داشته باشد یا نه را هم کنار بگذاریم، حال می‌خواهند تصمیم بگیرند. اگر تصمیم بر انقلاب بگیرند، یک‌جور است و اگر تصمیم بر رفورم بگیرند، جور دیگر می‌شود و چگونه این دو می‌توانند جمع بشوند؟ اگر بر رفورم تصمیم بگیرند، در دفاع از دولت، همه یکدست می‌شوند، ولی آن‌گونه یکدستی که پشت سر هم اشکال درست خواهد کرد. مثل همین قضیه‌ی نیروی هوایی؛ و دوام دولت برای برخورد با این مشکلات زیاد نیست. زیرا که نیروی کافی ندارد؛ برای اینکه در انقلاب، نیروها در جهت انقلاب بسیج هستند و بالقوه و بالفعل در جهت مقابل غیرانقلاب می‌ایستند و نیروهای خود را در غیرانقلاب جمع نمی‌کنند.»

«پس رفتن در خط رفورم، مشکلی را حل نمی‌کند. مشکل، خود دولت است که باید حل بشود؛ یعنی در خط انقلاب برود و انقلابی عمل کند و برای این‌کار باید دید خودش را عوض کند و انقلابی بشود؛ و من نمی‌بینم که در شرایط حاضر، این وضعیت حاصل بشود.»

مشکل سیاسی هفتم ایران

«مشکل سیاسی هفتم ما، مشکل تبلیغات ما است. همین اکنون شما می‌بینید که این رادیو تلویزیون تبدیل به‌یک زمینه‌ی مهم حمله به‌رهبری انقلاب ایران شده است. هر روزی آقای کی استعفا داد، آقای کی رفت، آقای کی گفت من

حاضر نیستم... امروز نوشتند آقای موسوی، نماینده‌ی امام، هم گفته من حاضر نیستم نظارت کنم. برخلاف آنچه اکثراً تصور می‌شود، به‌نسبت، قسمت خیلی کم این مشکل، مربوط به‌مدیریت آنجاست و به‌نظر من، قسمت اصلی آن به‌بینش حاکم بر تبلیغات ما برمی‌گردد. اگر بدانیم از تبلیغات چه می‌خواهیم، رهبری متناسب با این خواست، اگر هم وجود نداشته باشد، به‌وجود خواهد آمد. آنجا خواهد آمد و رادیو تلویزیون را اداره خواهد کرد. امروز روزنامه‌ها از آقای خمینی نقل کردند که موسیقی باید از رادیو حذف بشود. بسیاری هستند که موافق نیستند موسیقی از رادیو حذف بشود. خیلی‌ها می‌گویند: در این مملکت، شما همه چیز را از دست ما گرفتید، توی این مملکت نه حرف منطقی می‌شنویم و نه می‌زنیم، نه تفریح بکنیم، نه ساز گوش بدهیم، نه آواز گوش بدهیم، نه ورزش و سرگرمی و... نه اگر انتقادی داشتیم، کسی حاضر است، گوش بدهد. حالا آن رژیم سابق چیزهایی داشت؛ ساز و آوازهایی داشت! پس اینجا بگویید که یک محیط خفقان درست کرده‌اید! و در مقابل این همه تبلیغات، که در خارج هم پخش شد، هنوز رادیو تلویزیون نتوانسته است جواب درست و منطقی عرضه کند که غنا چیست؟ که در اسلام حرام است و موسیقی چیست؟ که می‌تواند باشد و اصولاً آن چیزهایی که باید باشد، کدام‌ها هستند و نه کسی هم به‌این فکر افتاد که در مقابل این چپی‌ها، که از ارتجاع اسلام می‌گفتند، بگوید: خوب، خود جناب مائو وقتی در چین انقلاب فرهنگی کرد، مگر دستور نداد همه‌ی ادوات غنا را از بین ببرند و حتی دیگر به‌بتهوون‌ها هم رحم نکرد؟!»

«منظور اینکه، هنوز مشخص نشده‌است که تبلیغات ایدئولوژیک ما باید در چه خطی انجام بگیرد. شما لابد شنیده‌اید که آقایی به‌نام مهدی صفا، که ظاهراً در سازمان مجاهدین خلق تشریف داشته است، از اعتمادی که به‌او داشتند، سوءاستفاده کرده و یک ربع ساعت هرچه دلبخواهش بوده، راجع به‌تلویزیون گفته است؛ علتش هم این بوده که به‌او ابلاغ کرده بودند که شما دیگر آن تفسیر را نباید بکنید. آیا افکار عمومی که این چیزها را می‌بینند، گیج نمی‌شود؟ نماینده‌ی امام می‌گوید: من دیگر اینجا نمی‌مانم؛ آن یکی خلبان

می‌رود اعلامیه می‌نویسد که چیزهایی که من در آنجا دیدم چنین و چنان بود. ما خودمان حال آن خلبان را پیگیری کردیم و دیدیم، هم اسنادش جعلی بود و هم ادعاهایش جعلی؛ تازه کسی هم نمی‌رود تحقیق کند که با حیثیت و شرافت مردم بازی نکنند. این دادگاه انقلاب اسلامی ما، که به‌همه چیز می‌رسد، باید تکلیف اینها را روشن کند که مثلاً تکلیف تو، آقای تهران مصور، چیست که در تمام دوران رژیم سابق از آخور دستگاه می‌خوردی و مداح شاه بودی؟ حالا برای تحریک مردم عکس جعلی چاپ می‌کنی؟ تو آقای خلبان، این دروغ‌ها و این سندهای جعلی چه بود که چاپ کردی؟ اگر این تکلیف‌ها را روشن کنند، به‌زودی مچ دست همه‌ی آنها باز خواهد شد.»

«همین آقایان آیندگان، که هر روز علیه ما، علیه جنبش انقلاب اسلامی ما تبلیغ می‌کنند و همین کیهان و اطلاعات ـ به‌قول گویندگان ـ تا روزی ۱۵۰/۰۰۰ تومان از دولت بابت آگهی‌های دولتی می‌گیرند و دیگر لازم نیست که از شاه سابق یا از سیای آمریکا بگیرند و حال آنکه دولت هنوز به‌ما یک دانه آگهی نداده است. وقتی از دولت می‌پرسیم، با منطق ارسطویی جواب می‌دهند که تا امتیاز نداشته باشید، آگهی نمی‌دهیم و تا رسمیت نداشته باشید، امتیاز نمی‌دهیم و تا لایحه‌ی جدید مطبوعات تصویب نشود، رسمیت ندارد! (تازه لابد اگر با لایحه هم مخالفت کنیم که دیگر نور علیٰ نور می‌شود). می‌گوییم: آقا، شما انقلاب کردی که به‌کله‌ی همه‌ی این رسمیت‌ها بزنی و نفی کنی «رسمیتی» را که به‌زعم تو باعث می‌شود روزی ۱۵۰/۰۰۰ تومان به‌هرکدام از این روزنامه‌هایی که کارشان دائم توطئه و تحریک علیه جنبش است، بدهی؛ در حالی که ما زاده‌ی انقلاب هستیم، رسمیت نداریم و آن‌وقت آن ضدانقلاب رسمیت دارد و اسم این را هم می‌گذارند «بی‌طرفی»، که اگر قرار باشد به‌شما بدهیم، باید به‌دویست روزنامه‌ی دیگر هم بدهیم؛ حال آنکه ما بی‌طرفیم. نتیجه‌ی این «بی‌طرفی»، طرف روزنامه‌های عصر شاه سابق بودن است که از بودجه‌ی ملت ارتزاق کنند و دیناری به‌روزنامه‌های عصر جدید نرسد؛ و آن‌وقت چون کاغذ روزنامه نداریم، و هزار مشکل برای خرید آن درست می‌کنند، باید برویم، با قرض فراوان و با قول و وعده، کاغذ را دو برابر گران

بخریم که روزنامه تعطیل نشود. آن آقا همه چیز دارد چون با آن دستگاه دولتی ـ از قدیم‌الایام ـ با هم کار می‌کردند و زد و بندها را بلدند و راه و چاه‌ها را هم می‌شناسند و پول هم فراوان دارند و ما هیچ‌کدام را نمی‌شناسیم و امکاناتی هم نداریم. این همه‌ی تبلیغات سیاسی ما است.»

مشکل سیاسی هشتم ایران

«مشکل هشتم سیاسی ایران، علمای گرامی ما و ناهماهنگی آنها می‌باشد که ـ به‌اصطلاح ـ مراجع ما هستند و ناهماهنگی شده است که یکی از ایشان مصاحبه می‌کند در یک‌باب و دیگری بلافاصله مصاحبه می‌کند بر ضد مطلب او. اگر مسائل جامعه‌ی ما حل شده بودند و دیگر مشکل بزرگی حل نشده برجای نمانده بود، انعکاس به‌این عدم هماهنگی کم بود و یا اصلاً نبود. یعنی می‌گفتند خوب، آزادی است هرکس هرعقیده‌ای دارد، می‌گوید. اما توان جامعه‌ی ما به‌رهبری است، حفظ وحدت جامعه‌ی ما به‌رهبری است، آینده‌ی جامعه‌ی ما به‌رهبری است و برای این جامعه تحمل این عدم هماهنگی بسیار مشکل است. خوشبختانه امروزها این عدم هماهنگی مقدار زیادی تخفیف پیدا کرده است، اما به‌کلی از بین نرفته است، هم در قم است و هم در شهرهای دیگر.»

«در این زمینه، یک مشکل سیاسی دیگر ما، مسئله‌ی قبل از ۱۵ خرداد، بعد از ۱۵ خرداد، قبل از بهمن انقلاب، بعد از بهمن انقلاب و... است به‌چه معنی؟ به‌این معنی که تمایلی هست که بگویند که هرچه قبل از ۱۵ خرداد بوده است مردود است؛ خصوصاً منظور خط مصدق است. ریشه‌ی این امر را که می‌دانید از کجاست و جای تردید نیست که وابستگی‌های مختلف ـ و من جمله عاطفی ـ به‌طرفین آن اختلاف اولیه، ذی‌مدخل می‌باشند. ولی خوب، همان‌طور که در روز تظاهرات ۳۰ تیر دیدیم و یا در سالروز مرگ مصدق، کار وی و مبارزاتی که وی رهبری کرد در جامعه ریشه دارد. ملی شدن نفت را نمی‌توان نادیده گرفت و اصولاً دلیلی هم برای این‌کار وجود ندارد و نباید هم مبارزات عظیم مردم خود را فراموش کنیم. ولی عده‌ای می‌گویند که دلیل دارند و دلیلشان هم این است

که می‌خواهند زمینه‌ای درست کنند که گروه‌هایی را از رهبری بیرون ببرند و توجه هم نمی‌کنند که این گروه‌ها خودی هستند. دیگر خود اعلامیه‌ی سی تیر را که علمای دین امضاء کردند.»

مشکلات دیگر...

«مشکلاتی که در بالا برشمردم، مهم‌ترین مشکلات روز هستند؛ البته مشکلات مهم دیگری نیز وجود دارند که مهم‌ترین آنها مشکل ارتش است که جنبه‌ی سیاسی دارد. آغاز این ارتش، قزاق روس‌ها است که برای سرکوبی ایران ساختند و آن قضایا را از همان زمان مشروطه به‌وجود آوردند. بعد این ارتش افتاد دست انگلیسی‌ها که رضاخان قزاقی را علم کردند که فجایع سرّی بعد را به‌وجود آورد و بعد هم که افتاد دست آمریکایی‌ها که فجایع دوره‌ی محمدرضاخانی را ایجاد کرد. از چنین ارتشی، با این‌همه زد و بند و با این همه وابستگی، ارتش مؤمن و معتقد و وفادار به‌انقلاب اسلامی باز آوردن، کار حضرت فیل است! اگر هم سربه‌سرش بگذارند، می‌گوید روحیه ندارم و نمی‌توانم! بعضی از آن عناصر فاسد را هم که گرفتند و از بین بردند، همان‌ها باز احتمالاً چیزی یاد گرفته بودند! به‌هرحال، به‌ارتش هم اعتمادی نیست و نه با ساخت فعلی می‌شود کاری کرد.»

«پس شکل ارتش، شکل سیاسی خیلی مهمی است (همین امروز بعدازظهر هم نوعی از آن مشکل بروز کرد). ظاهر قضیه این است که به‌همافر گفته‌اند که شما نمی‌توانید افسر باشید. همافر هم گفته است که موقعیت من را معلوم کن! و آن روز هم من در جلسه‌ی مشترک به‌دولت گفتم: آقا چطور شده، شما نسبت به‌رژیم سابق بنایت بر ارفاقه، به‌این همافران که می‌رسی، جیغ و داد و فغان می‌کنی؟ آیا غیر از این است که آن کسانی که در آن ساخت قدیمی می‌توانستند فعال باشند و به‌اصطلاح برای خود شخصیتی می‌دیدند، در این همافران دشمنان آشکاری می‌بینند. زیرا اینها کسانی هستند که قبل از پیروزی انقلاب در بارگاه امام رژه رفتند و روحیه‌ی انقلابی نشان دادند و روز آن شب که می‌خواستند کودتای کذایی بکنند، اینها ایستادگی کردند. حال تو

می‌خواهی که این نباشد و ما که می‌فهمیم قضیه از چه قرار است، چرا چنین می‌کنی و می‌آیی ظاهر قضایا را به‌یک صورت درمی‌آوری که این جوانانی که می‌بینند به‌اسلام خدمت کرده‌اند، و اکنون چنین پاداشی می‌گیرند خطر منحرف شدن دارند. ممکن است این جوانان بگویند از اسلام خیری ندیدیم، و دنبال یک پیام غیراسلامی بروند.»

«اینها مشکلات سیاسی روز ما است. سیاست خارجی هم البته جای مهم خودش را دارد و چون مفصل راجع به‌نقش آمریکا و سیاست خارجه توضیح داده‌ایم، در اینجا بدان نمی‌پردازیم، الّا اینکه این نکته را ذکر کنم که آقای سخنگوی سفارت آمریکا در تهران، چندی پیش، به‌دفتر روزنامه‌ی انقلاب اسلامی آمده بود و می‌گفت: «مطالب شما و سرمقاله‌هایتان در افکار عمومی ایران تحریک ایجاد می‌کند بر ضرر آمریکا» گفتیم: خوب، شما علیه انقلاب ما تحریکات می‌کنید، ما مجبوریم دفاع کنیم.»

«در برابر این نقطه‌های تاریک، و احتمالاً یأس‌آور، یک‌نوع به‌اصطلاح دیدگاه‌های امیدبخش سیاسی هم وجود دارند و از نظر من مهم‌ترین این دیدگاه‌های امیدبخش سیاسی، این است که رهبری این انقلاب، رهبری قاطع و یکدستی است و توانسته با وجود همه‌ی این مشکلات، اعتماد مردم را حفظ کند. چنانچه در این راه‌پیمایی سه‌شنبه‌ی گذشته این حضرات فکر می‌کردند خیلی به‌سرعت ایران به‌طرف مخالف شدن می‌رود و عجله کرده بودند و نوشته بودند که ۷۵ درصد مردم مخالف شده‌اند. نه! رهبری، یکدستی خود را حفظ کرده است و مردم هم نسبت به‌این رهبری صمیمی هستند و می‌دانند در کار این رهبر غل و غشی در کار نیست. این نکته‌ی بسیار مثبت این انقلاب است.»

نکته‌ی مثبت دوم انقلاب

«نکته‌ی مثبت دوم انقلاب ایران، این است که مردم از گروه‌گرایی خسته شده‌اند و آن تظاهرات و اعمال و کرداری که دارای جنبه‌های گروه‌گرایی باشد، در میان مردم «گُل نمی‌کند» و تاکنون نیز نکرده است. اکنون خطر زمان مصدق، یعنی این خطر که جامعه تقسیم بشود و هر قسمت دنباله‌ی یکی از رهبران را

بگیرد و گروه‌بازی بشود، دیده نمی‌شود. البته نمی‌شود گفت که امروز دستجاتی نسبت به‌روز اول انقلاب تواناتر نشده‌اند؛ شاید بتوان گفت که تواناتر شده‌اند و زور هم می‌زنند که این امر را در میان همه تعمیم بدهند، ولی این دستجات موفق نشده‌اند. دلیل آشکار من براین ادعا، علاوه بر راه‌پیمایی بزرگ وحدت، همین مراسم بزرگداشت ۳۰ تیر است که آخر سر چاره ندیدند جز اینکه به‌دو مقام محبوب روحانی مراجعه کنند؛ و عملاً هم ۳۰ تیر به‌این خاطر انجام گرفت و آنها هم می‌دانستند که با عنوان گروه و دسته‌ی فلان و بهمان، ۳۰ تیر، ۳۰ تیر «بشو» نیست و تظاهرات آن‌چنانی صورت نمی‌گیرد.»

«و این مسئله، مسئله‌ی بسیار اساسی است، زیرا نشان می‌دهد که این خط و روشی، که بنای آن بر خود مردم شده است، این خط می‌تواند به‌تدریج جلو بیاید و جامعه را از این بیماری گروه و فرقه‌گرایی، که همیشه داشته است و از فسادهای مهم ایران بوده است، برای همیشه راحت بکند. یعنی دیگر این امید می‌رود که آن بیماری که عبارت از این باشد که سرنوشت مملکت دست چند گروه بیفتد که با موافقت یا مخالفتی، زیری را رو بکنند و رویی را زیر، یا سفیدی را سیاه بکنند و سیاهی را سفید، به‌کلی از مملکت ریشه‌کن بشود. این مرض در زمان مصدق هم بود و ضعف زیاد به‌بار آورد ولی یک علت آنکه مصدق توانست جلو بیاید و موفق بشود، این بود که وی از چنگ گروه‌ها خلاص شد و مستقیم به‌توده‌ی مردم متکی گشت.»

«این‌کار، یعنی مراجعه‌ی مستقیم به‌مردم، در عین حال که قوت است، ضعفی نیز دارد. نقطه‌ی قدرت آن را، که عبارت از حذف گروه‌ها و گروه بازی‌ها باشد، شرح دادم. مثلاً همین الآن به‌اسامی که گروه‌های مختلف برای مجلس خبرگان فهرست می‌کنند، نگاه کنید. سنتز غریبی است از افرادی که قاعدتاً نباید و نمی‌توانند با هم اصلاً جمع بشوند. اصلاً اصرار زیادی است که در هر جا، «سران» را، حتی اگر با هم به‌شدت فرق داشته باشند، از یکجا کاندیدا کنند و یا سازمانی که مثلاً دم از ضدآمریکایی بودن می‌زند، براساس زد و بند با کسانی که همیشه بر خط آمریکا عمل می‌کردند، یک لیست مشترک کاندیدا می‌دهد. اگر قرار بود کار دست این گروه‌ها باشد، ببینید این مجلس چه از آب

درمی‌آمد! ولی این‌کار خطری هم دارد و آن این است که چون انقلاب سازمان‌داده نیست، یک لحظاتی می‌رسد که ضربه‌پذیر می‌شود؛ یعنی وقتی ضربه می‌رسد، اقلیت‌های کوچک می‌توانند فوراً خودشان را جمع و جور کنند، ضربه را تحمل و دفع کنند، اما توده‌ی عظیم نمی‌تواند، زیرا هر لحظه آماده نیست که جلوی ضربه بایستد. و ناچار این شکل تماس مستقیم با مردم و در عین حال امکان سازماندهی عظیم دربرگیرنده‌ی همه‌ی مردم حل نمی‌شود مگر با جبهه‌ای اسلامی که شرحش را قبل از این دادم.»

نکته‌ی مثبت سوم *انقلاب*

«نکته‌ی مثبت سوم انقلاب این است که به‌تدریج یک خط روشنفکری واقعی اسلامی در حال پیدا شدن و در حال قوت گرفتن است. خارج از آن قشری‌گری واقعی گروهی از روشنفکرنمایان امروزی، که واقعیت همه چیز را قربانی چند ایده‌ای می‌کنند، که از لحاظ علمی هم معلوم شده اکثراً غلط می‌باشد، روشنفکر جدیدی در حال ولادت است که می‌خواهد پایه‌ی کار را براین بگذارد که واقعیت چیست؟ و اسلام برای این واقعیت به‌طور عینی و روزمره، چه واقعیتی می‌جوید و برای رسیدن به‌آنچه راه‌حل مشخصی ارائه می‌دهد؟ این روشنفکر با این خط پیش می‌رود. همین خط است که جهاد سازندگی را به‌راه انداخته و به‌پیش برده است. نمی‌گویم که از لحظات اول این خط، نتایج بسیار درخشانی از خود نشان داده است، بلکه منظور نظر من این است که همین امور حاکی از این هستند که مردم ما بر جستجوی راه‌حل اسلامی، برای واقعیتی که با آن روبرو می‌باشند، هستند و این امر، نکته‌ی بسیار روشن و گرانقدری است؛ یعنی همان نقطه‌ی روشنی که در صدر اسلام پیدا شد. در آن زمان هم، در میان خط‌های روشنفکری، گروه‌های زیادی بودند تا آنکه نورمحمدی آمد و همه‌ی آنها را در تاریکی قرار داد. ابوالحکیم را ابوجهل کرد؛ ابوجهل قبل از نورمحمدی، پدر حکمت زمان خودش بود و یک نوع بیان‌کننده‌ی جناح روشنفکری عصر خویش به‌شمار می‌رفت، اما اسلام آمد و برای هر واقعیتی یک راه‌حل روشنی پیدا کرد و جلو رفت.»

«آن نکته‌ی مثبت پیدایش خط روشنفکری اسلامی همین است که روز اول که ما به‌تهران آمدیم، دانشگاه تقریباً در تصرف این گروه‌هایی بود که دم از روشنفکری می‌زدند؛ ولی هم‌اکنون تحقیقات از تصرف این گروه‌ها بیرون آمده است و سایر دانشگاه‌ها نیز در همین حالت هستند و این جریان هم‌اکنون قوت می‌گیرد و امیدواریم که آن ضعف‌های دیگر را، که برشمردیم، به‌تدریج جذب کند و از بین ببرد.»

نکته‌ی مثبت چهارم انقلاب

«نکته‌ی مثبت چهارم انقلاب ایران، این است که گرچه این گروه‌های مارکسیستی وجود دارند و خیلی هم فعالند، اما اینها که در زمان مصدق از لحاظ ایدئولوژی بر ما غلبه داشتند، هم‌اکنون بسیار مغلوب شده‌اند. در زمان مصدق، ما حرفی برای زدن نداشتیم و اگر هم داشتیم، پیدا نکردیم. آن‌وقت‌ها ابداً ممکن نبود که اینها به‌مناظره دعوت بکنند و ما قبول کنیم. امروزه، دقیقاً برعکس شده است، ما دعوت به‌مناظره می‌کنیم و آنها نمی‌پذیرند. امروزه، الحمدالله، ما از لحاظ ایدئولوژیک و فکری قوی‌تریم. خود شما که در اروپا هستید، می‌دانید که مارکسیسم در «بحران» است و بحران بسیار عمیقی. حملات زیادی علیه مارکسیسم می‌شود و به‌قول «کلتی»: «این حمله‌ها دیگر از بورژوازی نیست، از خود مارکسیسم به‌مارکسیسم است.» آقا، این راه‌حل‌ها که شمرده بودی، این تزها که ارائه داده بودی، باطل از آب درآمده‌اند و هم‌اکنون در برابر مسائل مهمی قرارگرفته‌ای که برای آنها جوابی نداری.»

«برای مسئله‌ی رشد اقتصادی، که یکجا می‌انجامد، جوابی نداری. آن سرانجام خوشی که برای او پیش‌بینی کرده بودی، غلط از آب درآمده است و برعکس آن، اگر همین جریان رشد فعلی کشورهای صنعتی ادامه پیدا کند، اول قرن بیست‌ویکم نابودی در کار است و نه رشد. راه‌حل‌های تو برای مسئله‌ی نابرابری و برابری اجتماعی ناکام درآمده‌اند. هر جا رفتی برابر درست کنی، بدترین نابرابری‌ها را به‌وجود آوردی. بسیاری مسائل دیگر که برای تو لاینحل مانده است.»

«مارکسیست‌های ایرانی هم، که در زمینه‌ی واقعیت اجتماعی ایران گیج اندر گیج هستند، و چون در زمینه‌های جدید اجتماعی ایران آقایان «متروپول» (کشور مادر) فکری نکرده‌اند، اینها هم حرفی برای زدن ندارند؛ این است که زمینه‌ی به‌اصطلاح ایدئولوژیک جامعه‌ی ایرانی سالم است و این امر به‌سلامت جامعه کمک کرده است. این‌طور نیست که مردم چیزی نفهمند و گیج باشند. نه، مردم می‌دانند که اینها چیزی در چنته ندارند. الحمدلله! آن دعوت ما به‌بحث آزاد و چند بحث آزادی که انجام گرفت، به‌نزد جوان‌های دانشجو و دیگران این را معلوم کرد که دست ما پُر است و آنها دستشان خالی است؛ و این نکته‌ی مثبت بسیار مهمی است.»

نکته‌ی مثبت پنجم انقلاب

«نکته‌ی مثبت پنجم انقلاب ایران، روحیه‌ی عمومی است. یعنی جامعه‌ی ما برای قبول فداکاری آماده است. بنابراین اگر ما بخواهیم برای حل مشکلات خود، راه‌حل‌های انقلابی پیشنهاد بکنیم، جامعه زودتر و صمیمانه‌تر دنبالش می‌رود تا اینکه راه‌حل‌های «اصلاح‌طلبانه» یا به‌اصطلاح «رفورمیستی» به‌او عرضه بشوند؛ زیرا که خود جامعه می‌داند که چیزی توی این راه‌حل‌های «اصلاح‌طلبانه» نیست و دردی را دوا نخواهد کرد.»

«دلیل من همین روحیه‌ی عمومی است که مثلاً در مورد ملی‌کردن بانک‌ها خود را نشان داد که باعث شد که قوانین به‌سرعت رد بشوند و به‌تصویب برسند و اجرا گردند. این حکایت از آن روحیه‌ی انقلابی عمیق در جامعه‌ی ما می‌کند و بسیار نویدبخش است. خود همین مسئله ـ که من از وقتی به ایران آمده‌ام، اصلاً حتی به‌روزنامه هم نمی‌رسم و اگر کار دیگری نباشد از صبح تا آخر شب باید منبر بروم و حرف بزنم ـ حکایت از این می‌کند که جامعه آتش دارد و آماده است که براساس واقعیت‌های محسوس خویش، راه‌حل‌ها را گوش بدهد و در صورتی که این راه‌حل‌ها را به‌او ارائه بدهید، آماده هست که آنها را دنبال کند و اجرا نماید.»

«و به‌همین دلیل است که بخش مهمی از تبلیغات آن ۲۰۰ روزنامه‌ای که علیه

اسلام تبلیغ می‌کنند، به‌این اختصاص داده شده است که این روحیه‌ی عمومی را خنثی بکنند و از بین ببرند. مثلاً همین دیروز که در اراک بودیم و با بلندگو اعلام می‌کردند من برای سخنرانی فلان‌ساعت در فلان‌جا خواهم بود، یک کسی، که به‌اصطلاح خودش را مارکسیست می‌خوانده، توی بلندگو کلمه‌ای راجع به‌من گفته بود. بیش از ۲۰۰۰ تلفن به‌آن مرکز شد و از خود آن ساختمان بیش از ۲۰۰ نفر به‌آن شخص رفتند و گفتند چرا این حرف را گفتی، فوراً ثابت کن! و او هم که نتوانسته ثابت کند، همان فحش به‌روزنامه‌ی بنی‌صدر را تکرار کرده بوده است و مردم به‌او گفته بودند که چرا این حرف را زدی. این روحیه‌ی مسئول و مراقب و خواهان و جویا، از نظر سیاسی، در تاریخ ما و به‌خصوص در تاریخ معاصر ما، به‌احتمال قریب به‌یقین دیده نشده است؛ یا آن موقع که چلنگر یک کاریکاتوری کشیده بود، دستجات مختلف رفتند آنجا که باید اثبات کنی. البته این روحیه‌ی عمومی را باید بارور کرد و نباید رها بشود. وقتی ما خود به‌این روحیه توجه نکنیم، از دیگران چطور انتظار داشته باشیم؟»

نکته‌ی مثبت ششم انقلاب

«ششمین جنبه‌ی مثبت وضعیت امروزی ایران این است که در توده‌ی اداری و لشکری کشور، به‌تدریج و البته به‌زحمت، نسبت به‌سرنوشت ایران حساسیت به‌وجود آمده است. نه اینکه لاقید باشند نسبت به‌خطری که ایران را تهدید می‌کند؛ و اگر ما یک مقدار درست عمل بکنیم، می‌توانیم این حساسیت را به‌یک عقیده‌ی استواری در خدمت انقلاب اسلامی مبدل بکنیم. در نتیجه‌ی این‌کار، ارتش که از نظر کادر رهبری اطمینان‌بخش نشده است، اما از نظر توده‌ی ارتشی روزبروز اطمینان‌بخش‌تر می‌شود، در همان راه‌پیمایی وحدت، این روحیه‌ی بسیار مثبت افراد ارتشی نسبت به‌انقلاب بسیار قابل ملاحظه بود و جلب توجه می‌کرد. در نتیجه ما اکنون چون می‌توانیم به‌گروه‌های پایین سازمان اداری و ارتشی تکیه کنیم، آن ضعف‌ها را در رده‌های پایین نداریم. ضعف ما کادرها هستند که به‌نظر من، چون دولت روش انقلابی در پیش نگرفت، این ضعف تشدید هم شده است.»

نکته‌ی مثبت هفتم *انقلاب*

«هفتمین نکته‌ی مثبت بسیار نویدبخش، این است که طلبه‌های ما به‌متفکران جوان زیاد تمایل پیدا کرده‌اند و مایل هستند در خط مسئولیت‌های بزرگ زمان قرار گیرند، چون من با اینها زیاد سر و کار دارم، می‌بینم که غیر از طلبه‌های بیست سال پیش هستند؛ در آن هواها نیستند، در هواهای دیگری هستند که باز اگر این خوب مراقبت بشود، جامعه‌ی ما می‌تواند به‌نسل شما امیدوار باشد که جناح روشنفکر و مذهبی‌اش با هم سازگاری خواهند داشت در پیش بردن اسلام؛ و خود وجود این طلاب جوان بعضی تمایلاتی را که بخواهند در بالا، خلاف جهت ما، اقدام بکنند، تهدید می‌کند و بازمی‌دارد و این خود نکته‌ی مثبتی است.»

نکته‌ی مثبت هشتم *انقلاب*

«هشتمین نکته‌ی مثبت این است که اگر چنانچه در گردانندگان هنوز تمایل به‌وحدت سازمانی به‌وجود نیامده است، این تمایل در بین نیروهای جوان زیاد است و هیچ میل ندارند که اختلافی در رأس باشد و عمداً این اختلاف‌ها را اگر هم ببینند، پرده‌پوشی می‌کنند.»

نکته‌ی مثبت *نهم انقلاب*

«نهمین نکته‌ای که باید عرض کرد و نتیجه‌گیری نمود و مورد ارزیابی قرار داد، این است که فرهنگ سیاسی ایران، مثل فرهنگ سیاسی دوران مصدق نیست که دو خط بود: یکی مارکسیسم این‌ور خط، که یک جناح‌هایی را تصرف کرده بود، و یکی غیرمارکسیسم، که در عمق جریان رنگ مذهبی داشت، ولی به‌تدریج که از عمق به‌بالا می‌آمد، رنگ مذهبی‌اش کم می‌شد و رنگ ملیتش قوی‌تر می‌شد. اکنون نه مثل زمان مصدق است و نه مثل بعد از آن زمان، که تا سال ۴۲ بود، که یک نوع بی‌میلی و انزجار نسبت به‌مبارزه‌ی سیاسی بود و نه مثل دوره‌ی ۱۵ خرداد و نه مثل سال‌های ۵۳ ـ ۱۳۵۲، که در

این سال‌ها استفاده از مذهب در یک جناحی و «نو» کردن مذهب به‌قبول عناصر «علمی» جزء فرهنگ سیاسی ابزار بود و این جناح‌ها می‌خواستند با این علمی کردن‌ها به‌مذهب تحرکی بدهند.»

ولی اکنون دیگر جریان مثل آن زمان‌ها نیست. همین پیش‌نویس قانون اساسی شاهد است و همین تصمیمات شورای انقلاب شاهد است که در مذهب، آن آمادگی لازم به‌وجود آمده است که آنچه را که لازمه‌ی پیشواز انقلاب است، بگوید.»

«نمی‌گویم مقاومت‌ها نیست، زیاد هستند، اما خود مذهب توانایی خنثی کردن آن مقاومت‌ها را دارا شده است. بنابراین، بیان سیاسی مذهب، می‌تواند به‌خود مذهب تکیه داشته باشد و نه به‌سراغ فلسفه‌ی ارسطویی برود و نه به‌سراغ افلاطون و نه حرف‌هایی بزند که دیگران هیچ جرأت هم نمی‌کردند بزنند. مقصود حرف‌های کسانی است که به‌اصطلاح رفته بودند عناصری بیاورند که مذهب را «نو» کنند.»

«این ۸۵ درصد صنایع ایران، که ملی شده است، در هیچ کدام از آن رژیم‌های سوسیالیستی تا به‌این حد نشده است. در هیچ‌کدام از پیشنهادهایی که گروه‌های سیاسی کرده‌اند، چنین خبری نبوده است. این برنامه از آنجا نمی‌آید که جناح اسلامی خواسته باشد «رقابت» با دیگران بکند که بفرما، تو می‌گفتی اسلام نمی‌تواند، این جوابت...! بلکه مسئله همان است که گفتم، که اسلام دارد برای واقعیت‌ها راه‌حل پیدا می‌کند. اگر شما بروید و وضع صنایع را مطالعه کنید، ملاحظه می‌کنید که به‌طور ملموس برای این مشکل، راه‌حل دیگری وجود نداشته است و این مذهبی که می‌گفتند زیر بار واقعیت نمی‌رود، حالا منتهای توانایی را برای قبول واقعیت دارد و حاضر هم هست که تا آخر خط برود.»

همین امر که مثلاً از کتاب «اقتصاد توحیدی» متجاوز از یک میلیون نسخه چاپ شده است، و هیچ کتابی این مقدار وسعت انتشار نداشته، نشان می‌دهد که هم زمینه‌ی قبول اسلام خاصی، که راه‌حل مسائل را دربردارد، در جامعه‌ی ایران قوی است و هم اینکه در خود اسلام، وقتی پیام صاف اسلامی را گرفتی،

راه‌حل انقلابی وجود دارد و جامعه خواهان او می‌باشد و دنبال این دین می‌رود.»

ارزیابی در مجموع

«ارزیابی من این است که اگر ما موفق بشویم یک رهبری منسجمی، یک جبهه‌ی اسلامی قوی و یکدست حزب خدا را درست بکنیم، می‌توانیم با موفقیت برنامه‌ی انقلاب اسلامی را با همه‌ی صراحت و وضوح، ان‌شاءالله، به‌نتیجه برسانیم. گیر کار ما در این دو زمینه است و گیر محوری هم هست. اگر موفق شدیم تا آن رهبری توانا را به‌وجود آوردیم، آن سازمان لازم را به‌وجود آوردیم که هر مسلمانی که خواست در خدمت عقیده عمل کند، در این حزب خدا بود، و در این رهبری حاضر بود، پیروز شده‌ایم و باتوجه به‌این نکات مثبت و منفی از لحاظ سیاسی، ایران امروز توانایی غلبه بر مشکلات این زمان را ان‌شاءالله داریم؛ خصوصاً به‌اینکه ما فرصت آزمایش دیگری هم نداریم. مشکل بسیار زیاد است، خیلی خیلی بیشتر از آنکه فکر می‌کردیم و تحلیل می‌دادیم. دولت بازرگان ۴/۵ میلیارد دلار کسر دارد یعنی ۲۰ سال بعد فاجعه رخ خواهد داد. بنابراین فکر نکنید فرصت زیاد است، اگر این نشد، یکی دیگر. خیر! ما هستیم و پول نفت که بیست سال دیگر تمام می‌شود.»

«یا می‌خواهیم انقلابی عمل کنیم و اقتصاد ایران را دگرگون کنیم یا نه. دیروز هم در وزارت دارایی به‌آنها گفتم: اگر به‌اسلام و ملت عقیده ندارید، پیشکش! لااقل فکر زندگی خودتان و بچه‌هایتان باشید. اگر بخواهید عمر این اقتصاد را، که ده، بیست سال هم بیشتر نیست، طولانی کنید، باید لااقل برای هر نفری که کار اداری دارد، ده نفر کار تولیدی کنند نه اینکه مثل امروز برای هر یک کارگر مولد، یک کارگر مصرف‌کننده داشته باشیم. بیخودی هم نگویید کار نیست. کار تولیدی زیاد است، شما نیستید تا انجام دهید. ولی فرصت آزمایش دیگری نداریم. یادتان باشد که انقلاب وارد مرحله‌ای می‌شود که تحت عنوان «ایران در پرتگاه» سخنرانی کردیم. در شهرها و در همه جا همان مسائل سابق هست و خودتان بروید و امتحان کنید، آزمایش کنید، بررسی کنید، ببینید

همان خطرات سابق سر جای خود باقی مانده‌اند یا خیر؟ همان اقتصاد و همان وضعیت و همان حالت فلج و شدیدتر هم شده‌اند، چون هرچه بوده غارت کرده‌اند و بیرون برده‌اند.»

«حال که فرصت آزمایش دیگری نداریم، ناچار باید این آزمایش را پیروز بشویم. در این آزمایش حتماً باید موفق بشویم، و اگر باید حتماً موفق بشویم، باید یک مقدار این گیرودارها را کنار بگذاریم؛ خودمان را از آن تصورها که داشتیم و خوب و بدی‌ها، که نسبت به‌هم می‌گفتیم، خالی کنیم و تمایلات روحی همدیگر را در یک وحدت ذوب کنیم؛ و کسی غیر از شما جوان‌ها نمی‌تواند این‌کار را بکنند. اگر همین دوکار راکردیم، در انسجام رهبری و ایجاد سازمانی که معرف اسلام باشد و اسلامی عمل کند، موفق شده‌ایم. زمینه‌های موفقیت هم زیاد هستند، همان‌طور که زمینه‌های شکست وجود دارند. اگر در این کارها موفق نشویم، با کمال تأسف احتمال شکست خیلی زیاد خواهد بود.»

موفق و منصور باشید.
به‌امید پیروزی انقلاب اسلامی ایران و عالمگیر شدن آن
والسلام‌علیکم.[1]

---

۱ ـ صد مقاله، *ابوالحسن بنی‌صدر*

حوادث تبریز و آذربایجان، آغاز ماجرا

در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۸، وقایع مهمی در تبریز و بعضی از شهرهای آذربایجان رخ داد که به‌وجودآورنده‌ی این حوادث، حزب خلق مسلمان (طرفدار مرحوم آیت‌الله شریعتمداری) بود. ایشان با ولایت مطلقه‌ی فقیه نظر موافق نداشت. این حزب، که گردانندگانش اغلب از شخصیت‌های معروف تُرک‌زبان بودند، سعی داشتند آذربایجان را به‌شکل خودمختاری درآورند و سپس ـ شاید ـ این قسمت مهم را از ایران جدا سازند. در طول تاریخ معاصر، این خطّه دو بار این سرنوشت را پیدا کرده بود، ولی مردم این سامان در هر دو بار حاضر به‌جدایی از ایران نشده بودند...

اولین بار نغمه‌ی جدایی آذربایجان را «شیخ‌محمد خیابانی» سازکرد و نام آذربایجان را به «آزادستان» تغییر داد که توسط مخبرالسلطنه هدایت، دولت او که داشت شکل می‌گرفت، به‌هم ریخت و خود وی دست به‌خودکشی زد. همکار و همراه او، بادامچیان، نیز به‌روسیه گریخت.

دومین بار که آذربایجان از ایران جدا شد، سال ۱۳۲۴ بود. این بار دولت اتحاد جماهیر شوروی، «میرجعفر پیشه‌وری» را، که سال‌ها در روسیه زندگی کرده او یکی

از کمونیست‌های معروف زمان خود بود و در جمهوری گیلان سمت وزارت کابینه‌ی میرزاکوچک‌خان را داشت، مورد حمایت مستقیم و علنی قرار داد. پیشه‌وری کابینه‌ای تشکیل داد و خود را «باش‌وزیر» (نخست‌وزیر) نامید. حکومت میرجعفر پیشه‌وری، بیش از یک‌سال طول نکشید که بر اثر سیاست ماهرانه‌ی مرحوم قوام‌السلطنه ـ نخست‌وزیر وقت ایران ـ روس‌ها از پیشه‌وری و یارانش خواستند ایران را ترک گفته و به‌روسیه‌ی شوروی بروند و چند سال بعد پیشه‌وری را در یک حادثه‌ی ساختگی رانندگی به‌قتل رساندند.

هم‌زمان با تظاهرات وسیع حزب خلق مسلمان در مرکز، در بعضی از شهرهای آذربایجان، تظاهراتی به‌طرفداری از مرحوم آیت‌الله شریعتمداری، انجام شد. در این تظاهرات خیابانی، شهر تبریز (شهر مرکزی آذربایجان) بیش از دیگر شهرهای آذربایجان حادثه‌آفرین بود.

چندین درگیری مهم بین طرفداران آیت‌الله شریعتمداری و کمیته‌های سپاه پاسداران روی داد. سرانجام، سپاه پاسداران به‌تظاهرکنندگان پیروز شدند و تعدادی از عاملان مهم این حوادث را، که می‌رفت همه‌گیر شود، دستگیر ساخت. عده‌ی سران آشوبگران اصلی، که ۷ نفر بودند، پس از دو روز محاکمه‌ی علنی در دادگاه انقلاب، دادگاه رأی خود را به‌این شرح اعلام داشت:

بسمه‌تعالی

دادگاه انقلاب اسلامی تبریز، ویژه‌ی نظامیان، پس از ۴۸ ساعت شور و بررسی و باتوجه به‌مدارک مکشوفه، رأی خود را درباره‌ی متهمین پایگاه هوایی تبریز به‌این شرح صادر نمود:

۱ ـ سرگرد هوایی میرحیدر مخیر، فرزند ابراهیم

۲ ـ ستوان یکم الله‌وردی حاج‌اسفندیاری، فرزند عباسقلی

۳ ـ استوار یکم سیدمهدی بابایی‌فرشباف، فرزند میرعلی

۴ ـ گروهبان یکم سیروس پذیره، فرزند مهدی
هرکدام از چهار نفر متهم مذکور به‌جرم اقدام علیه حکومت جمهوری اسلامی و شرکت در بازداشت فرمانده‌ی پایگاه و دستور تیراندازی به‌طرف متصدی پاک‌سازی پایگاه، تهدید به‌مخالفت از فرود هواپیما به‌وسیله‌ی توپ، شرکت در اخراج اسلحه‌ی غیرمجاز پایگاه و سوءاستفاده از آن، شرکت در حمله به‌رادیو و تلویزیون، پیشنهاد قرائت قطعنامه مبنی به‌برکناری فرمانده‌ی پایگاه، توطئه به‌منظور تجزیه‌ی آذربایجان و لغو دستور فرماندهی مبنی بر شرکت پرسنل جهت حفظ نظم برگزاری نماز جمعه، شرکت در متوقف کردن آمبولانس حامل افراد مصدوم، خلع سلاح محافظ آمبولانس.
باتوجه به‌دلایل و شواهد موجود در پرونده و شهادت شهود، محارب با خدا و رسول خدا، مفسد فی‌الارض شناخته شده و محکوم به‌اعدام گردیدند. حکم صادره، ساعت ده شب روزگذشته (۱۳۵۸/۱۱/۶)، به‌اجرا گذاشته شد.

محکومین به‌زندان
۱ ـ گروهبان یکم اکبرعبدالله کاظمی‌نژاد، فرزند بیوک، به‌جرم شرکت در بازداشت فرمانده‌ی پایگاه و اقدام علیه جمهوری اسلامی... تصرف رادیو و تلویزیون تبریز، محارب با خدا و رسول خدا شناخته شد و به‌علت ناآگاهی متهم با یک درجه تخفیف، به‌حبس‌ابد محکوم گردید.
۲ ـ ستوان دوم کریم زبردست، فرزند نوروز، به‌جرم شرکت در تصرف رادیو و تلویزیون تبریز و لغو دستور فرمانده‌ی پادگان، ممانعت پرسنل هوایی در حفظ نظم برگزاری نماز جمعه، همکاری با حزب خلق مسلمان، همکاری و توطئه با افراد اخلالگر در داخل پایگاه، به‌ده سال حبس تأدیبی محکوم گردید.
۳ ـ گروهبان دوم خلیل چرندایی، به‌جرم تیراندازی به‌طرف گروهبان سیدی، شرکت در خلع سلاح پرسنل، شرکت در محاصره‌ی دایره‌ی پاک‌سازی پایگاه و لغو دستور فرماندهی پایگاه مبنی بر شرکت پرسنل در نماز جمعه، مجرمیت وی از نظر دادگاه محرز ولی به‌علت کیفیات مخففه، به‌ده سال حبس تأدیبی محکوم گردید.

۴ ـ گروهبان دوم بهرام شهسواری، به‌جرم تنظیم و تحریر مطالب تحریک‌آمیز علیه جمهوری اسلامی ایران، اهانت به‌مقام رهبری و ایجاد اغتشاش در پایگاه، به‌سه سال حبس تأدیبی محکوم گردید.

۵ ـ گروهبان یکم سلمان جعفرپور، به‌جرم شرکت در راه‌پیمایی برای تصرف رادیو و تلویزیون تبریز، ایجاد آشوب و بلوا، مجرمیت نامبرده محرز و باتوجه به‌کیفیات مخففه‌ی موجود، به‌دوازده ماه حبس تأدیبی محکوم گردید.

۶ ـ گروهبان یکم محمدرضا عبدالهی، به‌جرم شرکت در تظاهرات توطئه‌آمیز حزب خلق مسلمان، با اخراج از ارتش جمهوری اسلامی ایران، به‌شش ماه حبس محکوم گردید.

۷ ـ گروهبان یکم رحیم...، به‌جرم لغو دستور فرماندهی پایگاه مبنی بر شرکت پرسنل جهت حفظ نظم برگزاری نماز جمعه، مجرمیت نامبرده محرز ولی به‌علت کیفیت مخففه، با اخراج از ارتش جمهوری اسلامی ایران، به‌شش ماه تبعید به‌شهرستان یزد، محکوم گردید.

تبعیدشدگان

این هفت نفر به‌جرم شرکت در توطئه علیه جمهوری اسلامی، به‌تبعید حداقل تا دو سال با انجام خدمت در شهرستان‌ها محکوم گردیدند:

۱ ـ همافر دوم اسعد فاضل به‌بندر جاسک.
۲ ـ استوار دوم حسین خامه‌چی به‌پایگاه وحدتی دزفول، به‌مدت دو سال.
۳ ـ کارمند احمد سعیدپناه به‌پایگاه وحدتی دزفول.
۴ ـ گروهبان یکم علی‌اصغر رجبی‌سعدآبادی به‌پایگاه شاهرخی همدان.
۵ ـ ستوان دوم ایمن قوشچی به‌پایگاه شاهرخی همدان.
۶ ـ گروهبان دوم منوچهر صمدزاده به‌بندرعباس.
۷ ـ گروهبان شه‌بخت پینه‌دوز به‌پایگاه اصفهان.

اطلاعیه‌ی آیت‌الله شریعتمداری

این‌اعلامیه، روز ۶ آذر ۱۳۵۸، از سوی مرحوم آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری

انتشار یافت:

«اهالی محترم آذربایجان شرقی و غربی و آقایان حجج‌الاسلام و علمای اعلام تبریز و ارومیه دامته‌توفیقهم.

با ابلاغ سلام، به‌اطلاع می‌رساند ناراحتی شما عزیزان و مردم غیور آذربایجان را درک کرده‌ایم. بدین منظور، امروز نماینده‌ی حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی، به‌اتفاق عده‌ای از اعضای شورای انقلاب، به‌منزل ما تشریف آورده و در محیط دوستانه با آنان مذاکراتی به‌عمل آمد و قرار شد از این ببعد، امور مربوط به‌آذربایجان شرقی و غربی، بدون اطلاع و مشورت قبلی این‌جانب، انجام نگیرد. لهذا هیئتی از شورای انقلاب، با شرکت نمایندگان ما، عازم تبریز خواهند شد. اگر لازم باشد به‌ارومیه هم سفر خواهند کرد و در جزئیات و خصوصیات با نمایندگان شما مذاکره خواهند کرد. بنابراین لازم است که از هرگونه تشنج و اضطراب و اخلال در نظم، جداً پرهیز شود تا آقایان بتوانند در محیط آرام مشکلات و نارسایی‌ها را بررسی نمایند و به‌اطلاع این‌جانب برسانند. پس از مطالعه‌ی گزارش هیئت، نظر قطعی این‌جانب اعلام گردید.»

والسلام و علیکم و رحمت‌الله و برکاته
۱۷ محرم‌الحرام ۱۴۰۰ ـ سیدکاظم شریعتمداری

جزئیات وقایع آذربایجان آن روز، مورد بحث تمام محافل موافق و مخالف بود و نشریات، گزارشگران خود را برای تهیه‌ی گزارش به‌تبریز فرستادند.

روزنامه‌ی اطلاعات این گزارش را از قول خبرنگار خود، روز شنبه، ۱۷ آذر ۱۳۵۸، در شماره‌ی ۱۶۰۲۰، به‌چاپ رساند:

تبریز ـ از خبرنگار اطلاعات:

... در پی صدور اطلاعیه‌ی حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج سیدکاظم

شریعتمداری، در خصوص اصلاح مواد ضد و نقیض قانون اساسی، در تأیید نظریه‌ی ایشان، در تبریز و دیگر شهرستان‌های آذربایجان تظاهراتی آغاز شد... از سوی دیگر، چهارشنبه شب گذشته، مردم آذربایجان پس از شنیدن خبر حمله‌ی گروهی مسلّح به‌منزل حضرت آیت‌الله شریعتمداری، شبانه به‌خیابان‌ها ریختند و توطئه‌ی حمله را محکوم کردند.

پنجشنبه‌ی گذشته، گروه کثیری از اهالی تبریز و دیگر نقاط، در میدان نماز تبریز گرد آمدند و نسبت به‌محاصره‌ی منزل حضرت آیت‌الله شریعتمداری شدیداً اعتراض کردند و خواستار دستگیری عاملان این حادثه و ابطال رفراندوم قانون اساسی و لغو سانسور از رادیو و تلویزیون شدند.

اشغال رادیو و تلویزیون

اجتماع‌کنندگان، پس از استماع بیانات چند سخنران و دادن شعارها علیه بعضی از مقامات دولتی، عازم مرکز رادیو و تلویزیون آذربایجان شرقی شدند و با گفتن تکبیر، این مرکز را به‌تصرف خود درآوردند و با قطع اخبار ساعت ۲ صدای جمهوری اسلامی، اعلامیه‌های حضرت آیت‌الله شریعتمداری را قرائت کردند.

سپس اعلامیه‌های مردم و گروه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و حزبی و اعلام پشتیبانی از آنان پخش شد. ساعت ۲ و ۴۵ دقیقه‌ی بعدازظهر پنجشنبه‌ی گذشته، اخبار مستقیم سراسری از صدای جمهوری اسلامی ایران قطع شد و گوینده‌ی محلی رادیو تبریز اعلام کرد:

«توجه فرمائید! توجه فرمائید! ساختمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی آذربایجان، مرکز تبریز، در اشغال برادران واقعی آذربایجان خط آیت‌الله شریعتمداری می‌باشد و از این ساعت ببعد تنها با پخش اعلامیه‌های حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان شاخه‌ی تبریز و دیگر گروه‌های وابسته به‌آن اقدام خواهد کرد.»

پس از توضیحات گوینده‌ی محلی، اعلامیه‌ی صادره از سوی حضرت آیت‌الله شریعتمداری، در زمینه‌ی لزوم اصلاح موادی از قانون اساسی به‌طور کامل پخش شد و آنگاه متن اعلامیه‌ی حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان شاخه‌ی تبریز به‌زبان‌های فارسی و آذری، پخش گردید و مردم به‌حفظ آرامش خوانده شدند.

آنگاه اعلامیه‌ی دیگر حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان پخش شد. در این اعلامیه، دستگیری و محاکمه‌ی متجاوزین به‌خانه‌ی حضرت آیت‌الله شریعتمداری و کسانی که به‌ایشان توهین کردند، از سوی مردم آذربایجان، تقاضا شده، هم‌چنین در اعلامیه آمده است که استاندار فعلی، دیگر استاندار آذربایجان غربی نیست و از این پس باید انتصاب مقامات این استان با تأییدات حضرت آیت‌الله شریعتمداری باشد.

در قسمت‌های دیگر این اعلامیه آمده است: «از آنجایی که آذربایجان در تمام لحظات حساس تاریخی، پاسدار تمامیت ارضی و استقلال کشور ایران بوده و همه‌ی حقوقی که (تاکنون) زایل شده و هم‌چنین همه‌ی حقوقی که به «خلق کُرد» داده می‌شود، باید به‌خلق آذربایجان هم داده شود و مسببین خونریزی‌های روز ۱۳۵۸/۹/۱۵، باید هرچه زودتر تعقیب و دستگیر شوند.

حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان شاخه‌ی تبریز، به‌همراه سایر گروه‌های سیاسی و مذهبی آذربایجان، پریروز (پنجشنبه) را راه‌پیمایی عمومی اعلام کردند و نظرات حضرت آیت‌الله شریعتمداری را در آن ابراز داشتند.»

گزارشگر روزنامه‌ی اطلاعات، گزارش خود را نسبت به‌اوضاع آن روز تبریز چنین ادامه می‌دهد: «در پی اشغال مرکز رادیو و تلویزیون تبریز، پرسنل نیروی زمینی، شهربانی، ژاندارمری، نیروی هوایی، خلبانان پایگاه جانباز تبریز و گروه‌های کثیری از طبقات مختلف مردم، پشتیبانی خود را از این اقدام اعلام کردند و تنفر خود را از حمله به‌منزل حضرت آیت‌الله شریعتمداری اعلام داشتند.»

تیراندازی

ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه‌ی روز ۱۵ آذرماه، در حالی که گروهی در تبریز در حال تظاهرات آرام بودند، به‌سوی آنها تیراندازی شد و عده‌ای زخمی گردیدند. هنگام عبور راه‌پیمایان از خیابان «شمس تبریزی»، در مقابل مدرسه‌ی «سردار ملی»، ناگهان یک گروه ۳۰ نفری به‌سوی راه‌پیمایان آتش گشودند. در این تیراندازی حدود ۲۰ نفر مجروح شدند.

از سوی دیگر، اعضای حزب موفق شدند پنج نفر از مهاجمین مسلح را دستگیر کنند؛ و در پی این تیراندازی‌ها، بازار تبریز تعطیل شد و گروه‌های دیگر، از جمله پرسنل نیروی هوایی، ژاندارمری و شهربانی، همبستگی خود را با حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان اعلام داشتند و اعضای حزب، در رابطه با این تیراندازی افراد مسلح و حمله به‌منزل حضرت آیت‌الله شریعتمداری اطلاعیه‌ای در شهر منتشر کردند.

حزب جمهوری خلق مسلمان شاخه‌ی ارومیه، روز ۱۵ آذرماه، در رابطه با حادثه‌ی هجوم عده‌ای مسلح به‌منزل حضرت آیت‌الله شریعتمداری، در قم نیز اطلاعیه انتشار داد و ضمن محکوم کردن عاملان این واقعه، که منجر به کشته شدن یکی از محافظین منزل آیت‌الله شریعتمداری شد، با تأکید یادآور شد به‌هیچ احدی اجازه‌ی توهین به‌ایشان را نداده و تا آخرین نفس در راه اسلام و مرجع تقلید خود جانفشانی خواهند کرد.

از سوی دیگر، حزب خلق مسلمان شاخه‌ی خوی نیز با ارسال تلگرافی به‌حضور حضرت آیت‌الله شریعتمداری، نسبت به‌این واقعه به‌شدت اظهار تأسف کرد.

روز ۱۴ آذرماه، مهندس مهدی بازرگان، در پیامی، عاملان حوادث تبریز را افراد فرصت‌طلب و غیر مسئول خواند و در پی این پیام مهندس بازرگان، یکی از

روحانیون، در صدا و سیمای جمهوری اسلامی مرکز آذربایجان شرقی حضور یافت و ضمن انتقاد از پیام مهندس بازرگان، اظهار کرد: «بهتر بود آقای بازرگان پس از تحقیق و بررسی لازم، پیام خود را به‌خلق آذربایجان می‌رسانید و معلوم نیست که این چه تهمتی است که ایشان به‌مردم این منطقه وارد می‌کند.»

وی افزود: «در جریان راه‌پیمایی روز ۱۶ آذرماه تبریز و به‌دنبال آن اشغال مرکز رادیو و تلویزیون، نه کمونیست‌ها، نه چپ و نه راست و نه دیگرگروه‌ها و افراد ضدانقلاب شرکت داشتند، بلکه خود ملت در پشتیبانی از مرجع تقلیدشان و اینکه چرا به‌منزل حضرت آیت‌الله شریعتمداری حمله ناجوانمردانه شده، دست به‌چنین کاری زده‌اند. آقای بازرگان توجه داشته باشند که ملت آذربایجان همیشه از چپ و راست و ضدانقلاب تنفر داشته. این ملت همیشه شعارش «لااله‌الاالله» بود و خواهان حفظ تمامیت ایران است و این ملت می‌فهمد که چرا و به‌چه علتی دست به‌این عمل زده شده است؛ و موقعی که در شب رفراندوم عکس آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری از تلویزیون نشان داده شد، ولی اعلامیه‌ی شخصی به‌نام «شیخ‌صادق» پخش گردید، مراتب را کراراً گوشزد کردند که اخبار به‌طور صحیح باید پخش شود، ولی به‌این درخواست کوچک‌ترین توجهی نشده. روی این اصل بود که ملت قیام کرد و آمد این محل را (رادیو و تلویزیون) تحویل گرفت. مردم تبریز، به‌رهبری عالیقدر امام خمینی معتقد است و رهبری ایشان را قبول دارد. ملت آذربایجان به‌حضرت آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری مقلد بوده و فرامین او را گردن می‌نهد. بنابراین لازم است به‌افکار و عقاید معظم‌له در مملکت احترام لازم قائل بشوند.»

نمایش فیلم و اجتماع مردم

خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات، گزارش خود را چنین ادامه می‌دهد: «ساعت ۹ و

۳۰ دقیقه‌ی روز ۱۵ آذرماه، فیلم اجتماع مردم و اشغال رادیو و تلویزیون تبریز از طریق تلویزیون پخش گردید... در همان ساعت، پیامی تلفنی که از آیت‌الله شریعتمداری دریافت شده بود، به‌این شرح از رادیو و تلویزیون پخش شد:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

«ملت مبارز و شریف ایران و اهالی محترم آذربایجان، مملکت ما در حال حاضر روزهای حساس را می‌گذراند و لازم است که از تشنج و اخلال پرهیز شده و باید سعی و کوشش کنیم که امنیت کامل در کشور برقرار گردد، مبادا که دشمنان اسلام و امپریالیسم و عوامل آمریکا از فرصت استفاده کرده، اسلام و مملکت را در سراشیب سقوط قرار دهند.

برادران و خواهران عزیز آذربایجانی، شنیده شده که در مصیبت وارده به‌این‌جانب سوگوار و بی‌قرار شده‌اید و غصه‌ی تازه‌ای بر غم‌های شما افزوده است. اگر احتیاج به‌اظهارنظری باشد و تظاهراتی صورت بگیرد، باید با کمال متانت و بدون تشنج صورت گیرد. چنانچه شنیده‌اید، از طرف عده‌ای ناشناس به‌کسان و علاقمندان ما ـ بدون جهت ـ حمله شده و دامنه‌ی آن به‌جلوی خانه‌ی ما رسیده و در نتیجه پاسدار پشت منزل ما، بدون هیچ بهانه، هدف قرارگرفته و شهید شده است و عده‌ای را در خیابان مجروح کرده‌اند. این حادثه‌ی عظیم بسیار اسفناک، ضربه‌ی بزرگی به‌عالم اسلام است و شهر مقدس قم، حوزه‌ی علمیه‌ی شیعیان و دارالمؤمنین و دارالایمان، اشخاص لاابالی جرأت و جسارت و هتاکی را به‌این حد و درجه رسانیده‌اند، بسیار مصیبت‌بار است که در زمان طاغوت، در بیرون منزل ما، دو نفر طلبه را کشتند و حکومت جمهوری اسلامی هم در بام اندرون جوان بی‌گناه را شربت شهادت دادند، اناالله و اناالیه راجعون؛ ولی باید صبر کرد و تحمل به‌خرج داد، به‌خاطر اسلام و حفظ کشور اسلامی ایران، باید بردباری به‌خرج داد؛ وضع مملکت را نباید متشنج کرد. از همه‌ی شما برادران و خواهران، در تمام شهرهای ایران و به‌خصوص آذربایجان شرقی و غربی و مخصوصاً اهالی محترم تبریز، تشکر و

امتنان دارم و همه‌ی شما را به‌خدا می‌سپاریم.»

السلام‌وعلیکم و رحمت‌الله و برکاته.
۱۷ محرم، ۱۴۰۰ سیدکاظم شریعتمداری

انحلال شورای پنج نفری

روز ۱۶ آذرماه، طبق اطلاعیه‌ای که از رادیو تبریز پخش شد، اعلام گردید که امام جمعه و مسئول دادگاه انقلاب اسلامی این شهر باید از سوی آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری معرفی و اعزام شود. در اطلاعیه‌ی دیگری گفته شد که شورای پنج نفری کمیته‌های تبریز، که وابسته به‌تهران بوده‌اند، منحل بوده و لازم است که پس از تأیید آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری، به‌کار مجدد خود ادامه دهند؛ و هم‌چنین اعلام شد که نظر به‌وضع موجود و اینکه مبادا عده‌ای فرصت‌طلب و عناصر ضدانقلاب از اجتماع مردم در نماز جمعه سوءاستفاده کنند، لازم است که مردم با هوشیاری کامل مواظب باشند و برای اینکه به‌انقلاب اسلامی لطمه‌ای وارد نیاید، از اجتماع در محل نماز جمعه خودداری کنند و منتظر اوامر آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری در این زمینه باشند.

روز ۱۶ آذرماه، نماز جمعه، در میدان راه‌آهن تبریز، به‌امامت آیت‌الله العظمی سیداسدالله مدنی و با شرکت گروهی از زنان و مردان شهر تبریز برقرار شد.

شرکت‌کنندگان، پس از دادن شعارهایی علیه امپریالیسم آمریکا، به‌آرامی متفرق شدند.

قطعنامه‌ی مبلغین اسلامی

روز ۱۶ آذرماه، در مسجد آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری تبریز، ضمن برگزاری مجلس ترحیم حجت‌الاسلام بنی‌هاشم، قطعنامه‌ی اتحادیه‌ی مبلغین اسلامی

تبریز، که در پنج مورد تهیه شده بود، قرائت گردید.

گزارشگر روزنامه‌ی اطلاعات، گزارش خود را چنین ادامه می‌دهد: «دیروز (۱۶ آذر) آیت‌الله حکم‌آبادی، نماینده‌ی آیت‌الله شریعتمداری در تبریز، آیت‌الله عبدالحمید و آیت‌الله واعظی اعلامیه‌های جداگانه‌ای با ابراز تنفر از حمله به‌منزل مرجع تقلید شیعیان جهان و محکوم کردن این توطئه‌ی خائنانه، مردم را به‌آرامش و بردباری دعوت کردند. هم‌چنین حجت‌الاسلام ناصرزاده نیز در یک پیام رادیویی مردم را به‌آرامش دعوت نمود و هشدار داد که اهالی نباید به‌اعلامیه‌ها و یا نوشته‌های افراد ضدانقلاب، که قصد رخنه کردن در صفوف آنها را دارند، توجه کنند.

«صبح دیروز، گروهی از نمایندگان مردم کردستان وارد تبریز شدند و پشتیبانی خود را از خواست‌های خلق آذربایجان اعلام داشتند؛ و دیروز، هم‌چنین «یوسف میرشکرایی»، سرپرست شعبه‌ی بانک ملی آذربایجان شرقی، شایعه‌ی اشغال بانک ملی شعبه‌ی تبریز را تکذیب کرد و یادآور شد که چنین موردی صحت ندارد. در ضمن از پریروز، ساختمان استانداری آذربایجان شرقی از سوی گروهی از اعضای حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان تبریز اشغال شده و استاندار آذربایجان شرقی معلوم نیست به‌کدام نقطه رفته است.»

«دیروز در تبریز اعلام شد که در تعقیب خواست‌های حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان، آقایان «مجید حسین‌خواه» و «مهندس فرهنگ‌پور» و «مهندس خسروشاهی»، اعضای شورای مدیریت شهرداری تبریز، از این تاریخ در شهرداری تبریز سمتی ندارند، و آقای «حسن خاکستری» به‌عنوان معاون مالی و اداری، امور شهرداری را زیرنظر خواهد گرفت.»

«دیروز در تبریز شایع بود که «آیت‌الله بابایی» به‌سمت امام جمعه‌ی جدید این شهر و هم‌چنین مهندس «مقدم مراغه‌ای» به‌سمت استانداری آذربایجان شرقی

تعیین شده‌اند و با تأیید آیت‌الله شریعتمداری، قرار است عازم این شهر شوند و اهالی شهر تصمیم دارند به‌طرز با شکوهی از آنان استقبال کنند.»

آخرین گزارش‌های خبرنگار روزنامه‌ی اطلاعات به‌این مضمون، در روز ۱۷ آذرماه ۱۳۵۸، در روزنامه‌ی اطلاعات چاپ و منتشر گردید: «شهر آرام است و مردم به‌تدریج به‌کسب و کار خود مشغول می‌شوند.»

«دیشب اعلامیه‌ی حزب ایران، کمیته‌ی ایالتی آذربایجان، که خطاب به‌مهندس بازرگان صادر شده بود، از سیمای جمهوری اسلامی مرکز تبریز پخش شد.

شب گذشته، متن تلگرام حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان شاخه‌ی تبریز به‌شورای انقلاب و مهندس بازرگان، از سیمای جمهوری اسلامی پخش گردید که در آن نیز از سخنان پریشب آقای مهندس بازرگان به‌شدت ابراز تأسف شده است.»

«هم‌چنین دیشب برنامه‌ی سیمای جمهوری اسلامی ایران به‌کلی از شبکه‌ی آذربایجان قطع شد. دیشب، هم‌چنین تلگرام‌هایی که دایر بر اعلام پشتیبانی و همبستگی، از سوی گروه‌ها و ساکنین شهرهای مختلف رسیده بود، از جمله تلگرام آقای «شیخ‌عزالدین حسینی»، که به‌محضر آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری مخابره شده بود، از سیمای جمهوری اسلامی ایران ـ مرکز تبریز ـ پخش شد.»

ارتباط حوادث تبریز با اعلامیه‌ی آیت‌الله شریعتمداری

حوادث تبریز ریشه‌اش در شهر قم بود. مرحوم، آیت‌الله شریعتمداری به‌مناسبت رأی‌گیری به‌قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان اعلامیه‌ای صادر کرد. در این اعلامیه، ضمن بررسی قانون اساسی، به‌سه ماده (۶ ـ ۵۶ ـ ۱۱۰) از کلیه‌ی موارد اعتراض داشت که مهم‌ترین آن ۱۱۰ و مسئله‌ی ولایت فقیه بود که ایشان معتقد بود این ماده موجب نقض حکومت مردم در جمهوری اسلامی می‌شود و تمامی قدرت حکومتی و تصمیم‌گیری در دست فقیه زمان متمرکز شده و نوعی

دیکتاتوری ایجاد می‌گردد که برای آینده‌ی این سرزمین زیانبار است و تأکید کرد، در صورتی به‌قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی می‌دهد که این سه اصل اصلاح شود.

صدور این اعلامیه، به‌خصوص در شهر قم که اصولاً به‌علت قرارگرفتن در قلب حوادث بسیار هیجان‌زده و تب‌دار بود، موجب بحث و گفتگوی فراوان بین مخالفین و موافقین گردید و هر روز در مراکز مذهبی و چهارراه‌های شهر قم مردم، گروه گروه، به‌بحث و گفتگو می‌پرداختند.

روز رأی‌گیری، عده‌ای از طرفداران نظریات اصلاحی مرحوم آیت‌الله شریعتمداری با در دست داشتن تصاویری از ایشان و شعارهایی در تأکید نظریات وی، دست به‌راه‌پیمایی زدند و شعار آنان این بود: **«به‌گفته‌ی مراجع ـ این قانون اساسی ـ اصلاح باید گردد.»** این راه‌پیمایی مرتباً ادامه داشت. روز چهارشنبه ۱۳۵۸/۹/۲۱، ساعت هفت و نیم بعدازظهر، طرفداران مرحوم شریعتمداری در بازار قم مشغول توزیع اعلامیه بودند، اشخاصی، که هویت و وابستگی‌شان معلوم نبود، به‌پخش‌کنندگان اعلامیه حمله می‌کنند و درگیری‌های موضعی پدید می‌آید و این درگیری‌ها به‌سوی خانه‌ی آیت‌الله شریعتمداری کشیده می‌شود. در آنجا تیراندازی شدیدی رخ می‌دهد و پاسداری، که روی بام خانه‌ی ایشان نگهبانی می‌داد، به‌نام «علی رضایی»، به‌قتل می‌رسد. **یکی از شهود اظهار داشته بود:** «بین طرفداران آیت‌الله و مخالفین ایشان درگیری پیش آمد. ما بلافاصله کوچه‌هایی که به‌خانه‌ی وی منتها می‌شد را بستیم. در همین موقع دیدیم که عده‌ای به‌طرف منزل آیت‌الله پیش می‌آیند، ناچار دست به‌مقاومت زدیم. در اینجا چند نفری از ما تیر خوردند و «علی رضایی» هم کشته شدند.»

یک شاهد عینی نیز گفته بود: «ما در بازار مشغول پخش اعلامیه بودیم، عده‌ای به‌ما حمله کردند و به‌یک سرباز ـ که اهل زنجان بود ـ باکارد حمله شد و سرباز کشته

شد.»

خبر حمله به‌منزل آیت‌الله شریعتمداری، در تبریز، که بیشترین مقلد ایشان را تشکیل می‌داد، بازتاب گسترده پیدا کرد. به‌طوری که ابتدا به‌آن اشاره شد که تظاهرات عظیمی برپا گردید که منجر به‌اشغال استانداری و رادیو و تلویزیون تبریز شد. اشغال رادیو و تلویزیون تبریز (تا آن زمان)، در دوره‌ی پیروزی حکومت جمهوری اسلامی سابقه نداشت و اعضای حزب جمهوری خلق مسلمان، که خود را پیرو مریدان ملهم از نظریات آیت‌الله شریعتمداری می‌دانستند، به‌کنترل و پخش اعلامیه‌ها و خبرها از رادیو و تلویزیون تبریز پرداختند و چون صدای این رادیو خیلی قوی بود، در اغلب نقاط ایران شنیده می‌شد، از این‌رو ممکن بود موجب ایجاد وقایع تازه‌ای در نقاط دیگر ایران شود. بنابراین تهران تدارکاتی برای پس گرفتن رادیو و تلویزیون انجام داد: یک برنامه‌ی تبلیغاتی نیرومند در جهت آزادسازی رادیو و تلویزیون و مرکز استانداری و سایر ادارات و فرودگاه، که در اختیار حزب جمهوری خلق مسلمان بود، اجرا شد.

هم‌زمان با این برنامه، برای تقویت پاسداران، دو جمبوجت حامل نیروی کمکی از تهران به‌سوی تبریز پروازکرد، اما محافظین فرودگاه تبریز اجازه‌ی به‌زمین نشستن هواپیمای پاسداران را ندادند و آنها مجدداً به‌تهران بازگشتند و این موضوع، که از سوی خبرگزاری‌های خارجی نیز پخش شد، به‌شورای انقلاب هشدار داد که ماجرا از آن وخیم‌تر است که فکر می‌کردند. در همان روز، «غروی»، استاندار آذربایجان، که با عده‌ای مسلح به‌سوی مرکز استانداری در حرکت بود، نتوانست وارد استانداری بشود.

رفع اشکال

در حالی که تهران و شهرستان‌ها ـ همه ـ نگران مسئله‌ی آذربایجان بودند، روز

بعد در یک حرکت عکس، در حالی که گروهی از مردم تبریز با شعر «رهبر ما امام خمینی است و مرجع تقلید حضرت آیت‌الله شریعتمداری»، به‌طرف رادیو و تلویزیون به‌حرکت درآمدند. این حمله‌ی متقابل، مقارن ساعت ۳ بعدازظهر دوشنبه ۱۹ آذرماه ۱۳۵۸، انجام گرفت و جمعیت خیلی ساده و بدون هیچ‌گونه برخوردی رادیو و تلویزیون را پس گرفت. اولین اعلامیه‌ی دادگاه انقلاب اسلامی تبریز، که در آن آمده بود «هیچ‌کس حق ندارد به‌روحانیون بی‌حرمتی کند»، پخش شد.

در ساعت ۵ بعدازظهر، حجت‌الاسلام موسوی‌تبریزی (نماینده‌ی تبریز در مجلس خبرگان) وارد ساختمان رادیو و تلویزیون تبریز شد و به‌سخنرانی پرداخت. اولین سخنرانی او با این مضمون بود: «درود بر خمینی، سلام بر شریعتمداری، همه باید یکی شوند تا آمریکا نابود شود.» و برخلاف آنچه که بعدها گفت، پیامی در مورد حفظ وحدت اسلامی و محکوم کردن حمله به‌خانه‌ی مرحوم شریعتمداری قرائت کرد. پس از سخنان وی، تلویزیون برنامه‌ی عادی خود را از سر گرفت، تا اینکه حدود ساعت ۸ بعدازظهر آن روز، تلویزیون برنامه‌اش را قطع کرد و اعلام داشت که عده‌ای، علی‌رغم اعلامیه‌های مراجع، در مورد خودداری از هرگونه راه‌پیمایی و تظاهرات، به‌سوی تلویزیون می‌آیند؛ و از مردم کمک خواست.

پس از این پیام، صدای تیراندازی در شهر شنیده شد و تا نیم ساعت بعد ادامه داشت و ساعت ۸:۳۰، بار دیگر از رادیو و تلویزیون از مردم و علما کمک خواسته شد و اعلام گردید که عده‌ای مسلح قصد اشغال مجدد رادیو و تلویزیون را دارند. لحظاتی بعد، اطلاعیه‌ای به‌امضای آیات عظام: حکم‌آبادی، واعظی و شربیانی قرائت گردید و در آن از مردم خواسته شد که ریشه‌ی ضدانقلاب را بسوزانند و از حمله به‌تلویزیون جلوگیری کنند. به‌دنبال این اعلامیه، مردم تبریز، یکپارچه و «الله‌اکبرگویان»، به‌خیابان‌های شهر ریختند و به‌سوی رادیو و تلویزیون رفتند.

ساعت ۹ اعلام شد که کارکنان رادیو و تلویزیون سلامت هستند فقط در اطراف آن تیراندازی ادامه دارد. سپس چند اعلامیه از آیات عظام پخش شد، مبتنی بر اینکه «برادر، خون برادر را نمی‌ریزد» و از مردم خواسته شد که فقط با تکبیر به‌ساختمان رادیووتلویزیون نزدیک شوند.

وقتی صدای تیراندازی قطع شد، گوینده‌ی تلویزیون، اعلامیه‌ای خواند که در آن آمده بود: «آیت‌الله حکم‌آبادی، نماینده‌ی آیت‌الله شریعتمداری، اطلاعیه نداده و از مردم عذرخواهی شد.»

تلفات آن شب

صبح روز بعد، بیمارستان ۲۹ بهمن اعلام داشت که ۶ مجروح را به‌طور سرپایی معالجه کرده و ۷ مجروح دیگر را نیز بستری نموده است و ازکشته شدن دو نفر نیز اطلاع داد که یکی «اصغر مقینیان»، پاسدار کمیته‌ی شماره‌ی ۹، و دیگری هنوز شناسایی نشده است.

از سوی «حسینی»، نماینده‌ی آیت‌الله «حکم‌آبادی»، شمار مقتولین را ۴ نفر و مجروحین را ۳۰ نفر اعلام کردند، ولی خبرگزاری‌ها این رقم را بین ۷ تا ۳ کشته مخابره کردند.

روزنامه‌ی لوموند، چاپ فرانسه، طی انتشار خبری مدعی شد: «طراح حمله به‌خانه‌ی آیت‌الله شریعتمداری آقای خلخالی بوده است».

متعاقب انتشار این خبر روزنامه‌ی لوموند، روزنامه‌ی جمهوری خلق مسلمان ـ که در تهران منتشر می‌شد ـ تلگرافی از شعبه‌ی خود در تبریز خطاب به‌مهندس بازرگان ـ نخست‌وزیر ـ منتشر کرد که در آن عامل حمله به‌خانه‌ی آیت‌الله شریعتمداری را شیخ‌صادق خلخالی و پاسدارانش توصیف کرد و آقای خلخالی، طی اطلاعیه‌ای، انتشار این خبر را تکذیب نمود و آن را شایعاتی از سوی

امپریالیست‌های آمریکایی دانست.

حمله‌ی شدید به‌حزب خلق مسلمان

در پی حوادث آذربایجان، حمله‌ی شدیدی علیه حزب جمهوری خلق مسلمان آغاز شد و این حمله‌ی تبلیغاتی چنان ابعاد گسترده‌ای یافت که بعد از پیروزی انقلاب نظیر آن دیده نشده بود. باید یادآوری شود، حمله‌ی تبلیغاتی علیه کردستان هم گسترده بود اما این‌بار از نظر بعدی و کیفیت، بی‌نظیر بود و در رأس حمله‌ی تبلیغاتی علیه حزب جمهوری خلق مسلمان، تلگرام‌های اکثریت علمای برجسته‌ی شیعه و انجمن‌های اسلامی به‌آیت‌الله شریعتمداری بود که در آن خواسته می‌شد این حزب منحل گردد، چون تبدیل به‌پایگاه آمریکا شده است.

در حالی که سیل تلگرام‌ها مرتباً از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد، پاسخی از جانب آیت‌الله شریعتمداری در چند روزنامه درج شد و یک‌بار نیز از رادیو پخش گردید که بحث‌انگیز بود. در این اطلاعیه آمده بود:

لازم است که توجه عموم را به‌جواب ۳ نکته‌ی مورد اشاره یعنی:

۱ ـ آذربایجان ساکت و آرام باشد.

۲ ـ جاهایی که اشغال شده، مسترد گردد.

۳ـ حزب جمهوری خلق مسلمان منحل شود، جلب نمایم.

راجع به‌آذربایجان، آقایان باید به‌علل و موجبات حادثه بپردازند. مردم آذربایجان چنین دریافته‌اند که پس از اظهار این‌جانب، درباره‌ی قانون اساسی، گروهی اوباش به‌منزل من ریختند، در نتیجه یک پاسدار شهید و چند نفر مجروح شدند.

آیت‌الله شریعتمداری، ضمن اشاره به‌اینکه حمله به‌منزل ایشان و قتل و جرح عده‌ای موجب خشم مردم و ناآرامی تبریز شده، می‌افزاید:

«شما آقایان در مقامی هستید که باید قضاوت‌هایتان مبتنی بر حق، عدل، انصاف و واقع‌بینی باشد و در شأن روحانیت نیست که خود را در داخل تبلیغات ناروا و جنجالی غیرواقعی بکند.

و اما در موضوع استرداد جاهایی که اشغال شده، تنها خواست مردم آذربایجان این بود که این مکان‌ها، که درکمال دقت محافظت می‌شد، به‌دست اعضای شورای انقلاب سپرده شود...

و اما در خصوص حزب خلق مسلمان، این حزب، حزبی است مستقل؛ افراد مؤسسین آن را می‌شناسم، مردمان مسلمان و معتقد هستند؛ انحلال و ابقای آن نیز به‌عهده‌ی خود حزب است. اعضای آن گویا ۲ یا ۳ میلیون نفر می‌باشند، خود باید تصمیم بگیرند و امیدوارم مملکت این همه امپریالیست و صهیونیست نداشته باشد!!!»

نشست‌ها و گفتگوها

از آغاز حادثه، مذاکرات متعددی شروع شد و مهم‌ترین آن، دیدار امام خمینی از آیت‌الله شریعتمداری بود که انعکاسی در اذهان داشت. پس از آن، مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، به‌اتفاق وزیر کشور و تنی چند از شخصیت‌های مذهبی به‌دیدار ایشان رفتند.

اگرچه از مذاکرات به‌طور مشخص پرده برداشته نشد، اما این‌طور معلوم شد که طرفین به‌این توافق دست یافتند که هیئتی، مرکب از نمایندگان شورای انقلاب و نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری، به‌تبریز بروند و در آنجا مسائل و معضلات را حل کنند. اما آیت‌الله شریعتمداری، طی مخابره‌ی تلگرامی به‌آقای مهندس بازرگان، وی را متهم به‌عهدشکنی ساخت و از اعزام نمایندگان خود به‌همراه هیئت انتخابی شورای انقلاب خودداری نمود و در قبال حوادث آینده‌ی تبریز سلب مسئولیت کرد.

تلاش‌های هیئت اعزامی

تلاش‌های هیئت اعزامی در تبریز آغاز شد و این هیئت در همان اوان با میتینگی در آن شهر روبرو شد که به‌درگیری انجامید. علی‌رغم محیط نامساعد، اعضای هیئت به‌تلاش خود ادامه دادند. آقایان مهدوی‌کنی و مهندس سحابی به‌منزل آیت‌الله حکم‌آبادی (نماینده‌ی آیت‌الله شریعتمداری) رفتند. **در این ملاقات یکی از روحانیون تبریز می‌گوید:** «مردم آذربایجان معتقد و مؤمن ـ به‌تمام معنا ـ به‌انقلاب ایران و جمهوری اسلامی به‌رهبری امام خمینی هستند و قدرت سرکوبی مخالفین را دارند؛ ولی نکته‌ی مهمی که نباید نادیده گرفته شود، توجه عمومی به‌مقدسات مردم است، زیرا اغلب مردم آذربایجان مقلد حضرت آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری هستند. ما معتقدیم که گردانندگان جمهوری اسلامی باید از ارشاد و افکار آن مرجع عالیقدر استفاده نمایند.»

طرفداران آیت‌الله شریعتمداری، درخواست‌های خود را، در مورد اصلاح نارسایی قانون اساسی، به‌خصوص ماده‌ی ۱۱۰، اعلام داشتند.

روز پنجشنبه، ۲۳ آذرماه ۱۳۵۸، یک راه‌پیمایی با شرکت یک میلیون نفر در تبریز برگزار شد. در این راه‌پیمایی، شرکت‌کنندگان عکس‌هایی از آیت‌الله شریعتمداری با خود حمل می‌کردند و شعارهایی در اصلاح قانون اساسی و هم‌چنین تأیید رهبری امام خمینی با خود حمل می‌کردند. در این گردهمایی عظیم، رادیو و تلویزیون به‌سانسور اخبار مربوط به‌راه‌پیمایی مردم آذربایجان متهم شد.

این اعتراض باعث شد که راه‌پیمایی مردم تبریز، که در تأیید آیت‌الله شریعتمداری سازمان یافته بود، به‌طورکامل از تلویزیون پخش شود.

توافق نسبی

سرانجام، صبح روز جمعه، نمایندگان اعزامی وارد تبریز شدند و از فرودگاه مستقیماً به‌منزل «آیت‌الله انگجی» رفته و گفتگو و مذاکرات را برای حل بحران آغاز کردند. این گروه در اولین مصاحبه اعلام کردند که ما فقط روی آرامش منطقه و برآورده شدن خواسته‌های عموم تکیه خواهیم کرد؛ و با این ترتیب امید می‌رفت که در آن هفته آذربایجان، که تبدیل به‌قلب بحران شده بود، روی آرامش ببیند، مسائل و مشکلات منطقه بدون اینکه ضربه به‌انقلاب بخورد حل و فصل شود...

تا اینکه قطب‌زاده به‌اتهام کودتا برای سرکوبی نظام جمهوری اسلامی دستگیر شد...

نظر بنی‌صدر درباره‌ی انحصارطلبی روحانیت

در نشریه‌ای نیمه مخفی، درباره‌ی انحصارطلبی روحانیت این‌طور آمده است:

«*آزادی*: آزادی قدرت مسلط نیست، آزادی برچسب زدن و تکفیر کردن نیست. آزادی، انحصار آزادی برای خود نیست. اینها تفکر بنیاد خودکامگان است. آزادی، اطمینان به‌خود و از انتقادها نهراسیدن است. آزادی، دلی چون دریا و افق دیدی به‌وسعت تاریخ داشتن است. فضایی که این طبقه در ایران پدید آورده‌اند، با هیچ ضابطه‌ای فضای آزادی نیست؛ فضای اختناق است؛ خواسته یا ناخواسته فضای هراس است. مغرض و ضدانقلابی می‌خوانند طبقه‌ی آگاهی راکه از فرارگاه، رویداد خطر را در حال پیش‌آمدن می‌بینند، عاشق فکر و اندیشه‌ی خود هستند و تنها خود را مسلمان می‌دانند.

عشق به‌خویش، خودشیفتگی، مهلکه است و هلاکت‌بار. این فشار قشریت و تعصب است روی مملکت. اکنون به‌جرأت می‌توان گفت که انتظار مردم از این حکومت انقلابی به‌یأس و نومیدی تبدیل گشته و صدای ندامت می‌شنویم و خیل انگشت به‌دندان‌گزیدگان را می‌بینیم. این کردارها و تهدیدها یک زنگ خطر برای

خود این طبقه است و طوفان‌ها در پی دارد و آن هم چه طوفان‌های بنیادکن و سهمگینی! تاریخ، یعنی آئینه‌ی تمام‌نمای گذشته‌ی ملل، از این یکه‌تازی‌ها و انحصارطلبی‌ها و غرش‌ها و مستی‌ها و نحوس‌ها و بی‌عدالتی‌ها زیاد دیده است؛ اما همه‌ی آنها برباد رفته است و ملت‌ها مانده‌اند. اینک، بار دیگر صدای تاریخ را به‌وضوح می‌شنویم. صدای شکست را پیشاپیش بشنوید که پایان کار نزدیک است.

خوانندگانی که این نقل‌قول طولانی را می‌خوانند، آن را با نوشته‌ی ارگان‌های علمی و سرخ‌رنگ دشمن مقایسه کنند تا برایشان جای تردید نماند که این همه یک‌صدا است؛ و آن اینکه «تضاداصلی» ایران امروز، تضاد آخوندیسم و «روحانیت متعصب» با نظم و انتظام گرفتن امور کشور است. گروه دیگری که در زمره‌ی روشنفکران مذهبی هستند اما معلول را به‌جای علت گرفته‌اند، نیز فریب همین نظر را خورده‌اند و تصور کرده‌اند با در دست گرفتن بنیاد مستضعفین، که «یک قدرت مالی عظیمی است»، و با در اختیار گرفتن سپاه انقلاب و کمیته‌ها و تشکیل احزاب روحانیت دارد از موضع پیشین خود به‌موضع صاحب قدرت، قدرت انحصاری، گذر می‌کند. آنچه در ایران وضع را وخیم و وخیم‌تر می‌گرداند، همین قدرت انحصاری‌طلبی است و مایه‌ی اصلی تضاد این است.

ببینیم حق کجاست؟ برای اینکه حق را بیابیم، سه موضوع زیر را مطالعه می‌کنیم:

۱ ـ روش کار آمریکا در ایران

۲ ـ علت خروج کمیته و سپاه پاسداران و دادگاه انقلاب از قلمرو دولت

۳ ـ زمینه‌ی اصلی برخورد کدام است؟

۱ ـ روش کار آمریکا در ایران

آمریکا برای اینکه از نو کنترل اوضاع ایران را در دست بگیرد، یکی از چهار روش

زیر را ناچار باید درپیش بگیرد. از اطلاعاتی که از ناحیه‌ی مطبوعات خارجی نشر می‌شوند و از آنچه از رویدادها و توطئه‌ها برمی‌آید، هرچهار روش را با هم به‌کار می‌برد:

۱ ـ ایجاد هرج و مرج و بردن کشور به‌طرف فلج عمومی. در همه‌ی زمینه‌ها ـ به‌خصوص در زمینه‌ی سیاسی ـ از طریق توطئه‌ها و ترورها، به‌طوری که ایجاد نظم و انتظام غیرممکن شود و کشور یقین کند که حکومت قادر به‌اداره‌ی امور نیست. غرق کردن دولت در امور روزمره نیز همین هدف را تعقیب می‌کند.

۲ ـ تحریک از هر سو، به‌تعصب و کشاندن جناح‌های گوناگون به‌برخوردهای خشن و صف‌بندی‌های خصم‌آلود. «مطبوعات آزاد» صحنه‌ی این برخوردها می‌شوند و عملاً تمایلات تعصب‌آمیز از هر سو میداندار شده‌اند. تعزیه‌گردان این معرکه، آنها هستند که در دوران رژیم شاه سابق نیز ظاهر و باطن داشته‌اند. در باطن در شرکت‌های بزرگ صنعتی با خانواده‌ی پهلوی و نصیری‌ها و جلادها و خائن‌های دیگر شریک مؤسس بوده‌اند.

فایده‌ی این‌کار برای آمریکا چیست؟ فایده‌ی این‌کار این است که، چه در مقیاس کشور و چه در مقیاس منطقه، برخوردهای تعصب‌آمیز و مهم‌تر از این، غرقه کردن مردم کشور در تعصبات، مانع از توجه عمومی به‌مسائل اساسی، و مهم‌ترین آنها یعنی استقلال کشور از سلطه‌ی آمریکا می‌شود.

آیا بهای زیادی است تعصب به‌جای استقلال؟ توجه به‌همین امر نبود که امام خمینی را برآن داشت که هرگونه عکس‌العملی را در برابر جسارت به‌خود منع فرمودند؟

۳ ـ کودتای نظامی: برای فراهم آوردن مقدمات این‌کار، ناگزیر باید همان‌طور که در نشریه‌ی نیمه علنی (به‌شرح سرمقاله‌ی دیروز) آمده است، باید از سویی در ارتشیان نسبت به‌انقلاب و رهبری انقلاب و «روحانیت متعصب» کینه‌توزی ایجاد کنند و مانع از قبول یک نظم اسلامی انقلابی در ارتش بشوند و از سوی دیگر،

به‌نظامیان و مردم بباورانند که کشور ایران بدون یک‌قدرت آمر قابل حکومت نیست. این راه‌حل همان راه‌حل انورسادات یا ایجاد رژیمی مثل رژیم مصر در ایران است.

۴ـ روش‌های فوق به‌کار ایجاد یک «نظام دموکراتیک» از نوع رژیم یونان می‌تواند بیاید؟ گمان نمی‌رود که آمریکاییان ندانند که وضعیت سیاسی، جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران مساعد تحمیل راه‌حل یونان به‌ایران نیست. بنابراین خوش نشان دادن به‌این تمایل، منجر به‌استفاده‌ی آمریکا از آن برای تشدید تضادها و جلوگیری از قرارگرفتن رهبری سیاسی در موضع استقلال و در نتیجه پیش بردن سه روش فوق است.

۲ ـ علت خروج کمیته و سپاه پاسداران و دادگاه انقلاب از قلمرو دولت. یک قاعده وجود دارد و آن اینکه، وقتی کاری که باید انجام بگیرد انجام نگرفت، کار زمین نمی‌ماند، انجام می‌گیرد اما نه در بهترین شکلش. «اصلاح‌طلبی» (رفورمیسم) در آن وقت معنی دارد که رژیم برجا باشد و کسانی بخواهند آن را اصلاح کنند. وقتی انقلاب، رژیم را سرنگون کرده باشد، روش‌های اصلاح‌طلبانه تنها نتیجه‌ای که به‌بار می‌آورد این است که هرج و مرج را جانشین نظم انقلابی می‌کند. در حقیقت، اصلاح‌طلبی بعد از انقلاب محتاج دو کار است: حفظ بازمانده‌ی رژیم و اصلاح آن؛ و معنی انقلاب این است که بازمانده‌ی رژیم از بن دگرگون شود. بیرون رفتن کمیته‌ها و سپاه پاسداران انقلاب و دادگاه انقلاب از کنترل دولت، نتیجه‌ی طبیعی همین قرار نگرفتن دولت در موضع صحیح و اتخاذ روش‌های نادرست بوده است و نمی‌توان آن را به «انحصارطلبی روحانیت» نسبت داد. گذشته از توضیح روش فوق، دلیل دیگر ما، که جای چون و چرا نمی‌گذارد، این است که اقدامات اساسی انقلابی نظیر: ملی کردن بانک‌ها و صنایع و زمین‌های شهری و بیمه و... نه تنها هیچ‌گونه مخالفتی برنیانگیختند بلکه مقایسه‌ی این‌گونه قوانین، که به‌تصویب رسیدند، و پیشنهادهای دولت، آشکار می‌کند که تصمیم‌ها به‌قاطعیت و اصالت گرائیده‌اند.

سزا این است که بنیاد مستضعفان (که تا این زمان از محل قرضه‌های دولتی اداره شده است) را نمی‌توان «قدرت مالی» در خدمت «انحصارطلبی روحانیت» قلمداد کرد و برفرض صحت این دعوی، نباید از یاد برد که عامل استقلال این بنیاد از دولت، عدم تمایل دولت به‌اتخاذ روش‌های انقلابی بوده است.

با وجود این نمی‌توان تمایلات خودکامه‌ی به‌در دست گرفتن امور را نادیده گرفت. همان‌طور که در جای خود یادآور شده‌ایم، در صورتی که روحانیت به‌اخطارهای امام خمینی گوش فرا ندهد و در موضع دفاع از «قانونیت» و «مشروعیت» و «استقلال» و «وحدت اسلامی و ملی» قرار نگیرد، تعدد مراکز تصمیم‌گیری، کار اداره‌ی کشور را غیرممکن خواهد ساخت و زمینه‌ی خوبی برای پیشرفت مرام آمریکا فراهم خواهد آورد.

۲ ـ زمینه‌ی اصلی برخورد کدام است:

باتوجه به‌آنچه نوشته آمد، علت، آن‌طور که دشمن وانمود می‌کند، «انحصارطلبی روحانیت متعصب» نیست، انحصارطلبی، محتاج فرض وجود قدرت حاکمیت است. در حال حاضر، قدرت متمرکز و حاکمی که بر سر آن برخورد باشد، هنوز وجود ندارد. آنچه هست این است که رهبر انقلاب در برابر توطئه‌ها و روش‌های آمریکا ـ آنسان که باید ـ کمک نمی‌شوند و زمینه‌ی اصلی برخورد همان است که بود. آمریکا از زبان و قلم ایادی خود می‌گوید که «حتی به‌قیمت جنگ سوم جهانی، از ایران و منافع و مصالحی که با حیات و سرنوشت حال و نسل‌های آینده‌ی آنان برابری مطلق دارد، با یک لبخند نخواهد گذشت». بنابراین، ماندن در مدار سلطه‌ی آمریکا، یعنی تشدید کردن بحرانی که یادگار رژیم شاه است. منتها قربانی آن، این بار رهبری امام خمینی و اسلام است. هدف آمریکا از ابتدا همین بود: حال که شاه را از دست باید داد، رژیم را باید نجات داد و این امر ممکن نمی‌شود مگر به‌حذف رهبری امام خمینی و اسلام.

بدین قرار اگر معلول را به‌جای علت نگذاریم، به‌همان نتیجه می‌رسیم که پیش از این بدان رسیده بودیم. برای حل بحران باید در بطن و جریان انقلاب قرارگرفت؛ یعنی باید از موضع استقلال و با روش‌هایی، که انقلاب به‌ارمغان آورد، یعنی شرکت دادن تمام عیار مردم در مبارزه با وابستگی‌ها به‌غرب و توطئه‌ها در داخل، عمل کرد.

عمل گروه‌ها و اشخاصی که در این دوره‌ی خطیر عمل می‌کنند، در پرتو این واقعیت‌ها قابل ارزیابی است. انقلاب، یک آزمایش ساده نیست که بتوان گفت بگذار آنچه باید بشود، بشود «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!» ملتی که به‌قیمت فداکاری‌های عظیم و استقامت بی‌مانند، رژیم شاه را سرنگون ساخته است، باید استقامت و صبر ایوب را شیوه سازد. مشکلات، بی‌گفتگو، سخت بزرگند، اما اراده‌ی نسل جوان کشور، نسل مسئولیت‌هایی بزرگ، باید بزرگ‌تر باشد و هست.[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، یکشنبه ۲۴ تیر ماه ۵۸

دکتر بنی‌صدر درباره‌ی توقیف روزنامه‌ها چه می‌گوید؟

از شگفتی‌های انقلاب اسلامی ما یکی این است که برای انتشار روزنامه‌ها هیچ‌گونه محدودیتی به‌وجود نیاورد. در جهان ما، این تنها انقلابی است که تمامی محدودیت‌های رژیم سابق را از بین برد و محدودیت جدیدی برای انتشار روزنامه به‌وجود نیاورد. در هیچ کجای دنیا نیست که انقلاب شده باشد و به‌روزنامه‌های مخالف رژیم انقلابی اجازه‌ی انتشار داده شده باشد.

آیا وقتی انقلاب ما رفتاری مخالف رفتار همه‌ی انقلاب‌ها در پیش گرفته است، وظیفه‌ی سنگین همگان ـ به‌خصوص مطبوعات ـ نیست که منتهای مراقبت را بکنند که این آزمایش با موفقیت روبرو گردد؟ وقتی نه در چین، نه در الجزایر، نه در کوبا، نه در ویتنام، نه در... از لحظه‌ی اول پیروزی، اجازه‌ی انتشار به‌هیچ روزنامه‌ای، که در کنترل رژیم انقلابی نباشد، نه دادند و نه می‌دهند، آیا انقلاب ایران می‌توانست از لحظه‌ی اول زیر بار تعهد آزاد گذاشتن انتشار روزنامه‌ها برود؟ آنها که طرفدار «دموکراسی» شده‌اند چقدر کوشیدند روش روزنامه‌ها را در تهدید آزادی‌ها و تهدید خود انقلاب، تغییر دهند و چه‌وقت و به‌چه‌طریق، به‌روش‌های تخریبی روزنامه‌ها

اعتراض کردند؟ آیا معنی آزادی این است که یک‌طرف خودکامه هرچه می‌خواهد جعل کند و هرچه می‌خواهد تحریک کند و مانع از استقرار هرگونه ثباتی بشود و برای کار، محیط تحریک و تهدید به‌وجود آورد؟ اگر این نیست، اگر به‌عکس، معنی آزادی روزنامه‌ها در نوشتن مطالب و اخبار این است که با تهدیدها و توطئه‌های موجود در رژیم سابق مقابله کنند تا محیط سالم و آزادی برای کار و تلاش جامعه‌ی ملی به‌وجود آید، آیا خود روزنامه‌ها و حامیان آنها، مدافع این آزادی بوده‌اند؟ این کسان، چه وقت از این روزنامه‌ها پرسیده‌اند چرا؟

- به‌مراکز شایعه‌سازی تبدیل شده‌اید؟ و چرا شایعه‌ها که می‌سازید، همه یک هدف را تعقیب می‌کنند و آن بی‌اعتبارکردن رهبری انقلاب است؟

- به‌جای طرح مسائل اصلی کشور، مسائلی که اگر حل نگردند، موجودیت کشور به‌خطر می‌افتد، مسئله می‌سازید و بزرگ می‌کنید تا که به‌ایجاد ابهام در افکار عمومی حل مسائل اصلی را غیرممکن گردانید؟

- به‌جای زبان انتقاد، زبان تحریک و تحریف به‌کار می‌برید و می‌خواهید جوّ عصبی غیرقابل کنترل به‌وجود بیاورید؟

- به‌جای مبارزه با توطئه‌ها و حادثه‌سازی‌ها، هر بار از راه جعل و تزویر با تمام تلاش می‌کوشید حقایق را وارونه جلوه دهید؟

چه کسی می‌پذیرد که در هیچ نوبت گروه‌هایی، که شما کارهاشان را توجیه می‌کنید، مرتکب کمترین خطایی نشده باشند؟

- به‌جای مبارزه برای ایجاد امنیت اخلاقی، برای انجام وظیفه، می‌کوشید هرگونه امنیت خاطری را از میان ببرید و محیط عدم امنیت کامل به‌وجود بیاورید؟

- به‌جای مبارزه با عدم ثبات، که دلخواه دشمن و ضدانقلاب است، خود از عوامل عمده‌ی به‌وجود آوردن آن می‌شوید؟

- به‌جای کشف و بیان حقایق، جعل و بیان دروغ می‌کنید؟ آیا روزنامه‌ای که

صفحاتش انباشته از دروغ و تهمت و ناسزا و دیگر روش‌های تخریبی است، روزنامه‌ای درخور عصر انقلاب است؟

ـ و بالاخره آیا درست نیست که به‌جای مبارزه با جنگ روانی، موافق اسناد موجود (که انتشار نیز می‌دهیم) خود از آتش بیارهای معرکه‌اید و آتش این جنگ را تیزتر نیز می‌کنید؟

از این گروه‌هایی که خود را مدافع و دلسوز آزادی می‌دانند، می‌پرسیم آیا شما خود را مسئول آزادی یک ملت، به‌تمام معنی محروم، نمی‌دانید؟ آیا شما تردید دارید که کارهای بالا به‌منظور ویران کردن اساس انقلاب ایران انجام می‌گیرد؟ و شما نمی‌دانید که اگر ضدانقلاب پیروز شد، آزادی تمام ملت ـ به‌دفعات ـ بدتر از سابق به‌خطر می‌افتد؟ آیا شما نمی‌دانید اگر ضدانقلاب پیروز شد، ایران دیگر روی حیات مستقل به‌خود نخواهد دید؟ آیا روش توطئه و تحریک، روشی که به‌کار می‌برید، علیه استقلال و آزادی ایران نیست؟ آیا مقصود شما از آزادی، خودکامگی، آن هم خودکامگی تمام عیار است؟ اگر این است، چه کسی به‌شما گفته است که انقلاب ایران به‌تأمین خودکامگی روزنامه‌های شما، که منجر به‌ویران شدن اساس خود خواهد شد، بیشتر از حفظ این اساس علاقه‌مند است؟ آزادی مطبوعات برای قوام بخشیدن به‌اساس انقلاب است و نه ویران کردن این اساس.

به‌گمان ما، روزنامه‌نگارانی که در رژیم سابق از راه تحریف حقیقت و ایجاد اسباب ترس و تخدیر، از عوامل مهم پابرجایی آن رژیم بوده‌اند، باید در عداد دشمنان اصلی انقلاب قرار می‌گرفتند و زودتر از دیگران محاکمه می‌شدند. روزنامه‌نگار عصر انقلاب نمی‌تواند همان عنصر فاسدی باشد که دیروز نقش سگ پاسبان را برای رژیم شاه بازی می‌کرد و امروز نقش گرگ را علیه انقلاب اسلامی ما به‌عهده گرفته است. نمی‌باید اجازه داده می‌شد که عده‌ای، برای فرار از مجازات، به‌سنگر داد و فریاد و تحریک و توطئه و ناسزا و... درآیند و طلبکار هم بشوند.

زیباتر از این هیچ نمی‌شد که انقلاب، تأسیساتی نظیر تأسیسات روزنامه‌هایی که با پول این ملت فقیر به‌وجود آمده بودند را در اختیار کسانی قرار دهد که اگر هم با رویه‌ی کار رهبری انقلاب مخالف باشند، با احساس مسئولیت آن را انتقاد می‌کنند. انتقاد یعنی ارزیابی جنبه‌های صحیح و ناصحیح و ارائه‌ی راه برای صحیح کردن ناصحیح؛ و تا امروز آن تأسیسات، با آنکه حقاً به‌مستضعفان تعلق داشت، در اختیار ارگان‌های تحریک و توطئه باقی بود.

با وجود این همه، توقیف روزنامه باید مستند به‌دلایل و مدارک و مسبوق به‌توضیح کافی برای مردم باشد. اگر انقلاب ما راهی سوای راه انقلاب‌های دیگر رفته است، حتماً برای این‌کار دلیل داشته است؛ حتماً آزادی مطبوعات را به‌سود پیشرفت کار خود تشخیص داده است. این بعد از وقوع نیست که مردم باید از علت توقیف آگاه شوند. دلایلی که دادستان انقلاب بعد از توقیف روزنامه‌ی آیندگان منتشر کرد، دلایلی نبودند که ناگهان پیدا شده باشند و یا انتشارشان به‌مسئولان این روزنامه امکان از بین بردن آثار آنها را بدهد.

اسناد منتشره، همه به‌عصر پیش از انقلاب راجعند و مسئولان فعلی می‌گویند با آن عصر و مسئولان آن دوره بریده‌اند. دادستان مدعی است هنوز پول به‌حساب روزنامه می‌ریزند، سند این دعوی کجاست؟ و با وجود آن همه پول آگهی، که شرکت نفت و دیگر مؤسسات دولت، روزانه، به‌حساب این‌گونه روزنامه‌ها می‌ریزند، هنوز محتاج دریافت پول از ایادی دشمنند؟

مسئله، مسئله‌ی روزنامه‌ای که جعل و تحریف و تحریک و توطئه را اساس کار خود قرار داده است، نیست. مسئله‌ی بسیار بزرگ‌تری در میان است و آن ایجاد رویه در توقیف روزنامه، لااقل پیش از آگاه شدن مردم از قطعیت دلایل جرم است. ما همیشه براین باور شده‌ایم که دادستانی انقلاب، حتی در مواردی، که هیچ شکی در صحت عملش جایز نیست، بدترین رویه‌ها را اتخاذ می‌کند؛ در این‌مورد نیز

به‌گمان ما چنین کرده است. دادستانی انقلاب دو سند و مدرک به‌دست می‌آورد:

ـ قابل انتشار

ـ غیرقابل انتشار

اسنادی که منتشر شده‌اند، از روز نخست پیروزی انقلاب قابل انتشار بودند؛ همان‌وقت باید منتشر می‌شدند و وقتی تأسیسات چاپخانه و اداره‌ی روزنامه از پول اسراییل و بیت‌المال تهیه شده بود، باید به‌دولت مسترد می‌شد؛ و روزنامه‌ی آیندگان نباید حق ویژه پیدا می‌کرد و از بیت‌المال مفت و مجانی استفاده می‌کرد؛ و اگر تأسیسات برابر ادعای مسئولان فعلی همان تأسیساتی نیستند که با آن پول‌ها ایجاد شده‌اند، تکلیف آنها باید از همان ابتدا در دادگاه صالحه تعیین می‌شد. به‌هر حال، حساب تأسیسات از حساب روزنامه و نویسندگان آن جدا است. هیئت تحریری فعلی را نمی‌توان به‌جرم وابستگی داریوش همایون به‌ساواک و اسراییل توقیف کرد و مانع انتشار روزنامه شد. اگر دعوی این است که مسئولان فعلی هنوز اسباب دست داریوش همایون هستند و این امر بر دادستانی مسلم است، چرا دلایل واضح و قطعی خود را با مردم در میان نمی‌گذارد؟ و اگر اسناد و دلایل قابل انتشار نیستند، زیرا بیم تبانی می‌رود، باز چرا دادستانی از وجود مسلم این اسناد و دلایل و علت‌های عدم انتشار آن حرف نمی‌زند و به‌جامعه اطمینان نمی‌دهد که این اسناد و دلایل وجود دارند و به‌موقع خود به‌اطلاع افکار عمومی خواهند رسید؟

اهمیت موضوع آنقدر هست که دادستانی انقلاب به‌این سؤال‌ها پاسخ بدهد. بنای کج را با کج گذاشتن سنگ پایه می‌گذارند و این آن سنگی نیست که کج گذاشتنش به‌اساس انقلاب اسلامی ما صدمه نزند. بر ماست که با پیگیری، توقیف روزنامه را دنبال کنیم. اگر توقیف به‌حق بود، بی‌هیچ باکی و با تمام قوا از آن دفاع خواهیم کرد و اگر به‌ناحق بود، باز بدون هیچ تردیدی با آن مخالفت خواهیم کرد.[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۵۸

دکتر بنی‌صدر درباره‌ی بانک‌ها چه می‌گوید؟

در دوران انقلاب، بانک‌ها آماج حمله‌های مردم بودند. وقتی خبر حمله به‌بانک‌ها به‌خارج از کشور می‌رسید، با دو نوع نظر روبرو می‌شد: یک‌نظر می‌گفت «کار خود دستگاهیان است» و یک‌نظر می‌گفت «کار مردم است.» اما بر ما معلوم بود که اگر هم عمال رژیم شاه در مواردی این‌کار را می‌کردند، ناچار یک زمینه‌ی نارضایتی شدید از بانک‌ها می‌بایستی وجود داشته باشد تا بتوان شعبه‌ی بانک را به‌آتش کشید و به‌گردن مردم انداخت.

و نارضایتی شدید از بانک‌ها وجود داشت؛ و این نارضایتی برخلاف ادعای بعضی از مطبوعات مغرض خارجی، بدان خاطر می‌بود که بانک یک «تأسیس نو» از تأسیسات «تهران جدید» بود. چراکه بانک، تأسیس نویی در ایران نبود و اگر هم آن را از ابداعات ایرانیان نشمریم، این امر قطعی است که ایرانیان از همان اوایل ایجاد بانک، آن را اخذ کردند؛ و در دوران هخامنشی بانک‌ها از ارکان عمده‌ی اقتصادی کشور شده بود. اگر به‌بانک‌ها حمله می‌شد، خواه از جانب مردم و خواه از سوی عوامل ساواک، به‌نام مردم، به‌دلیل نقش اقتصادی ویرانگری بود که بانک‌ها در

انحطاط اقتصاد ایران و در فقر روزافزون قشرهای بی‌چیز جامعه‌ی ما، بازی کردند. این نقش ویرانگر را مورد بحث قرار داده‌ایم و آن بحث لابد در این روزنامه منتشر خواهد شد. بنابراین در اینجا به‌جای پرداختن به‌آن نقش، به‌پرسش‌هایی می‌پردازیم که هر روز از ما می‌شود:

«بانک‌ها ملی شده‌اند. نمی‌دانیم یعنی چه؟ اما می‌پرسیم طرزکارشان چه فرقی باگذشته کرده است؟ ما درگذشته از آنها پول قرض می‌کردیم و قسط می‌دادیم. هر مبلغ پول که قرض می‌کردیم، دو برابر آن را باید به‌بانک می‌پرداختیم و حالا هم باید اقساط را مثل سابق و به‌همان میزان بپردازیم. اقلاً بهره را از ما نگیرند!»

یا که: «بانک‌ها ملی شده‌اند، اما هنوز هرکدام مقررات خود را دارند و وضع با سابق هیچ فرقی نکرده است. مثل سابق اعتبارهای بانکی را به‌کسانی می‌دهند که می‌توانند متصدیان آنها را راضی کنند. حالا دیگر چرا بانک‌ها به‌مردم مستضعف وام بدون بهره نمی‌دهند؟»

یا که: «اداره‌کنندگان بانک‌ها همان‌ها بودند که هستند و بیا و ببین ثروت‌های کشور چطور مثل سابق ـ و بیشتر از آن ـ از طریق این بانک‌ها به‌خارج می‌رود! چرا اداره‌کنندگان بانک‌ها باید همان کسانی باشند که درگذشته از عوامل سقوط اقتصاد ایران و دوشیدن بی‌حد و حساب مردم بوده‌اند؟»

و...

نخست باید دانست که راست است که بانک پول قرض می‌دهد، اما این‌کار بانک، تابع نقش اصلی آن است که عبارت باشد از اجرای سیاست پولی و اعتباری برای کشور. برای آنکه وضع بانک‌ها باگذشته فرق کند، باید دولت سیاست جدید را به‌آنها ابلاغ کند، تا بانک بتواند در حدود آن، ترکیب اعتبارات را معین کند؛ یعنی بداند به‌هر رشته چه میزان باید اعتبار بدهد و این اعتبار را چگونه بدهد. توضیح آنکه با این‌کار، بانک خواهد دانست که آیا باید چون گذشته به‌افراد و شرکت‌ها وام

بدهد، یا دولت سیاست اجتماعی ـ اقتصادی جدیدی در پیش گرفته است و می‌خواهد اعتبارات بانکی را در اختیار واحدهای تولیدی ـ متشکل از کارگران و دهقانان ـ بگذارد؟ یا که خود می‌خواهد واحدهای تولیدی تشکیل بدهد و می‌خواهد اعتبارات بانک‌ها را به‌آنها اختصاص بدهد...

بنابراین، برای آنکه وضع بانک‌ها باگذشته فرق کند، اول کار این است که دولت سیاست عمومی، اقتصادی و اجتماعی خود را معین کند و در محدوده‌ی این سیاست، سیاست مالی و پولی خود را مشخص کند و بانک‌ها را موافق این سیاست‌ها تجدید سازمان دهد.

اما اینکه مردم مستضعف هنوز باید با بهره‌ی زیاد پول قرض کنند یا که بابت پولی که قرض کرده‌اند هنوز باید قسط را با احتساب بهره‌ی سنگین و کارمزد و... و سود مرکب بپردازند، به‌گمان ما این وام‌ها رقم بزرگی را تشکیل نمی‌دهند و با مطالعه‌ی وضعیت مالی وام‌گیرندگان و میزان وامی که گرفته‌اند، می‌توان آنها را از پرداخت بهره معاف کرد. البته درگذشته میزان تورم بالا بوده است و معاف کردن به‌زیان بانک تمام می‌شد، اما اکنون باتوجه به‌اثرات اقتصادی آن، افزایش وسع قشرهای کم‌درآمد، در مجموع به‌سود رونق اقتصادی و به‌احتمال زیاد افزایش تولید داخلی تمام می‌شود.

در حقیقت، در مرحله‌ی اول، باید بانک‌ها دو نوع سیاست در پیش بگیرند: یکی اجرای برنامه‌ی کمک اقتصادی به‌مردم کم‌درآمد و یکی سیاست استفاده از ابزارهای پولی برای هدایت فعالیت‌های سرمایه‌گذاری و بازرگانی. اما برنامه‌ی کمک اقتصادی باید چنان تنظیم شود که موجب افزایش تولید داخلی و توزیع صحیح جمعیت در سطح کشور گردد. نباید چون گذشته، سیاست اعتباری، خود از اسباب هجوم مردم از شهرها و روستاهای کوچک به‌تهران و دو سه شهر دارای رشد سرطانی بگردد. این امری نیست که به‌عهده‌ی تعویق بیفتد. مدیران بانک‌ها باید این

مسئله‌ی مهم را ـ هرچه زودتر ـ موضوع کار خود قرار دهند و در تجدید سازمان بانک‌ها، از توجه بدان غفلت نورزند.

و باز یکی کردن مقررات بانک و چون سابق به‌هرکس در هر بانک، بلکه در هر شعبه، که بانک یک اعتبار دادن محتاج صبرکردن نیست. بانک‌ها می‌توانند و باید از هم‌اکنون مقررات خود را یکی کنند، دستگاه‌های اطلاعاتی خود را یکی کنند، حساب اعتبارات و اعتبارگیرندگان را یکی کنند و به‌سرعت قرار و قاعده‌ای به‌کار بدهند. بدانند که مردم اینک احساس مسئولیت می‌کنند و نسبت به‌چند و چون فعالیت‌ها لاقید نیستند؛ و سیاست جدید، مردان نو، پاک، مسئول و کارآمد می‌خواهد. مدیریت و رهبری صحیح، امری است اساسی و بدون آن هیچ تغییر انقلابی و حتی اصلاحی نیز ممکن نمی‌شود. برپایه‌ی فکر، راهنمای انقلاب یعنی اسلام، با سازماندهی و برنامه‌ی متناسب با آن فکر و مقابله با بحران اقتصادی ایران و هدف‌هایی که دولت معین می‌کند، رهبری جدیدی ضروری است تا که با اجرای سیاست استقلال اقتصادی، اقتصاد ایران را از:

ـ بن‌بست و بحران شدید کنونی خارج گرداند و پایه‌های رشد مستقل اقتصاد کشور را بریزد.

ـ بودجه و سیاست مالی کشور را در جهت استقلال، از وابستگی به‌درآمدهای نفت و قرضه‌های خارجی به‌پیش برد.

ـ نظام بانکی کشور را از صورت عامل نظام بانکی جهانی خارج کند و پول کشور را مستقل سازد و سیاست اعتباری را به‌خدمت سیر جامعه‌ی ما، به‌جامعه‌ی دارای اقتصادی توحیدی درآورد.[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، شنبه ۲۰ مردادماه ۱۳۵۸

دکتر بنی‌صدر درباره‌ی چماق‌به‌دستان چه می‌گوید؟

همان پدیده‌ی سیاسی که در دوران مصدق کارش حادثه‌آفرینی و کشاندن کشور از حادثه‌ای به‌حادثه‌ای بود، از نو پدیدار شده است: یکی اعلام می‌کند: من فردا راه‌پیمایی دارم و اتفاقی هم بیفتد، گردن دولت است و دیگری در آنجا آماده و حاضر است تا اتفاقی حتماً بیفتد: کامیون و وانت، سنگ و پاره‌آجر هم می‌آورد! از پیش برخورد آماده شده است.

معنی فرهنگ فساد این است که مردمان از ضعف‌های یکدیگر برای پیشبرد مقاصد خویش سود بجویند. ویرانگر بنای انقلاب همین فرهنگ است. این فرهنگ، فرهنگ سلطه‌گران بر جهان و گروه‌های سیاسی است که می‌خواهند به‌هر ترتیب خود را به‌جامعه تحمیل کنند یا که حکومت انقلابی را براندازند. این گروه‌ها، نخست ضعف‌ها را تشخیص می‌دهند و بعد روش کار خود را براساس استفاده از ضعف‌ها، برای ضربه زدن تنظیم می‌کنند. باتوجه به‌آنچه اتفاق می‌افتد، گروه‌های دست‌اندرکار حادثه‌آفرینی، ضعف انقلاب اسلامی را در این می‌بینند که قادر نیست از پیش خود را برای مقابله با حادثه‌ها آماده سازد. پس ابتکار عمل را می‌توانند

داشته باشند. کافی است حادثه‌ها را به‌ترتیبی به‌وجود بیاورند که نتایج زیر به‌دست آیند:

- اعتماد عمومی نسبت به‌توانایی رهبری انقلاب به‌طور روزافزون تضعیف گردد.

- با تبلیغاتی که در دنیا به‌دنبال هر حادثه راه می‌افتد، به‌جهانیان این‌طور وانمود شود که کشور دستخوش هرج و مرج بنیادی است و ادامه‌ی وضع به‌سقوط قطعی کشور می‌انجامد. البته کس و کسانی - مثل بختیار - را هم دارند که فوراً در تلویزیون فرانسه حاضر بشود و به‌استناد «تظاهرات تهران علیه رهبری انقلاب» وعده بدهد «حکومت خمینی بیشتر از شش ماه دوام نمی‌آورد!»

- به‌تدریج نیروهای در خدمت انقلاب را آنقدر تضعیف کنند تا دور که عوض شد، دیگر برای مدت‌های دراز توانایی مقابله با وضع، از نیروهای مردمی سلب گردد. در حقیقت، همان‌طور که تجربه‌ی دوران مصدق - نزدیک‌ترین تجربه به‌این دوران - نشان داد، ابتکار حادثه‌آفرینی در دست حزب توده بود و هربار حادثه را تندروی‌های این حزب و ضدتوده‌ای‌ها و ملی‌های دو آتشه به‌وجود می‌آورند. وقتی کودتای ۲۸ مرداد روی نمود و رژیم شاه - به‌ترتیبی که می‌دانیم - به‌وجود آمد، در نیروهای مردمی قدرت مقابله نمانده بود و حزب توده نیز به‌دلیل خاطره‌ی تلخ مرده از حادثه‌آفرینی‌هایش تنها شده و قابل کوبیدن شده بود؛ همین امر از اسباب دوام و خودکامگی روزافزون آن رژیم سیاهکار و ویرانگر شد.

- در نظر توده‌ی مردم، فرهنگ فساد را فرهنگی تقدیری جلوه‌گر سازند. توضیح آنکه به‌مردم بباورانند که جهان، تا بوده و تا هست، جهان زور و زورگویی است. آنها که زورمندند باید حکومت کنند و مردم مستضعف هم باید اطاعت کنند و به‌زندگانی در فقر راضی باشند.

بدین‌قرار، توطئه‌ها و حادثه‌ها به‌سود انقلاب اسلامی ما و رهبری آن نیست و

این رهبری نمی‌تواند خواهان و مشوق این‌طور توطئه‌ها باشد. با این همه، واقعه‌ای بعد از هر حادثه روی می‌دهد، بلافاصله بعد از هر حادثه‌ای، طرف «چپ» حادثه با بوق و کرنا تبلیغ می‌کند که خود مظلوم بوده است و حادثه زیر سر رهبران، انحصارطلبِ انقلاب است. عین همین تبلیغ را حزب توده در دوره‌ی مصدق می‌کرد! در میان رهبران البته کس یا کسانی آماج حمله قرار می‌گیرند که این‌طرف برای پیشبرد مقاصد خود، آنها را مزاحم‌های اصلی تشخیص می‌دهد؛ و اتفاق و مخالفت و مقابله‌ی جدی با این اعمال نیز از جانب همین رهبران به‌عمل می‌آید. امری که این گروه‌ها را لو می‌دهد و معلوم می‌کند خود از آتش‌بیارهای حادثه‌ها هستند، یکی همین است که پس از حادثه، حمله‌ی تبلیغاتی‌شان متوجه مخالفان جدی به‌وجود آمدن این‌گونه حادثه‌هاست!

در حال حاضر، ابتکار عمل در حادثه‌آفرینی، در هرکجای کشور که ضعفی سراغ می‌دهند، با «چپی»هاست. این حادثه‌ها، غیر از هدف‌هایی که برشمردیم، مقصود دیگری نمی‌توانند داشته باشند. اما آنها در تنهایی نمی‌توانند حادثه بسازند. حادثه طرف دیگر نیز می‌خواهد و این‌طرف دیگر، چماق‌به‌دستان سخت دلباخته‌ی اسلام‌اند!! از اینکه این گروه با نظم عمل می‌کنند و هربار به‌موقع و با تجهیزات در محل حاضرند، معلوم می‌شود که افراد پراکنده‌ای نیستند که از گوشه و کنار شهر جمع می‌آیند. چه کسانی اینها را رهبری می‌کنند؟ تابه‌حال هیچ حزب و گروه اسلامی آنها را از خود ندانسته است و همه هم عمل آنها را تقبیح کرده‌اند. با وجود این، آزادانه در حادثه‌آفرینی حاضر و عاملند!!

ما به‌دفعات با عملیات این گروه مخالفت سخت کرده‌ایم و روشن ساخته‌ایم که انقلاب اسلامی ما نه تنها نیازی به‌کسانی ندارد که از آن با دستیاری تبلیغاتی «دموکراتیک»ها چهره‌ی «فاشیسم اسلامی» را می‌سازند، بلکه سخت محتاج از میان برداشتن این‌گونه عوامل فتنه‌ها و حادثه‌هاست. اینک به‌همه هشدار می‌دهیم

که در برابر عملیات چماق به‌دستان لاقید نمانند و با میدان دادن به‌آنها رهبری را تضعیف نکنند: دفعه‌ی اول سر و صدا کردن و به‌هم ریختن تظاهرات بود؛ دفعه‌ی دوم مشت و لگد درکار آمد و دفعه‌ی سوم آجر و سنگ و چاقو به‌کار رفت و دفعه‌ی چهارم لابد نوبت به‌تیر و تفنگ می‌رسد.

دولت باید ابتکار عمل را در دست بگیرد و با قاطعیت چماق به‌دستان را قلع و قمع کند. نباید گذاشت تصویر دوره‌ی رژیم سابق در نظر جوانان کشور از نو زنده گردد، و اگر نیروهای خود راکافی نمی‌بیند، از مردم کمک بگیرد تا در این‌گونه مواقع با ایجاد نیروی انتظامی، کنترل وضع را در دست بگیرند. هیچ رهبری موفقی اختیار کارها را به‌دست گروه یا گروه‌های خودکامه نمی‌دهد. تجربه‌های گذشته‌ی این ملت ما را بس! انقلاب ما از آزادی تظاهرات و آزادی بیان هیچ زیانی نمی‌برد اما از حادثه‌آفرینی‌ها زیان‌های جبران نکردنی می‌برد. به‌گروه‌های غیراسلامی، که در خود صداقت سراغ می‌دهند، نیز هشدار می‌دهیم اگر به‌راستی به‌آرمان‌ها خود معتقدند، بار دیگر این فرصت تاریخی را از دست ملت ما بدرنبرند. به‌هوش باشند که بیش از این سه نوبت فرصت استقرار رژیم مستقل و آزاد به‌وجود آمده و آنها اگر عامل منحصر از دست رفتن آن نبوده‌اند، از عوامل اصلی آن بوده‌اند.

صداقت انقلابی، برای اثبات خود، محتاج شرکت در توطئه‌ها و حادثه‌ها نیست، محتاج شرکت در بحث آزاد است. آنها که خود را برحق می‌دانند، از این بحث بارور و خلاق نمی‌گریزند.[۱]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، پنجشنبه ۲۵ مردادماه ۱۳۵۸.

متن فرمان عفو عمومی امام

حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، در آستانه‌ی سال نو، با انتشار پیام مهمی عفو عمومی صادر کردند و اعلام داشتند که از این تاریخ ببعد هیچ‌کس حق تعرض به‌نظامیان و قوای انتظامی و ساواکی‌هایی را، که شامل این فرمان می‌شوند، ندارند.

متن پیام امام به‌این‌شرح است:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

گرچه ملت شریف ایران خاطره‌های تلخی دارند از دستگاه سازمان امنیت و گروهی از قوای انتظامی و افرادی از روحانی‌نماها، که به‌طور قاچاق خودشان را در مسلک روحانیت و گویندگان اسلامی درآورده بودند، بسیاری از گروه‌های فوق، پس از انقلاب اسلامی، به‌مجازات خود رسیدند، لکن با گزارش‌هایی که از اطراف می‌رسد، توطئه‌هایی از گروه‌های منحرف، که به‌نظر می‌رسد الهام از خارج می‌گیرند و می‌خواهند همان نقشی را که در زمان

رضاخان بازی کردند، عمل کنند و یا شکست حتمی روحانیت متعهد و آسیب رساندن به‌قوای انتظامی کشور عزیز را به‌دامن چپ یا راست بکشانند و با ملت آن کنند که در زمان رژیم طاغوتی کردند؛ و این خطر عظیمی است که غفلت از آن و بی‌تفاوتی در مقابل آن، به‌عدم اسلام و کشور منتهی می‌شود. من خود شاهد زمان رضاخان ـ از کودتا تا انقراض فضاحت‌بار رژیم ـ بوده‌ام و توطئه‌هایی را که به‌دست عمّال خارجی می‌شد، یکی پس از دیگری، دیده‌ام. من شاهد بودم که روحانیت را به‌اسم ارتجاع، و اسم‌های ننگین دیگر، در نظر ملت ساقط نمودند و سنگرهای بزرگ اسلام را، یکی پس از دیگری، با دست جوانان بی‌خبر از عمق توطئه‌ها شکستند و راه را برای مقاصد شوم استعمارگران بازکردند و شاعران درباری و نویسندگان مزدور و گویندگان وابسته بر ضداسلام و خدمتگزاران به‌کشور و اسلام از رجال پاکدامن گرفته تا علمای بزرگ طراز اول، با قلم و زبان و شعر و مقاله، آنان را از ملت و ملت را از آنان جدا کردند و سایه‌ی شوم استبداد و استعمار را، در طول پنجاه سال، آن چنان بر سرتاسر کشور عزیزمان گستردند که احدی را مجال گفتن حق نماند. من به‌شما ملت شریف ستمدیده اخطار می‌کنم، جای پای آن شیطان بزرگ و شیاطین دیگر را در سراسر کشور می‌بینم که با نقشه‌ی حساب شده، همان طرح زمان رضاخان را ریخته و با شیطنت درصدد اجرای آن هستند و آن نقشه، تضعیف قوای انتظامی است به‌اسم ساواکی و وابسته به‌رژیم طاغوتی؛ لهذا، من برای احساس خطر و جلوگیری از این نقشه‌ی شوم و حفاظت کشور عزیز و اسلام بزرگ، کلیه‌ی قشرهایی که دستشان به‌خون بی‌گناهی آغشته نشده و امر به‌قتل نفوس نکرده و شکنجه‌گر نبوده و امر به‌شکنجه، منتها قتل نکرده و از بیت‌المال و اموال مردم سوءاستفاده ننموده، در آستانه‌ی سال جدید عفو عمومی نمودم. چه نظامی و چه سایر قوای انتظامی و چه ساواکی و چه روحانی‌نمای وابسته و پیوسته به‌رژیم سابق، از این تاریخ به‌بعد، احدی حق تعرض به‌کسی را ندارد و نه مقامات مسئول و نه گروه غیرمسئول؛ و جناب آقای رئیس‌جمهور موظف هستند که از این هرج و مرج موجود اکیداً با قوه‌ی قهریه جلوگیری نمایند و متخلفین را ـ از هر قشری که هستند ـ به‌دست قانون

بسپارند و جناب آقای قدوسی، دادستان کل انقلاب، موظف هستند که اشخاص متخلف را، از هر طبقه که هستند، به‌دادگاه احضار، به‌وسیله‌ی آقای رئیس‌جمهور آنان را الزام به‌حضور و عدالت را درباره‌ی آنان اجرا کنند؛ و اما اشخاصی که مهم هستند به‌یکی از امور فوق که مورد عفو نمی‌توانند باشند، احدی حق تعرض به‌آنان را ندارد جز محاکم صالح؛ و مأمورین از قبل آن محاکم برای تحویل به‌محاکم و تمام محاکم ایران موظفند که پس از اتمام پرونده‌ی متهم، پرونده‌ی با رونوشت آن را به‌تهران نزد آقای قدوسی، دادستان کل انقلاب، بفرستند برای رسیدگی نهایی؛ و آقای قدوسی، موظفند هیئت ـ یا هیئت‌هایی ـ مرکب از قضات شرع تشکیل دهند و رسیدگی به‌این پرونده‌ها بکنند و حکم عزل اسلامی را جاری نمایند؛ و جناب آقای رئیس‌جمهور پس از رسیدگی به‌جرائم محکومین، که در زندان هستند، به‌گروه‌هایی که لایق تخفیف هستند یک درجه تخفیف دهند و آنانی را که می‌شود آزاد کرد، آزاد کنند و به‌این تذکر دهم که این عفو و تخفیف مشروط است به‌آنکه این اشخاص پس از عفو و آزادی، مرتکب اعمال سابق خود یا مشابه آن نشوند و الا علاوه بر مجازات جرم فعلی، مجازات جرم سابق آماده می‌شود؛ و من از سوی برادران ایمانی می‌خواهم برای رضای خداوند تعالی از انتقام‌جویی و بهانه‌گیری اجتناب کنند و به‌پیروی رسول اکرم(ص) عقد و اغماض را شیوه‌ی خود قرار دهند؛ و من از جوانان عزیز می‌خواهم که از خود عطوفت نشان دهند و از شیوه‌ی احسان، که مرضی خداوند است و قرآن کریم بر آن تأکید فرمود، پیروی کنند.

از خداوند تعالی سلامت و سعادت همگان را خواستاریم.

سه‌شنبه ۵۸/۱۲/۲۸ *روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی*[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۶ فروردین‌ماه ۱۳۵۹.

گفتگوی خبرنگار مجله‌ی «اشترن»، چاپ آلمان با دکتر بنی‌صدر

دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور کشورمان، پیش از تعطیلات نوروزی با خبرنگار مجله‌ی «اشترن» (چاپ آلمان) گفتگویی داشت و به‌سؤال‌های او در زمینه‌ی مسائل مختلف ایران و ارتباط با برخی از سیاست‌های خارجی ما ـ به‌ویژه در مورد مسئله‌ی افغانستان ـ پاسخ گفت. حق بود این گفت و شنید، که از مجله‌ی اشترن ترجمه شده است، قبل از تعطیلات نوروزی چاپ شود اما متأسفانه نشد. به‌هر تقدیر، اگر برخی از پرسش‌ها و پاسخ‌ها با رویدادهای اخیر مطابقت ندارد، به‌دلیل تأخیری است که در چاپ گفت و شنود پیش آمده است. از آنجا که پاسخ‌های رئیس‌جمهوری کشورمان، به‌ویژه در مورد مسائل داخلی، حائز اهمیت است (اگرچه به‌تأخیر)، مبادرت به‌چاپ آن کرده‌ایم و پیشاپیش از خوانندگان گرامی برای این تأخیر پوزش می‌خواهیم.

اشترن: «آقای رئیس‌جمهور، شما اشغال خاک افغانستان به‌وسیله‌ی ارتش شوروی را شدیداً محکوم کرده و از روس‌ها می‌خواهید هرچه زودتر به‌اشغال افغانستان خاتمه داده و آن کشور را ترک کنند و در عین حال از وجود قوای شوروی

در سرحدات مجاور ایران ابراز نگرانی می‌کنید. باتوجه به‌این نگرانی، آیا بیم آن دارید که دامنه‌ی بحران به‌طول انجامد و روس‌ها ایران را هم دچار سرنوشت افغانستان کنند؟»

بنی‌صدر: «احتمال مداخله‌ی نظامی شوروی در ایران وجود ندارد ولی هرگاه یک ابرقدرت کشوری را، در منطقه‌ای، مورد تجاوز نظامی قرار دهد، همسایگان آن کشور بالطبع از نگرانی تهدید احتمالی مصون نخواهند بود.»

اشترن: «حوادث خونینی که اخیراً در گرگان و گنبد به‌وقوع پیوست، به‌عقیده‌ی ناظران سیاسی، ساخته و پرداخته‌ی عوامل شوروی بوده است. آیا شما دلایلی دارید که مداخله‌ی شوروی‌ها را در حوادث گنبد و ترکمن صحرا ثابت کند؟»

بنی‌صدر: «خیر، من یقین دارم ملت شریف ایران از هوشیاری و استعداد کامل تا بدان حد برخوردار هست که نگذارد دست‌های بیگانه و عوامل شوروی در امور داخلی ما نابسامانی و بلوا ایجاد کنند.»

اشترن: «به‌عقیده‌ی شما حوادث خونین بلوچستان هم نمی‌تواند کار عوامل خارجی باشد؟ شما می‌دانید عواملی در بلوچستان ایران کوشش می‌کنند وسایلی به‌وجود آورند تا بلوچستان ایران و افغانستان و پاکستان یک جمهوری مستقل شود.»

بنی‌صدر: «این کوشش‌ها چندان از قدرت‌های قوی برخوردار نیستند. بلوچستان ایران دارای پانصد هزار سکنه است که یک قبیله از آنها اصلاً سیستانی هستند و این سکنه با پولی زندگی می‌کنند که دولت ایران به‌آنها کمک می‌کند.»

اشترن: «آقای رئیس‌جمهوری، شما گفتید هرگاه نیروهای شوروی از خاک افغانستان خارج نشوند، مردم مسلمان کشورهای اسلامی باید به‌وسیله‌ی اقدامات و مذاکرات خود، وسیله‌ی خروج نیروهای شوروی از خاک افغانستان را فراهم کنند. آیا ایران به‌برادران دینی افغانی خود کمک‌های مالی و نظامی می‌کند؟»

بنی‌صدر: «البته ما کمک می‌کنیم. هم‌اکنون پانصد هزار تن از آوارگان افغانی در پاکستان و ایران پناهنده هستند. وظیفه‌ی اسلامی ما حکم می‌کند به‌آنها کمک کنیم.»

اشترن: «وضع مجاهدین مبارز افغانی، که در مقابل رژیم کنونی مبارزه می‌کنند، از چه قرار است؟»

بنی‌صدر: «ما به‌مجاهدین افغانی راهنمایی کردیم روی پای خود بایستند و علیه دشمن بیگانه مبارزه کنند و به‌هیچ قدرت خارجی ـ حتی به‌ایران ـ هم متکی نباشند. به‌آنها یادآور شدیم که متکی به‌شخصیت خود باشند. ما ایرانی‌ها هم تنها به‌قدرت مردم خود متکی بودیم که توانستیم موجبات سقوط رژیم شاه سابق را فراهم کنیم.

هرگاه ما احساس کنیم که با یک گروه متکی و قائم به‌خود سر و کار داریم، آن‌وقت می‌توانیم حساب کنیم که به‌چه کیفیت آنها را یاری کنیم. ما با گروه‌های طرفدار و دوستان آمریکا همکاری نخواهیم کرد. ما امیدواریم مجاهدین افغانی به‌راهنمایی ما توجه کرده باشند و بتوانند با ادامه‌ی راه خود هم موجبات خروج نیروی اشغالگران بیگانه را از کشور خود فراهم آورند و هم وسیله‌ی برکناری رژیم دولتی را که از حمایت مردم برخوردار نیست.»

اشترن: «عقیده‌ی شما درباره‌ی پیشنهاد اخیر به «ببرک کارمل»، رئیس دولت افغانستان، که تقاضای همکاری برادرانه با ایران را به‌ایران تسلیم نموده است، چیست؟»

بنی‌صدر: «ببرک کارمل باید ابتدا از خلق افغانستان توقع داشته باشد که از همکاری برادرانه با دولت برخوردار شوند و یک دولت دست‌نشانده، که ارتش اجنبی را به‌خاک کشورش دعوت می‌کند که برای ادامه‌ی حکومت او صدای آزادیخواهی مردم را درگلو خفه می‌کند، چگونه می‌تواند از ما توقع برادرانه داشته باشد؟»

اشترن: «آقای رئیس‌جمهوری، آیا به‌درخواست جیمی کارتر صحه می‌گذارید که می‌گوید منطقه‌ی خلیج‌فارس برای سکنه‌ی آن از اهمیت خاص برخوردار است و آمریکا هر قدرتی که در این منطقه با منافع آمریکا اصطکاک پیدا کند، درهم می‌کوبد و هرگونه درگیری در خلیج‌فارس را با مقاومت درهم می‌شکند؟»

بنی‌صدر: «بهترین دکترین برای آقای کارتر این است که از مداخله در امور خلیج‌فارس مطلقاً خودداری کند. کارتر باید فکر مداخله در امور خلیج‌فارس، و سایر کشورهای آزاد جهان، را مطلقاً از سر خود بیرون کند.»

«من امیدوارم، مداخله‌ی شوروی در افغانستان به‌طریقی حل شود که استقلال کشور مردم مسلمان همسایه‌ی ما تأمین شود؛ و سران دو ابرقدرت بزرگ آمریکا و شوروی بدانند دوران تهدیدات نظامی ملت‌ها سپری شده است و مسائل دولت‌ها را با حسن‌نیت باید فیصله داد نه با تهدیدات نظامی.»

اشترن: «شما عقیده دارید ملت افغانستان در این مبارزه پیروز خواهد شد؟»

بنی‌صدر: «بدون شک پیروزی نصیب مردم افغانستان خواهد شد و شوروی‌ها مجبور خواهند شد خاک افغانستان را ترک کنند.»

اشترن: «مشکل گروگان‌های آمریکایی در ایران به‌چه طریق حل خواهد شد؟ شما سه پیشنهاد برای آزادی گروگان‌ها اعلام کرده‌اید:

۱. آمریکا اعتراف کند که در مورد گذشته‌ی ایران مقصر است.
۲. در آینده، آمریکا از مداخله در امور ایران مطلقاً خودداری کند.
۳. اقلاً در مورد استرداد شاه مخلوع سد و مانع ایجاد نکند.

به‌علاوه امام خمینی اخیراً اعلام کرده‌اند که آزادی گروگان‌ها باید به‌وسیله‌ی نمایندگان مجلس آینده و ایران انجام شود و باتوجه به‌این اظهارات امام، آیا باز هم سه شرط عنوان شده از سوی شما برای آزادی گروگان‌ها به‌قوت خود باقی است؟»

بنی‌صدر: «به‌عقیده‌ی من اظهارات اخیر اعلم است. در مورد روشن شدن

تکلیف گروگان‌ها توسط نمایندگان مجلس شورای ملی ایران کار آزادی گروگان‌ها را ساده‌تر می‌کند.»

«ابتدا باید بگویم که نه دانشجویان پیرو خط امام و نه اشخاص دیگر، هیچ‌گونه حق تصمیم‌گیری درباره‌ی گروگان‌ها را نخواهند داشت. دوم اینکه آزادی گروگان‌ها به‌تحویل دادن شاه بستگی ندارد، سومین پیشنهاد برای آزادی گروگان‌ها از درجه‌ی اعتبار پیشنهادی که شده برخوردار است و این خود راه‌حل خوبی است.»

اشترن: «با وجود این، برای ما این سؤال پیش می‌آید کدام‌یک ازگروه‌ها در ایران امروز، مسئولیت امور کشور را به‌عهده دارند: امام خمینی، ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور شورای انقلاب یا دانشجویان پیرو خط امام؟»

بنی‌صدر: «تصمیم‌گیری به‌عهده‌ی دولت است. از روی قانون اساسی، از روزی که انتخابات رئیس‌جمهوری انجام شده، من مسئولیت اداره‌ی امور کشور را به‌نمایندگی از سوی ملت به‌عهده گرفته‌ام که در چهارچوب حکومت مردم بر مردم، وظایفی که به‌من محول شده انجام دهم و من‌هم به‌خوبی می‌دانم چگونه وظایف خود را انجام دهم.»

اشترن: «شما سوگند یاد کردید که با تخریب و نابسامانی‌ها در کشور مبارزه خواهید کرد و متجاوزان به‌حقوق مردم را سر جایشان خواهید نشاند. ممکن است توضیح دهید با چه قدرتی و با چه عواملی و چگونه با نارسایی‌ها مبارزه خواهید کرد، و تکیه‌گاه شما چه عواملی هستند؟»

بنی‌صدر: «من متکی به‌مردم این مرز و بوم هستم. شما هنوز ندیده‌اید که من چه‌کار کرده‌ام؟ شما خود ناظر بودید که با عوامل تخریب و آتش‌افروزان در چند شهر چه‌کار کردم؟ من برای ملت ایران یک پیام فرستادم و ملت با دریافت این پیام موجبات آرامش در شهرها را فراهم کرد. بدین‌طریق، توانستیم آتش نفاق و ناامنی را در گرگان فرونشانیم. به‌علاوه، من فرمانده‌ی کل قوا هستم و به‌هنگام ضرورت،

می‌توانم از ارتش و قوای سه‌گانه استفاده کنم.»

اشترن: «شنیده می‌شود پاکسازی در نیروهای سه‌گانه آغاز شده و مسئولان دست‌اندرکارند تا بین هفت هزار تا هشت هزار تن در ارتش را تصفیه کنند؟»

بنی‌صدر: «شما خود ناظر و شاهد هستید که ما بدون به‌کار بردن جبر، با آرامش کامل، به‌امور مربوط به‌مردم رسیدگی و درباره‌ی مشکلاتشان با آنها مشورت، مذاکره و بحث و تبادل‌نظر می‌کنیم.»

اشترن: «آیا برکناری علوی با جبهه‌گیری و دسته‌بندی علیه دولت ارتباط دارد؟»

بنی‌صدر: «خیر، توطئه‌ی کودتا علیه دولت در کار نبوده بلکه مدارکی به‌دست آمده که نشان می‌دهد دریادار علوی با آمریکا ارتباط داشته است.»

اشترن: «سردرگمی و بحران اقتصادی کشور برای شما دردسرهای بزرگی به‌وجود آورده است. آیا ایران به‌طور کلی، به‌تنهایی قادر خواهد بود برمشکلات اقتصادی و نابسامانی‌ها فایق آید؟»

بنی‌صدر: «اروپا نمی‌خواهد به‌سخنان ما توجه کند و اروپا درکنار آمریکا ایستاده و علیه ما فعالیت می‌نماید. بدین‌جهت، ما می‌گوییم ما کاملاً تنهای تنهاییم و به‌تنهایی انقلاب کرده‌ایم و به‌تنهایی نیز قادریم زیربنای اقتصادی خود را محکم کنیم و یک اقتصاد سالم به‌وجود آوریم.»

اشترن: «برای بازسازی اقتصاد ایران، شما مایل هستید با اروپا همکاری کنید و یا از همکاری اروپائیان استفاده کنید؟»

بنی‌صدر: «بله، من از همکاری اروپا استقبال می‌کنم، ولی به‌انتظار اروپا نمی‌نشینم. اروپاییان باید یک مسئله را از ما بیاموزند و آن این است که بدون وابستگی به‌آمریکا یا شوروی ـ مستقلاً ـ سیاست کشور خود را تعیین و تدوین کنند. آن‌وقت اروپائیان و ما می‌توانیم، با همکاری یکدیگر، در راه خواست‌های همه‌ی مردم جهان، قدم‌های مثبت همگانی برداریم و یک جبهه‌ی واحد و متحد تشکیل دهیم.»

اشترن: «آیا بهتر نیست ایران ابتدا مشکل گروگان‌ها را حل کند و پس از آزادی گروگان‌ها، همکاری خود را با اروپائیان آغاز کند؟ زیرا مسئله‌ی گروگان‌ها به‌وجهه‌ی ایران لطمه وارد می‌کند.»

بنی‌صدر: «چرا اروپا دو دستی به‌مشکل گروگان‌ها چسبیده است و از آن یک مسئله ساخته است؟ در ایران ۳۶ میلیون انسان وجود دارد؛ هر یک از این مردم برای زندگی خود حق حیات دارند. از سوی دیگر، منظور از عادی شدن روابط چیست؟ منظور این است که مانند گذشته عمل شود؟ یا منظور این است که کشور ما مانند گذشته، توسط صاحبان صنایع اداره شود؟ یک چنین روابط عادی را ما نمی‌خواهیم و از برقراری چنین روابطی صرفنظر می‌کنیم.»[۱]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، پنجشنبه ۷ فروردین‌ماه ۱۳۵۹.

کارتر در پیامی به‌امام به‌اشتباهات آمریکا اعتراف کرد

پیام کارتر، رئیس‌جمهوری ایالات متحده‌ی امریکا، خطاب به‌امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران، توسط کاردار سفارت سوئیس در تهران از طریق وزارت امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران، دیروز به‌دفتر امام‌خمینی در تهران تسلیم شد.

دفتر امام اعلام کرد: «برای اینکه ملت عزیز ایران در جریان تمام مسائل ایران باشند، پیام کارتر را به‌این‌شرح منتشر می‌کند:

عالیجناب

من امکان این را داشتم که پیام بیست و یکم مارس شما را، خطاب به‌مردم ایران، بخوانم. من این پیام را یک‌سند اساسی برای آینده‌ی کشور شما تلقی می‌کنم.

در این پیام، شما موضع خود را در سیاست بین‌المللی مشخص نموده‌اید. این امر مورد توجه ما است. من موافقم که صلح جهانی نیازمند روابط جدید بین دولت‌ها، به‌خصوص احترام به‌حاکمیت ملل و حق مردم دایر بر تعیین

سرنوشت خود، می‌باشد. مایلم تأکید کنم که این دو اصل، که مکرراً از طرف شما و آقای بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری عنوان می‌شود، از اصول مورد قبول من نیز می‌باشد و ما به‌دنیا تصمیم خود را دایر بر عملی کردن این اصول، چه در «نیکاراگوئه» چه در «افغانستان» و یا در مقابل یک‌خطر احتمالی به‌حاکمیت «یوگسلاوی»، ثابت کرده‌ایم.

مایلم تأکید کنم که حکومت من، وارث یک وضع بین‌المللی خیلی حساسی است که نتیجه‌ی سیاست و اوضاع و احوال دیگری است و همه‌ی ما را به‌ارتکاب اشتباهاتی در گذشته وادار کرده است. مزیت بزرگ دموکراسی امریکائی، این است که همیشه توانسته است اشتباهات خود را شناسائی نموده و یا آن را محکوم کند. ما موافقت خود را به‌کمیسیون تحقیق، در کنگره‌ی امریکا، برای روشن کردن حقیقت اعمال وخیم مداخله‌ی آمریکا، مثلاً در مورد شیلی، اعلام نموده‌ایم و این کمیسیون تحقیق، تصمیمات مهمی در مورد محکوم کردن این مداخله و تدابیر بسیار مهمی در قبال مسئولیت‌های ناشی از این اعمال اتخاذ کرده است. ما، آقای بنی‌صدر، رئیس جمهوری را مطلع ساخته‌ایم که آماده‌ایم این کمیسیون تحقیق را در آمریکا به‌نحوی برنامه‌ریزی کنیم تا بتواند حل این بحران بین ملتین ما را امکان‌پذیر سازد.

همچنین ما آقای بنی‌صدر، رئیس جمهوری را از آمادگی کامل خود برای اهتمام جدی در راه تأمین رضایت لازم مردم ایران، برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات موجود، بین دو حکومت، مطلع ساخته‌ایم.

من می‌توانم به‌خوبی درک کنم که تصرف سفارت ما، در تهران، می‌توانسته است عکس‌العمل موجهی برای جوانان ایران تلقی شود، اما زمان، سپری می‌شود و من دلایل جدی برای تردید درباره‌ی انگیزه‌های واقعی آنانی که سفارت ما را تصرف کرده‌اند، در دست دارم. اشغال سفارت، امروز مسائل عمده‌ای برای حکومت شما و حکومت ما ایجاد می‌کند و نهایتاً عامل اختلافاتی گردیده است که مانع رفع بحران کنونی و ایجاد روابط جدید براساس برابری و احترام متقابل، که شما خواهان آن بوده و ما نیز با آن موافقت داریم، می‌باشد. ما آماده پذیرش حقایق جدیدی، که مولود اختلاف

ایران است، می‌باشیم. این امر همچنان هدف ما و آرزوی ما است، زیرا من تصور می‌کنم نهایتاً ما هدف واحدی را، که صلح جهانی و برقراری عدالت برای همه‌ی ملل است، تعقیب می‌کنیم. از زمان عزیمت شاه سابق مخلوع از آمریکا، که به‌دلایل انسانی و درمانی پذیرفته شده بود، حکومت من تصمیم گرفت که در این مسائل مداخله نکند. ترک «پاناما» یک تصمیم شخصی شاه سابق بوده و ما نسبت به‌مذاکراتی که بین خود او و «سادات»، برای پناه یافتن در مصر انجام یافته است، کاملاً بیگانه بوده‌ایم. ما با مراجعت او به‌آمریکا مخالفت کردیم. ما با معالجه‌ی او در بیمارستان‌های آمریکایی و به‌وسیله‌ی پزشکان آمریکایی مخالفت کردیم. ما کلیه‌ی اطلاعاتی که درباره‌ی وضع مزاجی شاه سابق داشتیم، در اختیار آقای بنی‌صدر، رئیس جمهوری، گذاردیم. من حفظ اصل تفکیک کامل دو موضوع را اساسی می‌دانم. بحران فیمابین، باید از راه اعمال اراده و قابلیت حکومت‌های ما بر مبنای واقعیات و منافع آینده‌ی جدی دو ملت حل و فصل شود. می‌خواهم مؤکداً خاطرنشان کنم، به‌محض اینکه مسئله‌ی فوری از طریق انتقال مسئولیت گروگان‌ها به‌حکومت ایران حل شود، ما آماده‌ی اتخاذ رویه‌ی معقول و دوستانه‌ای برای حل و فصل مسائل عدیده‌ی دو جانبه‌ی فیمابین می‌باشیم. ایجاد یک کمیسیون مشترک به‌عنوان عامل رسیدگی به‌مسائل دوجانبه، به‌ما توصیه شده است. ما آماده‌ایم با نظر مساعد این فکر را بپذیریم و بتوانیم چنین کمیسیونی را به‌عنوان وسیله‌ای که روابط آینده‌ی ما را توسعه دهد، تلقی کنیم.

تمنا دارم مرا در حل بحران فیمابین، براساس ضوابط منصفانه و شرافتمندانه، جداً یاری نمائید و از این بابت نهایت حق‌شناسی را خواهم داشت. دو ملت ما نیز از شما حق‌شناسی خواهند نمود. اجازه می‌خواهم جسارتاً اعلام دارم که به‌نظر من، زمان و دشمنان واقعی نظام‌های سیاسی مربوطه‌ی ما به‌زیان ما مشغولند.

با تقدیم بهترین احترامات، جیمی‌کارتر، ۲۶ مارس ۱۹۸۰ (۶ فروردین ۱۳۵۹)[1]

---

۱ - *روزنامه‌ی اطلاعات*، یکشنبه ۱۰ فروردین‌ماه ۱۳۵۹.

پیام آیت‌الله منتظری به‌مناسبت روز جمهوری اسلامی

این پیام، دیروز، از سوی حضرت آیت‌الله منتظری به‌مناسبت دوازده فروردین‌ماه ۱۳۵۹، روز جمهوری اسلامی، انتشار یافت:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

برادران و خواهران مسلمان:

روز دوازدهم فروردین، روز جمهوری اسلامی ایران، روز وحدت و همبستگی ملت قهرمان ما و روز یأس و نومیدی دشمنان ایران است.

آری! ملت مبارز و قهرمان ایران، روز دهم و پانزدهم فروردین ۵۸، با تصمیمی قاطع و اکثریت نود و هشت و دو دهم درصد، یعنی با اکثریت قریب به‌اتفاق همه‌ی کسانی که حق رأی داشتند، به‌جمهوری اسلامی (نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد) رأی مثبت دادند و روز دوازدهم فروردین را به‌یادبود این پیروزی مهم، همه ساله جشن می‌گیرد و بدین وسیله حمایت بی‌دریغ خود را از جمهوری اسلامی نشان می‌دهد، تا مبادا انقلاب اسلامی ملت، که در پرتو

خون پاک ده‌ها هزار شهید و معلول و مجروح و اتحاد و همبستگی همه‌ی اقشار ملت به‌دست آمده، فراموش گردد و یا از مسیر اصلی خود منحرف شود.

برادر و خواهر عزیز:

جمهوری اسلامی، یعنی حکومت جمهوری، براساس ایدئولوژی و مقررات حیات‌بخش اسلام و اسلام نه فقط گفتار، بلکه اعتقاد راسخ و استقامت در مقام عمل (الذین قالوا ربنا اله ثم استقاموا). بیایید، همه با هم، برای رضای خدا و حفظ حرمت اسلام عزیز، پا را از گفتار و شعار فراتر نهیم و انقلاب و تحول اسلامی را در همه‌ی شئون کشور پیاده کنیم و بدین‌وسیله عهد و پیمان خود را با پیامبر اکرم(ص) و ائمه‌ی طاهرین ـ سلام‌الله علیهم‌اجمعین ـ مستحکم سازیم. این‌جانب ضمن تأکید و لزوم شرکت همه‌جانبه در مراسم بزرگداشت روز جمهوری اسلامی، خاطر برادران و خواهران را به‌چند نکته متوجه می‌کنم و از خدای بزرگ می‌خواهم که ما را در انجام وظایف خود موفق فرماید.

انتظار دارم برادران و خواهران و مقامات و مسئولان امور، از تذکرات و انتقادات سازنده‌ی برادر مخلصشان نرنجند و اگر لغزشی در نحوه‌ی گفتار بیابند، معذورم دارند که «العذر و عند کرام اناس مقبول.»

۱ ـ بر همه‌ی ما لازم است، پیام نوروزی سیزده ماده‌ای رهبر انقلاب را، که از هر نظر جامع است، با دقت هرچه تمام‌تر مورد توجه قرار دهیم، بخوانیم و بدانیم و مو به مو دستورات آن را اجرا نماییم.

۲ ـ بر شورای انقلاب، که مسئولیت حفظ و ادامه‌ی انقلاب رادر سطح کشور پذیرفته، و بر وزرا و استانداران و سایر مسئولین لازم است که به‌نیازهای همه‌ی افرادکشور، به‌ویژه روستائیان و کارگران محروم، که بار سنگین تولید و صنایع بر دوش آنها است، توجه بیشتری مبذول دارند. به‌جای حرف، سمینار، کنفرانس و کاغذبازی، انقلابی و ضربتی عمل نمایند و به‌جای نیروهای پوسیده و یا زنگ‌زده از نیروهای جوان و فعال و انقلابی استفاده کنند. جوانانی را، که قلبشان برای کار و پیشرفت کشور می‌تپد، به‌کار گیرند و از واگذار کردن امور، به‌افراد بی‌تفاوت که به‌انقلاب و دستآوردهای آن ایمان نیاورده و طمع

تلخ محرومیت‌ها و کمبودها را نچشیده‌اند، خودداری نمایند و به‌تدریج وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی از افراد ناجور و فاسد تصفیه گردد و بانک‌ها نیز از وضع کنونی به‌صورت مؤسسات اسلامی بدون ربا درآیند.

۳ - بنیادهای انقلابی، از قبیل بنیاد مستضعفین و جهاد سازندگی و بنیاد مسکن، در درجه‌ی اول لازم است منطقه‌ای و استانی شوند و هر استان اختیار تام داشته باشد. زیرا افراد هر استان از کمبودهای استان خودشان آگاهترند و باید دانست که افراد آگاه و انقلابی منحصر به‌تهران نیست، در همه جا وجود دارند و لازم است این بودجه‌ی کافی در اختیار استان‌ها قرار گیرد، نه اینکه با مسئولین استان‌ها و شهرستان‌ها چون گدایان معامله شود که با اصرار حقی را دریافت کنند و ثانیاً: باید افرادی که متدین و متعهد و در عین حال خودشان از طبقه‌ی مستضعف و طعم تلخ فقر و بی‌خانمانی را چشیده‌اند در این نهادها به‌کار گرفته شوند. زیرا شکم سیر از گرسنه خبر ندارد و آه صاحب درد را دردمندان احساس می‌کنند و متأسفانه این نهادهای انقلابی تا حال به‌همان شیوه‌ی بروکراسی و روش ادارات طاغوتی اداره شده و قهراً بازده آنها کم بوده.

۴ - بر وزارت کشاورزی است که به‌جای کمک‌های نقدی به‌کشاورزان، که معمولاً کمتر به‌مصرف توسعه‌ی کشاورزی می‌رسد و یا بی‌رویه صرف می‌نمایند، امکانات کشاورزی از قبیل: تأمین آب و تراکتور و وسایل برای آنان تهیه کند و برای توسعه‌ی دامداری دام زنده وارد کند و بین کشاورزان و روستاییان به‌عنوان وام توزیع نماید و این امر از بزرگترین وظایف دولت انقلابی است و در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد و به‌ویژه مناطق زلزله‌زده و یا سیل‌زده از این جهت بیشتر باید مورد توجه واقع شود.

۵ - بر قضات دادگستری است که مغزشان را از قوانین و مقررات پس‌مانده‌ی غربی و آریامهری تهی سازند و تشریفات و آئین‌نامه‌های دست و پاگیر را رها کنند و در عوض قوانین و مقرارت و روش قضائی اسلام را خوب بیاموزند و به‌کارگیرند وگرنه پست‌ها را به‌اهلش واگذار نمایند.

۶ - برحسب دستور صریح رهبر انقلاب، مادامی که دادگستری بازسازی نشده دادگاه‌های انقلاب بر سر کار باشند. لذا برقضات شرع و دادسراهای

انقلاب است که قوانین و مقررات اسلامی را کاملاً رعایت کنند و احتیاط را از دست ندهند، در مورد شبهه اجرای حد نکنند که «الحدود تدرءبالشبهات» و بی‌جهت حکم به‌مصادره‌ی اموال ننمایند که مال مسلمان همچون خون او محترم است و چه بسا کسی مجرم باشد و همه‌ی مال او و یا قسمتی از آن از راه مشروع به‌دست آمده باشد.

۷ ـ بر پاسداران انقلاب و قوای انتظامی است که از کم‌کاری بپرهیزند و در حفظ امنیت کشور و دستاوردهای انقلاب کوشش نمایند. خودسرانه دست به‌کاری نزنند که بدترین آفت کشور هرج و مرج است و از دستورات فرماندهان تخلف نکنند و در انجام دستورات قوه‌ی قضائیه، کمال جدیت را بنمایند و قضات را در اجرای حدود الهی یاری کنند.

۸ - ارتش باید بازسازی شود و افراد متعهد انقلابی عهده‌دار آن گردند. ارتشیان باید به‌جای تشریفات آریامهری و طاغوتی و سان‌ها و نمایش‌های بی‌محتوا و پوچ، خودشان را برای دفاع از کشور و اسلام عزیز آماده نمایند. باید روحیه‌ی ابتکار در آنها زنده شود و دستشان با اسلحه‌ی مدرن روز کاملاً آشنا گردد. ارتش ما تا حال ارتش بزم بوده نه رزم؛ و اینک که ما در مقابل ابرقدرت‌های طغیانگر و عمّال آنها قرارگرفته‌ایم، باید خود را برای رزم و دفاع از میراث انقلاب آماده سازیم.

۹ ـ رادیوتلویزیون باید کاملاً از عناصر ناجور و فاسد تصفیه گردد و به‌دست افراد باتقوا و آگاه سپرده شود. برنامه‌های ضددین واخلاق و یا سرگرم‌کننده‌ی بی‌محتوا، که میراث سیاست‌های استعماری غرب است، باید حذف شود و به‌جای آنها برنامه‌های آموزنده وسازنده تولید و اجرا گردد. واقعاً جای تأسف است که پس ازگذشت چهارده‌ماه از انقلاب اسلامی ایران، در ایام نوروز، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، که مورد توجه همه‌ی کشورهای اسلامی مجاور و زبان گویای انقلاب اسلامی ما است، برنامه‌های مبتذل و تباه‌کننده‌ی اخلاق عمومی را به‌خورد ملت دهد و سپس با مصاحبه با چند نفر، بخواهد آنها را تأیید و امضاء نماید. مسئولین رادیوتلویزیون باید مصلحت ملت و کشور و اسلام را درنظر بگیرند نه خواست آنهایی که احیاناً توجهی به‌مبانی اصیل

مکتبی ندارد را.

طبیب و دکتر حاذق و وظیفه‌شناس همیشه مصلحت مریض را درنظرمی‌گیرد نه خواست و میل آنی او را.

۱۰ ـ دانش آموزان و دانشجویان باید توجه کنند که کشور ایران از جهت آب و خاک و ذخایر و معادن، غنی و خودکفا است. حدود دو سوم از زمین‌های قابل کشت ایران معطل مانده و قریب هشتاد درصد آب‌های کشور هدر می‌شود و بیش از نود درصد از معادن ما دست‌نخورده است و فقط کمبود ما نیروی انسانی ماهر و مبتکر است و رفع این خلاء و کمبود به‌عهده‌ی شما جوانان عزیز است. استقلال سیاسی و اقتصادی آینده‌ی کشور در گروی کار و کوشش شما می‌باشد. باید در درس خواندن و آموختن علوم و فنون و صنایع و تکنیک کوشش نمایید و اوقات گرانبهای خود را صرف جزوه‌ها و کتاب‌های انحرافی و التقاطی و شعارهایی که به‌وسیله‌ی ایادی دشمنان استقلال ما تهیه می‌شود، ننمایید.

۱۱ ـ برادران و خواهران دانشجو و یا کارگر و یا کشاورز، بدانند که آزادی و عدل اجتماعی، در مکتب اسلامی اصیل به‌دست می‌یابد نه از مسیر گرایش‌های چپی و انحرافی. شما گول کسانی را که می‌خواهند به‌نام حمایت از خلق، کشور اسلامی ما را به‌صورت یکی از اقمار شوروی و یا چین کمونیست درآورند، نخورید. این شوروی آزادیخواه است که برادران و خواهران ما را در افغانستان قتل‌عام می‌کند؟ و یک دفعه صادرات گاز افغانستان را به‌شوروی به‌سی برابر افزایش می‌دهد؟ و یا با همه‌ی سابقه و وسعت کشورش، هنوز نتوانسته است احتیاجات اولیه‌ی کشورش را تأمین نماید؟ و اگر گندم آمریکا از او قطع شود، ملتش ازگرسنگی می‌میرد؟ و این چین کمونیست است که چند روز پیش نماینده‌اش، در مراکش، از قتل‌عام مردم مسلمان صحرا به‌وسیله‌ی ژاندارم‌های ملک حسن دوم حمایت کرد؟ به‌دامان اسلام عزیز برگردید و ازگرایش‌های چپ و راست بپرهیزید و همچنان‌که گروه‌های چپ‌گرا و یا چپ‌نما از نظر ما عمّال سیاست‌های استعماری امپریالیسم غرب و یا سوسیال امپریالیسم می‌باشند، گروه‌هایی هم که زیربنای تعلیماتشان افکار التقاطی

است و در موضع‌گیری‌های سیاسی به‌جای اینکه از اسلام و مسلمین حمایت کنند و به‌ملت بپیوندند، جانب طرفداران مکتب ماتریالیسم و بی‌خدایی را می‌گیرند و چه بسا با ضدانقلاب و عناصر مفسد رژیم سابق نیز برای مسائل گروهی خود همکاری می‌کنند، همچنین مردود می‌باشد. چراکه هرکس غیرت و حمیّت اسلامی داشته باشد، از جامعه‌ی مسلمین حمایت خواهد کرد و با مکتب‌های ضد خدا و یا با افراد ضدانقلاب سازش نمی‌کند.

۱۲ ـ بر روحانیت آگاه و متعهد است که به‌اندازه‌ی قدرت، در بسط فرهنگ و تعلیم معارف اسلامی کوشش کنند و جوانان کشور را از چنگال دشمنان خدا و اسلام نجات دهند؛ و بر ملت قهرمان ایران است که با روحانیت متعهد و مسئول، که علاوه بر اینکه کارشناس مسائل اسلامی می‌باشند، همیشه در مقطع‌های حساس کشور پیش‌قدم بوده‌اند و رهبری ملت انقلابی را به‌عهده داشته‌اند، پیوند خود را محکم کنند و گول تبلیغات دشمنان را نسبت به‌این قشر آگاه نخورند؛ چه آنان می‌خواهند، ملت را از دین و مذهب و روحانیت آگاه جداکنند تا اسیر گرگ‌های درنده‌ی غرب و شرق گردند. اینان برای توجیه این خیانت بزرگ، اشتباهات و تقصیرات بعضی روحانی‌نماها و یا مُعمّمین کوتاه‌فکر را به‌رخ شما می‌کشند و این وظیفه‌ی شما ملت آگاه است که افراد مخلص و آگاه را از افراد ناآگاه و یا فاسد جدا کنید. به‌علاوه، حساب مکتب‌اسلام و قرآن و پیامبر اکرم(ص) و اسلام اصیل مجسم ـ یعنی حضرت علی(ع) و کلمات نغز و پرمغز حضرتش ـ را از حساب من مُعمّم جدا کنید و برای اینکه از من مُعَمّم فرضاً ناراحتید، اسلام و قرآن و پیامبر اکرم و علی مرتضی را به‌یهودی‌زادگان شکست‌خورده‌ای چون مارکس و انگلس نفروشید.

۱۳ ـ بر بنیاد مسکن و وزارت مسکن است که مفهوم و مصداق اراضی موات شهری را، که در تصویب‌نامه‌ی شورای انقلاب ذکر شده و مصداق شاخص آن سنگلاخ‌ها و تپه‌های واقع در شمال و حومه است، به‌خوبی درک کند و به‌جای آن اراضی مردم را، که مشجر و یا مزروعی بوده و در اثر وسعت شهر قهراً به‌صورت زمین‌های بی‌کشت و مستعد برای ساختمان درآمده، بی‌جهت تصرف نکند. چنانچه این اشتباه بزرگ برای مأمورین شهرستان‌ها عملاً

رخ‌داده و زمین‌های اشخاصی را، که خودشان بالاترین مصداق فقیر و مستضعفند، به‌نام مستضعفین مصادره کرده و همه‌ی کارها و کسب‌های مربوط به‌خانه‌سازی را مختل نموده و بر بیکاران کشور افزوده‌اند.

۱۴ - پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، چشم امید همه‌ی جنبش‌های رهایی‌بخش اسلامی و مستضعفین جهان به‌ایران دوخته شده و از ملت قهرمان ایران انتظار حمایت مادی و معنوی دارند و نوعاً به‌ایران می‌آیند و با سردی دولت و ملت مواجه می‌شوند. لذا بر دولت و ملت ایران است که روزهای گرفتاری و بدبختی خود را به‌یادآورند و به‌شکرانه‌ی نعمت آزادی، با آغوش باز، آنان را پذیرا شوند و در رفع کمبودهای آنان به‌مقدار امکان کوشش نمایند.

۱۵ - و در خاتمه، بر همه‌ی ملت ایران است که پس از بسیج فکری و مجهز کردن جوانان به‌ایدئولوژی اسلامی که وظیفه‌ای است همگانی، به‌اسلحه‌ی روز نیز مجهز شوند تا در مقابل خطرات امپریالیست غرب و شرق و عمّال داخلی و خارجی آنان و صهیونیسم جهانی، از اسلام و کشور خود دفاع کنند. به‌امید پیروزی اسلام و همه مستضعفین جهان.[1]

والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته

۱۰ فروردین ۱۳۵۹، مطابق با سیزده جمادی *الاولی* ۱۴۰۰

قم - *حسینعلی منتظری*

---

۱ - روزنامه‌ی *اطلاعات*، دوشنبه ۱۱ فروردین‌ماه ۱۳۵۹.

۲۴کاندیدای تهرانی به‌مرحله‌ی دوم راه یافتند

کار شمارش آرای انتخابات نمایندگان مجلس شورای ملی پایان یافت. براساس نتایج به‌دست آمده از قرائت کلیه‌ی آراء، تعداد ۱۸ نفر از کاندیداهای تهران در مرحله‌ی اول، با به‌دست آوردن اکثریت مطلق آراء، به‌مجلس شورای ملی راه یافتند و تعداد ۲۴ نفر، که حائزین اکثریت نسبی بودند، به‌مرحله‌ی دوم انتخابات راه یافتند که از این تعداد ۱۲ نفر آنها در مرحله‌ی دوم وارد مجلس خواهند شد.

اسامی ۱۸ نفر حائزین اکثریت مطلق و ۲۴ نفر حائزین اکثریت نسبی به این شرح است:

حائزین اکثریت مطلق

۱ ـ فخرالدین حجازی
۲ ـ حسن‌ابراهیم حبیبی
۳ ـ مهدی بازرگان
۴ ـ علی‌اکبر معین‌فر
۵ ـ سیدعلی حسینی‌خامنه‌ای
۶ ـ محمدجواد باهنر
۷ ـ سیدحسن آیت
۸ ـ هادی غفاری

۹ ـ علی گلزاده‌غفوری
۱۰ ـ سیدمحمد خوئینی‌ها
۱۱ ـ محمدعلی رجایی
۱۲ ـ علی‌اکبر ناطق‌نوری
۱۳ ـ اکبر هاشمی‌رفسنجانی
۱۴ ـ ابراهیم یزدی
۱۵ ـ اعظم علایی‌طالقانی
۱۶ ـ مصطفی چمران
۱۷ ـ عزت‌الله سحابی
۱۸ ـ
۱۶ ـ محمد مبلغی‌اسلامی
۱۷ ـ سیف‌الله وحید دستجردی
۱۸ ـ سیدفتح‌الله بنی‌صدر
۱۹ ـ محمدرضا توسلی
۲۰ ـ مسعود رجوی
۲۱ ـ سیداسدالله لاجوردی
۲۲ ـ سیدرضا زواره‌ای
۲۳ ـ احمد مولائی
۲۴ ـ عبدالعلی بازرگان [1]

حائزین اکثریت نسبی
۱ ـ محسن مجتهدشبستری
۲ ـ یدالله سحابی
۳ ـ کاظم سامی
۴ ـ گوهرالشریعه دستغیب
۵ ـ هاشم صباغیان
۶ ـ محمد توسلی ـــ
۷ ـ علی‌اکبر ولایتی
۸ ـ محمدهادی نجف‌آبادی
۹ ـ حبیب‌الله‌عسگراولادی‌مسلمان
۱۰ ـ عبدالمجید معادیخواه
۱۱ ـ فرشته هاشمی
۱۲ ـ سعید امانی همدانی
۱۳ ـ محمدکاظم‌موسوی بجنوردی
۱۴ ـ دکترسیدمحمدباقرحسینی‌لواسانی
۱۵ ـ مهدی شاه‌آبادی

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۱۴ فروردین‌ماه ۱۳۵۹

تصمیمات مهم شورای انقلاب

۱ ـ خلع مالکیت
۲ ـ مسافرت به‌خارج
۳ ـ مصادره‌ی سینماها
۴ ـ دایره‌ی مبارزه با منکرات

شورای انقلاب، دیشب، جلسه داشت و در پایان اعلام شد که محدودیت مسافرت به‌خارج، به‌صورت یکبار در دو سال، طرح بی‌اساسی است که معلوم نیست کجا هست. همچنین در جلسه‌ی دیشب، در مورد سرنوشت حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدباقر صدر و نیز طرح کمیته‌ی مبارزه با منکرات بحث و تبادل‌نظر شد.

بنابر گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس، از شورای انقلاب، صادق قطب‌زاده، وزیر امور خارجه، در پایان جلسه‌ی دیشب، در جمع خبرنگاران حضور یافت و طی سخنانی گفت: «شورای انقلاب به‌بررسی گزارش‌هایی از وضع عراق و نیز بازدید من

از مرزها و اطلاعات مربوط به‌آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدباقر صدر پرداخت.» وی **درباره‌ی وضع آیت‌الله محمدباقر صدر گفت:** «ما هنوز منتظر یکی دو خبر قطعی هستیم و هنوز این خبر نه تکذیب می‌شود ونه تأیید؛ و شخصی که برای دادن خبر از سرنوشت ایشان به‌شورای انقلاب آمده، تنها خبر آورده بود و نظر شورای انقلاب همان است که از طرف وزارت امور خارجه اعلام شده است و ما فعالانه تأیید می‌کنیم و نه تکذیب.

ما به‌آقای کورت والدهایم نامه‌ای در این زمینه نوشته‌ایم و فردا هم برای کنفرانس سران عرب نامه‌ای خواهیم فرستاد تا دراین مورد به‌ما کمک کنند.» **وی افزود:** «در صورت صحت خبر، عکس‌العمل شدیدی در دنیای اسلام ـ و به‌خصوص در ایران ـ خواهد بود و طبیعتاً حضرت امام و شورای انقلاب موضع‌گیری قاطعی در این زمینه خواهند داشت، زیرا آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدباقر صدر، یکی از مفاخر اسلام و یکی از بزرگترین متفکرین اسلامی است و امت اسلامی نمی‌توانند نسبت به‌سرنوشت ایشان ساکت بمانند؛ و حتی زندانی شدن ایشان هم برای ما غیرقابل تحمل است.» **صادق قطب‌زاده درباره‌ی محدودیت مسافرت به‌خارج از کشور گفت:** «محدودیت به‌صورت یکبار در دو سال، مطلبی بود که هیچ یک از اعضای شورای انقلاب اطلاعی از این موضوع نداشتند و این طرح بی‌اساس است، که معلوم نیست کجا هست، و بدون تردید، با جوی که در شورای انقلاب وجود دارد، چنین طرحی قابل تصویب نیست.» **وزیر امور خارجه، درباره‌ی دایره‌ی مبارزه با منکرات گفت:** «این مسئله هم در شورای انقلاب مطرح شد و این کمیته هیچگونه ضابطه‌ی دولتی ندارد و قرار شد با کسانی که دست‌اندرکار این قضیه هستند، تماس گرفته شود تا معلوم شود اصل قضیه از کجاست. درباره‌ی سینماها هم اگر مصادره‌ای صورت گرفته است، صحیح نبوده است و خلع‌ید و خلع مالکیت از زمره‌ی مسائلی است که شورای انقلاب باید

درباره‌ی آن تصمیم بگیرد.»

خبرنگار خبرگزاری پارس، در گزارش خود، می‌افزاید: «در پایان جلسه‌ی دیشب شورای انقلاب، علی‌اکبر معین‌فر، در گفتگوی کوتاهی با خبرنگاران، گفت که در صورت هرگونه اقدامی علیه ایران، از طرف هر کشور، به‌آن کشور نفت نخواهیم فروخت.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، چهارشنبه ۲۷ فروردین‌ماه ۱۳۵۹.

نظریات دکتر بهشتی در مورد مسائل داخلی و خارجی ایران

آیت‌الله دکترمحمد بهشتی، رئیس دیوان‌عالی کشور و عضو شورای انقلاب، در کنفرانس مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، در زمینه‌ی مسائل مختلف مملکت با خبرنگاران گفتگو کرد.

دکتر بهشتی درپاسخ سؤال خبرنگاری که پرسید فشار کارتر به‌کشورهای اروپا و ژاپن سبب شد که عکس‌العمل این کشورها ـ علی‌رغم میل باطنی خودشان ـ چنین تعبیر شود که آنها از خود قدرت تصمیم‌گیری ندارند و یا شدیداً زیر نفوذ آمریکا هستند، اظهار داشت: «همین‌طور است، کشورهای اروپای غربی، بخشی درجه دو از امپریالیسم جهانی هستند. بنابراین چه از نظر بافت سیاسی و اقتصادی سیستم این کشورها و چه از نظر وابستگی، که به‌دنبال این بافت با آمریکا پیدا کرده‌اند، دیگر نمی‌توانند با استقلال کافی مسائل را ببینند و تصمیمی بگیرند. باید بگویم، ملت‌هایی که انقلاب کرده‌اند و خواسته‌اند به‌راهی بروند که خودشان انتخاب می‌کنند، همواره در معرض تهدیدها بوده‌اند و ابرقدرت‌ها و اقمار آنها همواره خواسته‌اند از طریق منزوی کردن و به‌انزوا کشاندن این کشورها و این ملت‌ها،

استعمار و استثمار خودشان را بر آنها تحمیل کنند.

ما می‌خواهیم سیاست خارجی خود را در قبال ایالات متحده و سایر قدرت‌های بزرگ جهان روشن کنیم، تا از این طریق بتوانیم سیاست خارجی جدیدی را با تأکید بر استقلال کامل خود به‌دست آوریم.

در ایران، مهم‌ترین چیز برای مردم، ادامه‌ی یک خط مشی جهت تأمین استقلال کامل در هر زمینه ـ چه سیاسی و چه اقتصادی ـ است.»

استرداد شاه مخلوع

از آیت‌الله بهشتی سؤال شد که در مورد استرداد شاه مخلوع به‌ایران، آیا شورای انقلاب اقدامات گذشته را پیگیری می‌نماید یا خیر؟

رئیس دیوان‌عالی کشور گفت: «کم و بیش تلاش‌ها تعقیب می‌شود، البته باتوجه به‌اولویت‌های گوناگونی که در سیاست و اداره‌ی کشورمان هست، شورای انقلاب وظیفه دارد این مسئله را به‌عنوان یک مسئله‌ی مهم سیاسی مورد توجه قرار دهد، اما در جهت به‌کمال رساندن استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، بنابراین باید آن مقدار به‌آن بپردازد که متناسب با این هدف است. طبیعی است که این هدف ایجاب می‌کند که ما بخش مهمی از حضورمان را به‌مسائل سیاسی ـ اقتصادی، فرهنگی و معنوی اختصاص بدهیم که همه‌اش مسئله‌ی شاه و گروگان‌ها نیست.»

اخراج خبرنگاران

دکتر بهشتی در پاسخ این سؤال که وسایل ارتباط جمعی در دنیای امروز، یکی از شبکه‌های اطلاعاتی آمریکا را تشکیل می‌دهد و باتوجه به‌اینکه تلویزیون و بیشتر مطبوعات آمریکا زیرنظر صهیونیسم و سرمایه‌داران آمریکا می‌باشد، آیا شورای انقلاب تصمیمی در مورد اخراج این خبرنگاران گرفته است، گفت: «تصمیم جدیدی

اتخاذ نشده، ولی البته یکبار این تصمیم راگرفتیم، بعد قرار شد اگر افرادی هستند که سابقه‌ی کار خبرنگاری‌شان توأم با خیانت و جاسوسی یا توأم با موضع‌گیری‌های مغرضانه نیست، بتوانند به‌ایران بیایند؛ و مسئول اجرای این کار، وزارت ارشاد و وزارت امور خارجه هستند. اگر ما مطلع بشویم که در این جهت دقت کافی نشده، البته مجدداً مسئله را بررسی می‌کنیم.»

اخراج دانشجویان نظامی ایران

آیت‌الله بهشتی، در مورد قطع رابطه‌ی آمریکا با ایران و اخراج دانشجویان به‌خصوص دانشجویانی که دوره‌ی نظامی می‌دیدند و درسشان نیمه کاره مانده است، اظهار داشت:

«برای ما و ملت ما، قطع کامل رابطه‌ها با آمریکا ـ از هرجهت ـ همیشه به‌عنوان یک مسئله‌ی اصلی و مهم مطرح بوده، ولی شورای انقلاب در رسیدگی به‌این قطع رابطه‌ها، باتوجه به‌آثار و زیان‌هایی که احیاناً برای ملت ما که ممکن بوده ببار بیاورد، اولویت را به‌مسایل خیلی کلی‌تر داده بود.

باید توجه داشت که قطع برخی از قراردادها و رابطه‌ها گاهی همراه با قبول خسارت‌های زیادی برای ایران است. مثلاً باید رسیدگی می‌شد که همین کسانی که در آنجا تعلیمات نظامی می‌دیدند (البته کیفیت این آموزش با وزارت دفاع است) آیا این تعلیمات کمکی بود به‌اینکه ما بهتر بتوانیم از سلاح‌هایی، که میلیاردها دلار پولش را به‌آمریکا داده‌ایم وامروز در ایران هست، استفاده بکنیم یا نه؟ ما نمی‌توانستیم بدون این محاسبه تصمیم بگیریم. برای اینکه بتوانیم با آمریکا قطع رابطه کنیم، یکی از راه‌هایش این است که اگر چیزهایی در ایران داریم که کارشناس می‌خواهد، کارشناس از خود ایران باشد. این بود که باید رسیدگی می‌شد، بلکه اگر آنها دوره‌شان را تمام می‌کردند، کمکی بود به‌قطع رابطه، یا اگر دوره‌شان را تمام

نمی‌کردند و بازمی‌گشتند، زمینه‌ای بود برای اینکه عملاً بخش معظمی از وسایلی که قبلاً خریده‌ایم، بلااستفاده بماند و این باید بررسی می‌شد.»

شهادت آیت‌الله صدر

در مورد توطئه‌ی شهادت آیت‌الله محمدباقر صدر، رهبر شیعیان عراق، رئیس دیوان‌عالی کشور گفت: «البته همه چیز درعراق می‌تواند توطئه باشد و ما این دوره را هم تجربه کرده‌ایم. یادم می‌آید مرحوم آیت‌الله سعیدی، در همان اوایل گرفتار شدنشان، درست در یک همچنین شرایطی بودند.

برادر عزیزمان را گرفته بودند و ما اخباری می‌شنیدیم درباره‌ی اینکه دچار سخت‌گیری‌ها، فشارها و شکنجه‌های کشنده‌ی ساواک جهنمی شاه مخلوع بودند و برای ما امکان تحقیق درکشور خودمان هم درآن موقع میسر نبود. این خصلت و طبیعت عمومی این‌گونه رژیم‌ها است. صدام و شاه مخلوع یک‌نوع رژیم هستند. یادم می‌آید از برادر عزیزمان، هاشمی رفسنجانی، در نوبت دومی که ایشان راگرفته بودند، به‌ما اخباری می‌رسید درباره‌ی شکنجه‌ها و ناراحتی‌های ایشان و اینکه احیاناً این شکنجه‌ها به‌مرگ ایشان منتهی شده؛ برای ما تحقیق دشوار بود، باکمال تأسف آنچه شنیده بودیم در مورد آقای سعیدی همان‌طور از آب درآمد، ولی در مورد آقای‌رفسنجانی، خلاف از آب درآمد. یادم می‌آید درباره‌ی آیت‌الله منتظری باز مسئله همین‌طور، یکی دوبار به‌ما اطلاع دادند که ایشان در زیر فشار و ناراحتی‌های رژیم، جانشان در معرض خطر قرارگرفته و احیاناً به‌مرگ ایشان منتهی شده؛ و برای ما تحقیق دشوار بود. این تجربه‌ای است که ما در طول دوران انقلاب مکرر آموخته‌ایم. خصلت این رژیم‌ها همانا می‌تواند توطئه باشد، می‌تواند صرفاً ناشی از طبیعت این رژیم‌های سفاک باشد.»

عراق و افغانستان

رئیس دیوان‌عالی کشور، در پاسخ خبرنگاری که پرسید ایران در مرزهای خود با عراق و افغانستان و هم‌چنین در مورد مسائل اقتصادی و داخلی با مشکلات عمده‌ای روبرو است و بهتر نیست ایران مسئله‌ی گروگان‌ها راحل کند، تا بتواند با مشکلات خود بهتر روبرو شود، گفت: «من بارها گفته‌ام که ما باید خود با مسائل و مشکلاتمان روبرو شویم. این بدان معنی نیست که تاکنون با یک سردرگمی و یک جریان حاد روبرو هستیم، بلکه بدین معنی است که ما تشخیص داده‌ایم مشکل جدی یک انقلاب در یک کشور، چگونگی اولین سال پیروزی آن انقلاب در آن کشور است، و ما تصمیم گرفته‌ایم قسمت اعظم قدرت و امکانات خود را به‌این مسائل اختصاص دهیم.»

درمورد گروگانگیری، دکتر بهشتی اظهار داشت: «امپریالیزم جهانی نمی‌خواهد دلیل مسئله‌ی گروگانگیری را تشخیص دهد، زیرا آنها دوست دارند که به‌کنترل خود براین قسمت از جهان ادامه دهند. من فکر نمی‌کنم آنها بتوانند یک دولت کاملاً مستقل را در این منطقه تحمل کنند. من بارها گفته‌ام مسئله‌ی بسیار مهم برای ایران استقلال است.»

تحریم اقتصادی

در زمینه‌ی تحریم اقتصادی از سوی دنیای غرب، آیت‌الله بهشتی گفت:

«دنیا بسیار گسترده‌تر و بزرگ‌تر از کشورهای دو اردوگاه است. اگر قدرت فراوانی دارند، کشورهای دیگر و دوستان دیگری نیز وجود دارند که می‌توانیم با آنها همکاری داشته باشیم و موفق شویم. ما از صفر شروع کرده‌ایم و به‌بالاترین نقطه خواهیم رسید و احتیاجی به‌اتکاء به‌قدرت‌های بزرگ نداریم و به‌منابع خود متکی هستیم و بقدرکافی از سیاست آگاهی داریم و آگاهانه عمل می‌کنیم. ما از سیاست

هر دو اردوگاه سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم سرمایه‌داری به‌خوبی آگاه هستیم؛ بهترین چیز آن است که کشوری مثل ایران، حداکثر کوشش خود را برای رسیدن به‌استقلال کامل انجام دهد و ما این‌کار را انجام داده‌ایم.» **یکی از خبرنگاران پرسید:** «اگر مسئله‌ی گروگان‌ها حل شود، آیا مایل هستید با آمریکا روابط سیاسی برقرار کنید؟» **دکتر بهشتی گفت:** «اگر این اقدام به‌نفع مردم ایران و سایر مستضعفین جهان باشد، این‌کار را انجام خواهیم داد؛ در غیراین‌صورت خیر. در مورد حل مسئله‌ی گروگانگیری، ما خواستار آن هستیم، که مسئله اول در زمینه‌ی سیاسی حل شود.» **وی در توضیح این مطلب گفت:** «ما خواستار آن بودیم که گروگان‌ها را در ایران محاکمه کنیم و از این طریق سیاست ایالات متحده و ظلم‌هایی که این ابرقدرت به‌ما و دیگر کشورها کرده است، برای تمام مردم جهان آشکار شود و بدین‌طریق، سیاست یک ابرقدرت برای مردم جهان روشن شود. ما می‌خواهیم همین‌کار را با محاکمه‌ی شاه مخلوع انجام دهیم. اگر این‌مسئله حل شود، دیگر مسائل به‌راحتی حل خواهد شد.» **سؤال شد:** «آیا کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد، که برای تحقیق درمورد جنایت شاه مخلوع به‌ایران آمد، اسناد و مدارکی جمع‌آوری کرد؟ و آیا این می‌تواند به‌عنوان زمینه‌ای ـ که شما از آن یاد می‌کنید ـ تلقی شود؟» **دکتر بهشتی گفت:** «ممکن است این کمیسیون به‌آن هدف ما کمک کند؛ و در مورد حل مسئله‌ی گروگان‌ها راه سومی وجود ندارد، مگر آنکه در آینده اتفاق تازه‌ای بیفتد.» **آنگاه سؤال شد:** می‌گویند عده‌ای از کارگران شما در اعتصاب هستند و کلاً ۳۲ درصد از کارخانه‌های ایران کار نمی‌کنند؛ برای حل مسائل اقتصاد داخلی خود چه تدابیری به کار خواهید گرفت؟

دکتر بهشتی پاسخ داد: «ما سعی کرده‌ایم تولید خود را افزایش و سیستم این تولید را تغییر بدهیم و این‌کار را آغاز کرده‌ایم.

در مورد اعتصابات، باید بگویم، ما می‌بایستی به‌این اعتصابات در مرحله‌ی اول

از طریق دادن توضیحات کافی برای کارگران روبرو شویم تا آنها با وضع واقعی موجود ایران آشنا شوند، و در مرحله‌ی دوم از طریق تغییرات در سیستم تولید؛ زیرا بعضی از اعتصابات، ناشی ازکمبود مواد خام است و کارگران نمی‌توانند روزانه به‌قدرکافی کار کنند، بنابراین پول کافی نیز دریافت نمی‌کنند. بعضی اوقات اعتصابات برای اعتراض نسبت به‌مدیریت کارخانه صورت می‌گیرد و ما باید این مدیریت‌ها را تغییر دهیم. ما متوجه هستیم که دارای مسائل و مشکلات اقتصادی هستیم، ولی شما نباید در این مورد که ما چگونه با این مشکلات روبرو خواهیم شد، نگران باشید. ما در دوران قبل از انقلاب با دوره‌ی مشکل‌تر و سخت‌تری روبرو بوده‌ایم. ما باید تلاش کنیم و حتی ثانیه‌ای را از دست ندهیم، زیرا این دوره از انقلاب ما بسیار حساس است. گروهی از متخصصان ما اکنون سرگرم ساختن قطعات یدکی و لوازم در داخل ایران هستند؛ و اما در مورد محاصره‌ی دریایی باید بگویم اگر آمریکا دست به‌چنین اقدامی بزند، ملت به‌او پاسخ خواهد داد و مردم این‌کار را انجام خواهند داد» **در مورد اوضاع عراق و سرنوشت آیت‌الله محمدباقر صدر رهبر شیعیان عراق، رئیس دیوان عالی کشور مجدداً اظهار داشت:**

«صدام حسین، ادعا می‌کند که در عراق، آزادی کامل و دموکراسی وجود دارد، ولی آیت‌الله محمدباقر صدر، این رهبر مذهبی، نمی‌تواند نظریات و مطالب خودش را اعلام کند. ما حداکثرکوشش خود را برای دریافت خبرهای دقیق از سرنوشت آیت‌الله محمدباقر صدر، انجام داده و می‌دهیم تا بتوانیم گزارش مطمئنی دراین زمینه دریافت کنیم. گفته می‌شود در عراق دموکراسی کامل وجود دارد و در ایران دیکتاتوری تمام.

جهان و جهانیان می‌توانند این مسئله را مشاهده و مقایسه کنند و حقیقت را دریابند. ما مایل نیستیم جوابی به‌این مهملات بدهیم، زیرا بهترین جواب، تلاش و کوشش در داخل ایران برای حل مسائل و به‌دست آوردن هرچه بیشتر پیشرفت است.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، دوشنبه اول اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹.

اخطار شدید بنی‌صدر به گروه‌های مسلح

به‌دنبال تصمیم دیشب شورای انقلاب و مصاحبه‌ی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری کشورمان، که از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد، ساعت ۵ بامداد، آخرین گروهی که تا آن لحظه با ایجاد سنگر در برابر دستور شورای انقلاب مقاومت می‌کرد، رسماً دفاتر و ستادهای خود را در دانشگاه تهران جمع‌آوری کرد و از محیط دانشگاه خارج شد.

تهران، امروز در تب و هیجان بود: مراکز کسب و کار به‌حال تعطیل درآمده بود و مردم انقلابی دسته دسته عازم دانشگاه تهران بودند. مقارن ساعت ۹ صبح، دکتر بنی‌صدر همراه با اعضای شورای انقلاب و هیئت دولت، به‌محل دانشگاه تهران نزدیک شد و اتومبیل حامل وی و اعضای شورای انقلاب در میان خیل عظیم جمعیت به‌دنبال کوره راهی برای ورود به‌محوطه‌ی دانشگاه، می‌گشت. به‌رغم پیش‌بینی‌هایی که ازجانب سپاه‌پاسداران، پاسداران کمیته‌ها و گروه‌های ضربت نخست‌وزیری مبذول شده بود، عبور مینی‌بوس حامل بنی‌صدر و اعضای شورای انقلاب با مشکلاتی همراه شد. در عین حال ماموران انتظامی یاد شده، در تمامی

مراکز حساس دانشگاه و بر بام ساختمان‌های مشرف به‌دانشگاه، در خیابان ۱۶ آذر، اوضاع را تحت کنترل داشتند.

هر لحظه برخیل جمعیت افزوده می‌شد و شعار «مرگ بر سه مفسدین ـ توده‌ای و فدائی و منافقین» در فضای دانشگاه و خیابان‌های اطراف می‌پیچید.

از ساعت نه و پانزده دقیقه تا مقارن ساعت ۱۰ صبح، صدای جمهوری اسلامی ایران (رادیو) چندین‌بار اعلام کرد: «واحد سیّار رادیو ایران که برای پخش مستقیم مراسم امروز، عازم دانشگاه تهران می‌باشد به‌علت کثّرت جمعیت و تراکم مردم انقلابی ایران، در اطراف دانشگاه، در خیابان ۱۶ آذر نزدیک محوطه‌ی دانشگاه متوقف شده است.» رادیو از مردم و ماموران انتظامی مکرر درخواست می‌کرد که راه را برای عبور واحد سیار صدای جمهوری اسلامی ایران باز کنند.

سرانجام رئیس‌جمهوری و اعضای شورای انقلاب در محل خود مستقر شدند و واحد سیّار سیمای جمهوری اسلامی نیز توانست به‌محل برسد. **آنگاه رئیس‌جمهوری کشورمان بیاناتی به‌شرح زیر ایراد کرد:**

«خواهران و برادران عزیزم، درود بر شما ملت مسلمان که با این سرعت بسیج شدید و این اجتماع بزرگ تاریخی را تشکیل دادید! آن انقلاب بزرگ و فرهنگی که قرآن به‌انسان وعده می‌دهد، همین است که حاکمیت مردم جای حاکمیت طاغوتیان را بگیرد. و امروز روز بزرگی در تاریخ ماست که حاکمیت شما از طریق شورای انقلاب به‌گرمی می‌نشیند. من به‌شما عرض می‌کنم آرام باشید! می‌دانم که از صبح تا این زمان، درگرمای زیاد، فشرده نشسته و ایستاده‌اید، اما یک مقدار از این نیرنگی که به‌شما خلق داده‌اند آنهایی داده‌اند که به‌نام «فدایی شما»، همه‌ی این سیم‌ها را بریده بودند، تا امروز ما نتوانیم به‌موقع صحبت خود را با شما درمیان بگذاریم. در حال حاضر، دراین روزهایی که بر ما گذشت، دو موج در حال پیدایش بود: یکی موجی که به‌خواست خدا و به‌اراده‌ی استوار شما پیروز شد، یک موج

دیگری که ممکن بود به‌صورت آشوب، اغتشاش، تمامی کشور را در کام خود فرو برد. آن توطئه‌ای که چیده شده بود و احتمال وقوع داشت، این بود که سرتاسر کشور را در تعطیل و اغتشاش و زد و خورد فرو ببرند؛ اما هشیاری مردم ما، امام امت ما، رئیس‌جمهور منتخب شما و شورای انقلاب مورد تأیید شما، موجب شد که موج انقلاب فرهنگی در اصل اساسی خود پیروز شود. آن اصل اساسی که منظور انقلاب فرهنگی به‌صورتی است که در قرآن آمده است و خداوند بزرگ می‌فرماید ما چیزی را به‌قومی تغییر نمی‌دهیم مگر اینکه آنها در نفس خودشان تغییر می‌دهند. این تغییری که در انقلاب ایران شده است و باید به‌صورت انقلاب پیگیر فرهنگی دنبال کنیم. این است که مردم ما حاکم بر سرنوشت خویش بشوند. این مردمی که در فرهنگ مخرب دوران رژیم پیشین، هیچ زمینه‌ی کاری جز تخریب نداشتند. در عصر انقلاب سازنده بشوند.

رهبری امروز ایران از انقلاب فرهنگی این را می‌فهمد که در مزارع و کارخانه‌ها و سازمان‌های اداری و در همه جای کشور، آهنگ شتابگیر کار و ابداع و خلاقیت جایگزین آهنگ تخریب بشود.»

اعمال حاکمیت مردم

«آن موجی که ما می‌خواهیم برانگیزیم و به‌خواست آن بانگ تاریخی روز ورود آن موج در مرحله‌ی عمل است، این است که در همه جا، آنها که در کارخانه‌ها اخلال می‌کنند، آنها که در نفت اختلال می‌کنند، آنها که در کردستان روبروی مردم ایستاده‌اند، آنها که در خوزستان توطئه می‌چینند، آنهایی که می‌خواهند روستاها و شهرها را تعطیل کنند و به‌کام آشوب بکشانند، بدانند هرجا را بخواهند به‌تعطیل بکشانند، این ملت در آنجا حاضر می‌شود حاکمیت خود را از طریق دولت اعمال می‌کند.

«نشانه‌ی این توطئه، که به‌خواست خدا و بر اثر استواری ما در تصمیمی که گرفته بودیم، خنثی شد یکی این، و از سه یا چهار روز به‌این‌طرف، در کردستان، افراد مسلح غیرمسئول و مخالف تحقق انقلاب اسلامی ما در برابر ارتش و سپاه پاسداران، که برای دفاع از مرزها می‌رفتند، مشکلات ایجاد کردند و به‌روی آنها آتش گشودند. معنای انقلاب فرهنگی این است که اگر آنها هشدارهای ما را جدی تلقی نکنند و به‌دشمنی با ملت ما ادامه دهند، رئیس‌جمهور این مردم تواناست که از ۲۶ میلیون نفر مردم ایران بخواهند درکردستان حاضر شوند و از استقلال و یکپارچگی و وحدت کشورشان دفاع کنند و به‌دشمنان داخلی و خارجی آزادی و استقلال حکومت اسلامی ایران، بگویند که توطئه‌گری دیگر کافی نیست که اراده‌ی ملت ما را مهار کنند. این اراده‌ی انقلابی، که در نسل جوان امروز ظهور کرده است، آغاز یک انقلاب اصیل و همه جانبه‌ایست که صحنه‌ی جهان را دگرگون خواهد کرد.»

«برادران و خواهران من، امروز که روز قطعیت یافتن استقرار و حاکمیت دولت مبعوث شماست، این روز عزیز را به‌شما مردم ایران تبریک می‌گویم و امیدوارم که دولت انقلابی بداند که با وجود این حمایت همه‌جانبه و یکپارچه، باید در اجرای تصمیمات، هیچ‌گونه تردیدی به‌خود راه ندهد. وزرای دولت‌ها، مسئولان تولید، چه در صنعت چه درکشاورزی، بدانند که تصمیمات آنان باید بی‌چون و چرا اجرا گردد.»

«امروز روز ولادت حاکمیت دولت است، دولتی که متکی به‌رأی مردم است. بنابراین وزیران و مسئولان حکومت، در همه جا بدانند که از این پس دستورات آنان باید بی‌چون و چرا اجرا بشود و هرجا، در هرکارخانه، در هر مزرعه، در هر مدرسه، در هر کلاس که اراده‌ی مردم تجلی نکند و به‌کار مشغول نشوند، ما مردم را به‌آنجا حاضر می‌کنیم. گفتم، حضور شما در اینجا خود بهترین دلیل است که ما بدانچه

می‌گوییم عمل می‌کنیم. بنابراین تکرار می‌کنم: اگر در کردستان و اگر در هرجای دیگر ایران، کسانی بخواهند، مسلحانه یا غیرمسلحانه، در برابر اراده‌ی ملت ما بایستند، این ملت به‌دعوت رئیس‌جمهور منتخب خود به‌طرف کردستان خواهد رفت. ارتشی که در آنجاست، پاسداران غیور مسلمان ما، ارتش جمهوری اسلامی ما که در آنجا در برابر گروه‌های مسلح و آتش آنهاست، بداند که او در آنجا معرف یک ملت در آن استان است. همه‌ی آنها، که به‌روی فرزندان ما آتش گشوده‌اند، بدانند که به‌روی ملت خود آتش گشوده‌اند و یقین بدانند آنهایی را که به‌روی ملت آتش گشوده‌اند، به‌سختی مجازات می‌کنیم. مسئله‌ی دوم که می‌خواستم برای شما توضیح بدهم، این‌است که امام در پیام نوروزی خود هم بر انقلاب فرهنگی تأکید فرمودند هم بر امینت کشور، و رئیس‌جمهور را مأمور حفظ امنیت کشور کردند و امسال را سال «امنیت» عنوان دادند. من به‌شما می‌گویم که در روزهائی که گذشت، خواب یک کشتار بی‌رحمانه‌ی خیابانی را دیده بودند و بر اثر هشیاری مردم و دانشجویان مسلمان، این توطئه خنثی شد و برخوردها و زدوخوردها در حداقل انجام گرفت.»

مسئول برخوردهای دیشب

«دیروز صبح، دو نفر، پیش من آمدند و گفتند که ما می‌دانیم که آشوب به‌سود کشور نیست، بنابراین آماده‌ایم که ستادها را در دانشگاه‌ها تخلیه بکنیم و فقط یک محلی در خارج دانشگاه داریم، در خیابان ۱۶ آذر، که تخلیه‌ی آن محتاج طول زمان است.

من با وزیر فرهنگ مشورت کردم و نظر او این بود، که آن محل را قفل کنند و بروند که روز بعد که محل جدیدی پیدا کردند، بیایند و اثاثیه‌ی خودشان را ببرند. قرار شد، بر همین قرار با نماینده‌ی وزیر فرهنگ دیدار کنند، اما تا ساعت ۲

بعدازظهر از این نمایندگان خبری نشد و نه به‌سراغ وزیر فرهنگ رفتند و نه به‌سراغ نماینده‌ی او رفتند.»

«سرپرست‌های دانشگاه تهران، که تمام دیروز و تمام دیشب، با منتهای اخلاص، کوشیدند تا برخوردها را به‌حداقل برسانند و من در این محل از کوشش آنها تقدیر می‌کنم، منتظر آنها بودند که در ساعت ۲ بعدازظهر به‌طرف آنها بروند و با آنها برای تحویل محل گفتگو کنند؛ اما یک ربع ساعت به ۲، برابر آنچه این سرپرست‌ها از شورای انقلاب به‌ما گفتند، خود آنها مقدمه‌ی برخورد را به‌وجود آوردند و به‌سراغ سرپرست‌ها هم نرفتند و در نتیجه، برخورد دیروز مسلماً و محققاً در مسئولیت آنها است و ملت ما دیگر اجازه نخواهد دادکه این گروه‌های مسلح و یا غیرمسلح، هر عملی که می‌خواهند در این کشور بکنند و دولت مبعوث ملت را به‌هیچ انگارند.»

«امروز همه‌ی آنها که خواب این را می‌بینند که از راه مختل کردن نظم و امنیت کشور و مختل کردن دانشگاه، دولت را از پای درآورند، باید بدانند که دولت استوارتر از هر وقت دیگر شده است و از این پس به‌خواست خدا و به‌اراده‌ی ملت، در همه‌ی زمینه‌ها، با قاطعیت تمام عمل خواهد کرد.»

«و به‌هیچ کس، تحت هیچ نام و عنوانی، اجازه نمی‌دهد که خود را جانشین دولت در تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم بکند.»

سنگرهای شیطان

«مسئله این است که شما امروز در اینجا حاضرید، می‌توانید شاهد باشید که چه بر روزگار این دانشگاه آورده‌اند. هرجا راکه توانسته‌اند، اموال این خلق و کلاس‌ها و تأسیسات این خلق را خراب کرده‌اند. همین بلندگو که تا این زمان طول کشید درست بشود یا آن را خراب کردند، اگر آنها واقعاً می‌خواستند دانشگاه باز بماند و

به‌کار خود ادامه دهد، چرا اصرار داشتند این دانشگاه را به‌سنگر تبدیل کنند؟ سنگری در برابر ملت و اراده‌ی ملت.»

«ما این سنگرهایی که در برابر ملت ما ساخته بشود، «سنگرهای شیطان» تلقی می‌کنیم و بدون کمترین ترحم آنها را درهم می‌کوبیم.»

«یک مسئله‌ای که ازکردستان به‌ما پیغام کرده‌اند که شما گفته‌اید ۶ اصل پیشنهاد ما را با تغییراتی، که خود در آن داده‌اید، پذیرفته‌اید ما هم که همین را می‌خواهیم، پس بدهید دست ما! چه فرقی می‌کند، حرف خوب را ما بگوییم یا شما بگوئید.»

رئیس‌جمهور افزود: «حالا هم آن ۶ اصل انقلاب فرهنگی را ما قبول داریم؛ شش اصل برای اصلاحاتی که در آن کرده‌اید، قبول داریم، اما کی اجرا می‌کند؟ این را به‌دست کسانی که دستشان در دست بعث عراق و امریکاست، و سند دیروز روشن کرد که اینها دستشان دردست آنهاست، به‌آنها نمی‌دهیم. آنها باید اسلحه را زمین بگذارند، مردم کردستان باید نمایندگان خود را در کمال آزادی انتخاب بکنند، آن‌وقت ما طبق همان قراری که پذیرفته‌ایم، طبق همان قرار عمل خواهیم کرد. بنابراین، اینکه ما پذیرفته‌ایم که نظام ارتش باید دگرگون بشود، اصل است، قبول داریم، اما اینکه جز از مجرایی که ملت معین کرده انجام بگیرد و هر روز یک گروهی ـ از افسر یا غیرافسر ـ دور هم جمع شوند و بگویند چون شما قبول کرده‌اید که نظام ارتش باید عوض بشود، پس ما را تأیید بکنید. ما آنها را نه تنها تأیید نمی‌کنیم، به‌آنها می‌گوئیم که شما جلوی انقلاب ایستاده‌اید.»

رئیس‌جمهور در خاتمه‌ی سخنرانی خود تأکید کرد که دانشگاه‌ها باید دایر باشند و تا ۱۵ خرداد به‌کار خود ادامه دهند؛ و از اول سال تحصیلی آینده هم نظام آموزشی جدید، در کلیه‌ی سطوح دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی پیاده خواهد شد.(1)

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، سه‌شنبه دوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹.

ژنرال‌های فرانسوی اسرار حمله به‌ایران را فاش کردند

در حالی‌که بررسی‌های همه‌جانبه، در ارگان‌های مملکتی، به‌ویژه ارگان‌های نظامی و مسئول در زمینه‌ی تجاوز آمریکا به‌حریم ایران، در داخل مملکت جریان دارد، نماینده‌ی روزنامه‌ی اطلاعات در اروپا، که هم‌اکنون در پاریس به‌سر می‌برد، از قول ژنرال‌های فرانسوی، که جزئیات حمله‌ی نظامی آمریکا به‌ایران را بررسی کرده‌اند، گزارش مفصلی فرستاده است که می‌خوانید:

پاریس ـ نماینده‌ی روزنامه‌ی اطلاعات در اروپا:

عملیات نظامی آمریکا در ایران ـ با پوششی به‌نام آزاد ساختن گروگان‌های امریکایی ـ موجی از اضطراب و نگرانی در سراسر اروپا پدید آورده است.

از سقوط شاه تاکنون، این نخستین بار است که طی ۲۴ ساعت، کلیه‌ی رسانه‌های گروهی اروپا، تمام برنامه‌های خبری خود را به‌ایران اختصاص داده‌اند و به‌تجزیه و تجلیل و افشاء کردن جزئیات طرح اسرارآمیز «دلتا» و اثرات آن در مناسبات جهانی. دو ژنرال فرانسوی، در تلویزیون فرانسه، اظهارات هارولد براون،

وزیر دفاع آمریکا را در مورد شکست طرح «دلتا» رد کردند، تأیید کردند که عملیات بغرنج آزادی گروگان‌های امریکایی بسیار وسیع‌تر از آنچه که گفته می‌شود، بوده است.

ژنرال‌های فرانسوی اظهار داشتند: «بدون تردید مقامات امریکایی قبلاً تدارک وسیعی در خاک ایران، توسط عوامل خود، فراهم ساخته بودند و احتمال دارد این عملیات به‌شکل دیگری تکرار گردد.»

یکی از ژنرال‌های فرانسوی، که خود رهبری گروه کماندوهای فرانسه را عهده‌دار است، گفت: «مسئله‌ی بغرنج سوخت‌رسانی به‌هواپیماها و هلیکوپترهای امریکایی، احتمالاً موجب شکست طرح «دلتا» گردیده است.» **وی گفت:** «گفته‌های هارولد براون، قسمت بسیار کوچکی از حقیقت است نه همه‌ی آن.» **روزنامه‌ی لوموند، در سر مقاله‌ی امروز (دیروز) خود این سؤال را مطرح کرده است که** یک دستگاه غول‌آسای نظامی، که امنیت نیمی از مردم جهان به‌آن بستگی دارد، وقتی که قادر نیست دو هواپیما را، بدون آنکه حتی با دشمن روبرو گردد، به‌زمین بنشاند، دیگر به‌چه درد می‌خورد؟!

اکنون از دکترین کارتر که مدعی است می‌تواند منافع غرب را در تمام منطقه‌ی خلیج فارس محافظت کند، چه باقی مانده است؟

جزئیات طرح

محافل موثق، با اطلاعات دقیقی که به‌دست آورده‌اند، جزئیات طرح «دلتا» را افشاء کردند.

نکات اصلی این طرح، که با شکست روبرو گردید، چنین بوده است:

نیمه شب پنجشنبه‌ی گذشته (یک بعدازظهر به‌وقت واشنگتن) شش هواپیمای سی ـ ۱۳۰ همراه ۸ هلیکوپتر با ۹۰ تفنگدار دریایی آمریکا، که مدت‌ها تحت

عملیات دقیقی قرارگرفته بودند، از ناو هواپیمابر «نیمیتس»، مستقر در اقیانوس هند، به‌سوی ایران پرواز می‌کنند. کارتر و سه نفر دیگر از رهبران برجسته‌ی ارتش آمریکا در اتاق مخصوصی، در کاخ سفید، مراقبت از یکی از خطرناک‌ترین برنامه‌های جنگی آمریکا را، پس از جنگ ویتنام تاکنون، به‌عهده می‌گیرند. هلیکوپترها می‌بایستی ۸۸۰ کیلومتر را در سه ساعت و در ارتفاع بسیار کم پرواز کنند تا از حوزه‌ی عملیات رادارهای ایرانی و کشورهای همجوار، به‌دور مانند.

یکی از هلیکوپترها، پس ازورود به کویر، به‌علت طوفان شن اجباراً فرود می‌آید. از ۷ هلیکوپتر باقی‌مانده، یکی برای سوارکردن سرنشینان این هلیکوپتر به‌زمین می‌نشیند. لحظه‌ای بعد، پس از سوار کردن سرنشینان هلیکوپتر خراب شده، به‌سوی پایگاه خود نزدیک طبس پرواز می‌کند. مجدداً یکی از ۷ هلیکوپتر دچار نقص فنی شده و به‌ناو هواپیمابر «نیمیتس» بازمی‌گردد. به‌هنگام فرود در پایگاه، یک هلیکوپتر دیگر دچار نقص فنی می‌شود. برای انجام عملیات، حداقل ۶ هلیکوپتر عازم بوده است. فرمانده‌ی عملیات «دلتا»، جریان را به‌فرمانده‌ی ناو «نیمیتس» گزارش می‌دهد. وی کارتر را در جریان می‌گذارد و او لغو عملیات رااعلام می‌کند.

از عملیات «دلتا» فقط چهار نفر در آمریکا آگاه بودند: هارولد براون، وزیر دفاع آمریکا، فرمانده‌ی نیروهای سه‌گانه‌ی این کشور، کارتر و برژینسکی. هنگامی که دستور لغو عملیات از واشنگتن می‌رسد، یک اتومبیل حامل اهالی دهکده‌های اطراف طبس مشاهده می‌کنند که گروهی خارجی به‌فارسی حرف می‌زنند. در این موقع سرنشینان هواپیماها و هلیکوپترها به‌شدت متوحش می‌شوند و یکی از هلیکوپترها حین پرواز با یکی از هواپیماها برخورد می‌کند و منفجر می‌شود که ۸ تفنگدار آمریکا زنده زنده می‌سوزند و گروهی مجروح می‌شوند که به‌پایگاه آمریکا ـ در آلمان ـ منتقل می‌شوند.

در لباس افراد مسلح ایرانی

۹۰ نفر تفنگدار آمریکایی به‌دو گروه تقسیم شده بودند:

گروه اول، ملبّس با لباس پاسداران انقلاب بودند و گروه دوم ملبس به‌لباس سربازان ارتش ایران.

قرار بود هلیکوپترها، کماندوها را که تعدادی از آنها از افسران سابق ارتش ایران، اعضای ساواک و بعضی ایرانیانی که قبلاً در آمریکا تعلیمات کماندویی دیده بودند، تشکیل می‌داد، از پایگاه به‌بیابان‌های اطراف تهران بیاورد. هلیکوپترها چون با وزن زیاد قادر به‌پرواز برفراز کوه‌های مرتفع اطراف تهران نبودند، قرار بود در نزدیکی‌های مسگرآباد و یا جاده ساوه بر زمین بنشینند. کماندوها پس از پیاده شدن از هلیکوپتر، تمام روز جمعه را در این محل، که از قبل برای آنها آماده شده بود، مخفی می‌شدند. قبلاً آمریکایی‌ها به‌کمک عوامل خود در ایران، این محل را درنظر گرفته بودند و وسایل لازم (از جمله کامیون و چند اتومبیل سواری) از قبل فراهم کرده بودند.

قرار بود جمعه، حوالی نیمه شب، کماندوها، به‌وسیله‌ی کامیون، از محلی که هلیکوپترها فرود آمده بودند، به‌سوی جاسوسخانه‌ی آمریکا حرکت کنند. در آنجا، ابتدا کماندوهایی که لباس پاسداران انقلاب را پوشیده بودند، خود را داخل پاسداران محافظ جاسوسخانه کرده و در یک لحظه آنها را دستگیر و خلع سلاح کنند. گروه دوم، که ملبس به‌لباس سربازان ایران بودند، در این موقع داخل سفارت شده و با پخش گاز خواب‌آور و بی‌حس‌کننده، بقیه‌ی پاسداران را بی‌حرکت کنند. همه‌ی این عملیات طی ۲۰ دقیقه باید انجام می‌شد.

با به‌خواب رفتن پاسداران انقلاب در جاسوسخانه‌ی آمریکا، کماندوها داخل اتاق‌ها شده، گروگان‌ها را با خود سوار کامیون‌ها کرده و به‌محلی که هلی‌کوپترها مستقر بودند برده و از آنجا به‌سوی پایگاهی، که هواپیماها مستقر بودند، پروازمی‌کردند.

دستگاه‌های الکترونیکی

یکی از هواپیماها مجهز به‌دستگاه‌های الکترونیکی بسیار پیشرفته بود که می‌توانست با پخش امواج مخصوص، هرگونه حمله‌ی نیروی هوایی ایران را مختل‌سازد. هلی‌کوپترها و هواپیماهای امریکایی ـ مجموعاً ـ سه ساعت در ایران ماندند. هلی کوپترها پرچم ایران را زده بودند تا توجه کسی را جلب نکنند.

یکی از ژنرال‌های فرانسوی، در تلویزیون فرانسه، گفت: «بدون تردید آمریکایی‌ها، قبلاً به‌ایران پروازکرده وتجهیزات لازم را از پیش در محل فراهم دیده بودند.» **این ژنرال فرانسوی گفت:** «مسئله‌ی سوختگیری یکی از مهم‌ترین قسمت‌های برنامه‌ی طرح «دلتا» بود.» **وی به‌شدت به‌این اقدام آمریکا حمله کرد و گفت:** «اجرای این طرح، با آنچه برای پیاده کردن آن درنظر گرفته شده بود، تطبیق نمی‌کرد و طرح بسیار اشتباه‌آمیزی بود.» **وی گفت:** «عملیات فرودگاه «انتبه» به کلی با این عملیات متفاوت بود. امریکایی‌ها بدون توجه به‌مشکلاتی که اجرای این طرح داشت، درصدد آزاد کردن گروگان‌ها برآمدند و این اشتباه بزرگی بود.» افشا شدن عملیات «دلتا» این سؤال را برای کلیه محافل سیاسی اروپا مطرح کرده است که چگونه امریکا، در حالی‌که حمایت اروپا را طلب می‌کند، رهبران اروپایی را از چنین اقدامات خطرناکی، که احتمالاً جنگ سوم را به‌وجود می‌آورد، بی‌خبر می‌گذارد. تصمیم به‌اجرای طرح «دلتا»، روز ۱۱ آوریل، یعنی ۱۵ روز پیش، گرفته شده بود، در حالی که روز ۲۰ آوریل وزرای امور خارجه‌ی ۹ کشور عضو بازار مشترک اروپا، به‌این‌دلیل، همبستگی خود را با آمریکا اعلام کردند که این کشور، دست به‌اقدامات نظامی علیه ایران نزند.

اکنون روشن گردید، همان موقع که کارتر قول داده بود تا ۱۷ ماه مه، اقدام نظامی علیه ایران نداشته باشد، مشغول بررسی طرح «دلتا» توسط فرماندهان عالی ارتش اروپا بود.

امروز بعدازظهر، رهبران کشورهای عضو جامعه‌ی مشترک اروپا، در لوگزامبورگ، جلسه خواهند داشت که بدون تردید مسئله‌ی عملیات نظامی اخیر آمریکا علیه ایران بررسی می‌شود.

اروپا برای جلسه‌ی امروز سران ۹ کشور عضو بازار مشترک، اهمیت خاصی قائل است که بسیاری مسائل در آن روشن خواهد شد.

باوجود نارضایتی محافل دولتی اروپا از اقدام آمریکا (به‌استثنای انگلستان)، کارتر طی پیامی از آنها خواسته است که حمایت خود را از سیاست وی در قبال ایران اعلام کنند. **جراید اروپا می‌نویسند:** «اینک تنگه‌ی هرمز در خطر است. زیرا اگر ایران این تنگه را، که روزی ۸۰ نفتکش غول‌پیکر از آن عبور می‌کند، مین‌گذاری یا مسدود کند، وضع بسیار وخیمی برای صدور نفت به‌اروپا و آمریکا به‌وجود خواهد آمد.»

بعضی جراید اروپا نوشته‌اند: «احتمال دارد که بین کشته‌ها و مجروحین واقعه‌ی نافرجام طبس، افراد سابق ارتش ایران وجود داشته باشند، چون بدون تردید بعضی عوامل نظامی رژیم سابق، چه در زمین و چه در هواپیماها و هلی‌کوپترها، با تفنگداران دریایی آمریکا همکاری داشته‌اند.» یکی از کسانی که چند طرح مختلف برای ربودن گروگان‌های امریکایی به‌دولت آمریکا داده بود، میلتر کویلند، عضوسابق سیا در ایران، بوده است.

وی اخیراً سه طرح در مورد آزاد کردن گروگان‌ها به‌مقامات «سیا» تسلیم کرده است که در یکی از طرح‌ها، کماندوهای آمریکایی می‌بایستی از طریق اشغال فرودگاه مهرآباد دست به‌این عملیات بزنند. بعضی جراید اروپا امروز نوشته‌اند که به‌احتمال قوی کارتر برای جبران شکست طرح «دلتا»، دست به‌عملیات تازه‌ی نظامی علیه ایران خواهد زد. اکنون این حقیقت برای آمریکا مسجل شده است که انقلاب ایران، بازتابی گسترده در کشورهای نفت‌خیز منطقه‌ی خلیج فارس دارد و

امریکا، به‌هرترتیب شده، برای سرنگون ساختن دولت اسلامی ایران تلاش می‌کند.

در حقیقت، مسئله‌ی ۵۰ گروگان امریکایی مهم نیست، بلکه هدف آمریکا شکست‌دادن انقلاب ایران است.

اکثر محافل سیاسی امریکا، اقدام نظامی آمریکا علیه ایران رامحکوم و تأکید کردند که احتمال دارد آمریکا با این اقدام خود حمایت کشورهای اروپایی را از دست بدهد.

روزنامه‌ی دست راستی «دیلی تلگراف»، اقدام کارتر را دیوانگی کاخ سفید خوانده‌است.

این روزنامه می‌نویسد: «کارتر ظاهراً کبوتری است که می‌خواهد نقش «باز» را بازی کند، اماکبوتری که می‌خواهد باز باشد، صاحب نقایص هر دو پرنده می‌شود.»

گاردین می‌نویسد: «متفقین اروپایی «ناتو» باید نفوذ خود را روی سیاست کلی غرب به‌کار برند.» **این روزنامه می‌افزاید:** «سیاست آمریکا هیچ جهت و هدفی ندارد.»

روزنامه‌ی لوموند، در شماره‌ی امروز خود نوشت: «چگونه آمریکا از متفقین خود تقاضای همدردی و همبستگی می‌کند، در حالی که از موضوعی به‌این اهمیت، که عملیات نظامی علیه ایران است، متفقین خود را قبلاً آگاه نکرده است؟

اکثر محافل سیاسی اروپا، عملیات «دلتا» را جنون‌آمیز و خطری بزرگ برای شروع جنگ سوم تلقی کرده‌اند.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، شنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۵۹.

مهندس سحابی، پست نخست‌وزیری را رد کرد

اصفهان ـ مهندس سحابی، وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه، در گفتگویی اختصاصی با خبرنگار خبرگزاری پارس، مرکز اصفهان، پذیرش پست نخست‌وزیری را قویاً رد کرد و گفت: «در این مورد به‌من پیشنهاد شده ولی به‌علت عدم آمادگی قبول نکرده‌ام.» **وی گفت:** «ما فردی را که در این شرایط بتواند بر اوضاع مسلط شود، نداریم. ممکن است بعضی کاندیدای این مقام باشند، ولی هرکسی از یک جهت نقطه ضعفی دارد.»

مهندس سحابی در پاسخ سؤال مربوط به‌تحریم اقتصادی و پیش‌بینی‌های دولت در مورد تأمین مواد غذایی، دارویی و لوازم یدکی و مواد اولیه‌ی کارخانه‌ها گفت: «ما از محاصره‌ی اقتصادی باید استقبال کنیم زیرا وقتی این محاصره انجام شد، خود ما و دنیا متوجه می‌شوند که مردم فقیری هستیم که باید با داشتن این فقر صادقانه تلاش کنیم و روی پای خودمان بایستیم و خودکفا شویم، اما در مورد مواد غذایی باید بگویم تدابیری اندیشیده شده؛ چندین کمیته با اختیارات کامل بر روی مسئله‌ی تأمین مواد و لوازم، کار می‌کنند.»

«در حال حاضر، از لحاظ موادغذایی و مواد خوراکی دام‌ها اقداماتی شده و فروشنده‌های آنها مشخص شده و موادی نیز قبلاً خریداری و تأمین شده و باید اشاره کنم از لحاظ مواد غذایی تا آخر امسال ناراحتی نداریم. در مورد تأمین مواد اولیه، خود کارخانه‌ها در حال تماس با فروشندگان درکشورهای مختلف هستند. در مورد لوازم یدکی، یک بخش از لوازم یدکی، که مربوط به‌ماشین‌آلات کشاورزی است، سازمان داده شده و ۷۰ درصد این لوازم در داخل تهیه می‌شود و ترتیبی داده شده که برای تأمین بقیه، هیئتی، با داشتن اعتبار و اختیار، به‌خارج رفته و لوازم موردنیاز را خریداری کنند.» **در مورد احتمال محاصره‌ی دریایی از سوی آمریکا، مهندس سحابی گفت:** «در آن موقع ما دارای یک اقتصاد کاملاً جنگی می‌شویم. ما الآن طرح‌هایی داریم که در صورت مواجه شدن با این عمل، به‌مرحله‌ی اجرا خواهیم گذاشت و طبیعی است که چون ما منبع درآمد اصلیمان نفت است و کلیه‌ی هزینه‌های دولتی به‌نفت وابستگی دارد، طبعاً در هزینه‌های دولتی یک تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای خواهد گذاشت. ما ناچاریم دست به‌دست هم داده و شرایط را تحمل کنیم؛ حالا یا نیروهای خود را به کار بیندازیم و در داخل، خود، وسایلمان را تهیه کنیم یا اگر هم نتوانستیم، فعلاً به گرسنگی و تنگی و ریاضت بسازیم تاگشایشی حاصل بشود؛ و ما البته این محاصره‌ی اقتصادی را نعمتی می‌دانیم؛ البته به‌شرطی که همه‌ی ملت با هم همراه باشند و این درست آن آرمانی است که ما در جریان انقلاب داشتیم که از استعمار و از آن زندگی غربی و مصرفی رها شویم.»

در مورد مزایای کارمندان دولت، مهندس سحابی گفت: «سازمان امور اداری و استخدامی کشور مأمور شده که حقوق و مزایای کارکنان دولت را یکنواخت کند.»

بی‌عدالتی دولت

وی در این زمینه گفت: «در حال حاضر بزرگترین بی‌عدالتی در جامعه‌ی ما خود

دولت است، به‌نحوی که یک اداره‌ی دولتی، مقررات استخدامی و حقوق و مزایای آن دو یا سه برابر سایر سازمان‌هاست و قرار است سازمان امور اداری و استخدامی، ضوابط حقوق و مزایای کارمندان دولت را یکنواخت کند و تصور می‌کنم آئین‌نامه‌ی آن تا یک‌ماه و نیم دیگر تدوین شده و برای تصویب به‌شورای انقلاب یا مجلس داده شود.»

وزیر مشاور گفت: «ما ناچاریم اگر آن محاصره کامل صورت بگیرد، حقوق و دستمزد را کاهش دهیم؛ البته به‌موازات آن چون کارکنان دولت حقوق‌بگیر هستند، هزینه‌ها را کاهش داده و سیستم توزیع کالا را تغییر دهیم و حجم پول درگردش را تقلیل بدهیم.»[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، سه‌شنبه ۲۲ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹.

نتایج نهایی انتخابات تهران اعلام شد

امروز نتیجه‌ی شمارش آرای مرحله‌ی دوم انتخابات تهران، از سوی انجمن نظارت مرکزی بر انتخابات اعلام شد و از مجموع یک‌میلیون و پانصد و نود و نه هزار و شصت و هفت کارت الکترال، که در کامپیوتر، صحیح تشخیص و استخراج گردید، حائزین اکثریت به‌شرح زیر اعلام شدند:

۱ ـ مهندس مجتهد شبستری	۱۱۵۹۹۶۰۰
۲ ـ گوهرالشریعه دستغیب	۹۶۰۲۴۹
۳ ـ دکتر ولایتی	۸۵۸۳۰۵
۴ ـ دکترکاظم سامی	۸۱۹۱۸۶
۵ ـ دکتریدالله سحابی	۸۱۷۸۶۹
۶ ـ دکترمحمدباقر حسینی لواسانی	۷۹۲۱۴۹
۷ ـ دکتر محمدعلی هادی نجف آبادی	۷۷۴۶۷۸
۸ ـ عبدالمجید معادیخواه	۷۶۸۷۲۰

۹ ـ حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان	۷۶۴۳۳۸
۱۰ ـ محمدکاظم موسوی بجنوردی	۷۳۰۷۸۵
۱۱ ـ هاشم صباغیان	۶۹۲۶۳۲
۱۲ ـ مهدی شاه‌آبادی	۶۸۴۷۲۲
۱۳ ـ احمد مولائی	۶۲۴۳۸۶
۱۴ ـ دکتر سیف‌الله وحیددستجردی	۶۱۹۶۶۳
۱۵ ـ محمد توسلی حجتی	۶۱۸۹۲۴
۱۶ ـ فتح‌الله بنی‌صدر	۶۰۹۱۷۲
۱۷ ـ محمدرضا توسلی	۶۰۹۰۲۷
۱۸ ـ مهندس عبدالعلی بازرگان	۵۸۷۶۳۰
۱۹ ـ اسدالله لاجوردی	۵۵۲۰۵۳
۲۰ ـ فرشته هاشمی	۵۵۱۶۲۱
۲۱ ـ مسعود رجوی	۳۷۵۷۶۲
۲۲ ـ محمد مبلغی اسلامی	۲۴۷۶۱۱
۲۳ ـ سعید امانی همدانی	۱۹۱۶۴۸
۲۴ ـ سیدرضا زواره‌ای	۱۱۷۹۶۲

بدیهی است راه یافتن ۱۲ نفر اول لیست به‌مجلس، قطعی است.[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، چهارشنبه ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹.

بنی‌صدر طرح «کودتای خزنده»ی آمریکا در ایران را فاش کرد

دکتربنی‌صدر، رئیس‌جمهوری کشورمان، از نقشه‌ی تجاوز آمریکا به‌ایران به‌نام «طرح‌کودتای خزنده» پرده برداشت و اعلام کرد: «آمریکا حتی یک لحظه از تلاش برای زدن به‌ریشه‌ی ما و انقلابمان غفلت نکرده است و نخواهد کرد.»

انگیزه‌ی انتشار این گزارش حقایقی است که در مطبوعات خود آمریکا منتشر شد و نشان داد بیانات و نوشته‌های آقای بنی‌صدر تا چه حد حقیقت دارد.

در این رابطه، مشاور فرهنگی و مطبوعاتی ریاست جمهوری، پس ازگفتگو با آقای‌بنی‌صدر، به‌نقل مستقیم از ایشان چنین گفت: «این گزارش‌ها تأکید می‌کند آنچه را که ما قبلاً گفته بودیم که آمریکا در اندیشه‌ی نابودی انقلابمان است، و غافل از آنکه خدا هست، در اندیشه‌ی ما و نیز هوشیاری مردم و نیز پشتیبانی یکپارچه‌ی آنان و وحدتشان ضامن دوام و استمرار انقلاب بوده و خواهد بود؛ و من از مردمان هوشمند وطنم، می‌خواهم که وحدت خود را حفظ کنند.» جزئیات «طرح‌کودتای‌خزنده»ی که آقای بنی‌صدر به‌نقشه‌ی تجاوزکارانه‌ی کارتر علیه ایران عنوان داده است، در نشریه‌ی انقلاب اسلامی مندرج است.

گزارش‌های خارجی، در تأیید واقعیت داشتن نقشه‌های آمریکا نخست از مطبوعات آمریکا و سپس ازکویت دریافت شده است.

نیویورک ـ خبرگزاری تاس ـ خبرنگار تاس از نیویورک گزارش داد، ایالات متحده این سؤال را مطرح کرده است که آیا درپس ماجراجویی کاخ سفید برای آزادی گروگان‌ها، طرح وسیع‌تری برای انجام یک کودتای ضدمردمی در ایران با کمک و حمایت عوامل مخفی آمریکا و ستون پنجم آمریکا در ایران، که از مخالفان رژیم فعلی ایران تشکیل شده است، وجود نداشته است؟ **به‌گزارش تاس، روزنامه‌ی «نیویورک دیلی‌نیوز» نوشته است:** «در ماه نوامبر، کماندوهای آمریکایی که تعلیمات ویژه دیده و به‌زبان فارسی تکلم می‌کنند، نفوذ به‌داخل ایران را آغازکردند.»

«تا ماه ژانویه آنها موفق به‌ورود به‌تهران و برقراری تماس‌هایی با گروه‌های ناراضی ایرانی، که برای دادن کمک به‌ایالات متحده اعلام آمادگی کرده بودند، شدند.» **همان‌طوری که روزنامه‌ی «نیویورک پست» اشاره می‌کند،** این نوعی از ستون پنجم است که در ایران به‌وجود آمده. هدف این ستون پنجم آن بوده است که در طول حمله‌ی کماندوها به‌ساختمان سفارت آمریکا در تهران، در کنار کماندوها، ناآرامی یا شورش ایجاد نماید. به‌عقیده‌ی این روزنامه، باید سؤال کرد که آیا این شورشیان وظیفه‌ی گسترده‌تری نداشتند؟

روزنامه‌ی «دیلی ورلد» نیز می‌نویسد: «این مسئله قابل تأمل است که شورشی علیه دولت ایران، که توسط سیا طرح‌ریزی و سازمان داده شده باشد، آیا از قبل برنامه‌ریزی نشده بود؟»

«حمله‌ی احتمالی علیه جان آیت‌الله خمینی به‌وسیله‌ی گروه‌های داوطلب مرگ، که اونیفورم ایرانی‌ها را به‌تن کرده و از طرف کاخ سفید انتخاب شده‌اند، می‌تواند نشانه‌ای برای آغاز عملیات نیروهای متکی به «سیا»، در قسمت‌های مختلف ایران باشد که خود آغاز یک جنگ داخلی است. سیا قبلاً از چنین حیله‌ای،

در سال ۱۹۵۳، برای واژگون کردن حکومت مصدق و بازگشت شاه مخلوع استفاده، نموده است.» **این روزنامه تأکید می‌کند که** عملیات نظامی «کارتر» منجر به‌آزادی گروگان‌ها نخواهد شد. این اقدام تلاشی در جهت حفظ منافع شرکت‌های نفتی است که قبلاً ایران را زیر انقیاد خود داشتند و اکنون به‌طور روزافزونی با جنبش‌های آزادیبخش ملی، در خاور نزدیک، روبرو هستند. برای دستیابی به‌این هدف بوده است که کارتر جان امریکایی‌ها و صلح جهانی را به‌خطر انداخت.

به‌گزارش خبرگزاری فرانسه از کویت، روزنامه‌ی «الوطن»، چاپ کویت، به‌نقل از یک مقام مسئول این کشور، در شماره‌ی دیروز خود نوشت: «آمریکا بر روی همکاری عده‌ای از نظامیان برای انجام یک کودتا در این کشور حساب می‌کرده است.» **این روزنامه که نام این مسئول را ذکر نکرده است، اضافه می‌کند:** «مقادیری سلاح و مبالغ متنابهی پول می‌بایست توسط تفنگداران آمریکایی میان همکاران ایرانی آنها توزیع می‌شد.»

بنی صدر: دشمن می‌خواهد اقتصاد ما را متلاشی کند

شب پنجشنبه‌ی گذشته، دکتر ابوالحسن بنی‌صدر ـ رئیس‌جمهوری ـ طی یک سخنرانی در مسجد خندق‌آباد، مسائل و مشکلات کشور را برای مردم جنوب تهران تشریح کرد.

بنابه‌گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس، رئیس جمهوری، هنگام ورود به‌این‌محل، به‌گرمی از سوی مردم مورد استقبال قرارگرفت. قبل از سخنان رئیس‌جمهوری، آیاتی از قرآن مجید قرائت شد و سپس یکی از اعضای گروه توحیدی «الله‌اکبر»، طی سخنانی، از رئیس‌جمهوری خواست تا مشکلات و مسائل را با مردم در میان گذاشته وکسانی راکه مانع کار او می‌شوند و باعث هرج و مرج در دستگاه‌های دولتی و غیره می‌شوند، به‌مردم معرفی کند. وی اعلام کرد که این گروه حاضر است تا درباره‌ی علل و عوامل بیکاری و مشکلات ناشی از آن، تحقیقات لازم را به‌عمل‌آورده وگزارش آن را تقدیم رئیس‌جمهوری کند.

پس از آن، رئیس‌جمهوری طی سخنانی با تأکید براین نکته که عنوان ریاست جمهوری هیچ تغییری در شخصیت آدمی که براساس عقیده می‌خواهد عمل بکند

به‌وجود نمی‌آورد، گفت:

«میان مشکلاتی که ما با آنها روبرو هستیم یک مشکل بود و هست که به‌نظر من مهم‌تر از مشکلات دیگر شد.

وقتی که من رئیس‌جمهور شدم، هنوز شرایط مساعد استقرار نظم وامنیت در بخش‌های مهمی از کشور فراهم نبود. بنابراین من گفتم میان مشکلاتی که هست، آنچه ما می‌توانیم جلو بیندازیم، مشکل بیکاری و گرانی است اما این گروه‌های مسلح این‌طور به‌فکرشان رسید که این دولت هنوز قوت نگرفته و بهتر است آنها ضربه‌های خودشان را وارد کنند.»

رئیس‌جمهوری، سپس با اشاره به‌عملیات گروه‌های مسلح در گنبد و کردستان و ایستادگی دولت در مقابل آنها و با تأکید براین نکته که اراده‌ی الهی بر استواری این جمهوری است، گفت:

«گروه‌ها نمی‌باید خود حمله می‌کردند و مقدمات اضمحلال خودشان را فراهم‌کنند. خودشان مقدمه‌ی کار را فراهم آوردند و ما ایستادگی کردیم، و استقامت نمودیم و قاطعیت ـ به‌معنای صحیح کلمه ـ به‌کار بردیم و ـ بحمدالله ـ مشکل آنجا حل شد و حاکمیت دولت مستقر شد. حالا ما باید عمران و آبادی کنیم و به‌مردم آنجا بگوییم که ما راستگو هستیم و آنها راستگو نبودند.»

رئیس‌جمهوری افزود:

«تا بانه از محاصره خارج بشود، ۴۰ روزی طول کشید؛ و امروز من به‌شما می‌توانم مژده بدهم روزی که رئیس‌جمهور شدم، معاون استانداری گفت کردستان را از دست‌رفته بپندارید و من امروز می‌توانم به‌شما مژده بدهم که کردستان به‌وطن بازگشت. درست که ما شهدای فراوانی دادیم، ولی خواستیم به‌خواهران و برادران کرد خودمان بگوئیم ما ترجیح دادیم شهادت سربازان و پاسداران و افسران را بر خرابی شهرها و روستاهای شما. چون آنجا شهرها و روستاهای خود ماهست، ما با

هم برادریم و یکسان هستیم. آنهاکه آمدند ما را از هم جداکنند، بنایشان برفساد بود.

در آذربایجان غربی ژاندارمری به‌خوبی عمل کرده است و خوب پیشرفت کرده‌است و من در حضور شما ازکادر ژاندارمری و فرماندهان آنها قدردانی می‌کنم و امیدوارم در هفته‌ی آینده شما با خوشحالی بشنوید، قطار ما به‌ترکیه می‌رود و می‌آید.»

رئیس‌جمهور، به‌برقراری نظم وامنیت در مناطق کردستان و خوزستان اشاره کرد و اظهار امیدواری نمود که تا یک هفته‌ی دیگر، موصل نیز ازگروه‌های مسلح پاک شود و امنیت در سرتاسر منطقه‌ی کردستان حکمفرما شود.

رئیس‌جمهور افزود:

«امیدوارم به‌محض اینکه گروه‌های مسلح ببینند که ایستادگی آنها در برابر یک حکومتی است که رئیس‌جمهور و مردم، این روابط صمیمانه و مخلصانه را دارند (مقاومت در برابر این حکومت که متکی است به‌خواست الهی و دارای امامی است با آن خلوص و استقامت، بی‌فایده است) و اسلحه‌ها را زمین بگذارند. آنها اگر در برابر اراده‌ی ملت مطیع شوند، کوچک نمی‌شوند؛ بلکه کوچک هستند وقتی در مقابل اراده‌ی ملت می‌ایستند.»

لزوم بحث آزاد

رئیس‌جمهوری در ادامه‌ی سخنان خود گفت:

«مطلب دومی که از مشکلات مهم کشور ما بود و من در این مطلب، خصوصاً، می‌خواهم حمایت کامل شما را طلب کنم، چون بدون حمایت کامل شما موفق نمی‌شویم و آنچه که به‌دست آمده از دست می‌رود، این است که عقیده‌ی من بر این می‌باشد که گروه‌های سیاسی، که در خط اسلام نیستند، حرف حساب ندارند، حرف علمی ندارند. علم در اسلام است و علم نزد مسلمانان است. بنابراین پس از

آنکه امام، من را به‌عنوان نماینده‌ی جبهه‌ی اسلامی برای بحث با اینها برگزید و پیشنهاد فرمودند که بیایند و با من صحبت بکنند، من همواره آماده بوده‌ام و همان‌طور که خود شما می‌دانید، عنوان ریاست جمهوری مانع از این نشد که ساعت‌ها با اینها به‌بحث بپردازم. از این پس نیز همین‌طور است؛ آماده‌ی بحث با همه‌ی گروه‌ها در زمینه‌ی هر مطلبی که آنها فکر کنند بحث در آن لازم است، می‌باشم اما به‌شرط اینکه این بحث با موفقیت انجام بگیرد و به‌خواست خدا این گروه‌ها به‌دامن و عطوفت اسلام برگردند. این است که هم ما مسلمان‌ها و هم آنها شرط را دقیقاً انجام بدهیم.»

ایجاد جوّ تفاهم

رئیس‌جمهوری، در ادامه‌ی سخنان خود، با تأکید براین نکته که رئیس‌جمهور باید بتواند تفاهم ملی را به‌وجود بیاورد و با اشاره به‌این نکته که مسئله‌ی سومی که ما با آن دست به‌گریبان بودیم و هنوز هم هستیم، مسئله‌ی تفاهم میان گروه‌های مسلمان است، گفت:

«امروز روزی نیست که ما به‌خودمان اجازه بدهیم که به‌جان هم بیفتیم. کسی که در مقام مسئولیت ریاست جمهوری است، باید بتواند تفاهم ملی را به‌وجود بیاورد، یعنی همه‌ی ملت را در خط برادری و وحدت بیندازد. این‌کار با مشکلات مهمی روبرو است. گروه‌های مسلمان، بعضاً، در طرز فکرشان انحرافات و اشتباهاتی وجود دارد؛ بعضی‌ها برآنند که امور کشور درست انحصاری آنها باشد و ما درآنیم که باید مسلمانان بین خودشان بنایشان بر مودّت و رحم و عطوفت و تحمل یکدیگر و کوشش و برادری باشد؛ همان‌طور که ما باید به‌کفّار شدت کنیم و قاطعیت داشته باشیم، بین خودمان باید برادر باشیم، خطاهای یکدیگر را بهانه‌ی کوبیدن یکدیگر قرار ندهیم، بلکه زحمت بکشیم و این خطاها را جبران کنیم و همه در وحدت

بمانیم؛ چون اگر ماایـن وحـدت را از دست بـدهیم جـمهوری از اسـاس مـتزلزل می‌شود.»

رئیس‌جمهوری، با اشاره به‌این مطلب که مشکل چهار ما هنوز حل نشده، گـفت: «اشخاصی که در اینجا و آنجا ـ خودسرانه ـ کارهایی را می‌کنند که با قانون اساسی و قوانین عادی قابل انطباق نیست، آنها این‌طور فکر کردند که ما یا فرصت نداریم و یا توانایی نداریم یا اجازه و قانونی نداریم. امشب برای شما روشن کردم که مطابق اصل ۱۱۳ قانون اساسی، که تفصیل آن‌را در قسم‌نامه‌ای که باید رئـیس‌جمهوری یادکند، آمده است: «من زمینه‌ی عمل وسیعی دارم و می‌توانم مانع از عمل خلاف از قانون درهرجای ازکشور بشوم و این توانایی را دارم.»

رئیس‌جمهوری، در پایان، به‌تشریح مسائل اقـتصاد و عـلل گـرانـی پـرداخت و سیستم جدید بانکی ایران را موفقیت‌آمیز توصیف نمود و گفت: «به‌ما اطلاع داده‌اند که نحوه‌ی اداره‌ی دستگاه بانکی شما به‌قدری خوب بـوده است کـه کشـورهای اروپایی دیدند که محاصره‌ی اقتصادی، با این سنجشی که در نحوه‌ی عمل ما بوده، راه به‌جایی نمی‌برد. این دستگاه بانکی، وقتی که من وزیر دارایی شدم، هیچ چیز نداشت و حتی یک اسکناس نو در بانک مرکزی نمانده بود. ما این دستگاه را تحویل گرفتیم و آن را راه انداختیم و بر اثر خوب راه انداختن این دستگاه، کارخانه‌ها راه افتاد، مزرعه‌ها راه افتاد و بسیاری از بیکاری‌ها حل شد؛ وضعیت اقتصاد ما بسیار بسیار بد است؛ چون رژیم سابق، اقتصادی به‌جای نگذاشته بود و این را بدانید که اگر آن رژیم اقتصاد داشت، ساقط نمی‌شد. رژیم به بن‌بست رسـیده بـود و کسر بودجه‌ی فراوان داشت و از حد تحمل گذشته بود؛ وابستگی اقتصادی چنان بود که زمینه‌ی هرگونه تولید داخلی از بین رفته بود.»

تغییر در تجارت خارجی

رئیس‌جمهور با اشاره به‌این‌نکته که امروز شما اگر کمی تحمل داشته باشید، به‌آنچه که وعده داده‌ایم عمل خواهیم کرد، گفت:

«بازرگانی خارجی ما، در دست تجار بزرگ بود و با پول‌های نفت، که متعلق به ۳۶ میلیون نفر بود، تجارت می‌کردند و اجناس را یک به ده به‌شما می‌فروختند و ما این بازرگانی را طبق قانون اساسی و با تصویب قانونی، که حدود ده روز پیش آن را امضا کردم، آن‌را تغییردادیم. بنابراین، آنها منافعی را که می‌بردند دیگر نخواهند برد.»

آقای بنی‌صدر افزود:

«دشمن ما بنایش بر متلاشی کردن اقتصاد ما است؛ هم من حریف را می‌شناسم و هم حریف ما را می‌شناسد. مبارزه‌ی واقعی با سلطه‌ی آمریکا با شعار دادن نیست و با بریدن این وابستگی‌ها و مستقل ساختن اقتصاد است. شما این را بدانید که بودجه‌ای که شما دارید، در حقیقت، چیزی جز حساب‌های ما در بانک‌های خارجی نیست. باید این پول را از آنها خرید کنیم و به‌شما بفروشیم. زیادی به‌خودتان وعده‌ندهید! ما هم خدا نیستیم که معجزه کنیم. ما باید به‌تدریج اقتصاد خودمان را بسازیم.» **رئیس‌جمهور افزود:**

«مردم باید تا می‌توانند به‌جای مادیات، معنویت پیدا کنند تا انسانیت خودشان را رشد بدهند و هر عالمی باید در بازار منطقه‌ی خودش راه بیفتد و ببیند قیمت‌ها چراگران است. ما رفتیم روی این خطی که تولید را درکشور افزایش بدهیم و امسال زمستان ما پرتقال محصول کشور خودمان را خوردیم وتابستان هم گندم خودمان را می‌خوریم. استان گیلان امسال ۲۳ هزار هکتار زیر کشت برده است و وضع کشاورزی ما بهتر است.»

رئیس‌جمهور با اشاره‌ی این‌نکته، که ارزش ما در کار و عقیده و عمل ما است،

گفت: «اگر موفق بشویم کارمندان دولت را ـ از زن و مرد ـ قانع کنیم که به‌جای پشت میز نشستن همان پول را بگیرند و در دستگاه‌های تولیدی به‌کار بپردازند، ایران را از نظر تولید درکمترین مدت نجات داده‌ایم؛ چون مشکل اساسی ایران در حال حاضر این است که چند برابر تولید خودش را مصرف می‌کند؛ و من دراین روز، روز قیام، در این روزی که مادیت کور شکست خورد و معنویت بزرگ اسلام پیروز شد، به‌شما و هم زنان و مردان ایران می‌گویم: شما هرکسی هستی و هرجا هستی، اگر چیزی که مصرف آن بیجا است، مصرف نکنید و پول‌های خود را به‌بانک‌ها بدهید تا به‌کار بیفتد، کشور شما می‌تواند مشکلات اقتصادی خودش را حل کند.» **رئیس‌جمهوری، در پایان، با اشاره به‌این‌نکته که من از همه‌ی زنان و مردان دو چیز را می‌خواهم: کار کنید و کمتر مصرف نمائید، گفت:** «شما مردم ارزش را در مصرف کردن ندانید. من به‌هر میزان به‌عنوان رئیس‌جمهور مصرف کردم، آنهایی که در این کشور هستند از من بیشتر حق ندارند مصرف کنند؛ چون اگر مقام، ملاک مصرف است، این مردم ما را به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب کردند. اینها هیچ ارزش به‌آدم نمی‌دهد؛ و ملت باید همت کند و این مشکلات سیاه اقتصادی را حل کند وگرنه افزایش قیمت‌ها کار را درکشور ما مشکل خواهد کرد و وقتی کارد به‌استخوان رسید، معلوم نیست ما بتوانیم این وضعیت را ادامه بدهیم.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، شنبه ۱۷ خردادماه ۱۳۵۹.

رئیس‌جمهور فرصت‌طلبان را تهدید به‌محاکمه کرد

دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، چهار ماه پس از انتخاب مقام ریاست جمهوری ایران، بیش از سه ساعت با خبرنگار اطلاعات، پیرامون مسائل روز کشور سخن گفت. نخستین رئیس‌جمهوری ایران، به‌ده‌ها سؤالی که به‌تحولات اوضاع کشور مربوط است، پاسخ داد. آنچه در پی آمده است، چکیده‌ی این مصاحبه است.

بنی‌صدر، نسبت به‌آینده‌ی کشور سخت امیدوار است و معتقد است در ماه گذشته، میزان بیکاری کاهش یافته و حرکت تازه‌ای در دستگاه‌های دولتی دیده می‌شود، اما فرصت‌طلبان به‌او اجازه نمی‌دهند برنامه‌هایش را با سرعت بیشتری به‌اجرا درآورد.

رئیس‌جمهوری می‌گوید: «متأسفم بگویم که درانقلاب ایران، گروهی که فرصت‌طلب هستند و سوابقی هم دارند، این سوابق موجب رشدشان گردیده. هرکسی که فرصت‌طلب نبوده و خواسته است خدمت کند تا گذشته‌اش را جبران کند، او را متهم کردند که آدم خطرناکی است. فرصت‌طلبان نمی‌گذارند در این مملکت، اصل برخدمت و صداقت قرارگیرد.»

بنی‌صدر در این مورد گفت: «تحریکات علیه آنها که قصد خدمت دارند، به‌شدت ادامه دارد و کلمه‌ی «سوابق» حربه‌ای شده‌است در دست کسانی که می‌خواهند

رأس هرم قدرت را تسخیر کنند.»

از نظر بنی‌صدر «فرصت‌طلبان، آینده‌ی کشور و انقلاب را با خطری جدی روبرو ساخته‌اند واگر آنها دست از شانتاژ و تحریکات خود برندارند، به‌موجب ماده‌ی ۱۱۳ قانون اساسی، که ریاست جمهوری را موظف به‌اجرای قانون کرده است، مجبور خواهد شد در مبارزه علیه آنها از قانون استفاده کند؛ زیرا اگر وظایفی را، که قانون به‌او محول کرده است، اجرا نکند، جامعه به‌خود حق خواهد داد که او را در قصوری که در اجرای قانون کرده‌است، محاکمه کند.»

اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: «پس از مقام رهبری، رئیس جمهور، عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه‌ی مجریه را، جز در اموری که مستقیماً به‌رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد.»

آیا حاکمیت دولت در سراسر خاک ایران اجرا می‌شود؟ در این زمینه بنی‌صدر می‌گوید: «از نظر من، زشت‌ترین و بدترین شکل اجرای حاکمیت، کشتار و خشونت است. اعمال این نوع حاکمیت، شکلی ازماده‌پرستی و ماده‌گرایی است. ما تا آنجا که در قدرت داریم، باید افق تازه‌ای از محبت، صمیمیت و آشتی بر روی مخالفان خود بگشاییم، مگر آنکه آنها هستی و موجودیت کشور ما را به‌خطر اندازند.»

طی چهار ماهی که بنی‌صدر به‌ریاست جمهوری انتخاب شده است، آیا از مراکز متعدد قدرت درکشور کاسته شده است؟

رئیس‌جمهوری می‌گوید: «هنوز یکی از مشکلات ما اقدامات خودسرانه‌ی بعضی مراکز قدرت است. مع‌ذالک، قدرت این مراکز رو به‌کاهش است و حاکمیت دولت روزبروز تحکیم بیشتری پیدا می‌کند. اکنون امنیت سیاسی، قضایی و اجتماعی، به‌مراتب بیشتر از قبل شده است و گروه‌ها دریافته‌اند که نمی‌توانند خودسرانه و بدون رعایت قانون برای کسی مزاحمت فراهم کنند.»

بنی‌صدر معتقد است، علت آنکه اروپا در تحریم اقتصادی ایران دنبال خط آمریکا رفت، بدان جهت بود که یک نظام مستحکم و نوین بانکی توسط همکارانش (نوبری و صراف) به‌وجودآورده است که غرب قادر نخواهد بود پول‌های ایران را ـ مانند گذشته ـ در قبضه‌ی خود داشته باشد.

رئیس‌جمهوری می‌گوید: «تاریخ در آینده قضاوت خواهد کرد که چگونه ما توانستیم با دست خالی، در برابر فشار اقتصادی آمریکا و یارانش، مقاومت کنیم. مکتب اقتصادی ما از ویژگی‌هایی برخوردار است که درکمترین مدت، کشوری راکه حیات صنعتی کشاورزی و اقتصادی‌اش وابسته به‌بیگانگان بود، تا حدودی در راه استقلال به‌حرکت درآورد.»

در زمینه‌ی آموزش و پرورش و انقلاب فرهنگی، چه پیشرفت‌هایی نصیب ایران شده است؟ بنی‌صدر معتقد است: «روشی راکه در اسلامی کردن مدارس به‌کاربردیم، با شکست روبرو شده است. مدارس ما ازگذشته اسلامی‌تر نشده‌اند و علت آن را باید در خشونتی دانست که دراین راه به‌کاربردیم. هرگز نمی‌توان با فشار و زور مطلبی را به‌جوانان و نوجوانان آموخت. باید جوّ تفکر را تغییرداد و شیوه و بنیاد را دگرگون ساخت.»

اکنون سؤالی که برای صدها هزار جوان و خانواده‌های آنها مطرح است، باز و یا بسته بودن دانشگاه‌ها و مدارس عالی کشور در سال آینده است. ریاست جمهوری معتقد است: «انقلاب ایران، طی دو سال، به‌یک رژیم ۲۵۰۰ ساله پایان داد و جمهوری اسلامی ایران را پایه‌گذاری کرد. اینک برای تهیه‌ی طرح نظام جدید آموزشی در دانشگاه‌ها و پیاده کردن انقلاب فرهنگی اسلامی، باید زمانی بسیار کوتاه‌تر درنظرگرفت. مگر ممکن است دانشگاه‌ها را تعطیل کرد و مشکلی تازه بر مشکلات کشور افزود؟ من با تعطیل دانشگاه‌ها مخالفم. تخریب و سازندگی باید توأمان صورت گیرد؛ یعنی تخریب نظام قدیم و جایگزین کردن نظام اسلامی،

ضروری است که هم‌زمان باشد و هزاران جوان را سرگردان و بی‌هدف رها نساخت. معنی انقلاب فرهنگی این است که دانشجویان می‌باید تا پایان عمر، طلبه‌وار، زندگی کنند. چگونه می‌توانیم، به‌خود اجازه دهیم که درهای مراکز علم و دانش را به‌روی آنها ببندیم؟ آیا معنی طلبه‌گری اینست که ده‌ها هزار جوان را، بدون برنامه‌ی صحیح و درست، به‌امان خدا رها سازیم؟»

بنی‌صدر معتقد است: «باید در اسرع وقت، نظام جدید دانشگاهی تهیه و به‌مورد اجرا گذاشته شود و از تعطیل دانشگاه‌ها و مدارس عالی جلوگیری شود، زیرا ما فریاد می‌زنیم و تلاش می‌کنیم خود را از وابستگی نجات دهیم. آیا تعطیل دانشگاه‌ها به‌آن معنی نخواهد بود که در آینده، مهندس، تکنیسین، پزشک، پرستار و ده‌ها متخصص دیگر نیز از خارج وارد کنیم؟ آیا این است معنی مبارزه با وابستگی؟ اگر ما بتوانیم ممنوعیت را جایگزین این مادیت کور، فوق‌العاده خشن و اصلاً ناسازگار با تفکر اسلامی بکنیم، می‌توانیم ایران را با سرعت برق پیش ببریم. آن کسانی که می‌توانند در سه ماه مسئله‌ی بیکاری را تا حدودی حل کنند، نظام بانکی را سر و سامان دهند، کارخانه‌ها را کم و بیش به‌راه اندازند، قادر خواهند بود کارهای مهم‌تر دیگری را نیز انجام دهند. به‌شرط آنکه جوّ اجتماعی سالم بشود و بگذارند مسئولان امور اجرایی کشور کارشان را انجام دهند.»

ـ با باز شدن مجلس مسئله‌ی گروگان‌ها چه صورتی پیداخواهد کرد؟ آیا مجلس در اولین فرصت این مسئله را، که بیش از هفت ماده است و مورد بحث ایران و جهان است، رسیدگی خواهد کرد؟

ـ «من ترجیح می‌دهم در این مورد سخنی نگویم زیرا هرگز نمی‌خواهم مجلس تحت تأثیر سخنان من و یا دیگران قرار گیرد. مجلس باید در محیطی آزاد، خود دراین‌باره هر تصمیمی را که صلاح می‌داند، اتخاذ کند.»

«من به‌طور کلی با اشغال لانه‌ی جاسوسی موافق بودم زیرا مسئله‌ی مبارزه با

نفوذ آمریکا و امپریالیسم نمی‌بایستی در مرز خروج شاه مخلوع از کشور متوقف می‌گردید. اما در مورد محاکمه‌ی گروگان‌ها، فرضیات زیادی وجود دارد و مشکلاتی در این راه هست. اگر محاکمه‌ی گروگان‌ها مانند محاکمات عوامل رژیم گذشته باشد، معلوم نیست چه وضعی پیش خواهد آمد. اگر محاکمه‌ی گروگان‌ها علنی باشد و آنها از وکیل مدافع استفاده کنند، گروهی خواهند گفت چرا این امتیاز را برای بیگانگان قائل شدید اما دیگران را از آن محروم ساختید؟ وانگهی اگر گروگان‌ها محاکمه شوند و معلوم گردد که بعضی از آنها جاسوس نبودند، این سؤال پیش خواهد آمد که چرا مدت هفت ماه آنها را نگه‌داشتند؛ که به‌هرحال، اخذ تصمیم در این مورد با مجلس است.» **در مورد روابط ریاست جمهوری و مجلس، بنی‌صدر معتقد است:** «هیچ فردی نباید جانشین مجلس شود. مجلس را ملت برگزیده است و نمایندگان در برابر ملت مسئول اعمال خود هستند. هرکس باید مسئولیتی راکه به‌او سپرده شده است، در همان حد اقدام کند. نمایندگان مجلس نباید تحت تأثیر این و آن قرار گیرند. آنها باید بدانند که مسئولیتی تاریخی دارند و رهنمودهای رهبری انقلاب را دقیقاً به‌مورد اجرا بگذارند و اجازه ندهند فرصت‌طلبان در تصمیم‌گیری‌های آنها مداخله کنند.» **بنی‌صدر از اقدامات هیئت سه نفری مأمور مذاکره درکردستان، ستایش کرد و گفت:** «آن وقت که آنها چنین مأموریت خطیری را پذیرفتند، کجا بودند کسانی که امروز قهرمان‌بازی می‌کنند و می‌گویند سازش و مذاکره هرگز؟» رئیس‌جمهوری از فرماندهان ارتش، ژاندارمری، سپاه پاسداران، سربازان، درجه‌داران، واحدهای نیروی هوایی و همه‌ی کسانی که با فداکاری و جانبازی در راه حاکمیت ملی ایران صمیمانه تلاش کردند، ستایش و سپاسگزاری کرد.

ـ اگر غرب به‌ایران فشار بیشتری ـ در زمینه‌های سیاسی و دیپلماسی و اقتصادی ـ وارد سازد، ایران چه وضعی پیدا خواهد کرد؟ قادر است به‌تنهایی در برابر فشارهای بیشتر تحمل کند، یا آنکه راهی ندارد، جز توسعه‌ی مناسبات اقتصادی

خود با جهان سوسیالیستی و جهان سوم؟ و آیا فشار غرب ـ طبق تفسیر بعضی محافل رسمی اروپا ـ موجب تقویت چپ در ایران می‌گردد؟

ریاست جمهوری ایران در این زمینه نظر خاصی دارد: «ایران در هیچ شرایطی چپ را انتخاب نخواهد کرد و هیچ فشاری موجب آن نخواهد شد که ایران دست نیاز و کمک به‌سوی جهان سوسیالیستی دراز کند.

انقلاب ایران اسلامی است و اسلام دارای تفکر و معنویت خاصی است، ملت ایران هر فشاری را تحمل می‌کند اما زیر چتر جهان سوسیالیستی نخواهد رفت.

ـ در چنین صورتی، چه خطری بیشتر انقلاب ایران را تهدید می‌کند؟ خطر راست یا چپ؟» بنی‌صدر معتقد است، ضربه‌ی فرصت‌طلبان به‌انقلاب ایران و خطر آنها بیشتر است، زیرا چپ از چنان پایگاه توده‌ای بهره‌مند نیست که بتواند قدرت حاکم در ایران شود. اگر ضربه‌ای به‌انقلاب ایران وارد آید، این ضربه‌از سوی فرصت‌طلبان خواهد بود. کدام‌یک از احزاب سیاسی ایران از بنی‌صدر صمیمانه حمایت می‌کنند: حزب جمهوری اسلامی؟ چریک‌های فدایی خلق؟ مجاهدین خلق؟ جبهه‌ی ملی؟ جاما؟ احزاب توده یا احزاب دیگر؟ **رئیس‌جمهوری معتقد است:** «حزب در ایران به‌معنی واقعی وجود ندارد. این احزاب روی شرایط خاصی به‌وجود آمده‌اند و هیچ‌کدام پایگاه خلقی ندارند. به‌همین جهت ایران نیازمند یک جبهه‌ی اسلامی است که همه‌ی گروه‌هایی که برای انقلاب اسلامی ایران صمیمانه تلاش می‌کنند، دربرگیرد.»

بنی‌صدر تأیید کرد که موضع مجاهدین خلق و موضع آنها نزد امام امت، مطرح گردید و ایشان فرمودند سعی شود تفکر اسلامی به‌آنها تفهیم گردد و آنها افکار التقاطی را از خود دور سازند. ان‌شاءالله که صمیمانه همه راه اسلام راانتخاب کنند!

ـ اخیراً کارتر اعلام کرد که از آغاز انقلاب ایران، نگذاشته است اقتصاد ایران گامی به‌جلو بردارد و همچنان در فلج نگه‌داشتن اقتصاد ایران کوشا خواهد بود. آیا

کارتر به‌هدف خود رسیده‌است؟

ـ «گروه‌های فرصت‌طلب کارتر را کمک کرده‌اند لُکن به‌رهبری امام امت و خدمتگزاران صدیق کشور و کارگران و کشاورزان و کادرهای از جان گذشته، کارتر نتوانسته است ما را به کلی فلج کند و علی‌رغم تلاش‌های او امروز نظام بانکی ایران قدرت زیادی یافته است و اوضاع اقتصادی کشور از گذشته بهتر است.»

ـ کنفرانس بین‌المللی مداخلات امریکادر ایران در جهان، بازتابی به‌مراتب وسیع‌تر از داخل کشور داشت؛ علت آنچه بود؟

ریاست جمهوری ایران معتقد است که گروه‌های فرصت‌طلب از هرگونه کار مثبتی ناراحت هستند و به‌لطایف‌الحیل ارزش آن را منعکس نمی‌کنند.

ـ «امام امت به‌من نامه نوشتند و فرمودند چنین کنفرانسی تشکیل شود. گروهی شبانه‌روز تلاش کردند. ۲۹۵ نفر از شخصیت‌های جهانی به‌ایران آمدند و برای نخستین بار در یک کنفرانس جهانی چنین اسناد و جنایات آمریکا مطرح گردید. این یک پیروزی برای ایران بود لُکن فرصت‌طلبان که طالب انحصار قدرت هستند، عملاً نگذاشتند نتایج این کنفرانس در ایران معلوم شود.»

ـ طی چهار ماهی که از عمر ریاست جمهوری ایران می‌گذرد، آیا بنی‌صدر مسئول کلیه‌ی اقدامات وزرا است؟

او معتقد است ابداً! زیرا مسئولیت اعمال وزرا، درحال حاضر، باشورای انقلاب است و هیچ‌یک از وزرا را او تغییر نداده است.

ریاست جمهوری تأیید دارد که با رسمیت یافتن مجلس، شورای انقلاب منحل خواهد شد و مملکت وضع عادی پیدا خواهد کرد و دادگاه‌های انقلاب ضوابط جدیدی پیدا خواهند کرد.[1]

---

۱ ـ *روزنامه‌ی اطلاعات*، دوشنبه ۱۹ خردادماه ۱۳۵۹.

متن سخنان آیت علیه رئیس‌جمهوری

اطلاع یافتیم که دکتر حسن آیت در صحبت‌هایی ـ که نوار آن به‌دست آمده است ـ علیه بنی‌صدر به‌فعالیت‌های مخفیانه‌ای مشغول است و قصد آن دارد که به‌هرنحو شده بنی‌صدر را ناکام کند. این خبر تقریباً هم‌زمان با شروع فعالیت‌هایی بود که تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» صورت گرفت و طی آن کوشش می‌شد دانشگاه‌ها تعطیل شود. ما بنابه‌وظیفه‌ی خود، که باید مردم را در جریان امور قرارداده و هم‌آنچه در پشت پرده می‌گذرد را روشن کنیم، درصدد تحقیق برآمدیم و پی بردیم که مسئله واقعیت دارد ولی کم و کیف کامل جریان همچنان در ابهام بود. آنچه در همان موقع برای ما روشن شد، این بود که حسن آیت و عده‌ای دیگر که در اطراف او گرد آمده‌اند، به‌هر نحو که از دستشان برمی‌آید، به‌شدت علیه رئیس‌جمهوری القاء کینه و دشمنی می‌کنند. ما کوشیدیم بدون آنکه از کسی نام ببریم، با تحلیل جریانات، حتی‌المقدور به‌روشنگری بپردازیم که در مقالات و سرمقاله‌هایی که در ماه‌های اخیر به‌چاپ رسیده است، مندرج است. پس از مدتی خبر رسید که حسن آیت در نوار دومی ـ بسیار شدیدتر ـ از طرح‌هایی برای ساقط نمودن بنی‌صدر ـ

رئیس‌جمهور منتخب مردم ـ صحبت کرده و ضمن آن **اولاً**: با نسبت دادن مطالب دروغی به‌رئیس‌جمهوری از قبیل «مهره‌ی آمریکایی»، «مرتبط با بختیار» ایجاد شک و شبهه علیه وی می‌کند و **ثانیاً**: نقشه‌ای را که با اجرای آن بنی‌صدر به «سقوط» کشانیده می‌شود، با اطرافیان خود درمیان می‌گذارد.

هر چند نسبت به‌صحت خبر مطمئن شدیم، ولی برای آنکه مدرک در دست داشته باشیم درصدد یافتن اصل نوار برآمدیم. اینک آن نوار به‌دست ما رسیده است و متن پیاده شده‌ی آن، برای آگاهی شما از توطئه‌هایی که در جریان بوده است تا رئیس‌جمهوری مردم را ساقط و قدرت را قبضه کنند، از نظرتان می‌گذرد.

اما باتوجه به‌اوضاع عمومی کشور، حتی اگر به‌فرض اینان موفق می‌شدند با ایجاد آشوب‌هایی رئیس‌جمهوری را ساقط کنند، شیرازه‌ی امور چنان از هم می‌گسست که کنترل آن در توان هیچ‌یک ازگروه‌های موجود نبوده و نیست. به‌همین دلیل، چنین توطئه‌هایی نه فقط رئیس‌جمهوری، که نظام جمهوری اسلامی را تهدید می‌کند. کینه‌توزی آیت نسبت به‌رئیس‌جمهوری از گفته‌های وی در نوار ـ که اینک پیش روی دارید ـ کاملاً مشخص است.

ـ کارشکنی در امور.

ـ مانع شدن از موفقیت بنی‌صدر در انجام کارها.

ـ ایجاد بدبینی نسبت به‌بنی‌صدر.

ـ بستن دروغ‌های بزرگ به‌بنی‌صدر.

و در قسمت پایانی نوار گفته‌های آیت، به‌طور کاملاً آشکار، حکایت از طرح کودتایی برای سقوط رئیس‌جمهور مردم می‌کند. به‌گفته‌ی خود آقای حسن آیت: «حتی ترتیبی داده شده که برخلاف دفعه‌ی قبل (طرح به‌اصطلاح انقلاب فرهنگی و تعطیل دانشگاه‌ها) نمی‌تواند و نباید مقاومت کند.»

ناگفته نماند که خبر یافتیم که این نوار را خدمت امام برده‌اند و امام پس از شنیدن

آن به‌شدت مکدر شده‌اند.

دو تذکر لازم است:

۱ ـ نواری که پیاده شده آن را می‌خوانید نوار دوم است که از زمان آن خیلی می‌گذرد. نوار اول در فرصت دیگری به‌چاپ خواهد رسید.

۲ ـ بعضی از قسمت‌های نوارکه به‌درستی شنیده نمی‌شد، با چند نقطه مشخص شده است.

اینک متن پیاده شده نوار:

بنی‌صدر هوچی‌گری می‌کند!

مقدمه‌ی صحبت

اصولاً قرار شده ماشین‌ها را از ساعت ۱۰ ببعد بگردند.

مخاطب: گفته‌ی بنی‌صدر مبنی بر آمدن ۹۶ آمریکایی به‌ایران...

آیت: بنی‌صدر هوچی‌گری می‌کند. آمریکا چند نفر را فرستاده، احتیاجی ندارد. ازکجا فهمیدید؟ از آمریکا به‌آنها تلفن کردند؟ چون ما که دستگاه خصوصی نداریم... ازکجا می‌فهمند که آنها چند نفر فرستادند؟ اگر بنا باشد دستگاه جاسوسی فلسطینی‌ها، عرب‌ها... یا احیاناً شوروی خبر دهند که آنها مستقیماً خودشان خبر می‌دهند. این حرف‌ها که بنی‌صدر می‌زند بچگانه است.

برای جریان دانشگاه، بعد از ۱۴ خرداد، همین حرف‌ها را می‌زنند. می‌خواهند ما را تصفیه کنند، مجاهدین ... فلان بهمان برای اینکه دست بالا را داشته باشند. در حدود شصت و چند گروه مسلح ضددولتی در ایران است، پول بهشان می‌دهند، شبکه‌شان منظم است.

(درباره‌ی تحصن ارتشی‌ها برای نرفتن به‌کردستان می‌گوید): نه به‌خاطر کردستان، بلکه به‌خاطر شل آمدن اینهاست (این تحصن).

طرح چه بود؟

اصل مطلب

این تصمیمی که گرفتیم و در همین اخیراً می‌خواهید پیاده شود، این چیزی است که اگر بخواهد به‌دانشجویی خبر داده بشود و زمزمه بشود، فوری حریف می‌فهمد و آنکه باید بزند رویش یک‌دفعه می‌زند؛ یعنی باید یک‌مرتبه اعلام شود و بعد شروع کنند دانشجوها؛ و اینها روش تبلیغات کردن و سروصدا راه انداختن گاهی اوقات عکسش است. بالا زمینه ندارد و باید از پایین، و می‌گوییم آقا شما شروع کنید فلان مسئله را عنوان کردن، آن دانشکده و آن دانشکده عنوان می‌کند، آن‌وقت براساس خواست مردم ـ به‌اصطلاح خودشان ـ اینها این چیز می‌خواند و تصمیم بگیرند بسته به‌نوع تصمیمات و در انقلاب فرهنگی هر دوی اینها هست. اینکه الآن استادهای غیراسلامی بایستی تصفیه بشود، این زمزمه‌ای است که باید از پایین سروصدایش بلند بشود.

ما استاد غیراسلامی نمی‌خواهیم؛ برود یک‌جای دیگر کار کند. بعد آن تصمیماتی که چه‌کار بکنیم، یک دانشجو در عرض این‌مدت که دانشگاه ظاهراً تعطیل است، عملاً که تعطیل نیست. یا آدم می‌رود توی روستاها و یاکارهای دیگر آن را یک‌دفعه بالا تصمیم می‌گیرد و پایین شروع می‌کند سروصدا راه انداختن می‌خواهیم و تأیید کردن و... این بسته به‌نوع ماهیت چیزهاست که ما اینجا تصمیم می‌گیریم. هر دوش هم لازم است.

دانشجوها، چون دانشجو، عنوان دانشجو دارد؛ به‌خصوص دبیرستان‌ها را شما باید شروع کنید به کنترل کردن، برید درس بدهید! بحث کنید! (هر دبیرستانی دو نفر).

دانش‌آموزان را حوزه‌بندی کنید، همان‌طور که آنها می‌روند، شما هم باید بروید! آنها را هم شروع می‌کنید در کارشان مشکلات ایجاد کردن. نمی‌گذارند بیایید آنجا کمونیست‌ها که مطلقاً، می‌ماند مجاهدین که عنوان اسلامی دارند به‌خودشان، آنها

عملاً جلویشان را می‌گیرند و نمی‌گذارند این‌طور اسلام را به‌این‌ترتیب...

دانشگاه‌ها ـ به‌این‌صورت فعلی ـ باید تعطیل بشود و برنامه‌های آینده‌ی کارهای عملی در رابطه با مردم و در زمینه‌ی ایدئولوژی و اسلامی‌کردن این‌کلیات مسئله است.

چگونگی پیاده‌کردن طرح

ما به‌چه‌شکل، این، شاید یک هفته یا دو هفته و شاید هم بعد اعلام بشود یا چند روز قبل.

متضمن اینست که امام در زمینه کاملاً قرار بگیرد.

... و یک مسئله‌ایست که امام یک نامه نوشته بود... حالا اگر این نامه را برای تقی فراحی نوشته بود، بعید است با یکی دیگر نوشته بود. تقی فراحی جزء باند بنی‌صدر است و آدم کاری نیست. اگر امام این نامه را نوشته باشد، یک معنی می‌دهد، اما اگر یک کسی دیگر نوشته باشد، توش گوشه و کنایه زیاد است.

ضدیت با بنی‌صدر

(در مورد گفته‌ی بهشتی در روزنامه) بنی‌صدر در کل نظرش با من است (منظور ضدیتش است). اول کار، اینکه جریان شروع شد، دکتر بهشتی یا خامنه‌ای یا دیگران (می‌پنداشتند که اینها) آدم‌هایی بودند که می‌توانستند در خط امام باشند و حتی مدنی را فکر می‌کردند در این خط باشد، بنی‌صدر جبهه‌ی ملی ... اولین کسی که از قبل از انقلاب و حالا ـ حتی دقیقاً از موقع انقلاب ـ صریحاً این مسائل را عنوان کردم که اینها خط امام نیستند و اینها جدا هستند و شما نمی‌توانید با اینها یکسان عمل کنید.

حتی موقعی که داشتیم حزب جمهوری را علناً پایه‌گذاری می‌کردیم، قبل از انقلاب، خوب اینها فکر می‌کردند: پیمان، بازرگان، بنی‌صدر، سنجابی، مدنی همه قابل همکاری هستند.

حتی مطرح می‌کردند حاج سیدجوادی ... من از همان اول گفتم اینها نمی‌توانند با شما همکاری کنند. اگر دعوتشان کنید به‌همکاری، بیایند، کار را از دست شما می‌گیرند و خراب می‌کنند و نمی‌گذارند. ولی اینها قابل فهم نبود. مسئله اما به‌تدریج که یک مقداری آمدیم پیش، برای اینها روشن شد. می‌فهمند حاج سیدجوادی کی هست ... خود حریف هم، بنی‌صدر و اینها می‌رسید به‌گوششان، یک‌سال پیش، دو سال پیش ما اینها را گفتیم؛ می‌فهمه حریفش کی هست. یعنی کی می‌شناسه (بنی‌صدر...) چه خطی داره، این بود که از همان اول هم سیاستش این بود که من را بکوبه. خوب هم روی همان خطی که من می‌گویم؛ البته تا حدی قرارگرفته و شناخته که بنی‌صدر کیه. مدنی کیه. دیگران کی‌اند. اینست که ـ خواه و ناخواه ـ خوب هم مطرح می‌کنه (بنی‌صدر به‌عنوان جناح مخالفش) اما باز قضیه را زیر سر من می‌داند.

دقیقاً همه‌جا هم مطرح کرده. راست هم می‌گه، چون خطش را من نشان دادم.

القاء فکر ضد بنی‌صدر با توسل به‌انواع دروغ‌ها

این بنی‌صدر تو جبهه‌ی ملی دوم است و اسلامی هم فکر نمی‌کند. بنی‌صدر جزء جبهه‌ی ملی دوم بود با همین هدایت‌الله متین دفتری، شاهپور بختیار، همکاری داشت. ۱۵ خرداد ۴۲، نه نوشته‌ای، نه کلامی، نه حمایت از خمینی... بنی‌صدر، دو سال قبل از انقلاب، با شاهپور بختیار، با دکتر صدیقی برنامه داشته، تماس داشتند و به‌شاهپور بختیار گفتند تو نخست‌وزیر شو و ما تو را از جبهه‌ی ملی بیرون می‌کنیم که اگر امام مرد، تو را وزیر و نخست‌وزیر کن... اینها (سرگذشت بنی‌صدر و تاریخچه‌ی زندگی‌اش) را ما منتشر می‌کنیم (آیت این را به‌مخاطبش می‌گوید.) اینها خط داشتند نشستند... آن ارباب آمریکا می‌خواستند ببرند؛ چه انگلستان، چه آمریکا...

... اینها (منظور بنی‌صدر و جبهه‌ی ملی) می‌گفتند آقا متعصب دینی است. گروه‌های سیاسی را تشخیص نمی‌دهد. اینها دو نقشه داشتند: یک نقشه اینکه همان بلایی که سر کاشانی آوردند سر خمینی بیاورند. یک آدم بسازند جلوی خمینی که نتوانستند... طالقانی هم که مُرد...

حالا بنی‌صدر... به‌فکر این هستند اگر نشه کسی را بسازی، می‌گویند امام که می‌میرد. بنی‌صدر بیاید قدرتی پیدا کند و یک محبوبیتی پیدا کند و یک نمایشی پیش مردم داشته باشد که امام بنی‌صدر را می‌خواسته، امام به‌بنی‌صدر رأی داده و... یک نامه بنی‌صدر به‌امام می‌نویسه کلی، امام می‌نویسد موافقت می‌شود. این ساخته‌ی آن مسعود رجویه که می‌گوید حالاکه امام بااختیارات تو، کدام اختیارات؟

سه ماده است: ۱ـ ماده‌اش اینست که نخست‌وزیر باموافقت امام تعیین شود. یعنی شورای انقلاب باید موافقت بکند، امام باید موافقت بکند تا نخست‌وزیر تعیین شود. پس اینکه اختیاری نبوده برای بنی‌صدر؛ اختیار دوم که قوای انتظامی ـ زیرنظر باشد که هست ـ زیرنظر کل حکومت جمهوری اسلامی است.

قسمت سوم ـ که رادیو و تلویزیون به‌اصطلاح اسلامی باشد. مگر امام می‌گوید غیراسلامی باشد؟ این را گذاشته پای اختیارات، ولی امام دعایی را انتخاب کرد برای اطلاعات. بنی‌صدر در یک ابلاغ بی‌مزه نوشته که تو هم منصوب شدی از طرف من، که خوب منصوب شده هست، این می‌خواهد نتیجه بگیرد یعنی می‌خواهد بگوید هان، پس الآن هم آمده پیشدستی کرده و این آقای تقی فراحی به‌مدیریت رادیو و تلویزیون و سرپرستی صدا و سیما؛ در حالی‌که اصلاً این بنابر فرض محال، من نمی‌دانم این نامه را امام به کی نوشته؛ اگر به کس دیگری به‌غیر از تقی فراحی نوشته باشد، اصلاً خردکننده است برای بنی‌صدر، اما اگر به‌خود تقی فراحی هم نوشته باشد، باز خردکننده است؛ منتها یک کمی تعدیل شده. درست خلاف آن چیزی که بنی‌صدر گفته کسی را به‌خاطر عقیده کنار نگذارید، این

(خمینی) می‌گوید همه که غیراسلامی هستند بریزید بیرون... خب، حالا اگر این هم باشد تا یک ماه بعد که مجلس تشکیل بشود، قانون اساسی را نمی‌تواند ندیده بگیرد. قانون اساسی می‌گوید ۳ نفر باید در رأس رادیوتلویزیون باشند: یکی از طرف مجلس ـ قضائیه ـ مجریه. امام هم اشاره کرده بود که رادیوتلویزیون نباید زیرنظر هیچ‌کس باشد؛ مستقل باشد؛ ما خط و نقشه را خواندیم.

خود اربابش هم دستور داده که به‌آیت به‌نوبه‌ی خود می‌داند چه باید بکند، چون دیده که من همه‌اش را از جلو جلو گفتم، گفتم که بنی‌صدر این است.

و همین‌طور هم شد؛ یعنی الآن این آخرین مهره‌ای است که ظاهراً هم شده رئیس‌جمهور... چون ابتکار عمل دست مجلسه، باز مسئله‌ی مجلس است.

رئیس‌جمهوری اختیار ندارد!

اگر آن پیش‌نویس را که آنها (سحابی و...) درست کرده بودند، اگر آن تصویب شده بود، اصلاً انقلاب از بین رفته بود. الآن بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود و رئیس‌جمهور هم همه کاره؛ هم می‌توانست مجلس را منحل کند، هم دادگستری قضاتش را این منصوب می‌کرد، هم ارتش را زیر فرماندهی داشت. همه چیز زیرنظرش بود. ما توی این قانون آمدیم. فرمانده‌ی کل قوا داده‌ایم به‌رهبر. اگر آن بیاید، آن را نماینده‌ی خودش کنه، این اصیل نیست؛ هروقت خواست می‌تواند ازش بگیرد. اختیارات کامل را هم که دادیم به‌مجلس. رئیس‌جمهور فقط می‌تواند مدال بدهد و مدال بگیرد و سفرا را به‌حضور بپذیرد والسلام! هیچ اختیاری نداره. بنی‌صدر تلاش می‌کنه ولی چیزی (اختیاری) ندارد.

به‌ساوه‌ای‌ها آمده گفته که آره، آنها شهرشان وکیل می‌دهد. همه آمدند رأی دادند به‌یک نفر که ضد بنی‌صدر است. باز از دوست‌های من، این از اول قبل از انتخابات ریاست جمهوری‌اش، پاهایش رو کرده توی کفش همین، که این فلان

است و بهمان است و چه‌کارکرده و این چیزها، مردم ساوه آمدند به‌این رأی دادند، آن انتخاب شد؛ حالا آمده بنی‌صدر تلاش می‌کنه انتخابات را باطل کند. باطل کرد، حتی شورای انقلاب هم پذیرفت. دوباره انتخابات بشود، همان می‌شود؛ حرفی توش نیست. اینها آمده‌اند در خانه‌ی ریاست‌جمهوری و دفتر شورای انقلاب و اعتراض، تمام مدرسه‌ای‌ها جمع شده‌اند آنجا در خانه‌ی امام، آن وقت وقتی در میان دعوا نرخ تعیین می‌کنند «اصل با خود شما مردم می‌دانیم» اگر مجلس هم کج رفت... فردا می‌زنند تو دهنش تو چه‌کاره‌ای؟ نوشت روزنامه که تو چه‌کاره‌ای؟ مجلس همه‌کاره است. آنهاکه مستقیم به‌مردم مراجعه می‌کنند، مجلس همان‌کاری که مصدق کرده، نه، این دست و پای بیخودی است داره (بنی‌صدر) می‌زند.

هیچ‌کاری نمی‌تواند بکند با این قانون اساسی، با این شورای انقلاب، با این امام. مقابلش نگه داشتیم و گفتیم اوضاع از چه‌قرار است. هیچ کاری نمی‌تواند بکند؛ یعنی هرچه بخواهد سروصدا کند، باعث می‌شود روزبروز ضعیف‌تر بشود.

مخالفت مردم برانگیخته‌تر بشود و حتی ناچار برکنارش بکنند. اگر بخواهد تسلیم بشود که یک رئیس‌جمهور تشریفاتی است و همین‌جور برود این‌طرف و آن‌طرف حرف بزنند، هیچ قدرتی، هیچ اختیاری، مثل شاه انگلستان، الآن فقط حرف می‌زند یک نخست‌وزیر می‌خواست تعیین کند نتوانسته... چون فکر می‌کرد مجلس دیگر فکر نمی‌کرد یک قاطعی هم این طرفی باشد... در دانشگاه کسی را نداره به‌خصوص که روزبروز هم در دانشگاه پایگاهش دارد ضعیف‌تر می‌شود. چند نفری هم که باهاش بودند، یعنی بی‌طرف بودند...

دانشجوهای خط امام که باهاش برگشتند، دانشگاه هم همین‌طور باهاش برگشت، طلّاب و حوزه‌ی علمیه هم که اصلاً باهاش نبود، حالا هم که در جریان مخالفش قرارگرفتند، بازار هم داره کم کم برمی‌گردد، مانده عموم مردم که عموم مردم هم جهت ندارند و جهتشان هم جهت روحانیت است. روحانیت هم که وقتی

درست برگردنند، عموم مردم هم برمی‌گردند. (از بنی‌صدر) الآن هم عموم مردم هنوز دقیقاً در جریان نیستند کی به کیه. فکر می‌کنند بنی‌صدر و بهشتی همه در یک جریان هستند؛ گرچه حالا کم کم دارند می‌فهمند کار یک جریان هم نیست...

این آخرین مهره است!

این آخرین مهره است که نقش خودش را بازی می‌کند. یک، دو تا افراد دیگر که در خط اینها نیستند، ممکن است بیایند بازیگر صحنه باشند. خوب، اینها افرادی‌که خط ندارند تا بنی‌صدرش خط‌دار بود، در جهت آنها حرکت می‌کرد... از الآن به‌بعد، افرادی که می‌آیند که خط‌ها برایشان مشخص نیست؛ مثلاً پیمان، البته آن‌هم خط مشخصی داره و مشکل آوردنش به‌میدان، حاج سیدجوادی اینها مشکل آوردنش ... مثلاً تیپی دیگه معمولاً شناخت دقیقی مردم رویشان ندارند، خودشان ظاهرالصلوة هستند؛ آدم بدی نیستند ولی خوب خط دقیق و مشخصی ندارند. فرض کنید میرسلیم را بیاورند نخست‌وزیرش کنند. اینها خطشان را تشخیص نمی‌دهند مثل خط امام باشند ـ بنی‌صدر کیه؟ پیمان کیه؟

مخاطب: آیا حزب کلاً هیچ تصمیمی به‌همکاری ندارد...

آیت: چرا وزیر می‌دهد همکاری، نه وزارت شرکت می‌کند؛ چون حق خودش می‌داند نه اینکه با آن همکاری کند. حزب می‌گوید بنی‌صدر کاره‌ای نیست، طبق قانون اساسی اکثریت نماینده‌ی مجلس می‌تواند نخست‌وزیر را تعیین کنند. نخست‌وزیر، خوب، وقتی خواه ناخواه حزب برنده شد، باید حزبی باشد؛ حداکثر ارفاقی که حزب بکند بیاید یک شخصیتی را بگذارد که از لحاظ تعارض شدید با بنی‌صدر نداشته باشد؛ یک‌دفعه نباید بگوید:

آیت، خب اکثریت مردم بداند بگوید فلان شخص... کسی را نداره نوبری، تاجیک... کسی را نداره و جناح بازرگان را نمی‌تواند بیارد چون دیگر انقلاب نیست.

نمی‌دانم مدنی، سنجابی، حاج سیدجوادی، متین دفتری، رجوی این تیپ‌ها که همه مجموعاً یک واحد هستند؛ اینکه نه امام زیربار می‌رود، نه مجلس زیربار می‌رود؛ و اگر شورای انقلاب نه شورای انقلاب. این (بنی‌صدر) اینها را می‌خواهد، تمام نقشه‌اش این است که اینها را بیاورد. محال است که خیابانی را بیاورد برای وزارت، محال بتواند وزیر بشوند.

الآن اینها نون به‌هم قرض می‌دهند: یک عده‌ی اینها دارند در اختیارشان (مجاهدین) الآن جوّ تبلیغاتی دارند درست می‌کنند، یعنی فلان‌جا که بنی‌صدر صحبت می‌کند خوب معلوم است، اگر چهارتا کف نزنند و یا چهارتا سوت نزنند، این اصلاً بی‌مزه می‌شود. چند تا جا شرکت کرد همین‌جور شد. حالا هم مجاهدین و فدایی‌ها می‌روند، اصلاً تیپ تظاهراتشان هم با آدم‌های وارد مشخص است. آدم‌های اسلامی الله‌اکبر می‌گویند، فوقش که خیلی نیمه اسلامی باشند، کف می‌زنند؛ اما دیگر توی اسلامی‌ها هیچ‌وقت سوت زدن نداریم. اخلاقشان این نیست که کف بزنند حتی آن زمان طاغوتش هم اسلامی‌ها سوت نمی‌زدند. این سوت زدن مال تیپی است که می‌خواهد جوّ تصنعی ایجاد کند، معلومه که مجاهدین هستند (هوادارانشان) اینهایند.

خوب چند تا در اختیار دارند برای اینکه بگویند این (بنی‌صدر) محبوب و مهم است؟ کف زدن و سوت کشیدن توی تلویزیون یک مرتبه بیا و بگوید امام به‌شما اختیارات داده، این قبلاً تبانی شده بود که به‌مردم بگویند امام به‌این اختیارات داده، یک چیز نداده را بماسونند. این استفاده می‌بره از اینها، از آن طرف هم هرچه نامه می‌نویسند، حضرت رئیس‌جمهورا می‌بینی، اینها همه رئیس‌جمهورپرست شده‌اند، در حالی که ما مطلع هستیم اینها می‌خواهند بنی‌صدر را اصالت بدهند. در مقابل امام تمام کارشان این است؛ تا حالا که نتوانسته‌اند، بعدش هم نمی‌توانند، کاری ازشان ساخته نیست.

الآن برنامه‌تان روی «منتظری» باشد؛ عکسش را ببرند و حرفش را بزنند، توی سخنرانی نامی ازش ببرند، تمام اینها باید صحبتی از منتظری باشه. منتظری روزبروز بزرگ‌تر می‌شود که اگر اتفاقی برای امام پیش آمد، ما دیگر خیلی کار نداشته باشیم.

بنی‌صدر عکس این، هدفش است چون حتی آن روز عید که تبریک فرستاد برای نجفی و گلپایگانی، برای شریعتمداری فرستاد، ولی برای منتظری نفرستاد. مهم نیست! اتفاقاً بهتر بود!

مخاطب می‌گوید: جهاد... نرویم؟

آیت می‌گوید: خیلی محدود بگذارید تا چهارده خرداد همه چیز روشن می‌شود، البته شاید زودتر از آن روشن بکنیم؛ یعنی زودتر از این برنامه، به‌هرحال خواهد بود... تبلیغ بکنید که مجاهدین و بنی‌صدر با هم هستند ولی اعتراض نکنید و به‌مردم بگویید اینها با هم هستند و تا حدی که می‌شود اعتراض مردم را برانگیزید.

خیلی خیلی یواش و مطلب را به‌تدریج مردم بفهمند، اول بفهمند بعداً اعتراض، اشکال ندارد... اعتراض به‌اینکه بنی‌صدر با رجوی با هم می‌نشینند.

تبلیغ روی همین مسئله که چرا باید وقتی یک میزگردی تشکیل می‌شود، کسانی توش شرکت کنند که اکثراً نماینده‌ی اقلیت مردم هستند.

رجوی و احمدزاده ـ رجوی از تهران نشد، احمدزاده از مشهد نشد، آن تاجیک و آنها هم قابل مقایسه نیستند و کسانی که قابل تحمل بودند یکی شمس آل‌احمد، که خوب کاری به‌کسی نداشته، و یکی معادیخواه بوده و حداکثرش حبیبی. بقیه مثل تکمیل همایون، از قزوین اصلاً رأی نیاورده؛ اگر بنا باشد، بایست نماینده‌ی اکثر مردم باشند؛ نه این شکلی تلویزیون در اختیار اینها قرار بگیره.

خب این هم خوب شد، امام اتفاقاً روی این مسائل حساس است و می‌بیند از رادیوتلویزیون، چون امام معمولاً تلویزیون نگاه می‌کند.

بعد از اعلامیه‌ی بازرگان، حبیبی، سحابی، امام آنها را «شیاطین کوچک» خطاب

می‌کند. آنها ضعفشان و حماقتشان اینجاست که جلوی امام ایستاده‌اند، باید به‌اینها میدان داده شود؛ چون اگر میدان ندهی، دستش را می‌بندی، تا یک‌جایی به‌اینها میدان داده می‌شود.

و مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً زیر و رو می‌شود تمام مسائل و غیر از مسائلی که شما فکر می‌کنید، می‌شود. بعد از ۱۴ خرداد، مطلقاً نه امتحانی خواهد شد، نه دانشگاهی باز خواهد بود. دانشگاه تعطیل خواهد شد.

دانشجوهای انجمن اسلامی، استادها، زیاد با ما تماس می‌گیرند و می‌آیند مسائلی را می‌پرسند و به‌ما تلفن می‌کنند. ما یک ارتباط سازماندهی شده‌ای را، داریم برقرار می‌کنیم. علاوه بر روابط خاص، یک رابطه بین کل شهرها با اینجا است که برقرار می‌شود. تصمیم بر اینست که انجمنی تشکیل بشود، که نماینده‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های مختلف تهران، و دانشگاه‌های سرتاسر کشور جمع شوند، چه دانشگاهی، استادی، کارمندی از این نیروها باید استفاده کرد. یک هجوم خیلی شدیدی خیلی شدیدتر، آغاز می‌شود و در حدی می‌شود که بنی‌صدر را به‌طورکلی فلج می‌کند... و حتی این هجوم خواهد شد.

حالا بگذارید ایشان (بنی‌صدر) هرچه بیشتر تاخت و تازکند و این بهتر است. اگر یکجا جلویش بایستی، یکی از زرنگی‌هایش اینست که خودش را زود هماهنگ می‌کند، فوری می‌پرد روی موج، می‌گوید الآن وقت حاکمیت دولت است.

در سمیناری که از تلویزیون دیشب پخش شد، هم به‌نعل می‌زد و هم به‌میخ. از آن‌طرف، معلوم بود خودش را هماهنگ کرده با رجوی و با احمدزاده... و با دیگران هماهنگ کرده.

رجوی می‌گوید حالا که شما اختیاراتی گرفتید، اختیاراتی نگرفته؛ و بعد آن (رجوی) توجیه می‌کند بنی‌صدر را، و بنی‌صدر هم می‌گوید شما با چماق زبانی می‌زنید... خلاصه می‌خواهد از خودش متنفر نکند آنها را.

برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند.

برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند. این دفعه مثل دفعه‌ی قبل نمی‌تواند مقاومت کند. مسئله‌ی مهم الآن امام است، یک‌کلام بیاید بگوید.

مخاطب می‌گوید: امام بیاید اسم ببرد و سازمان مجاهدین را خراب کند.

آیت: (امام) یک کاری خواهد کرد خیلی شدیدتر. امام هم‌شأنش نیست بگوید رجوی فلان... بد است و فلان گفته به‌طور غیرمستقیم، اما (امام) مثال می‌زند. فرض کنید الآن فردی که شناخته شده و ضد بنی‌صدر هم شناخته شده، خود بنی‌صدر هم می‌داند... حالا امام بیاید من را تأیید کند. یعنی چه؟ معنی آن اینست کوبیدن او و کوبیدن شدید او.

شبیه این‌کار خواهد بود (خواهد شد) ممکن است مرحله مرحله پیش بیاید، ولی شبیه این‌کار خواهد بود. ما برنامه‌اش را داریم. روابطمان هم در تهران محفوظ باید باشد، انجمن هم تشکیل می‌دهیم. حتی اگر شده، هفته به‌هفته یکی بفرستیم به‌شهرستان‌ها، این‌کار انجام خواهد شد.

به‌بچه‌ها بگویید و (منظور دانشجویان انجمن اسلامی که در تبریز دانشگاه را در اشغال خود دارند) قرص و محکم باشند! به‌زودی موج عوض می‌شود. به‌بچه‌ها بگویید که قرص و محکم باشند و ترس نداشته باشند. تصمیمی گرفته شده لایتغیر، تغییرناپذیر است. دانشگاه‌ها بعد از ۱۴ خرداد تعطیل می‌شود و بعد ما برنامه‌ای خواهیم داشت؛ و بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند روی این برنامه کارکند. حتی ترتیبی داده شده که برخلاف دفعه‌ی قبل نمی‌تواند بیاید مقاومت کند، ظاهراً هم همراه می‌شود.[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، چهارشنبه ۲۵ خردادماه ۱۳۵۹.

دومین نوار از دکتر حسن آیت

ما بنابه‌همان ضرورت‌هایی که ذکرکردیم، و اهم آن عبارت است از پاک نمودن محیط سیاسی مملکت، نوارها را افشاکردیم و اینک دومین نوار از نظرتان می‌گذرد (این‌نوار از نظر زمانی قبل از نوار دیروز پُر شده است).

مخاطب: از امکانات تبریز هم باید بتوانیم استفاده کنیم، چون امکاناتی نداریم، اینجا، مسئله‌ای که می‌ماند یکی در رابطه با صحبت‌هایی است که دو سه روز پیش بنی‌صدرکرد، حالا من نمی‌دانم در رابطه با این میلیشایی بود که جمعه، مجاهدین راه انداختند یا در چه رابطه‌ای بود.

آیت: که چی گفت؟

مخاطب: که اینکه به‌اصطلاح ارتش، خودتان می‌دانید، متزلزل است. ارتش هیچ به‌اصطلاح چیزی ندارد، حرف‌شنوی توش نیست و متزلزل است؛ یعنی هست، ولی در رابطه با مردم و جریاناتی که پیش می‌آید، زیاد نمی‌تواند عمل کند. مسئله‌ی سپاه هم، سپاه که کاملاً در رابطه با آقای خامنه‌ای و حزب و این برنامه بود. بنی‌صدر دارد سعی می‌کند، بکشد این را به‌طرف خودش جلب بکند؛ و اینکه گفته بود

به‌اصطلاح سپاه باید بی‌طرف بماند، بی‌طرفی که بنی‌صدر گفته منظور این نیست که، خوب طرفدار چریک‌های فدایی خلق که نبوده، طرفدار مجاهدین که نبوده، طرفداری مشخص طرفدار حزب بوده، طرفدار خط امام بوده، اینکه این داره می‌کشه کنار و کمیته‌ها را هم که دارند حسابی منحلش می‌کنند. تبریز کمیته‌ها خیلی می‌توانستند به‌بچه‌ها کمک کنند؛ چنانچه هر مشکلی داشتند، می‌رفتند آنجا به‌اصطلاح کمیته حل می‌کرد؛ ولی اگر به‌کلانتری ارجاع می‌شد، بچه‌ها را می‌انداختند کنار. این بود که در رابطه با این مسائل کمیته‌ها دارد منحل می‌شود، کمیته‌ها خیلی می‌توانست عمل کند. حالا در رابطه با این‌مسئله از لحاظ نظامی ما چه‌کار بکنیم؟ یعنی آیا به‌این اکتفا بکنیم که خوب، یک‌سری به‌اصطلاح داره آموزش نظامی توی مساجد و روستا داده می‌شه و یا اینکه نه؟ به‌اصطلاح می‌آییم آموزش‌هایی راکه خودمان می‌دانیم، گسترش می‌دهیم، در چه رابطه باشد؟ آیا مثلاً کارکردن با سلاح‌های سبک که عادی شده، در رابطه با خرابکاری باشد، در رابطه با سلاح‌های سنگین باشد، چه‌کار بکنیم؟ کدام جهت را بگیریم وقتی بنی‌صدر هم تلاش می‌کند که سپاه را طرف خودش بکشد؟

آیت: سپاه قطعاً هیچ‌وقت جهت مشخصی، به‌آن‌صورت که طرف بنی‌صدر باشد و یا طرف حزب باشد، انتخاب نخواهد کرد ـ ولی... که حداکثر دستش باشد ولی خوب...

سپاه باندی درش خواهد داشت و سپاه خطرناک است که باند داشته باشد. سپاه باید یک مجموعه باشد و یک واحد باشد که در جهت کل انقلاب حرکت بکند؛ اینکه خودش جهت‌گیری کند خطرناکه. الآن سپاه وضعش یک مقداری نابسامان هست، یعنی در داخل سپاه، یک مقدار تمرد یا انتقادهای بیجا الآن موجود است. یعنی انسجام قبلی را ندارد. سپاه در هر حال سپاهه، ولی منتها ضعیف می‌شه، سپاه با وضع بنی‌صدر و اوضاع و احوالی که توش هست، آن کارآیی اولیه را قطعاً نخواهد

داشت که بشه هم یک‌طرفه‌اش کرد، و اینها امکان نداره.

مخاطب: به‌اصطلاح منظور از این یک‌طرفه اینه که لااقل از جهت ما ببره.

آیت: نـه، حـداقـل ایـن جـهت کـلی را سپاه نـمی‌بره، حـتی اطـلاع دارم کـه مقاومت‌هایی کرده‌اند، در مقابل بنی‌صدر، خیلی شـدید؛ و خـود ارتش هـم یک مدتی داشت می‌رفت، به‌طرف اصلاح شدن، بنی‌صدر که آمد، نه اینکه فکر هـم بکنید که نقشه‌ی دقیقی دارد، چون هم نقشه‌ی دقیقی نداره و آرزوهـا و امیال و خواسته‌های خاصی داره، ارتشو داره متزلزل می‌کند، بدترش مـی‌کند و از تـحت حیطه‌ی خودش و اصلاً انقلاب، ارتش به‌طورکلی می‌آید بیرون، با این وضعیتی که اون داره پیش می‌ره از این لحاظ در آینده.

به‌هر صورت، شماها هرچه بتوانید، یاد بگیرید و هرچه بتوانید توی ارتش بروید و یا توی سپاه.

مخاطب: می‌دانید، مسئله اینجاست که ما نمی‌خواهیم که شناخته بشویم چون الآن شناخته نیستیم. الآن نگاه کنید ما را توی دانشکده، یکی می‌گوید اینها جنبشی هستند، یکی می‌گوید درسخوان هستند، حتی کلاس هـم مـی‌رویم بـه‌عنوان یک پوششی است، یکی می‌گوید مثلاً فلانند، نمی‌خواهیم به‌اصطلاح، هـمین جـهاد سازندگی را ما می‌رفتیم ولی بالاخره با رفتن به‌آنجا یک‌سری فعالیت باید بکنیم، مثلاً برویم جهاد واقعاً باید خانه بسازیم. آن‌وقت می‌افتیم توی اون‌کار.

آیت: اصل آنست که اون تو، دهنتان را باز نکنید، بله، مخالف هم نیستیم. باید هم حمایت‌کرد این محدودکننده، حمایت نیست؛ این معنی حمایت نیست، ببینید اصلاً جهت را عوض می‌کند، چون هـر کـه تـوی سـپاهند کـه سوءنیت نـدارنـد. معدودی ممکن است آلت دست قرار دهند و معدودی خیلی کمتر ممکن است مغرض باشند؛ برای آنکه آن مغرضین و آلت دست‌ها نتوانند تأثیر بگذارند، گاه‌به‌گاه یک توضیحی، یک بحثی سپاه را جهتش را مشخص می‌کند.

مجلس هم که باز بشود، گفتم دست ما خیلی بازتر می‌شود. احیاناً، یعنی احیاناً که نه، حتماً، باید وسیله‌ی روزنامه عمل بشود و اگر بتوانید حول آن روزنامه افراد را شکل بدهیم، کار ما همین است...

گفتم برنامه‌ی طولانیست، ما باید برنامه‌ی طولانی داشته باشیم. بله، من حدسم این است که بنی‌صدر خیلی دوام نمی‌آره، گرچه من تلاش می‌کنم که برای چهار سال آینده دوام بیاره، لااقل یک مدتی ما وقت داشته باشیم برای اینکه خودمان را بهتر بشناسیم (بسازیم).

مخاطب: باز من گفتم، این‌مدت نباید این‌قدر باشد که نیروها از دستمان بره‌ها، خیلی نباید طول بکشد.

آیت: بله، خوب، همین، بازی ظریفی است باید دقت کرد که کجا؟ یک‌وقت دیدی دو ماه دیگر باید چنان مقابلش بایستی که یعنی به‌طورکلی اگر بشود، به‌نحوی کارکرد که کجدار و مریز باشد، چون رویه‌اش خودش غلط است، خودش زود داره، خودش را به‌طرف نابودی می‌بره. من خیلی اطلاعات زیادی بهم می‌رسد که این کارهای ناجوری که کرده، وضعش در حد علنی‌ها که بعضی‌هایش را روزنامه خبر دادند. دیشب آقای گرمارودی، مصاحبه کرده که بسیار ناجور بود و راجع به‌مجلس و راجع به‌رئیس‌جمهور و راجع به‌انتخابات و راجع به‌حتماً گروگان‌ها، که بهتر بود نمی‌شد، و الآن هم رئیس‌جمهور معتقده که اینها باید آزاد بشوند از این حرف‌ها... خوب و حتی تأثیر علنی‌اش این‌جور باشد کارهای نیمه مخفی و تماس‌هاش که گاهی هم توی روزنامه منعکس شده، که گفته اصلاً این گروگانگیری ضدانسانی، ضداخلاقی، ضدقانونی است.

مخاطب: بله اینها را توی روزنامه هم نوشته بود.

آیت: خوب، اینها می‌بینند سقوط این را نزدیک می‌کند. این مسئله فعلاً فقط ماندنش اینه که مجلس نیست، فردا که مجلس بیاید، الآن شورای انقلاب درسته که

یک ارگان قانونی است ولی یک ارگان انتصابی است.

مجلس که بیاید یک ارگان انتخابی است و به‌این‌عنوان می‌تواند بایستد، مقابل رئیس‌جمهور و خواهد ایستاد. اگر بخواد راه کج بره، اینه که خودش را ساقط می‌کند، ما کوشش کنیم به‌آن حادی نشه کارش، فعلاً که ساقط بشه.

اما اگر هم خوب حاد شد، باید آمادگی داشته باشیم در هر لحظه که جلویش را بگیریم چون اگر همان جریانی، که زمان شاه عمل شد و شاه سقوط نکرد، اهمیت شاه در این نیست که شاه بده و شاه محکمه. شاه محکم نیست، جریان قویه تا موقعی که هی مردم می‌گفتند: مرگ بر شاه، شاه فلان است و شاه خائن است ولی یک‌حد درست نکردند. اگر شاه رفت، شورای انقلاب هست و این هیئت دولت، این ماند چون بالاخره مملکت که بی‌حکومت نمی‌شود، تا اینکه امام آمد و یک هفته گفت شورای انقلاب و دولت هم تشکیل دادند. شاه رفت، از بین رفت، حالا هم همینه اگر هی نعره بکشیم که خوب بنی‌صدر فلان، ولی راه حلی برای مسئله نداشته باشیم، می‌ماند، می‌ماند تا آمریکا مثلاً بیاید جلویش را بگیرد که الآن هم در خط اونه. این یک عامل بهتریه ولی اگر ما خود نتوانستیم برنامه‌ای اعلام کنیم، راهمان را اعلام کنیم افرادمان را...

مخاطب: شما یک کاری نمی‌توانید بکنید اینجا به‌اصطلاح ما بتوانیم یک‌جوری به‌اصطلاح یک‌جوری امکانگیری بکنیم که به‌اصطلاح در رابطه‌ی مستقیم نباشیم؟

آیت: با اینجا مستقیم نباشد؟

مخاطب: نه، اینجا که خوب هستند با خودتان هستند، سعی کنید درز هم ندهد و مسئله اشکال ندارد، تبریز خیلی جریان‌ها شناخته شده‌است چون کمیته‌ها... مثلاً افرادی که فعالیت می‌کنند کم هستند، مثلاًتوی سپاه هم مشخص هستند. ما یک‌طوری باشد که از امکانات استفاده کنیم از امکانات سپاه، البته این هم باز اینکه ما چه نوع تعلیم ببینیم مهم است، روش‌ها مختلف است، یادتان می‌آید ما زمان

انقلاب صحبت از این می‌کردیم، به‌اصطلاح آن موقع که من می‌خواستم بروم فلسطین دوره ببینم، صحبت می‌کردیم که می‌خواهیم برویم روش تخریب چریکی یاد بگیریم؛ ولی الآن چه روشی اقتضاء می‌کند و اینکه آیا ما توی بچه‌ها مسئله‌ی نظامی را چگونه مطرح بکنیم؟ آیا ما مسئله‌ی نظامی را توی بچه‌ها مطرح بکنیم و یا نه؟ اگر مطرح می‌کنیم، چه شکلی مطرح کنیم؟ چون خیلی مسئله است یعنی مسئله...

آیت: مسئله یک مسئله‌ی سیاسی است که مسئله‌ی سیاسی را... حل کردیم...

مخاطب: حل شد بله.

آیت: کار ما هم عمدتاً الآن سیاسی است؛ یعنی باید افراد بدانند تبلیغات سیاسی، جهت‌گیری سیاسی، چیست؟ این فن را یاد بگیرند، مسئله‌ی نظامی‌اش را هم به‌این‌جور می‌شود توجیه کرد که خوب، درسته که ما الآن حکومت تقریباً موردنظر ما است و انقلاب است و اینها...

ولی ما باید روز مبادا را هم فکرش را بکنیم که بخواهیم حمله کنیم. ما باید آموزش داشته باشیم؛ ما باید امکان داشته باشیم.

چون واقعاً این امکان هست، باید اینجور توجیه کرد که ما باید آموزش ببینیم، ارتش بیست میلیونی مفهومش این است دیگر...

مخاطب: درسته، ولی خوب با چه روش‌هایی؟ خیلی امکانات می‌خواهد.

آیت: شما باید آموزش نظامی ببینید از جهت امکان... بعدی سرتاسر کشوری دارد و خیلی قشنگ می‌شود مسئله، گفتم خیلی صاف و ساده می‌شه بنی‌صدر و بازرگان هر دوشان یک لجاجت‌ها و سماجت خارج از قانون دارند.

مخاطب: توی روزنامه، بازرگان گفته بود که ما به‌اصطلاح چاقوی آقای بنی‌صدر را تیز می‌کنیم، همچنین جمله‌ای گفته بود، «بامداد» نوشته بود، دقیقاً نمی‌دانم چه گفته بود.

آیت: به‌هرحال... حبیبی اگر می‌شد، مسئله مسئله...این مقام تشریفاتی است، یعنی...

مخاطب: ولی یک مسئله هست، بنی‌صدر الآن فرماندهی کل قواهم دستش داده شد.

آیت: خوب، یعنی مجلس که بیاد این مسئله تمام است.

مخاطب: و به‌اصطلاح این ارتش را که نباید خیلی روش حساب کنیم، برای اینکه ارتش چون ـ خواه ناخواه ـ بنی‌صدر را به‌عنوان رئیس‌جمهور می‌داند، بنابراین دست ما نیست، این از ارتش. سپاه هم باتوجه با این برنامه‌ای که دارد، ارائه می‌دهد در درازمدت...

آیت: خوب، بله، مشکلاتی به‌هرحال هست.

مخاطب: ما خیلی باید فکر کنیم روی نیروی خودمان.

آیت: خوب مسلمه!

مخاطب: ما فرصت خوبی داریم، ما برای به‌اصطلاح تشکل پیدا کردن، ما الآن در خیلی جریانات تشکل پیدا کرده‌ایم.

آیت: ما باید کارمان را بکنیم، اتفاقاً در مجلس کاری که می‌کنیم که بتوانیم، همین‌کار را بکنیم، اینه که نگذاریم بنی‌صدر از چهارچوب قانون خارج بشه. حالا او تلاش می‌کند، تا حالا هم تلاش کرده ولی نتوانسته.

مخاطب: حالا یک مسئله هست، شما دیروز اشاره کردید به‌مسئله‌ی امام و گفتید که به‌اصطلاح امام هم هست، این قبول! یعنی امام هیچ نمیذاره ایشان از آن خطی که باید بره منحرف بشه، ولی مسئله‌ی امام را هم خوب باید مشخص کنیم. آمد و ـ خدای نکرده ـ امام هر لحظه فوت کرد.

آیت: باید آیت‌الله منتظری را به‌جایش گذاشت.

مخاطب: خوب آیت‌الله منتظری، ببینید به‌اصطلاح مسئله زودترین فرصت را

باید گرفت. آیت‌الله منتظری را ما الآن داریم به‌حد زیاد تلاش می‌کنیم. دانشگاه که وسیع دارد تلاش می‌کند، ما هم این تلاش را می‌کنیم، ولی مسئله این است که آیت‌الله منتظری تا بیاید جا بیفتد به‌عنوان رهبری...

آیت: خوب، ما باید تا آن موقع آن‌قدر قدرت داشته باشیم که اگر یک وقت خواستند با فوت امام درباره‌ی آقای منتظری با توطئه یا مسیر را منحرف کنند، ما این قدرت را داشته باشیم که بتوانیم جلویش را بگیریم. فعلاً در آن‌مرحله، قدرت ما باید تا این‌حد باشد، چون اگر امام در آن مرحله رفت و ما این قدرت را نداشته باشیم، خیلی ساده داد و قال و آشوب و شلوغ، همه چیز را یک‌وقت درهم بپاشد؛ و ما اگر این قدرت را داشته باشیم، در تمام ارگان‌ها، حالا چه در مجلس و چه در دولت و چه در ارتش و چه در سپاه، که الآن هست، در این‌جاها باید باشد، باید قوی‌تر باشد در آن حد ما باشد.

مخاطب: درسته.

آیت: با امام درگیر شده مقابل امام... حالا اگر این امر را به‌عنوان یک‌چیز عادی بگی، فردا می‌گذارند به‌پای مخالفت. ولی به‌طور عادی بنی‌صدر کار خلاف مقابل دانشجویان خط امام ایستاده فلان می‌کند.

اینها روی مردم تأثیر می‌گذارد، مردم حسن نیت دارند. الآن هم مردم در اثر این حرف‌های بنی‌صدر ازش زده شده‌اند.

صرفنظر از اینکه گفت مثلاً با گرانی مبارزه می‌کنم، یک هفته دیگر، چطور نتوانست، خوب عکس‌العملش بده، گفت بیکاری را حل می‌کنیم، نتوانست و الآن ادعاهای مختلف دیگر و خیلی هم دارد حرف می‌زند، فکر می‌کند خیلی حرف زدن روزهای اول، خیلی مفیده، چون همه‌جا چهره‌ی طرف هست، آمد و ماه که شد، سه ماه گذشت، درست عین شاهنشاه می‌شه... منتها خطری داره، نفهمی و کم‌کاری‌اش خطری دارد که باید خیلی مراقب بود.

مخاطب: ...

آیت: باید ازکانال‌های موجود اقدام کرد.

مخاطب: این امکان نمی‌تواند ما را خیلی اقناع کند.

آیت: فعلاً باید برید توی آموزش.

مخاطب: همین توی آموزش و اینکه این رابطه زودتر باید چیز بشه، یعنی چون مثلاً ما...

آیت: حالا آنقدرها هم بد نیست‌ها، بنی‌صدر خوب می‌داند و یا خوب هم نمی‌داند. می‌گم حالا مصلحت نیست، نمی‌گم که حالا هم بیفتیم علناً به‌جان بنی‌صدر، خودش یک تاکتیک مشخص می‌خواد. اما اصل مسئله را باید گفت. بنی‌صدر را آن‌طرف باید درک کند.

بنی‌صدر یک خطره برای این انقلاب و باید این‌خطر را یک‌جوری خنثی کرد تا این حدش را باید درک کند، حالا آن‌جورش، هرکسی یک شکلی باید عمل کند.

من‌که شناخته شده‌ام، به‌عنوان یک عامل مخالف بنی‌صدر، باید یک‌جور عمل کنم، حزب به‌عنوان یک مجموعه‌ای که خوب شناخته شده است، یک‌جور دیگه باید عمل کند. تو مجلس یک کار دیگر می‌شه کرد و گروه‌هایی که به‌هرحال کاملاً شناخته نشده‌اند، یک‌جور دیگه می‌توانند عمل کنند.

مخاطب: حالا...

آیت: شما افرادتان لااقل فکراً هماهنگ باشید که بنی‌صدر یک آدمی است که لااقل خطره، البته اینکه می‌گم خطره، بنی‌صدر خودش آدم نقشه‌کش و آدم زرنگی نیست، برخلاف تصور و دلیلش هم، همین عملیاتی است که تا به‌حال انجام داده، اکثراً به‌ضررش است متنها خوب یک زرنگی داره که زود انعطاف‌پذیره و خودش را هماهنگ با جریان نشان می‌دهد و جلوی جریان می‌ایستد. اگر خطری است، فوری! چنانچه توی همین مسئله‌ی گروگان‌ها و قطع رابطه با آمریکا به‌شدت تغییر

می‌شه داده. باطناً همان خط را دنبال می‌کند اما ظاهراً... اما فرصت زیادی نمی‌تواند دوام پیدا کند و بالاخره دستش رو می‌شود، من فکر می‌کنم با مجلس ـ هم خواه ناخواه ـ درگیری خواهد داشت. اول نه، ممکن است که اول مجلس زیاد مخالف نباشد، چون حالا رئیس‌جمهور است، ماها هم حمایت کنیم و این حرف‌ها، ولی آنقدر کج‌سلیقه است که درگیری قطعی است، و ما باید خودمان را برای روزی آماده کنیم که این ممکن است استعفا کند. گرچه بعید می‌دانم، ولی به‌هرحال، ناچار می‌شوند بگذارندش کنار. فرض خیلی خیلی بعیدش هم، بیایند که نه، ایشان تاچهار سال هم ماند. این خیلی بعیده اگر تا چهار سال دوام کند. ما باید بدانیم کی جای ایشان باشد و کار کنیم. از همین الآن برای وزراء و نخست‌وزیرمان کار کنیم و به‌خصوص برای نماینده، ۲۷۰ نماینده، در هر شهر ما باید ۷۰ حوزه داشته باشیم.

فرض بگیر در محلات، ما باید تا چهار سال دیگر کار کنیم تا ببینیم که کی را داریم و این را از الآن چه کار کنیم. از الآن باید روی یک نفر کار کنیم تا چهار سال، برای اینکه آن موقع شتاب‌زده بین پنج و شش نفر، که دم دست هستند، نسبی انتخاب نکنیم. خوب محلاتی را من شدیداً باهاش مخالف بودم و اونجا هم که تحقیق کردم، زمینه‌ای هم نداشت. ولی خوب روی مجموعه‌ی ۷ تا ۸ نفره، چهار نفر آدم بی‌زمینه، بالاخره یکی که زمینه‌ی بیشتر داره، می‌بره دیگه... ما باید خیلی واقعاً با برنامه‌ای درازمدت خودمان را درگیر امور اجرایی، زیاد نکنیم. شروع کنیم به‌ساختن آدم‌ها، دنباله‌ی برنامه‌ی قبلی که داشتیم، قبل از انقلاب، این انقلابی، این یک‌سال خورده‌ای، یک مقدار آن برنامه را متوقف کرد. هر کسی به‌یک کاری مشغول شد و این قدر هم سر افراد شلوغ بود که نمی‌شد دیگر به‌آن صورت کار کنیم. من گرفتار، دیگران گرفتار و حتی بعضی‌ها را ما آدرس‌هایشان را هم از دست دادیم که نمی‌دانیم کجا هستند.

ولی حالا فکر می‌کنم با این سازماندهی جدیدی که من دارم می‌کنم و کار اجرایی هم که افتاده دست بنی‌صدر، بگذار بیفتد، ما می‌خواهیم در مسئولیت کمتر باشیم، ضمن اینکه مراقبت بکنیم که این سقوط کلی نظام را در برنداشته باشد. ایشان می‌توانند روی کشاورزی، صنعت، ووو... البته جلویش را نگه‌می‌داریم نمی‌گذاریم آدمی بشه که...

مخاطب: خوب این یک مسئله است، فکر نمی‌کنید که این نیروها را بیاورد رو؟

آیت: نه خیر.

مخاطب: الآن با مجاهدین خیلی الآن داره لاس می‌زنه.

آیت: همین خُردش می‌کنه، چون تنها ما که نیستیم، امام هم هست، امام خام که نیست، کاملاً مراقب جریانه. اگر ما رو در رویش قرار بگیریم، البته من رو در رویش فعلاً که قرار خواهم گرفت، از من هم می‌ترسه. الآن توی حرف‌هاش و ذکرش همه‌اش منم. ولی کاری هم نخواهیم کرد، بهانه به‌دستش بدن، که بگوید می‌خواستم کار بکنم، شماها نگذاشتید. می‌دانم نمی‌تونه، عاجزه؛ باید میدان بهش بدهیم که بفرمایند. سه ماه پیش گفت که در سه ماه بیکاری را حل می‌کند. اخیراً شنیدم یک‌ماه دیگه هم مهلت خواسته. یک‌ماه دیگر هم که سهله، ده ماه دیگر هم نمی‌تواند این‌کار را حل کند، اوایل که آمد، رفت توی بازار گفت یک هفته دیگر، اگر نمی‌دانم اشیاء را ارزان نکردید، اجناس را ارزان نکردید، یک هفته دیگر فلان و فلان می‌کنم. چند ماه گذشته، هیچ کار نکرده همان چیزها هم گران‌تره. نان را آمده شاهنشاهی می‌خواد حل بکنه، مردم باید لمس کنند بی‌عرضگی‌اش را، مردم اطلاع سیاسی ندارند و باید به‌یک ترتیبی لمس کنند این‌را، هم ما جلویش مستقیماً قرار گیریم، ولی به‌صورتی که شما هستید، اگر منسجم باشید...

مخاطب: این مسئله هست که ما منسجم هستیم و هیچ‌کس. اگر شما بپرسید، مرا در دانشکده نمی‌شناسند، اصلاً کی هستم و چه‌جوری فکر می‌کنم.

آیت: خوب منظور ما این است که چنان باشد که اگر مثلاً فلان اعلامیه را بدهی، یک‌وقت ببینی در سطح کشور پخش شود.

مخاطب: ولی این مسئله در مورد بنی‌صدر...

آیت: دارند از خلاء استفاده می‌کنند. نیروهای مخالف انقلاب با خود بنی‌صدر، تمام اینها از خلاء موجود دارند. آخه چیزی نیست یک حزب جمهوری اسلامی و اینها، آمدند حکومت می‌کنند الآن، یعنی خودمان آن سازماندهی که باید توش باشند، نیست. همان خلایی که ۲۷۰ نفر هم برای نمایندگی باید آماده کنید برای چهار سال دیگر، عده‌ی زیادی را برای کشاورزی، بایستی واقعاً کار کرد، مسائل اقتصادی، مسائل سیاست خارجی.

که اگر بعد ادعا کردی و آمدی جلو، از سرتاسر مملکت یک مرتبه ششصد تا شخصیت قد بلند کند و خلاء را پر کند، چند تا روزنامه درست کند رنگ مشخصی نداره منتشر می‌شه، یک وقت همه در یک روز معین وابستگی خود را مشخص می‌کنند.

این‌کار اگر شد و مردم دیدند که واقعاً راه‌حل برای حل مسائلشان هست، تمام این سازمان‌ها مثل پف از بین می‌روند.

روی بنی‌صدر خیلی معقول، شماها می‌توانید حمله کنید. هیچکس هم نمی‌تواند...

مخاطب: حمله‌ی سیاسی آره، منتها مسئله بالاتر از اینها است.

آیت: خوب اون دقیق‌تر از این دستورالعمل می‌آید.

مثلاً فلان مسئله که بنی‌صدر مطرح می‌کند، به‌چه نحو شما خنثایش کنید.

چون اگر بخواهید همیشه در مسائل جبهه بگیرید، طرف هم فوری شروع می‌کند در مقابل آن عناصری که جبهه گرفته‌اند، جبهه بگیرد.

مخاطب: خوب مسئله این است که ما آن عناصر را هم لو می‌دهیم، وقتی ما

عمل می‌کنیم.

آیت: خوب من همین را می‌گویم؛ اگر من جبهه بگیرم که گرفته‌ام.

مخاطب: درست، شما که نه، شما به‌عنوان ظاهراً که می‌دانم.

آیت: درست، اما فرض بگیریم، طرفی که نمی‌داند، کی علیه‌اش جبهه گرفته، اون نمی‌تونه جبهه بگیره.

یک‌وقت می‌بینی که یک مسئله درتمام شهر پراکنده می‌شه، که آقای بنی‌صدر مثلاً اینه، امام مثلاً چرا نمی‌گذاردش کنار؟ یک همچو شایعه‌ای و این به‌عنوان یک اصل بین مردم پخش می‌شه، یا امام و بنی‌صدر، ما باید سیاست را این‌طوری بکنیم. که این مسئله‌ای که الآن است و واقعیت دارد که خط امام و خط بنی‌صدر دوتاست و بنی‌صدر نمی‌خواهد که بگذارد که مردم بفهمند این‌خط دوتاست، فقط سیاسیون می‌فهمند، عامه‌ی مردم نمی‌فهمند، به‌نحوی این باید تبلیغ بشود، غیرمستقیم. که تمام مردم پایین تشخیص بدهند. تمام مردم باید بفهمند که اگر بنی‌صدر بود، اصلاً این انقلاب از بین می‌رود، این باید در سطوح مختلف، مخصوصاً همان چیزهایی که تو تاریکی قرار دارند...

مخاطب: پس بنی‌صدر را شما معتقدید از هیچ طریقی به‌اصطلاح عوض، یعنی پخش این مسائل می‌شه...

آیت: هان! پخش این مسائل، اعلامیه هم فرق نمی‌کنه.

مخاطب: حتی اعلامیه؟

آیت: بله.

مخاطب: فکر نمی‌کنید کافی نباشد؟ چون فکر می‌کنند شما نظرات... ندارید.

آیت: مجلس چرا، توی مجلس نمی‌شه، این‌کار بیرون از مجلسه، یعنی زمینه‌ی کار ما را توی مجلس فراهم می‌کنه، ما هم توی مجلس برنامه داریم.

مخاطب: آیا فکر نمی‌کنید بنی‌صدر را اگر هم یک چنین مسئله فردا برایش پیش

بیاید، از این سازمان‌ها کمک بگیرد؟ می‌گویم اصلاً رفته، توی اینها.

آیت: بره، اون‌ها اصلاً من معتقدم... کار خیلی کودکانه است، تمام ساخته‌های اینها را می‌شود با یک مشت درهم ریخت. چون در ضمن یکی‌اند، اگر بخواهند بنی‌صدر را تأیید کنند، پس آن نقش انقلابی ما را پایین نمی‌توانند بیاورند، نمی‌توانند، کاری بکنند. نه در سیاست قوه‌ی اجرایی داره ونه داخلی. کاری نمی‌شه کرد، یا باید انداختش کنار یه‌قوه‌ی دیگه آورد سرکار. یعنی می‌خواهم بگم تازه اون قوه هم تا موقعی بنی‌صدر روی کاره، باید مردم خودشون اونو کنار بگذارند چون الان...

مخاطب: یعنی همین احساس را ایجاد کردن بر مردم و نحوه‌اش.

آیت: آره، این‌را باید ایجاد کرد، همین را باید پیشرفت داد.

مخاطب: اتفاقاً همین برای ما مسئله است.

آیت: اینو باید یک مقدار بازکنم، یک مقدار کار شما سنگین است، یک جوری باید این‌کار را بکنیم که طرف بدون اینکه احساس کنه شما دارید آقای بنی‌صدر را می‌کوبید و می‌خواهید با او مخالفت کنید. یعنی طرف نباید احساس کنه که شما مخالف بنی‌صدرید.

یعنی باید بگویید که هی گفته بیکاری را حل می‌کنم، این کارها را حل می‌کنم. والا، بعد می‌گویند آره، دست‌هایش را بسته‌اند، نمی‌گذارند کار بکنه. باید بگی آقا، کدام دستش را بسته‌اند؟ این همه مسئولیت گرفته، و از امام اختیار گرفته، رئیس شورای انقلاب هم هست، امام هم فرمانده‌ی کل قوایش کرده ولی نمی‌تونه. باید دست بگذاری روی اطرافیاش و سلامتیان، من هنوز نمی‌دونم سلامتیان کیه، ولی باید معرفیش کرد، توی پاریس که بوده؟ چی بوده؟ کی بوده؟ چند بار جبهه عوض‌کرده، ما می‌تونیم، بتازیم بهش. حتی فکرهای بنی‌صدر را... من یک چیزی اخیراً شروع کردم به‌نوشتن که باید تمومش کنم، تا بنویسم کمی وقت می‌گیره، تا

شما عمل کنید؛ و اون این است که ما یک خطوط اصلی داریم مال استعماره، که خط مشخص آمریکایی داره و معلومه که آنها که وارد سیاست هستند، می‌دانند که آنها در خط آمریکا کار می‌کنند، یک خط مشخص هم، انگلیسی داریم، یک خط مشخص هم روسی داریم، اما در ازای هرکدام ازاین خط‌های مشخص، هفت، هشت، ده تا خط بدلی انقلابی داریم، که مال آمریکا و روسیه است. این خط‌های بدلی را باید برملا کنیم، فرمولش را بگذاریم بفهمند که بنی‌صدر هم خط بدلیه، یا نمی‌دانم فلان شخص خط بدلی است. این را اتفاقاً من تهیه کردم و فکر می‌کنم که چند تا سخنرانی هم توش هست منتها بدون اسم بنی‌صدر، بدون اسم بازرگان. باید اول این مفهوم را بین مردم ایجاد کنند که ما خطوط بدلی داریم.

لااقل این مفهوم را که فهمیدند، خوب، خیلی‌ها نمی‌فهمند. تا میگی که آقا، بنی‌صدر بَده، می‌گه خوب، این پاریس بوده و روزنامه داشته و مخالفت داشته. می‌گی حاج سید جوادی بَده، می‌گه حاج سیدجوادی که چند تا کتاب ضد شاه نوشته، از زمانی شروع کرده که اینها روش تعصب ندارند مثلاً مال مستوفی‌الممالک را و مشیرالدوله را که قبل از رضاخان همان خط پهلوی بودند و هنوز هم که هنوزه، آنها که یک‌ذره اطلاعات سیاسی دارند، به‌عنوان رجال برجسته‌ی ملی ازشان نام می‌برند. اما تعصب روی مستوفی‌الممالک نشان نمی‌دهند، این را می‌شه، حالی مردم کرد، اولین مسئله اینکه بعضی خط‌ها که شناخته شده‌اند، دنباله‌اش خیلی ساده می‌رود جلو.

مخاطب: من باز هم به‌شما گفتم، این خطوط را از آن شما به‌اصطلاح، شما این نیروها را دارید، یعنی الآن، حزب برای کار خودش ارگان داده، روزنامه‌ی فلان، فلان اینها همه هست. ولی ما نیرویی هستیم که می‌توانیم، توان کار دیگر را داریم.

آیت: پس اولین کارمان اینه که، این ارتباط را با مرکز پیدا کنیم که نمی‌توانیم کاری بکنیم.

مخاطب: این ارتباط با مرکز را... من خودم هستم و سعی می‌کنم سه چهار نفر دیگر را هم پیدا کنم. در رابطه با تبریز که هم، قرار شد، قرار بگیریم ولی باز هم خطوط کار ما توی آن جریان‌ها، نمی‌خواهم، چون اینها خیلی کارها می‌تواند بکنند. اونها، توی روزنامه‌تون بنویسید می‌تواند ببرد توی مردم، و یا بگذارید به‌عهده‌ی کس‌های دیگر، ولی ما هم، کار دیگر می‌توانیم بکنیم.

آیت: خوب، آن را باید بنشینم به‌هرحال، دقیق‌تر روش بحث کنیم. یک نقشه‌هائی توی مغز من هست ولی پس از سازماندهی در عمل، آنها روشن می‌شود.(۱)

---

۱ - روزنامه‌ی اطلاعات، پنجشنبه ۲۹ خردادماه ۱۳۵۹.

مصاحبه‌ی مطبوعاتی دکتر حسن آیت
متن نوار، سند افتخار من است

دکتر حسن آیت، نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، عصر پنجشنبه‌ی گذشته، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی شرکت کرد و در خصوص نوار جنجال برانگیزی که روزنامه‌ی انقلاب اسلامی منتشر کرده بود، و هم‌چنین مسائل دیگر، برای خبرنگاران توضیح داد.

سخنان آیت این چنین شروع شد:

«از خدا می‌خواهم که جز حق و حقیقت مطلب دیگری بر زبانم جاری نکند!

چند نکته را باید در مقدمه به‌استحضار برسانم و بعد مطالب تنظیم شده را بگویم: اول اینکه مطالبی که ادعا می‌شود از نوار پیاده شده، اینها تحریف شده و سانسور شده و ناقص است. بعضی از جاها را نقطه چین کرده‌اند و گفته‌اند: «مفهوم نبوده» و این‌کار مفهوم جملات را عوض کرده است.

مسئله‌ی دوم اینکه روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، که مدعی است من علیه رئیس‌جمهوری و علیه نظام جمهوری اسلامی توطئه کرده‌ام، عملاً خود این

روزنامه به‌کثیف‌ترین و رذیلانه‌ترین توطئه علیه من و جمهوری اسلامی دست زده است و به‌اصطلاح خودش «ز هرطرف که شود کشته، سود کفار است» استدلال کرده‌اند: یا آیت شکست می‌خورد و اتهامات را مردم قبول می‌کنند، که ما خدمت به‌امپریالیسم کرده‌ایم، یا اینکه حداقل در جهان خواهند گفت که در ایران آن قدر خفقان وجود دارد که در یک جلسه‌ی خصوصی دوستانه نیز نمی‌تواند حرف و عقیده‌اش را بگوید و برای او دام‌گستری و پرونده‌سازی می‌شود. این ننگ است و این پرونده‌ای است که روزنامه‌ی انقلاب اسلامی می‌خواهد برای نظام جمهوری بسازد. مطلب دیگر اینکه، دشمنان نخواهند توانست کوچک‌ترین ضعفی بر ضرر انقلاب اسلامی ایران و به‌نفع امپریالیسم بگیرند، قطعاً نتیجه‌ای نخواهند گرفت. متن این نوار زمانی منتشر می‌شود که یک روز قبل از انتشار آن، مطابق اقرار خودشان، (آقای بنی‌صدر) تعهد کرده‌اند که این را قبلاً درمیان بگذارند تا سوءتفاهم از میان برود؛ ولی روزنامه‌ی انقلاب اسلامی این‌کار را نکرد. این روزنامه منتسب به‌رئیس‌جمهوری است و باید تکلیفش از نظر ایشان روشن گردد.

روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، مجاهدین، فدائیان خلق، کومله، دموکرات و سایر ضدانقلابیون علیه من دست به‌توطئه زده‌اند و با این کارشان هدف‌های زیر را دنبال می‌کنند:

۱ ـ اولین هدفشان بی‌اعتبار ساختن قانون اساسی جمهوری اسلامی است. من نقش عمده‌ای در تبدیل قانون اساسی قبلی به‌قانون اساسی فعلی، که به‌مراتب نزدیک‌تر به‌اسلام است، داشته‌ام و این عمل باکوشش من انجام گرفته است.

۲ ـ اصل ولایت فقیه را من بانی بودم ـ و همه شاهدند ـ و من باعث شدم که تصویب شود و این‌کار (انتشار متن نوار) یک انتقام‌کشی از من است.

۳ ـ ترور شخصیت: اینها از نفوذ من آگاهند و می‌دانند مردم مرا می‌شناسند و در مجلس مرا کاندیدای ریاست کرده‌اند و اینکار را برای ترور شخصیتی من و جلوگیری از این انتصاب انجام داده‌اند. آنها می‌ترسند که جریان حمله‌ی آمریکا و

نابود کردن هلیکوپترها روی زمین و اینکه من مسئله‌ی گروگان‌ها را مطرح خواهم کرد، از اینها وحشت دارند. قبل از انتخابات مجلس، روزنامه‌ی انقلاب اسلامی با حزب، دم از ائتلاف می‌زدند و شرط ائتلاف را این قرار داده بودند که هر ۳۰ نماینده از حزب باشند ما می‌پذیریم، ولی آیت جزء لیست کاندیداها نباشد. این است ترس و وحشتی که از من دارند. می‌دانند که من نقشه‌ها را از قبل خوانده‌ام و خطوط استعمار را شناخته‌ام و احتیاجی به‌استناد به‌یک نوار نیست. من ۳۰۰ ـ ۴۰۰ سخنرانی کرده‌ام و انتشار آن به‌این شکل ننگین! تفتیش عقاید است. هدف دیگر از انتشار این نوار، مرعوب ساختن مجلس است که در خط امام و خط جمهوری اسلامی است. آنهایی که در راه انقلاب تلاش فراوان کرده‌اند و زندان‌های زیاد تحمل کرده‌اند، نخواهند گذارد دست آوردها از بین برود. روزنامه‌ی انقلاب از ابتدا شروع به‌تضعیف دولت کرد و گفت که مجلس باید با رئیس‌جمهوری هماهنگ باشد؛ و از نظر من، هماهنگی که از آن سخن می‌رود، یک مجلس تابع است.

روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، با ایرادگیری از انتخابات، علی‌رغم تأکید امام که خواسته بودند مجلس تضعیف نشود، به‌تضعیف آن پرداخت. ولی اینها کور خوانده‌اند! مجلس انقلابی مرعوب نخواهد شد. کسی که سال‌ها مبارزه کرده و شاه نتوانسته از او مدرک بگیرد، چگونه طرح کودتایش از طریق یک‌دانشجو لو می‌رود؟»

انقلاب فرهنگی

«اصل قضیه‌ی تعطیل دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی: شورای انقلاب تصویب کرد که از ۱۴ خرداد دانشگاه‌ها تعطیل شود و انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها انجام گیرد. آقای بنی‌صدر خودشان گفتند که اینها (گروه‌ها) باید اتاق‌ها را خالی کنند، که البته این مسئله‌ی ما نبود و خود ایشان مطرح کردند و خودشان مردم را برای حمله به‌دانشگاه‌ها دعوت کردند و بعد گفتند که این یک توطئه‌ی

امریکایی بوده و سپس آن روز را روز «استقرار حاکمیت دولت» نامید. چگونه یک توطئه‌ی امریکایی نتیجه‌ای این‌چنین مثبت دارد؟ آیا گفتن اینکه امام در مورد آیت‌الله منتظری گفته «وجود من چند بار در وجود او خلاصه می‌شود» و اینکه آیت گفته رادیو و تلویزیون، طبق قانون اساسی، زیر نظر سه قوه اداره شود و یا سپاه گروه‌بازی نداشته باشد و یا اینکه گفته‌ام که باید چهار سال رئیس‌جمهور را کمک کنیم تا حکومتش را ادامه دهد. اگر اینها توطئه است، من به‌این توطئه‌گری افتخار می‌کنم.

اینها (روزنامه‌ی انقلاب اسلامی) با نقطه چین کردن قسمت‌هایی از نوار، هدف‌های مرموز خود را دنبال کرده‌اند.

مسئله‌ی خطاب من به‌دانشجویان دانشگاه تبریز: اینها خواسته‌اند که از کلمات «برنامه‌ای» و «بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند روی این برنامه کار کند»، استفاده کنند و از ابهام آن بر ضد من بهره گیرند. قسمت قبل از برنامه را حذف کرده و آن‌را توطئه قلمداد کرده‌اند. اصل قضیه از این قرار بود که در شورای مرکزی حزب مطرح شد و آقای دکتر بهشتی گفتند پس از تعطیل دانشگاه‌ها، در ۱۴ خرداد، برای جلوگیری از بیکاری، یک برنامه‌ی ایدئولوژی اسلامی در سراسر ایران، توسط رادیو و تلویزیون، پخش گردد؛ و برنامه این بوده است و هدف آن، این است که آقای بنی‌صدر ضرورتاً همگام می‌شود و نمی‌تواند در مقابل این برنامه‌ی فرهنگی مقاومت کند. ما نگفتیم فلج می‌کنیم، نگفتیم بنی‌صدر را، بلکه هجوم فرهنگی خطی که بنی‌صدر معرف آن است، توانایی مقاومت ندارد.

گفته‌ام دو نفر در هر دبیرستان و نیز گفته‌ام همان‌طور که آنها (کمونیست‌ها، مجاهدین) می‌روند، شما نیز بروید و جلوی انحراف جوانان را توسط آنها بگیرید، بروید درس بدهید و تلاش کنید؛ سازماندهی و شبکه‌بندی برای دقیق‌تر کارکردن لازم است. کار دانشگاه‌ها به‌جایی رسیده بود که در دانشگاه‌ها استادان مسلمان را با

بهانه‌های مختلف استخدام نمی‌کردند (البته در حکومت جمهوری اسلامی). گفتم شما متحد شوید. روزنامه‌ی انقلاب اسلامی این را توطئه قلمداد کرده است. این روزنامه مردم را احمق حساب کرده. چند روزی شاید بتواند اذهان مردم رامشوش کند، ولی موجی که ایجاد خواهد شد آنها را دفع خواهد کرد.»

موضوع نوار

حضرات، روی برنامه‌ی از قبل تهیه شده، برای سرنیزه کردن آن، کسی را فرستاده و نظرات مرا ضبط کرده است. البته این فرد را من می‌شناسم؛ او نه طرفدار بنی‌صدر است نه حزبی، بلکه یک کمونیست است. البته او حرف‌های زیادتری پرسید که چیزی عایدش نشد. با اینکارشان لقمه‌ی لذیذی برای تبلیغات در اختیار امپریالیست‌ها گذاردند که در ایران همه‌جا جاسوس است و همه‌جا نوار آن یک جلسه‌ی خصوصی بود و مسائل بیشتری هست که اگر بخواهم بگویم، ذهن مردم خیلی مشوش خواهد شد. چند نکته‌ی دیگر را، قبل از اینکه متن پیاده شده‌ی نوار را بخوانم و توضیح دهم، می‌گویم: روزنامه‌ی انقلاب اسلامی کینه‌ی دیرینه با من دارد. این روزنامه ۹ مصاحبه با من انجام داده و فقط یکی از آنها را درج کرده که آن‌هم بدون اسم چاپ شده و مصاحبه‌ی بعدی، که در آن جواب سمپاشی‌های روزنامه را داده‌ام، چاپ نکرده است. در صورتی که براساس قانون نیز مکلف به‌چاپ آن بوده است. در صفحه‌ی آخر یکی از شماره‌ها نوشته است که «آیت برای نخست‌وزیر شدن زمینه‌سازی می‌کند» و من پاسخ دادم که هنوز فکر نکرده‌ام و راجع به‌این موضوع باید فکر کرد. من از آنها خواستم این جواب را بنویسند تا من مصاحبه را با آنها بکنم که ننوشتند.

این روزنامه‌ی یعنی ضدسانسور فقط حرف‌های بنی‌صدر را می‌زند و آقای بنی‌صدر باید تکلیفش را روشن کند. البته نواری هست که من می‌توانم در اختیار

شما بگذارم. آقای بنی‌صدر گفته‌اند: «همه‌ی آتش‌ها از گور آیت بلند می‌شود»، «من بزرگ‌ترین اندیشه‌ی قرن هستم.» آقای بنی‌صدر، به‌عنوان رئیس‌جمهوری رأی آورده و همان‌طور که در نوار دوم آمده ـ و گفته‌ام ـ از او حمایت می‌کنیم البته در چهارچوب قانون اساسی. ملاقاتی چندی قبل، بین من و آقای بنی‌صدر اتفاق افتاد. ابتدا من با رفتن به‌نخست‌وزیری مخالفت کردم، زیرا می‌گفتند که آیت هم دست از عقیده‌اش برداشت و با بنی‌صدر کنار آمد و سازش کرد.

و گفتم اگر خانه‌ای باشد، قبول دارم، که آقای بنی‌صدر آمدند و من رفتم و جلسه تشکیل شد. دراین بحث او گله کرد که چوب لای چرخ من می‌گذارید. به‌او گفتم: رفتار من با شما مثل رفتاری است که با آقای جلال‌الدین فارسی می‌داشتم در صورت انتخاب شدنشان؛ یعنی در چهارچوب قانون اساسی با شما رفتار می‌کنم. البته من با شاه یک نوع مبارزه می‌کردم و با آقای بنی‌صدر نوع دیگری و ایشان رئیس‌جمهور قانونی ایران است و مبارزه‌ی من با ایشان فقط از طریق مجلس خواهد بود. آقای بنی‌صدر در جایی، به‌پیروی از دکتر مصدق که گفته بود مجلس جایی است که مردم آنجا باشند، در مقابل، این مجلس نیز این‌طور برخورد کرده است. البته ایشان این مجلس را با مجلس قلابی ۱۶ مقایسه می‌کند؛ این مجلس تفاوت دارد. علاوه بر این، چنین اجازه‌ای را به‌هیچ‌کس نداده است و در جایی قید نشده که رئیس‌جمهوری می‌تواند رفراندوم کند. روز ۲۷ مرداد ۳۲، آیت‌الله کاشانی به‌مصدق نامه نوشت و به‌او هشدار داد که کودتا در کار است و به‌او هشدار داد. به‌هرحال، تضعیف این مجلس خلاف مصالح انقلاب است.

در مجلس خبرگان، من اختیارات رئیس‌جمهوری را محدود کرده‌ام، فرماندهی کل قوا را به‌رهبر و بقیه را به‌مجلس دادیم و اختیارات رئیس‌جمهور کم شد. آنها تیتر زدند که رئیس‌جمهور اختیاراتی ندارد. بله، رئیس‌جمهوری در ایران مانند رئیس‌جمهور در فرانسه در جمهوری چهارم است؛ یعنی قدرتی ندارد. در آن

مجلس (پس از تصویب اصل مربوط به‌اختیارات رئیس‌جمهور در مجلس خبرگان) آقای بنی‌صدر گفتند: «من عاقل نیستم اگر این ریاست جمهوری را قبول کنم.» من گفته‌ام که رئیس‌جمهور طبق قانون اساسی اختیاراتش محدود است. در حقیقت، اختیارات بین رهبر و رئیس‌جمهور و مجلس تقسیم شده است. رئیس‌جمهوری که آنها (در قانون اساسی اول) تعیین کرده بودند از شاه هم قدرتش زیادتر بود. مجلس را منحل کند، قضات را انتخاب کند و غیره... اگر من آدم فرصت‌طلبی بودم، از قدرت بیشتر داشتن رئیس‌جمهوری پشتیبانی می‌کردم، زیرا احتمال یک درصد هم بود و ممکن بود من روزی رئیس‌جمهور شوم. چرا مشروطیت انحراف پیدا کرد؟ چون اختیارات حتی ظاهری شاه را واقعی قلمداد کردند.»

فکر اسلامی

بنی‌صدر در جبهه‌ی ملی دوم است و اسلامی فکر نمی‌کند. جبهه‌ی ملی دوم در سال‌های ۳۹ ـ ۴۲، فعالیت داشت؛ در جریان ۱۵ خرداد ۴۲، هیچ نقشی نداشت و قیام ۱۵ خرداد را محکوم کرد و سپس سیاست صبر و انتظار را پیش گرفت. شاهپور بختیار، عنصر از قبل شناخته شده، در جبهه‌ی ملی کار می‌کرد.

در سال ۳۱، قبل از کودتا، آیت‌الله کاشانی بارها به‌مصدق در مورد استفاده از مهره‌های مشهوری نظیر: رضا فلاح، شاهپور بختیار و بیات هشدار داده بود، ولی مصدق باز هم از آنها استفاده کرد و دیدیم چه بر سرمان آمد. من گفته‌ام (در امید ایران و جاهای دیگر) که در نزدیکی‌های پیروزی انقلاب، بختیار را ظاهراً از جبهه‌ی ملی بیرون کردند، با این نقشه که یا امام قبول می‌کند که «سنگ مفت و گنجشک مفت» یا قبول نمی‌کند و (جبهه‌ی ملی) پشت پرده از او حمایت می‌کنیم تا پیروز شود.

رادیو لندن در پشتیبانی از این جبهه، در آن زمان، آن را بزرگ‌ترین جبهه‌ی

مخالف شاه خواند، تا آن را تقویت کند و آیندگان پیوسته برای تضعیف مبارزه‌ی اسلامی، تیتر بزرگ برای آنها می‌زد. روزی که جبهه‌ی ملی اعلام تظاهرات کرد و می‌خواست با یک مانور نیروهایش را ارزیابی کند، امام و روحانیت مبارز، روز بعد آن‌را اعلام تظاهرات کردند که جبهه‌ی ملی پس از آگاه شدن از شکست، بلافاصله روز تظاهرات را عوض کرد. بختیار یک عنصر شناخته‌شده و مهره‌ی آمریکا در مقابل انگلستان بود. حزب ایران او، در سال ۱۳۳۰ دکترین منفور آیزنهاور را تأیید کرد. براساس این دکترین آمریکا در لبنان و اردن دخالت کرد. با این وجود، عناصر جبهه‌ی ملی امضایشان راکنار امضای بختیار گذاشتند. از ۴۲ تا ۵۷، اسمی از جبهه‌ی ملی و فعالیت‌هایش نبود و فعالیتی در ایران نداشت. مثلاً اینها یک اعلامیه نداده‌اند که به کاپیتولاسیون مخالفت کرده باشد؛ البته در خارج مثل اینکه کارهایی کرده‌اند. استعمار، از زمان فتحعلی‌شاه به‌بعد، فهمید که مردم ایران زیر بار کفر نخواهند رفت، خواست نیروهای اسلامی را از پشت سر روحانیت کنار بکشد: فراماسون تشکیل داد، دم از ملیت زد، ملکم را بر ضد شیخ فضل‌الله نوری علم کرد، شیخ گفته بود که من آزادی راکه از سفارت انگلیس بیاید، نمی‌خواهم. پس از آن، گردانندگان مشروطیت تقی‌زاده‌ها می‌شوند که همین خط بدلی در زمان ملی شدن صنعت نفت نیز به‌وجود آمد. در ۳۰ تیر، مذهبی‌ها شورش کردند و مصدق را به‌قدرت برگرداندند. چگونه در ۲۸ مرداد، که شاه فراری بود، چند نفر چاقوکش و هرزه توانستند کودتا را پیروز کنند؟ الآن نیز مسئله دوباره دارد تکرار می‌شود. اینها تمام برای این است که من این حرف‌ها را برای ملت نگویم یا تأثیر روی مردم نداشته باشد. جبهه‌ی ملی سوم را بنی‌صدر با کمک چند نفر دیگر در اروپا تشکیل داد. آقای بنی‌صدر اسلامی نیست؛ یعنی نه اینکه مسلمان نیست بلکه ملی‌گراست. دلیلم اولین شماره‌ی خبرنامه‌ی اردیبهشت ۱۳۴۷ است که منتشر شده و آخرین شماره‌ی آن در بهمن ۱۳۵۷، جمعاً حدود ۵۷ شماره منتشر شده. در اولین شماره

اسمی از خدا اگر پیدا کردید، من همه‌ی حرف‌هایم را پس می‌گیرم. «استقرار حکومت ملی، هدف جبهه‌ی ملی ایران است.» این شعار این خبرنامه بود در بهمن ۵۷ این شعار به‌صورت ریز دراین خبرنامه آمده و «استقلال ـ آزادی ـ جمهوری اسلامی» بزرگ شده، چاپ گردیده است.

روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، که دم از اسلام می‌زند، تیتر زده است که «طرح توطئه‌ی دکتر آیت علیه رئیس‌جمهوری». من علیه این تیتر اعلام جرم کرده‌ام که بعداً مفصل‌تر آن را منتشر خواهم کرد. من می‌گویم افراد مخفی توطئه‌گر دیگر را معرفی‌کنید، چون کسی که صحبت‌ها را ضبط کرده بقیه را نیز می‌شناسد. چرا آنها را معرفی نمی‌کنید؟ اگر اثبات شود که من حتی تصوری از توطئه در ذهن داشته‌ام، حاضرم داوطلبانه اعدام شوم. من کدام کار اجرایی و قدرت نظامی را داشته‌ام که بتوانم توطئه کنم؟ مگر جز این است که نماینده‌ی مجلس خبرگان بوده‌ام و الآن نیز شما می‌خواهید تریبون مجلس را از من بگیرید؟ چه کسی گفته که دانشگاه‌ها تعطیل‌شود؟ شورای انقلاب تصویب کرده؟ آیا شورای انقلاب ضدانقلاب است؟ اینان در ابتدا پیاده شده‌ی نوار را به‌صورت پلی‌کپی پخش کردند. به‌من تلفن می‌شد که موضوع نوار چیه؟ از چند نفر پرسیدم چه گفته‌ام. الآن از روزنامه‌ی انقلاب متشکرم که متن را در اختیار من گذارد که منظم و مرتب می‌توانم حرف‌هایم را براساس نوار بزنم و توضیح بدهم. آنها که دم از اخلاق اسلامی می‌زنند، این است اخلاق اسلامیشان؟ طرح ساقط کردن بنی‌صدر، که در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی عنوان شده، کدام است؟ مسئله‌ی کارکردن با سلاح سبک و سنگین برای حرف کشیدن از من است. آیا اگر آیت گفته است که خطرناک است که در سپاه باندبازی باشد و باید یکپارچه طرفدار انقلاب باشد، توطئه‌گر است؟ «الحمدالله‌الذی جعل اعدائنا من الحمقاء» (سپاس خدایی راکه دشمنان ما را از احمقان قرار داد). این نوار سند افتخار من است! من می‌گویم سپاه یکپارچه باشد؛ قانون اساسی پیاده شود؛

این است گناهان من؟! اگر یاغی شده‌ام، باید مرا اعدام کنند. من گفته‌ام که بنی‌صدر را چهار سال باید نگه‌داشت. لازم است حزب، برای نماینده و وزارت و سفارت و غیره متخصص تربیت کند و منظورم از آمادگی این است. اینها می‌خواهند هیچ‌کس خودش را برای رئیس‌جمهور شدن ـ در دوره‌های آینده ـ کاندیدا نکند و می‌خواهد مادام‌العمر حکومت کنند.

من گفته‌ام خدای ناکرده، امام دارِ فانی را وداع کند، دشمن به‌ما هجوم می‌آورد، باید آیت‌الله منتظری بتوانند جانشین باشد. از سپاه ۲۰ میلیونی احساس نگرانی کرده‌ام. این نوار سبب افتخار من است! اگر این توطئه است، من به‌این توطئه افتخار می‌کنم.»

توطئه‌ی کودتا

«من چگونه توانایی دارم در مقابل مردم انقلابی، که شاه و آمریکا را به‌زانو درآورده‌اند، کودتا کنم؟ گفته‌اند که امام از شنیدن نوار به‌شدت مکدر شده‌اند. اگر مکدر شده‌اند، به‌خاطر جاسوسی دربحث خصوصی و مخالفت با نص صریح قرآن است. حکومت اسلامی برای درهم شکستن نقشه‌های دشمن احتیاج به‌اطلاعات دارد، ولی پرونده‌ساز نمی‌خواهد.

من در جایی گفته‌ام استادهای ضداسلامی باید تصفیه شوند، نگفته‌ام کار نکنند بلکه فقط امکان مسموم کردن افکار جوانان را در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها از آنها بگیریم. و گفته‌ام برای هدر نرفتن نیروهای دانشجویی، به‌هنگام تعطیل دانشگاه‌ها، باید دانشجویان کار کنند و این‌کار واحد درسی حساب شود. من گفته‌ام: بروید! درس بدهید! بحث کنید!

راجع به‌فراحی یادم هست که امام گفته حق ندارید هیچ مسلمانی را اخراج کنید. ببینید این آقا در تلویزیون چه کرده است! انتشار متن نوار را با استعفای ابوشریف و

استعفای فراحی توأم کردند تا آن‌را بزرگ جلوه دهند. (در این هنگام خبرنگار روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، که در جلسه حاضر بود، از جا بلند شده و از حاضرین خواست چند سؤال را طرح کرده و خواست که پاسخ آن‌را بعداً دکتر آیت بدهد. دکتر آیت و تعداد زیادی از خبرنگاران خواستند که سؤال‌ها طرح و جواب هرکدام داده شود). **اولین سؤال ایشان از دکتر آیت این بود:**

س: چرا شما به‌عنوان یک عضو کادر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و داشتن یک روزنامه، مسئله‌ی آمریکا و هلیکوپترها را زودتر طرح نکردید و آن راگذارده‌اید تا در مجلس به‌میان بکشید؟

ج: (ایشان ابتدا از خبرنگار خواستند که جواب را بدون سانسور چاپ کند). «من در مصاحبه در سپاه پاسداران با نمایندگان تهران، که نوار آن نیز موجود است، گفته‌ام که ملت ایران باید بداند که چرا هلیکوپترها روی زمین نابود شده و من این بحث را با مدارک مطرح خواهم کرد.»

س: چرا حزب، شما راکاندیدای ریاست جمهوری نکرد؟

ج: «شورای مرکزی حزب، دو نفر را ـ یعنی آقای فارسی و مرا ـ به‌عنوان کاندیداهای اول و دوم معرفی کرد. سپس یک هفته مانده بود به‌انتخابات که من خواستم عقب بیفتد، زیرا یک خط فکری حذف شده بود، ولی امام فرمودند افراد کار را مشکل نکنند و کنار بروند من هم به‌خواست امام کنار رفتم.»

س: آقای بهشتی گفته که یک کاندیدا داشتیم و آن هم آقای فارسی بود. شما چگونه خود راکاندیدا کردید؟

ج: «پس ازحذف شدن آقای فارسی فرصت نبود که از شعبه‌های حزب در شهرستان‌ها نسبت به‌کاندیدای بعدی سؤال شود و این علت بود (در این اثنا آقای آیت باز تأکید کردند که من حاضرم با آقای بنی‌صدر و هرکس دیگری مناظره‌ی تلویزیونی بکنم).

س: شما عنوان کردید که آقای بنی‌صدر گفته «این آتش‌ها از گور آیت بلند می‌شود» می‌دانیم که شما اولین کسی بودید که عنوان کردید آقای بنی‌صدر با ولایت فقیه مخالف است.

ج: چند نفر دیگر شاهد هستند که آقای بنی‌صدر ۹ دلیل علیه اصل ولایت فقیه آورد.

س: شما می‌گوئید اولین کسی بودید که ولایت فقیه را مطرح کردید (در مجلس خبرگان)؟

ج: «اولاً: حضرت آیت‌الله منتظری با من هم عقیده بودند، ولی من به‌عنوان یک فرد غیر روحانی، در آن جو مسموم، مطرح کردم تا ضداسلامیان این‌طور علم نکنند که روحانیت برای قدرت خود کوشش می‌کند. البته در پیش نویس اول قانون اساسی، اصل ولایت فقیه نبود، ولی این را هم می‌دانیم که امریکایی‌ها طرح ریخته بودند که مجلس خبرگان را منحل کنند.»

س: شما در سخنانتان گفته‌اید «اسماعیل رائین کشته شد تا سندها را در اختیار مردم قرار ندهند»، این یک نوع دفاع از یک مزدور است؟

ج: «نه خیر، خیلی وقت‌ها اینها نوکران خودشان را هم می‌کشند. رائین با نوشتن کتاب «فراماسونری» می‌خواست انگلستان را در جهت منافع آمریکا بکوبد. مثلاً محمد مسعود را خود اربابان کشتند که رابط حزب توده و رزم‌آرا بود و افشای آن برای آنها دردسر داشت.»

س: شما گفته‌اید دکتر فاطمی انگلیسی است؟

ج: «من هیچ‌وقت نگفته‌ام فاطمی انگلیسی است، ولی جبهه‌ی ملی را در خط آمریکا می‌دانم.»

س: شما پشت سر آیت‌الله خمینی مخفی شده‌اید تا نفاق را تقویت کنید. مثل بقائی کرمانی که پشت آیت‌الله کاشانی سنگر گرفته بود و نهضت متلاشی شد. دوباره این تجربه تکرار خواهد شد؟

ج: «من از ۱۳۴۹ ـ ۱۳۵۱، فقط یک بار بقایی را دیده‌ام. حزب زحمتکشان، کانال مبارزه‌ی علنی من در سال ۴۱ و ۴۲ بود، بدون اینکه دربست آن‌را تأیید کنم و من و او، به‌هیچ روی، هم‌عقیده و هم‌روش نبوده‌ایم؛ ولی آنچه راکه باید بگویم این است که دکتر بقائی اولین سیاستمداری بود که در سال ۴۲ از امام دفاع کرد. از ۱۳۴۲ به‌بعد، من به‌طورکلی با دکتر بقائی قطع رابطه‌ی سیاسی کرده‌ام. دکتر بقائی از همان اول طرفدار قانون اساسی بود، ولی باوجود این، اکنون نیز کنار نزیه‌ها و مراغه‌ای‌های امریکایی قرار نگرفته است؛ و ضمناً من بارها گفته‌ام که در ایران هیچ کاری بدون تکیه به‌دین انجام نمی‌گیرد، در صورتی که بنی‌صدر در آن زمان طرفدار جبهه‌ی ملی بود (همان‌طور که قبلاً آورده شد، دکتر آیت از خبرنگاران خواست که در مصاحبه‌ی تکمیلی که زمان آن را بعداً به‌اطلاع خواهد رساند، شرکت کنند و بدون قلب و سانسور گفته‌های آن‌را در نشریات خود منعکس کنند تا حقیقت بر مردم روشن گردد).(۱)

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، ۳۱ خردادماه ۱۳۵۹.

گفتگوی اختصاصی اطلاعات با آیت‌الله‌العظمی منتظری
(دانشگاه اسلامی، کانون دین و دانش است)

مجاهد عالیقدر، حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری، ضمن گفتگو با خبرنگار اطلاعات، درباره‌ی انگیزه‌ی ایجاد دانشگاه «جامعه امام‌صادق»، که اولین کلنگ ساختمان آن توسط خود ایشان ـ به‌یمن میلاد مسعود حضرت قائم(عج) ـ به‌زمین زده شد، و همچنین ایشان در زمینه‌ی نحوه‌ی مدیریت و امور درسی آن توضیحاتی دادند که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

حضرت آیت‌الله منتظری، درباره‌ی نام این‌دانشگاه گفت: «نام «جامعه امام صادق» به‌چند دلیل برای این دانشگاه انتخاب شد که مهم‌ترین آن، مقام والای امام صادق(ع) در علم و دانش و فضیلت است و ضمناً به‌همه‌ی دنیا بفهمانیم که اسلام، عرب و فارس ندارد. فرهنگ عربی، مختص اعراب نیست، بلکه در ارتباط با فرهنگ اسلام است و همه‌ی کشورهای اسلامی می‌توانند با این دانشگاه رابطه داشته باشند.»

«تصمیم به‌ایجاد این دانشگاه خبر خلق‌الساعه‌ای نبود و از چند سال قبل، فکر

تأسیس چنین دانشگاهی در ایران، بین علما و دانشمندان متعهد و مسئول وجود داشت.»

«زمانی که موضوع تشکیل سمینار «روحانی و دانشگاهی» مطرح شد، با درنظر گرفتن تکیه‌ای که امام روی آن داشتند، فکر ایجاد این دانشگاه، به‌عنوان پایگاه دو قشر روحانی و دانشگاهی قوت گرفت و مقدمات کار فراهم شد.»

«البته همه می‌دانیم که انقلاب ایران حاصل مجاهدات همه‌ی اقشار، اعم از کارگر و کشاورز و ارتشی و بازاری و روحانی و غیره بود؛ اما، درحقیقت، دو قشر آگاه، رهبری آن را به‌عهده داشتند: روحانی و دانشگاهی... همین دو قشری که رژیم گذشته می‌کوشید تا میان آنها تفرقه و جدایی ایجاد کند. زیرا که به‌اثرات عظیم و حدت این دو قشر، در انهدام نظام فرسوده‌ی خود آگاه بود...»

«هیچ نباید تصور کنیم که ما انقلاب را به‌نتیجه رسانده‌ایم. انقلاب ما انقلاب اسلامی است و باید زمینه‌ی این انقلاب در همه‌ی کشورها به‌وجود بیاید تا منتهی شود به‌ظهور حضرت ولی‌عصر(عج) و حکومت عدل جهانی.»

«بنابراین، دو قشری که نام برده شد، باید برای چنین منظوری هماهنگ باشند و دانشگاه مذکور براساس این قصد ایجاد می‌گردد.»

«در این‌باره، این‌طور تصمیم گرفتیم که طلابی که در قم درس خوانده‌اند واحتیاج به‌فراگرفتن علوم دیگر مانند: جامعه‌شناسی، روانشناسی، زبان و غیره دارند، یا به‌عکس، دانشجویی که درس‌های اصلی را خوانده و علوم اسلامی را نمی‌داند، دراین محل، درکنار هم بنشینند و به‌تکمیل معلومات خود بپردازند و هماهنگی کامل بین آنها ایجاد شود.»

«باز هم به‌همین منظور بود که محل دانشگاه، در نزدیکی دانشگاه تهران تعیین شد. محلی که حالا دیگر مال هیچ کس نیست و به‌امام صادق(ع) تعلق دارد...»

«عده‌ای خیال نکنند که با نام «جامعه امام‌صادق» می‌خواهیم جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم. امام صادق(ع) امامی است که علمای باانصاف سنی، برای ایشان

احترام بسیار قائلند زیرا ائمه‌ی اربعه اهل سنت (ابوحنیفه و محمد بن ادریس شافعی، احمدبن‌حنبل و مالک‌بن‌انس) یا بلاواسطه یا مع‌الواسطه، شاگردان امام صادق(ع) بوده‌اند. گرچه ما نظرمان این است که فقه جعفری، به‌سنت پیامبر اکرم نزدیک‌تر است، زیراپیغمبر اکرم در حدیثی، که متواتر بین شیعه و سنی است، فرمود: «من از میان شما می‌روم و دو چیز نفیس بین شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را... و اگر توسل به‌این دو کنید، گمراه نخواهید شد.»

«بنابراین، از نظر پیغمبر اکرم(ص) همان‌طور که توسل به کتاب لازم است، توسل به‌عترت پیغمبر هم لازم است و امام صادق(ع) عترت پیغمبر اکرم است. اما الآن مسئله‌ی اسلام مطرح است. «جامعه امام‌صادق» جایی است که در آن مسئله‌ی اسلام مطرح می‌شود و برادران اهل سنت هم برای ما محترمند... می‌دانیم که گروهی می‌خواهند جنگ شیعه و سنی درست بکنند؛ چنان که در هندوستان، انگلیسی‌ها داشتند قشرهای مختلف را به‌جان هم می‌انداختند: هندوها را با مسلمان‌ها، سنی‌ها را با شیعه‌ها و... حتی مسائل مبتذلی را بین آنها مطرح می‌کردند. مثلاً این مسئله را طرح کردند که ذوالجناح حضرت امام حسین(ع) نر بوده یا ماده...! و به‌این ترتیب مردم ساده‌دل را رودرروی یکدیگر قرار می‌دادند.»

«باید توجه داشته باشیم که دشمن بیدار است و می‌خواهد از طریق تفرقه‌افکنی به‌مقصود برسد، ولی بحمدالله، ملت ما و خصوصاً جوانان ما، به‌مسائل وقوف دارند و چه بسا جوانانی داریم که حاضرند جانشان را در راه اسلام فداکنند. خلاصه آنکه مسئله‌ی اسلام مطرح است و اسلام به‌همه‌ی مسلمین تعلق دارد.»

رابطه‌ی شاگرد و استاد

از حضرت آیت‌الله منتظری سؤال شد: لطفاً نحوه‌ی ارتباط خود را با دانشگاه «جامعه امام‌صادق» بیان بفرمایید؟ و ضمناً آیا با برنامه و تعطیل دانشگاه‌ها می‌توان

گفت که ایجاد این جامعه، نقطه‌ی شروع کار دانشگاه اسلامی است؟ و برنامه‌ی درسی آن چگونه خواهد بود...؟

آیت‌الله منتظری گفت: «درباره‌ی ارتباط من با دانشگاه مذکور، بالاخره من یکی از مؤسسین این جامعه هستم، اما راجع به‌نحوه‌ی مدیریت و امور درسی، نظم و ترتیبی داده می‌شود که هم با دانشگاه بخواند و هم با حوزه‌ی علمیه... مثلاً یکی از اشکالاتی که ما در امور دانشگاهی داریم، این است که دانشجو، آزادی در انتخاب استاد ندارد و شاگرد دانشگاه باید نزد استاد معینی ـ ولو آنکه خوب تدریس کند یا بد ـ درس بخواند.

در حوزه‌ی علمیه این‌طور نیست؛ شاگردان (طلاب) در انتخاب استاد آزادند و هر طلبه‌ای، هر استادی را از نظر بیان و طرز تدریس بپسندد، نزد او درس می‌خواند. آزادی در انتخاب استاد بسیار مهم است و از طرفی، جهاتی هم باید در حوزه‌ها باشد که هر سال افراد امتحان بدهند تا معلوم شود تا چه اندازه پیشرفت کرده‌اند. بنابراین کمالاتی در دانشگاه هست و کمالاتی در حوزه‌ها که باید اینها را با هم جمع کرد و به کار گرفت و ان‌شاءالله، به‌نحو احسن اداره خواهد شد.»

سؤال شد: آیا جامعه، در رابطه با وزارت آموزش عالی است یا مستقل؟ و زمین دانشگاه فوق‌الذکر چگونه تأمین شده است؟

آیت‌الله منتظری در پاسخ گفت: «نه، مستقل است، البته الآن دولت، دولت اسلامی است ولی اگر دولت بخواهد از مسیر روحانیت و ممنوعیت دور شود، مربوط به‌دولت نخواهد بود؛ اما راجع به‌زمین دانشگاه، الآن این زمین متعلق به امام‌صادق(ع) است؛ سابقاً به‌سفارت افغانستان تعلق داشت.»

«کارهای ساختمانی دانشگاه بستگی به‌بودجه و کار افراد متخصص دارد. حسابی به‌شماره‌ی ۶۶۶، در بانک ملی، مفتوح شده که اشخاص می‌توانند کمک‌های نقدی خود را به‌این شماره واریز کنند. افراد متخصص در امور ساختمانی

هم می‌توانند مراجعه و به‌سهم خود کمک کنند و ان‌شاءالله همکاری‌های آن روبراه خواهد شد.»

دعوت از استادان

سؤال شد: برای تدریس چه استادانی درنظر گرفته می‌شوند؟

آیت‌الله‌العظمی منتظری در پاسخ گفت: «این دانشگاه اگر در قم بود، از جهاتی بهتر بود اما یک استاد دانشگاه، ولو متعهد و مسئول، نمی‌تواند از تهران به‌قم و بالعکس رفت و آمد کند برای آنکه در روز چند ساعت درس بدهد.»

سؤال ـ نظرتان این است که برای تدریس از وجود استادان مؤمن و متعهد و آنها که دلشان می‌خواهد به‌پیشرفت اسلام کمک کنند، استفاده کنیم؟

جواب: «از علمای علوی اسلامی هم دعوت به‌همکاری خواهیم کرد...»

خبرنگار پرسید: آیا برای دانشجویانی که وارد این دانشگاه می‌شوند، از نظر ایدئولوژی محدودیتی وجود دارد یا نه؟

پاسخ داده شد: «گفتم که این دانشگاه، دانشگاه اسلامی است.»

از آیت‌الله منتظری خواسته شد، که نظر خود را نسبت به‌روزنامه‌ی اطلاعات بیان کند. وی گفت: «پیشرفت انقلاب به‌آگاهی ملت بستگی دارد و آگاهی عمومی هم بسته به‌وسایل ارتباط جمعی است.»

«روزنامه‌های اطلاعات و کیهان سابقه‌ی خوبی نداشته‌اند اما بعد از انقلاب، و یا در جریان انقلاب، دیدم که این روزنامه‌ها وضع سابق خود را رها کردند و به‌ملت نزدیک شدند. اتفاقاً وقتی مقاله‌ی «رشیدی مطلق» در اطلاعات چاپ شد، من در زندان بودم؛ واین مقاله به‌منزله‌ی جرقه‌ای بود که انفجار تولید کرد و از آنجا، انقلاب اوج گرفت. ما در زندان بیشتر روزنامه‌ی اطلاعات می‌خواندیم زیرا در ایامی که حضرت آیت‌الله امام خمینی در پاریس بودند، اطلاعات بهتر از روزنامه‌های دیگر

اخبار و مصاحبه‌های آن‌روز را چاپ کرد، اما باز در این اواخر دیدیم که اطلاعات انحرافاتی پیدا کرد. امیدوارم با وجود آقای دعایی، در سطح سرپرستی روزنامه‌ی اطلاعات، این روزنامه منعکس‌کننده‌ی مصالح اسلام و مسلمین باشد و به‌طورکلی یک روزنامه باشد نه روزی‌نامه...!»[1]

۱ - روزنامه‌ی اطلاعات، سه‌شنبه دهم تیرماه ۱۳۵۹.

گفتگوی اطلاعات با استادعلی تهرانی
(از تجربه‌ی ۱۵ ماهه‌ی انقلاب پند بگیریم)

به‌دنبال جوّ شایعه‌ای که چندی است بر فضای سیاسی جامعه‌ی ما حاکم شده است، برآن شدیم تا با افراد و شخصیت‌هایی، که کم و بیش در معرض این مسائل قرار می‌گیرند، تماس بگیریم و نظرشان را درباره‌ی مسائل گوناگونی، که در این مقطع مطرح است، جویا شویم. به‌دنبال این تصمیمم، از استاد تهرانی خواستیم وقتی را تعیین کنند تا سؤالاتمان را با ایشان درمیان بگذاریم.

هر چند که استاد در ابتدای برخورد با خبرنگار ما، حالتی مضطرب داشتند، ولی پس از حصول اطمینان از شناسایی خبرنگار ما و اینکه همکار ما، فرد بیگانه‌ای نیست، در منزلشان راگشودند؛ اما پس از پایان یافتن مصاحبه، که حدود ۲ ساعت به‌طول انجامید، از همکار ما عذرخواهی کردند و دلیل باز نکردن درب خانه را چنین عنوان کردند که امام و حاج احمدآقا تأکید فراوان در حفظ جان من کرده‌اند و تاکنون چندین بار، برای حفاظت از من، پاسدار تعیین فرموده‌اند، ولی من معتقد به‌اقدامات تأمینی و امنیتی نیستم.

زندگی استاد تهرانی بسیار بی‌آلایش و به‌عبارت دیگر طلبگی است؛ به‌طوری‌که حتی در اتاقی که همکار ما با استاد مصاحبه کرد، فرش اتاق را چیزی جز یک زیلوی مندرس تشکیل نمی‌داد.

مصاحبه‌ی همکار ما با استاد تهرانی بیش از ۲ ساعت به‌طول انجامید.

همکار ما در طی این مصاحبه، نظرات مختلف استاد را در رابطه بامسائل مقطعی و درازمدت انقلاب، جویا شد.

استاد، طی سخنانی پیرامون تضاد اصلی، عملکرد امپریالیسم را در کشور ما توسط دلال سیاسی‌اش عملی دانست.

استاد تهرانی عقیده داشت که آمریکا در ایران نمی‌تواند به‌تنهایی فعالیت کند، هر چند که به‌تنهایی تهاجم نظامی‌اش را در صحرای طبس انجام داد. نظر استاد درباره‌ی محاکمه‌ی گروگان‌ها، منفی بود و ایشان عقیده داشت که گروگان‌ها هرچه زودتر بایستی آزاد شوند، چرا که طبق قوانین شرعی و بین‌المللی، گروگانگیری عملی برخلاف موازین است.

استاد تهرانی درباره‌ی وحدت مردم در انقلاب عقیده داشت که: «این وحدت بایستی از پایین به‌بالا باشد و مسلماً وحدت باید در حول محوری باشد که به‌نظر ما این محور چیزی جز آیین الهی «حبل‌الله» و ایدئولوژی اسلامی نمی‌تواند باشد.»

استاد درباره‌ی سازمان مجاهدین خلق عقیده داشت که نباید با آنان دوستی شدید داشت و نیز آنان نباید از ما طرد و رانده شوند.

ایشان در همین رابطه افزود: «زمانی که من کتاب «روش شناخت» را نوشتم و یک نسخه از آن را برای اظهارنظر دکتر شریعتی فرستادم، ایشان در پشت کتاب نوشت: «بهتر است اسم کتاب را از «روش شناخت» به «فلسفه‌ی شناخت» تغییر دهی، زیرا هم با متن کتاب مناسب‌تر است و هم آن جزوه‌ی معروف را تداعی نمی‌کند». بعد از کسانی پرسیدم که مقصود از «جزوه‌ی معروف» چیست؟ به‌من گفتند منظور دکتر

شریعتی جزوه‌ی شناخت سازمان مجاهدین خلق بوده است که به‌نظر می‌رسد آن را قبول نداشته است.»

استاد تهرانی در پایان مصاحبه‌اش به‌جوانان توصیه کرد که همه‌ی کتاب‌های استادشهید مطهری را مطالعه کنند، زیرا استاد مطهری در رشته‌اش متخصص بود.

استاد، همچنین مکتب دکترشریعتی را سازنده تلقی کرد، در حالی‌که براین موضوع تأکید می‌کرد که دکتر شریعتی اشتباهات کلامی و لغوی و تاریخی دارد.

خبرنگار اطلاعات: مشکلات کلی انقلاب را در چه می‌بینید و راه‌حل آن به‌نظر شما چیست؟

استاد تهرانی: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، اول، کلامی از مولا حضرت امیرالمؤمنین نقل می‌کنم از نهج‌البلاغه که من فکر می‌کنم کسانی که درکارهای رهبری قرار دارند، نهج‌البلاغه را باید نصب‌العین خویش قرار دهند. سرمشق و نمونه‌ای و تعلیمی از نهج‌البلاغه: امام علی در تعریف از ایمان می‌فرمایند که ایمان بر چهار ستون پایه‌گذاری شده و هریک از این ۴ ستون هم ۷ شعبه و قسمت دارد. در شرح عدالت می‌فرمایند: در تاریخ و شرح احوال گذشتگان نگاه کنید! از تجربیات گذشته سرمشق و عبرت بگیرید که با این‌کار، در حقیقت، زندگی دومی را آغازکرده‌اید. این مطلب به‌ما می‌آموزد که وقتی ما می‌خواهیم بررسی کنیم که انقلاب ما چه نقایصی دارد و چه تحولاتی باید داشته باشد و چه شکلی به‌خود باید بگیرد و در چه مسیری باید گام بردارد، باید از تجربیات ۱۵ ماهه‌ی انقلاب پند بگیریم. من در نامه‌ی مفصلی به‌رئیس‌جمهوری نوشتم: باید ببینیم چرا دولت موقت شکست خورد و موفق نشد؟ چرا پس از انقلاب، مردم به‌جای اینکه بیشتر به‌انقلاب و اسلام جذب شوند، دلسردتر شده‌اند؟ بنابراین، اگر می‌خواهیم اشتباهات دولت موقت را مرتکب نشویم، بایستی بی‌طرفانه خطاها و شکست‌ها را بررسی کنیم.

مهم‌ترین دلیل عدم موفقیت دولت بازرگان این بود که مراکز تصمیم‌گیری،

مختلف و متعدد بود و به‌نظر من، این مسئله که دولت بازرگان دولتی انقلابی نبود، اهمیت چندانی ندارد، بلکه تنها می‌تواند یکی از عوامل بوده باشد.این تعدد مراکز تصمیم بود که این همه مشکلات را برای ما به‌جا گذاشت، چراکه در مراکز قدرت و تصمیم‌گیری، تضاد بود، به‌طوری که حتی گاهی این مراکز به‌جان هم افتادند. به‌عنوان مثال، همین بنیادها (بنیاد مستضعفان، بنیاد علوی، بنیاد مسکن و...) که هر کسی در رأس آنها قرار دارد، و یک فکری و یک طرحی را ـ به‌طور مجرد و بدون هماهنگی ـ دنبال می‌کند و این عدم انسجام و نظام و برنامه است که تداخل و تضاد را به‌وجود می‌آورد، که مسلماً هرکدام یک دولتی برای خود هستند و تحت سیطره و حاکمیت دولت مرکزی نیستند. شاهد دیگر، همین دادگاه‌های انقلابند که هر یک برای جرمی واحد، کیفرهای متعددی را به‌اجرا می‌گذارند و حکم می‌کنند. پس اگر ما تجربه بگیریم ازگذشته، راهش این است که به‌قانون اساسی عمل شود و دولت انسجام بگیرد؛ و نمی‌دانم چرا به‌این قانون اساسی عمل نمی‌شود؟ هرچند که من معتقدم ابهاماتی در آن هست، اما بازهم عمل به‌این قانون، در این مقطع، خیلی از مشکلات ما را حل می‌کند. در قانون اساسی، تنها سپاه پاسداران به‌عنوان نهاد حادث شناخته شده است و بقیه‌ی نهادها و بنیادها بایستی دروزارت‌خانه‌ها و دیگر ادارات دولتی ادغام و گنجانده شوند و قهراً دراین صورت، مرکز تصمیم‌گیری واحد شود و مسلماً می‌توان اگر تخلفی از آنان مشاهده شد، وزیر مسئول را مؤاخذه کرد و مثلاً از وزیر مسکن پرسید که چرا «بنیاد مستضعفین»، به «بنیاد مستکبرین» تبدیل گردید و... اما اکنون که مراکز متعددند، جلوی چه کسی را باید گرفت و از او توضیح خواست که چه شد آن همه اموال و ثروت که به‌قول رهبر انقلاب، اگر هر چند همه‌ی آن دارایی‌ها و پول‌های سرقت شده‌ی شاه فراری رابه‌حساب نیاوریم، باز هم با آنچه او و خانواده‌اش باقی گذاشته‌اند، می‌توانیم مشکل مسکن را برای همیشه حل کنیم؟ کجا رفت آن همه اموال و املاک فراریانی که از خون این ملت

محروم تغذیه می‌کردند؟»

خبرنگار اطلاعات: آیا مقام مسئولی هست که پاسخگو باشد؟

استاد تهرانی: «در ملاقات اخیرم با امام، در قم، عرض کردم (درباره‌ی قانون اساسی) که همان‌طور که ۲۵ سال پیش در درس‌های حکومت اسلامی فرمودید، محتوای ولایت فقیه را حکومت قوانین الهی به‌مجتمع تعبیر فرمودید که گردانندگان این حکومت تنها امینان و بینایان و خدمتگزاران به‌مردمند و هیچ چیز جز خدا، در نظرشان نیست و من در کتاب «طرح کلی نظام اسلامی» نوشتم کسانی‌که امین و بینایند، می‌توانند به‌آن شکل خاصی بدهند و شما این شکلی را انتخاب فرمودید (مصاحبه‌ی لوموند) که عصاره‌ی آن قانون اساسی هست. بنابراین، بایستی به‌قانون اساسی عمل شود، پس چگونه می‌گویند عمل برخلاف قانون اساسی، عمل برخلاف اسلام نیست، چگونه؟ ما نباید ریا کاری کنیم. یا قانون اسلامی است که باید به‌آن عمل شود و یا خیر. آن کمونیست می‌آید در قانون اساسی خودش، از اول می‌گوید دیکتاتوری پرولتاریا و... اقتصاد دولتی تا آخر، اما حالا که ما می‌گوئیم عصاره و جوهره‌ی انقلاب ما اسلام است و قانون اساسی نیز خون‌بهای شهدای ما است، پس چرا به‌آن عمل نمی‌کنیم و چرا مردم را گول می‌زنیم؟»

«در باب قضای قانون اساسی: هیچ دادگاهی در کشور ایران رسمیت ندارد، مگر از ناحیه‌ی دادگستری و تازه آن دادگاه نظامی و ویژه هم با این دلیل موجه است که تنها خطاهای لشکریان را زیر نظر دادگستری رسیدگی و بررسی می‌کند.»

«پس یک دادگستری نباید بیشتر در کشور باشد، اما حالا ملاحظه می‌کنید چه ناامنی قضائی در کشور به‌وجود آورده‌اند که هرکسی یک حکم می‌دهد؛ دادگاه‌ها نامرتبط و ناهماهنگ هستند. خلاصه این‌که، اگر همین‌طور پیش برویم، هرج و مرج ادامه می‌یابد و ایران، لبنان ثانی می‌شود و بر اثر این درگیری‌ها مردم خسته می‌شوند و تن می‌دهند به‌یک دیکتاتوری. این مسئله، یک مسئله‌ی جامعه‌شناسی

و فلسفی است. افلاطون و سایر فلاسفه نیز این را بررسی کرده‌اند که عکس‌العمل و واکنش جمهوری، بلاشک دیکتاتوری و حکومت تیرانی است.»[1]

---

۱ ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، شنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۵۹.

گفتگوی اطلاعات با استاد محمد تقی شریعتی

(دموکراسی مکتبی ما، مصالح مردم را رعایت می‌کند، نه امیال و هوس‌را)

به‌انگیزه‌ی سالگشت شهادت معلم شهید، دکترعلی شریعتی، به‌حضور پیر و مرادش، استادمحمدتقی شریعتی، در مشهد رسیدیم تا بار دیگر پیام شهید شاهد زمان ما را برایمان زمزمه کند.

هرچند که هجران از پسر، دیگر حالی و مجالی برای پدر نگذاشته است، اما چه باید کرد! او وظیفه‌ی خود می‌داند که همچون شمع تا آخرین لحظات حیات، نور بیفشاند و در پرتو تابناک قرآن و نهج‌البلاغه، جوانان این امت به‌پاخاسته را رهنمود دهد، و «پیام» شهیدان شاهد این عصر را، که «خونشان» را در راه اسلام و انقلاب دادند، به‌گوش همه‌ی «نسل»ها و درتمامی «عصر»ها برساند و لحظه‌ای «سلاح ارشاد و تبلیغ» را فرو نگذارد؛ چرا که او ایمانی بس عمیق دارد به‌این‌که: «الذین تبلغون رسالات الله یخشون و لایخشون احدلاالله».

استاد، با وجود کهولت و ضعف اعصاب و ناراحتی‌های دیگر، همچنان مشتاقانه به‌سؤالات ما پاسخ می‌گفت. ایشان مشکلات بی‌شمار انقلاب را طبیعی

می‌دانست و عقیده داشت که با وجود وسعت گرفتاری‌ها و معضلات انقلاب ما، بازهم ما مشکلاتمان نسبت به‌انقلاب‌هایی نظیر: انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه و انقلاب الجزایر ناچیز است.

استاد شریعتی مردم را به‌داشتن «صبر انقلابی» دعوت کرد و گفت که باید در راه این انقلاب عظیم، که خون هفتاد هزار شهید را به‌دنبال خود دارد، از همه چیز چشم پوشید. مگر ما بازماندگان شهدا، پیام مظلومیت سرخشان را بر دوش نداریم؟ چرا بایستی این رسالت بزرگ را که «رسالتی زینبی» است، فراموش کنیم؟ مگر ما با خدا پیمان نبسته‌ایم که در راه او از جان و مال‌مان نیز دریغ نخواهیم کرد؟

استاد، سپس با تأکید بر رهبری حکیمانه و ژرف‌نگر و دوراندیش «امام امت»، اطاعت همه‌ی اقشار مردم را از امام خمینی، تضمینی برای تداوم انقلاب اسلامی، که رسالت آزادی انسان و نیز رسالت «کرامت بخشیدن» به‌بشریت را برعهده دارد، دانست.

در همین رابطه، استاد شریعتی خطبه‌های نماز جمعه را بهترین فرصت برای آگاه کردن ملت ما از توطئه‌های اجانب و دشمنان انقلاب توصیف کرد و آگاهی مردم را از موقعیت جهانی انقلاب اسلامیمان، که تمام موازنه‌ها و فرمول‌های دیپلماسی و استراتژی سیاستمداران بین‌المللی و استراتژیست‌های امپریالیست را بی‌مفهوم و نقش برآب کرده است، بزرگ‌ترین عاملی دانست که می‌تواند به‌مردم ما تاب تحمل و استقامت را در برابر فشارها و محاصره‌ی اقتصادی و تهدیدات نظامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها، خصوصاً امریکای ضدبشر بدهد تا از این رهگذر، ملت مبارز و نستوه ما، پشت امپریالیسم آمریکا و دیگر هم‌پیمانانش را به‌خاک بمالد و همچنان توفنده و خستگی‌ناپذیر، در پیشبرد و گسترش انقلاب اسلامی، در اقطار جهان، پیش بتازند.

استاد شریعتی، در پاسخ این سؤال که اگر معلم شهیدمان، دکتر شریعتی، اکنون در میان ما بود، چه می‌کرد، گفت: «دکتر در سراسر عمرش یک راه اتخاذکرده بود؛ یعنی

او معتقد بود که تنها وسیله‌ی سعادت بشر «اسلام» است؛ اسلام واقعی ـ و به‌تعبیر خودش «تشیع علوی» ـ که سعادت و تعالی و تکامل بشر را این اسلام و تشیّع، خواهد توانست تأمین کند. دکتر در این راه از هیچ فداکاری و ایثاری برای این راه «سبیل‌الله» خودداری نکرد و اگر الآن هم دکتر زنده بود، همین عقیده‌اش را دنبال می‌کرد و باز جوان‌ها را به‌طرف همین اسلام و همین تشیّع فرامی‌خواند.»

سؤال: مشکلات کلی انقلاب را چه می‌دانید و راه‌حل آن مشکلات را در چه می‌بینید؟

جواب: «مسلم است که بعداز هر انقلابی، مشکلات و نابسامانی‌هایی به‌وجود می‌آید و این منحصر به‌انقلاب ما نیست. تمام انقلاب‌هایی که شما درنظر بگیرید، چه از قبیل انقلاب اکتبر و انقلاب فرانسه و چه انقلاب‌های بعد، مثل انقلاب الجزایر و انقلاب فلسطین (فلسطینی‌ها)، تمام اینها گرفتار مشکلات کم و بیش زیاد هستند که بعضی نسبتاً زیادند و برخی دیگر مشکلات نسبتاً کمتری داشته‌اند؛ به‌خصوص کشور ما که در یک شرایط خاصی بوده وحکومتی داشته که این حکومت با خارج ساخته و تمام ذخایر ما را به‌خارج می‌داد، اینجا را یک بازار برای متاع‌های خارج کرده بود و آنها (بیگانگان) هم در اینجا مطامعی داشته‌اند که مسلماً اکنون که قطع شده است، ساکت نمی‌نشینند، بلکه تحریکات و جنگ در کردستان و توطئه در داخل را به‌صورت‌های مختلف به‌وجود می‌آورند، تا به‌جایی که حتی حمله‌ی نظامی نیز می‌کنند. این یک‌نوع از مشکلات هست که در رابطه با خارج می‌باشند.

«بدبختانه، چون ملت ما هم رشد لازم را ندارد و به‌علاوه چون این انقلاب به‌سرعت انجام شد، چراکه انقلابات دیگر سال‌های سال کوشش می‌کنند و کشتار می‌دهند، شاید یک ششم مردم الجزایر در انقلاب کشته شدند، واگر ما به‌این نسبت می‌خواستیم کشته دهیم، می‌بایست ۷ ـ ۸ میلیون کشته می‌دادیم و این با یک سرعت غیرمنتظره‌ای، که صورت اعجاز داشته، به‌وقوع پیوست، اکنون آن‌طور که

باید و شاید قدردانی از آن نمی‌کنیم؛ و از طرفی چون مردم ما در طول حکومت آن پدر و پسر از لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی رشد پیدا نکردند، بلکه ملت ما را در یک خفقان و محدودیت و محظوریت نگه‌داشته بودند، بنابراین رشد لازم را ملت ما نداشته و چون ندارد، آن‌طوری که باید وظایف خود را انجام نمی‌دهد و هر دسته‌ای برای خود یک جمعیتی جمع می‌کند و یک مرام‌نامه‌ای و نظام‌نامه‌ای و تشکیلات منظمی و یا غیرمنظمی برای خودشان درست می‌کنند و ـ متأسفانه ـ این دستجات به‌هم حمله می‌کنند و گاهی کار به‌چوب و چماق و امثال اینها می‌افتد و کشتار و مصدوم و مجروح به‌جای می‌گذارد و این حوادث برای ما پیش می‌آید.»

«وضع اقتصادی ما را و کشاورزی ما را، با آن اصلاحات ارضی خاصی که انجام دادند، به‌کلی نابود کردند و روستائیان به‌جای تولید، هجوم آوردند به‌شهرها و آن‌وقت دهات خالی شد و شهرها از جمعیت انباشته شد و وضع به‌این کیفیت در آمد و این است که مشکلات، هم از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، دامنگیر ما هستند. پس باید به‌ملت حالی کرد، البته از طریق تبلیغات گسترده، که آنها بیدار شوند و متوجه توطئه باشند و واداشته شوند به‌اینکه صبر انقلابی داشته باشند، اینقدر عجول نباشند، هرکس به‌فکر خودش نباشد، کم‌کاری نکنند، این اداری از زیر کار در نرود، ناراضی‌تراشی نکنند، مردم را عصیان‌زده کنند، این کشاورز کارش را رها نکند و به‌شهر نیاید، و احزاب و دستجات مختلف، هرکدام به‌نوبه‌ی خود، وظایفشان را انجام دهند تا مملکت نضجی پیدا کند و به‌عقیده‌ی من، راه‌حل این مشکلات این است که تمرکز قوا در یکجا به‌وجود بیاید، یعنی در یک مرکز باشد، چندین مرکز فرماندهی و قدرت وجود نداشته باشد، که اینها در برابر هم جبهه گیری کنند و یا کارشکنی نمایند. باید یک مرکز قدرت باشد و کار دست او باشد و مسئولیت را به‌تنهایی داشته باشد تا او بتواند کارها را سر و صورتی بدهد، و از طرفی، مردم را هم روشن بکنند تا کسی که در کارخانه کار می‌کند، آن‌کس که کشاورز

است، آنکه کارمند است، وظایفش را انجام دهد و نیز احساس وظیفه‌ی شغلی بکند. خلاصه اینکه این اشکالات هم از داخل است و هم از خارج، منتها یک صبر انقلابی لازم است که به‌تدریج این نابسامانی‌ها از بین برود و هر دسته‌ای و هر جمعیتی و صنفی، درکارش، وظیفه‌ی محوله‌اش را انجام دهد تا ان‌شاءالله مملکت سر و صورت و سامان به‌خود بگیرد!»

سؤال: نظرتان در مورد گروگانگیری و نیز محاکمه‌ی جاسوسان امریکایی چیست؟

جواب: «من نمی‌دانم افراد دیگر چه عقیده‌ای در این مورد دارند، اما آنچه را که من فکر می‌کنم و حتی در این‌خصوص هم به‌خدمت امام و به‌آقای رئیس‌جمهور نامه نوشتم، این است که به‌نظر من، اول که آنها را گرفتیم بسیار کار پسندیده و شایسته و از هر نظر قابل تجلیل و تقدیر و ستایش بود، اما ادامه‌اش با این کیفیت، صلاح نبود. البته من هیچ‌گونه ادعای خبرویت در این‌کار و یا امور سیاست ندارم اما به‌عقل ناقص من، بعد از مدتی که اینها را نگه‌داشتند، می‌بایست از حضور واسطه‌ها استفاده کرد. مثلاً وقتی پاپ وساطت کرد، همین‌جا خود او را واسطه می‌کردیم برای اینکه آمریکا پول‌های ملت ما را پس دهد؛ چون به‌نظر من، آمریکا به‌هیچ‌وجه شاه را به‌ما مسترد نخواهد کرد، چرا که در بین کشورهای عربی از قبیل سادات و ملک‌حسن و ملک‌حسین، افرادی هستند که او می‌خواهد آنها را مطمئن کند که عنداللزوم حمایتشان خواهد کرد. در این‌صورت اگر بخواهد شاه را به‌ما پس دهد، اعتماد آنها را از خودش سلب می‌کند؛ بنابراین ـ به‌هرقیمت که برایش تمام شود ـ شاه را به‌ما بازنخواهد گرداند. پس وقتی که چنین است، چه بهتر که ما از وساطت پاپ استفاده می‌کردیم و وساطتش را می‌پذیرفتیم و خود او را واسطه می‌کردیم برای اینکه آمریکا مبالغی را که از ما در بانک‌هایش بوده‌است و تصرف و تجاوز به‌آنها کرده، به‌ما پس بدهد. خلاصه آن همه پول را، که آن جانی فراری از مردم دزدیده بود و غارتگری کرده بود، می‌بایست به‌یک صورتی از او پس بگیریم و بعد

هم اگر حاضر نمی‌شد که پول‌ها را پس بدهد، لااقل در یک مرکز دیگری که صلاحیت داشته باشد، دادگاه تشکیل می‌دادند و این مرد را برای جنایاتش و برای غارتگری‌هایش محاکمه می‌کردند و این گروگان‌ها را هم آزاد می‌کردیم، اما نگه‌داشتن این گروگان‌ها، آن هم با این مخارج هنگفتی که باید داد، که باتوجه به‌پراکندگی آنها در شهرهای مختلف چند برابر می‌شود.»

«به‌طوری‌که خبر قابل‌اعتمادی شنیدم، آمریکا از پول‌های ما روزانه مبالغی برمی‌دارد و به‌خانواده‌ی گروگان‌ها می‌دهد.»

«پس چرا این همه ضرر و زیان را تحمل کنیم؟ و از طرفی خطرهایی که او برای ما درست می‌کند: یک روز صدام حسین را و یک روزکُردها را و یک روز دستجات دیگر را. تا وقتی که خودش به‌طور مستقیم حمله‌ی نظامی کرد که الحمدالله خداوند به‌صورت معجزه‌آسا ما را حفظ کرد و نجات داد. بنابراین وقتی وضع چنین است، چه بهتر که این گروگان‌ها را با یک شرایط معقولی پس می‌دادیم و در عوض پول‌ها و ثروت غارت‌شده‌ی این مملکت را پس می‌گرفتیم و آن جلاد فراری را در یک دادگاهی محاکمه می‌کردیم. من می‌دانم که آمریکا اهمیتی نمی‌دهد به‌این چند گروگان، ولی این بهانه شده در دستش برای کارهایی که می‌کند و حملات و تهدیداتی که انجام می‌دهد و نیز برای محاصره‌ی اقتصادی، و اینها همه به‌بهانه‌ی گروگان‌هاست. در صورتی‌که آمریکا ابداً به‌گروگان‌ها اهمیتی نمی‌دهد زیرا، همان‌طور که دیدیم، از سربازان امریکایی مهاجم، ۹ نفر سوختند و از بین رفتند و این تعداد یک پنجم گروگان‌ها بود. بنابراین، آمریکا اهمیت به‌گروگان‌ها نمی‌دهد لکن این جاسوسان اسیر بهانه‌ای برای توطئه‌های آمریکا شده‌اند. بنابراین نظر بنده دراین‌باره این بود، اما اینکه نظرم درست هست و یا قابل قبول و عقلایی است، آن‌را نمی‌دانم و نظری است که شخصاً اظهار می‌کنم و کاری هم ندارم به‌اینکه کسی درباره‌ی نظر من چه قضاوتی خواهد کرد.»

«آنچه نباید ناگفته ماند این است که امام، با آن ژرف‌نگری و وسعت‌نظر و تدابیر حکیمانه‌شان، هرچه کرده‌اند صحیح و به‌جا بوده‌است؛ ولی حالا که اختیار اینها به‌مجلس واگذار شده است، شایسته است اینها این گروگان‌ها را با شرایط لازمی پس بدهند و ما را از این همه ضرر و خطر مربوط به‌اینها رهایی دهند. باز تکرار می‌کنم که این فکر شخصی بنده است تا عُقلا چه قضاوتی بکنند.»

سؤال: به‌نظر شما چه روشی را برای بیان حقایق و دردهای جامعه‌ی انقلابی‌مان برگزینیم که افراد، شخصیت‌ها و گروه‌های فرصت‌طلب نتوانند از حرکت ما و از موضع‌گیری ما به‌نفع خود و یا گروه و دسته‌ی خود سوءاستفاده‌ی تبلیغاتی کنند و در حقیقت ما را آلت دست غیرمستقیم خویش قرار بدهند؟

جواب: «به‌عقیده‌ی من، این وظیفه‌ای است که متعلق می‌شود به‌رئیس‌جمهور از یک‌طرف و به‌شورای انقلاب از طرف دیگر، این آقایان محترم باید با یکدیگر هم‌فکری و همکاری و همگامی کنند و یک تبلیغات صحیحی در رسانه‌های گروهی و یا به‌وسیله‌ی مبلغین زبردستی که ما در گوشه و کنار مملکتمان داریم، مردم را روشن و بیدار و متوجه وظایفشان نمایند.»

«همین نمازهای جمعه بسیار مغتنم است که امام جمعه در خطبه‌هایی که ایراد می‌کند، حقایق لازم را به‌مردم اعلام بکند، بعد هم ما داریم فضلایی راکه هم خوش بیانند و هم به‌وسیله‌ی اینها در سراسر کشور می‌شود، فرهنگ اسلامی را گسترش داد. ما قبل از انقلاب، یک‌عده مشایخی داشتیم که اینها افشاگری علیه رژیم طاغوت می‌کردند، اما اکنون متأسفانه مناصبی را به‌عهده گرفته‌اند وکار اساسی‌شان را که کار تبلیغ است، فراموش کرده‌اند؛ **زیرا همان‌طور که مرحوم طالقانی ـ اعلی‌الله مقامه ـ عقیده داشتند، روحانیت باید مساجد را اداره کنند و بروند و مردم را بیدار کنند.** بنابراین اگر این‌کار را شورای انقلاب و ریاست جمهوری ـ متحداً ـ انجام دهند و بعد راه‌هایی برای بیداری و رشد مردم در نظر بگیرند، خواهند توانست کمک

کنند به‌ما که وسیله‌ای هم به‌دست افراد مغرض ندهند که حمله کنند و کارکوچکی را بزرگ جلوه دهند. این‌کار از دست اینها ساخته است والا افراد دیگر در این‌مورد با اشکالات زیادی روبرو خواهند بود. هرچند که باز هم افراد عادی می‌توانند با قلمشان و بیانشان خیلی از مسائل را مطرح کنند، اما این فرق دارد با اینکه این دو پایه، که یکی ریاست جمهوری است و دیگر هم شورای انقلاب، با یکدیگر همگامی کنند و مجلس هم با اتحاد کامل از آنها پشتیبانی کند تا اینکه مردم را بیدار کنند و بعد وسیله را از دست افراد مغرض بگیرند.»

سؤال: از دیدگاه شما دموکراسی مکتبی چیست و مرز بین دموکراسی مکتبی و دموکراسی غربی درکجاست؟

جواب: «دموکراسی مکتبی که همان دموکراسی اسلامی مبتنی برپایه‌ی مکتب اسلام است، با دموکراسی غربی خیلی فرق دارد، زیرا که آن دموکراسی عبارت خواهد بود از تمایلات مردم. مثلاً در انگلستان، قوانین آنجا عبارت است از آنچه مردم آن‌را دوست دارند؛ حالا می‌خواهند از لحاظ عقلایی به‌نفع مردم و یا به‌ضرر آنها باشد. مردم یک چیزی را دوست داشتند. آن رسوایی راجع به هم‌جنس‌بازی در انگلستان پیش می‌آید، علتش هم این بود که از طرف بسیاری از افراد اظهار تمایل شده بود به‌آنکه به‌صورت قانون دربیاید. این دموکراسی غربی است که تمایلات مردم را درنظر گرفته، دولت‌های وقت هم همان چیزی راکه آنها می‌پسندند، به‌آن صورت قانونی می‌دهند و آن‌را اجرا می‌کنند.»

«اما دموکراسی مکتبی ما این‌جور نیست، بلکه رعایت مصالح مردم است نه رعایت امیال و هوس‌های آنها. آنچه که اسلام وضع کرده است، قوانینی است مقدس که مصلحت جامعه‌ی بشری را درنظر می‌گیرد نه تمایلات مردم را، چه بسا تمایلات مردم، مفاسدی داشته باشد که به‌ضرر خودشان باشد. ولی در دموکراسی مکتبی ما چنین نیست؛ مصلحت مردم از لحاظ عقلی و از لحاظ شرعی، درنظر

گرفته می‌شود و این قوانین برحسب مصالح واقعی مردم وضع می‌شود؛ و این به‌عقیده‌ی من تفاوتی است که بین دموکراسی اسلامی ما با دموکراسی غربی وجود دارد.»

مجلس

خبرنگار اطلاعات: مهم‌ترین وظیفه‌ی مجلس را، در مقطع کنونی، در رابطه با سیاست داخلی چه می‌دانید؟

استاد شریعتی: «بزرگترین وظیفه‌ی مجلس پشتیبانی یکپارچه از قانون اساسی است. من در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی، چندی پیش گفتم اگر چند برابر جمعیتی که برای مجلس خبرگان انتخاب شدند، نماینده انتخاب می‌شدند و نیز به‌جای این دو سه ماه، سه سال به‌اینها وقت می‌دادند و اینها می‌نشستند و قوانینی وضع می‌کردند، مسلم باز هم چنین نبود که این قوانین از اول تا آخر مورد قبول مردم و موردپسند آنها باشد و دیگر هیچ‌کس درباره‌ی آن حرفی نداشته باشد؛ بنابراین، به‌هرصورت که درمی‌آمد انتقاداتی برآن مرتبط بود و بساکه نقایصی هم داشت! اما با وعده‌ای که داده‌اند در متمم قانون اساسی، اگر نقایصی باشد، برطرف خواهد شد. مجلس باید همت بگمارد برای متمم قانون اساسی و اگر در قانون اساسی نقایصی است و یا موارد انتقادی به‌چشم می‌خورد، اینها را اصلاح و یا تکمیل کند.»

«مسئله‌ی دیگر اینکه مجلس به‌جایی برای دسته و دسته‌بندی بدل نشود و به‌هم نپرند و اینها همه برادرانه همفکری و همگامی کنند و دولت را تقویت و پشتیبانی نمایند، بنابراین، مجلس چه وظیفه‌ای بالاتر از این می‌تواند داشته باشد که همه‌ی نمایندگان، برادروار، دور هم بنشینند و مصالح مردم را درنظر بگیرند و سعی کنند این قوانینی که وضع شده و مجلس خبرگانی که در بینشان چندین مجتهد بوده است، این متمم را نیز وضع کنند و بعد هم در مقام عمل، مصالح ملت و دولت

وقت را درنظر بگیرند و در امور اجرایی پشتیبان دولت باشند. اگرچه اینها قوه‌ی مقننه هستند؛ اما حمایت از قوه‌ی مجریه یک همکاری و ارتباط بین قوای سه‌گانه محسوب می‌شود که مسلماً مشروع است و قابل تقدیر و منافات با اصل تفکیک قوا ندارد.»

خبرنگار اطلاعات: نظرتان درمورد وحدت مردم در انقلاب چیست و شرط این وحدت چه باید باشد؟

استاد شریعتی: «قبلاً این را باید عرض کنم، به‌طوری که مستشرقین هم انصاف داده‌اند از جمله گوستاو لوبن که در «تاریخ تمدن» خود می‌گوید: «تساهل مذهبی که قانون مروت شناخته شده است، در دنیا به‌وسیله‌ی مسلمین پایه‌گذاری شده است»، اسلام دارای تساهل مذهبی است؛ یعنی با مخالفینش خشونت و سرسختی روا نمی‌دارد، مخصوصاً با اهل کتاب، که زیر نفوذ حکومت اسلامی هستند، کمال حمایت را دارد.»

مولا امیرالمؤمنین در نامه‌ی مالک می‌فرماید: «وفلاتکون النسباضاریا علیهم تغتنم اما اخ لک فی‌الدین او نظیر لک فی‌الخلق» مبادا تو یک گرگ درنده و زخم‌زننده باشی که خوردن آنها را غنیمت بشماری! مردم مصر تازه با اسلام آشنا شده‌اند، برای اینکه در حکومت خلیفه‌ی دوم ـ عمربن‌خطاب ـ به‌وسیله‌ی عمروعاص اسکندریه فتح شد و بعد هم بقیه‌ی مصر، تازه هم عده‌ای اسلام را نپذیرفته‌اند و بسیاری از اینها هنوز بر دین قدیم خودشان هستند. بنابراین، تو مثل یک حیوان درنده مباش که غنیمت بشماری که اینها را بخوری، یعنی استثمار کنی، و در هر حقیقت سوءاستفاده نمایی زیرا که اینها دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند که در این‌صورت حق برادری بر تو دارند، یا مانند تو در آفرینشند، یعنی هم‌نوع تو هستند.» ملاحظه می‌کنید که مولا علی همان‌طور که مالک را درباره‌ی برادران دینی توصیه می‌کند، همین‌طور هم درباره‌ی غیرمسلمین توصیه می‌کند و موارد بسیاری دیگر از این شواهد، که تأکیدی است بر تساهل مذهبی اسلام؛ یعنی

با غیرمسلمین به‌نظر خیر و محبت رفتار می‌کند.»

«قرآن می‌گوید: «لاینمهیکم الله عن‌الذین لم یقاتلوکم و یخرجواکم من دیارکم ان تبزوهم تقسطوالیهم.» خدا منع می‌کند شما را از اینکه نسبت به‌کسانی که کافرند، اما با شما نجنگیده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نکرده‌اند، محبت و نیکی کنید و باعدالت با آنها رفتارکنید. این یک نص صریح است.»

«و باز امیرالمؤمنین، در آن داستانی که معاویه فرستاده بود آن مرد غامدی شرور را برای حمله به‌انبار شهر، و او وارد شده بود و حسام‌بن‌حسام بکری را، که سربازان را خلع سلاح کرده بودند و سپس ریخته بودند داخل شهر و به‌غارتگری پرداخته بودند. آن‌وقت حضرت می‌فرماید: به‌من خبر رسیده که یکی از افراد دشمن وارد می‌شده بر یک خانه‌ای، و در آن خانه زنی مسلمان بود و زن کافر ذمی نیز بوده است: «بلغنی ان‌الرجل منهم کان یدخل علی‌المراه‌مسلمته والاخری معاعده فینتزع خجلها و قلبها و قلائدها و دعائها.»

و آن مرد مهاجم، گوشواره و گردنبند و دستبند و خلخال او را ربوده است. بعد حضرت همین‌طور که اظهار تأسف می‌کند برای رفتار ظالمانه‌ای که با یک زن مسلمان شده است، همین اظهارات تأسف راکافر ذمی (مثلاً یهودی) که مورد ستم قرارگرفته نیز می‌نماید. که بعد در اینجا حضرت می‌فرماید: «فلوامراء مسلط مات من هذا اسافا کان به‌عندی ملوما» اگر یک مرد مسلمان غیرتمندی که از چنین غصه‌ای بمیرد، پیش من سزاوار ملامت نیست که چنین ستمی بر زن مسلمان و یک زن کافر ذمی، که تحت حکومت اسلام بوده، رفته است بلکه شایسته‌ی این است که او از این غصه بمیرد.»

«این تساهل مذهبی است. آن‌وقت از طرفی قرآن را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمته سواء بیننا و بینکم ان لانعبد الاالله ولاتشرک بی‌شیاء» «خطاب می‌کند به‌اهل کتاب، که منظور یهود و نصاری هستند، اینها دینشان

غیر اسلام است، احکامشان غیر اسلام است، ولی می‌گوید ما و شما در یک کلمه برابریم و آن این‌است که هر دو خدا را قبول داریم. بیایید با هم در این جهتی که ما هر دو مشترک هستیم و هر دو خدا را قبول داریم، همکاری و همگامی کنیم در برابر کسانی که خدا را قبول ندارند. بعد وقتی که قرآن اهل کتاب را دعوت می‌کند به‌اینکه در مشترکاتشان همکاری و همیاری کنند، پس چطور آنها، به‌خصوص دسته‌ها و سازمان‌ها و این احزاب که به‌وجود آمده‌اند، با اینکه مشترکات بی‌شماری با یکدیگر دارند، نمی‌توانند با هم همگامی کنند.»

«من معتقد هستم که باید عقلای اینها با هم بنشینند و با یکدیگر همکاری کنند و در آن چیزی که بینشان مشترک است، همگام و همقدم باشند و توی سر هم نزنند و هر روز غوغایی به‌وجود نیاورند.»

«به‌نظر من، حتی همان کمونیست‌ها، توطئه‌گر و گول‌خورده‌ی خارجی و آلت دست بیگانه نیستند، بلکه مثلاً جوانی است با یک عقیده‌ی پاکی که متاسفانه راه را غلط رفته و منحرف شده است از طریق حق، و به‌جایی که مسلمان باشد، کمونیست شده؛ می‌توان در مشترکات توافق ایجاد کرد و نزاع و اختلاف به‌وجود نیاورد.»

و من معتقدم که اگر افراد عاقل‌تری بتوانند اینها را بدارند که در جهت مشترکات همگامی کنند و این کینه‌جویی‌ها و برخوردها را خاتمه دهند، می‌توانند در راه پیشرفت مملکت گام بردارند.»

خبرنگار اطلاعات: شکل و نحوه‌ی تحزیب در اسلام به‌چه صورتی است؟

استاد شریعتی: «در قرآن کریم کلمه‌ی «حزب» زیاد به‌کار رفته است. هم به‌خدا نسبت داده شده در «الاان حزب‌الله هم‌المفلحون» و هم حتی به‌شیطان نسبت داده شده است. حزب اصلاً به‌معنی یک جمعیت است و خصوصیت دیگری ندارد؛ منتها درباره‌ی کیفیت تحزب در اسلام باید ما از روش پیغمبر(ص) سرمشق بگیریم.

پیغمبر اولین کاری که کرد ـ در طی ۱۳ سالی که در مکه بود ـ پایه‌ی عقاید اینها را استحکام بخشید که هرکدام که اسلام را قبول می‌کردند، از لحاظ عقیده، اصول اعتقادی اسلام، احکام اسلام، شرایع اسلام و اخلاقیات را فرامی‌گرفتند. بعد که اینها از لحاظ فکری و اعتقادی اتحاد پیدا کردند، پیغمبر آمد میانشان در مکه صیغه‌ی اخوت خواند، یعنی اینها را برادر یکدیگر قرارداد و هر دو نفری را که همشأن و همفکر و همحد با یکدیگر بودند، برادر شدند. تا اینکه آمدند مدینه، در اینجا بین مهاجرین و انصار پیغمبر دوباره برادری بینشان خواند. منتها در اینجا هر مهاجری با یک نفر از انصار، که در حد او بود، از لحاظ فکری و از لحاظ شخصیتی بینشان برادری برقرار می‌گشت.»

«این اصل تحزب در اسلام بود. ما هم اگر بخواهیم چنین کاری کنیم، بهترین راه اینست که اول سعی کنیم افکار با یکدیگر متحد باشند و اگر به‌این وضع کامل هم میسر نشد، لااقل در مشترکات نسبت به‌یکدیگر وحدت برادری و تحزب داشته باشند. وقتی از لحاظ اعتقادی اینها یک فکر و اعتقاد پیدا کردند، بعد می‌شود بین اینها برادری به‌وجود آورد و حزب تشکیل داد و این حزب خواهد بود که آن وقت همه نسبت به‌هم برادری و مهربانی و همقدمی و همگامی دارند. بنابراین تحزب در اسلام، اول از عقیده شروع می‌شود و بعد که اعتقادات متحد شدند، آن وقت بینشان برادری برقرار می‌شود و یک حزب از افرادی که مثل هم فکر می‌کنند و مثل هم عقیده دارند، به‌وجود آورد.»

دکتر شریعتی

خبرنگار اطلاعات: اگر دکتر شریعتی اکنون در میان ما بود، چه می‌کرد؟

استاد شریعتی: «دکتر یک راه اتخاذ کرده بود، یعنی او معتقد بود که تنها وسیله‌ی سعادت بشر اسلام است، اسلام واقعی و به‌تعبیر خودش «تشیع علوی». بنابراین

اگر ما بتوانیم کاری کنیم که اسلام در بین طوایف، بیشتر رایج و شایع بشود و مورد قبول قرار بگیرد، بشریت سعادتمند خواهد بود. بر همین مبنا هم که دکتر عمل می‌کرد نه تنها در اواخر عمرش بلکه از اول زندگی‌اش همین‌طور فکر می‌کرد. جناب استاد علی تهرانی یک‌کار پسندیده‌ای کرد که بعد ناشرین هم از ایشان تقلید کردند و آن این بود که اولین اثر دکتر را، که ترجمه‌ی کتاب «ابوذر» بود، با آخرین اثر دکتر «حُر» مقایسه نمود. کتاب «ابوذر» نوشته‌ی جودةالسحار، نویسنده‌ی معروف مصر می‌باشد که اول بنا بود من آن را ترجمه کنم. به‌همین دلیل، مقدمه را ترجمه کردم. بعد در نتیجه‌ی زحمات و مشکلات زیادی که در آن ایام داشتم، مبتلا شدم به‌ضعف اعصاب و ازکار ماندم و دکتر که در آن زمان تازه دیپلم گرفته بود، قلمش خیلی خوب و شیوا بود. من به‌ایشان گفتم: شما بیا این کتاب را ترجمه کن! بعد آن مقدمه، جداگانه به‌نام «مبانی اقتصادی اسلام» چاپ شد ولی بعد خود کتاب را دکتر ترجمه کرد و چون آن‌وقت هنوز از لحاظ عربی ضعیف بود، اشتباهاتش را من رفع می‌کردم. این اولین اثر دکتر است. آخرین اثرش «حُر» است که بد نیست چگونگی تألیف این کتاب را بیان کنم: دکتر حتی در دیدارهای معمولی هم وقتش را صرف حرف‌های متفرقه نمی‌کرد و یک گوشه‌ای می‌نشست یا کتابی مطالعه می‌کرد و یا چیزی می‌نوشت. روزی دکتر به‌منزل خواهرش می‌رود و برای اینکه بیکار نباشد، کتابی را ازگنجه برمی‌دارد که اتفاقاً «منتها الآمال» بوده و آنجایی را که باز می‌کند روایتی است از حضرت صادق راجع به حُر که «الحر حر فی جمیع‌الاحوال». چندبار این روایت را قدم‌زنان، داخل اتاق، با خودش می‌خواند، بعد می‌نشیند و شروع می‌کند با خودش حرف زدن. خواهرزاده‌اش، که به‌اخلاق دایی خود آشناست، آهسته یک ضبط صوتی را کنار دکتر می‌گذارد، به‌طوری‌که او متوجه نشود، دکتر صحبت می‌کند. این آخرین اثر دکتر است؛ یعنی زمانی که برای آخرین سفر، دکتر به‌مشهد می‌آید که خداحافظی کند و به‌اروپا برود، که اتفاقاً به‌این صورت

کتاب «حر» تألیف می‌شود، حال نمی‌دانم که بعداً هنگام پیاده شدن این نوار، تصرفاتی در آن شده یا نشده است. همین‌قدر می‌دانم که در منزل مرحوم همایون، که آقای غلامرضا سعیدی و علی‌آقا خامنه‌ای و مرحوم مطهری حضور داشته‌اند، از دکتر خواهش می‌کند که همین «حُر» را در آن مجلس بگوید. دکتر آنجا از روی ورقه خوانده است.»

«خلاصه اینکه آقای شیخ علی تهرانی این دو اثر را پهلوی هم گذاشته است و مرادش آن بوده که این مطلب را اثبات کند که دکتر از دوره‌ای که دیپلمه بود تا زمانی‌که بازنشسته‌ی دانشگاه شد، طرز تفکر و سبک بیان و قلم او (از لحاظ سبک‌شناسی) به‌هم شبیه است. به‌طوری‌که اگر کسی نداند که چه فاصله‌ی زمانی میان این دو اثر بوده است، نمی‌تواند درک کند که کتاب ابوذر مال وقتی است که دکتر تازه دیپلم گرفته است و این «حُر» زمانی است که ایشان بازنشسته‌ی دانشگاه بوده است؛ که مسئله‌ی مهم‌تر در درک این رابطه اینست که حتی دکتر از نظر اعتقاد در این فاصله‌ی زمانی نه تنها هیچ تغییری نکرده است بلکه حتی کمترین نوسانی هم نداشته است. بنابراین دکتر عقیده‌اش از همان دوره‌ی نوجوانی همین بود که برای تأمین سعادت بشر باید اسلام حقیقی را بدون پیرایه‌هایی که بر او بسته‌اند، که به‌قول نظامی:

بس که ببستند بر او برگ و ساز   گر تو ببینی نشناسیش باز

این دین نه، آن اسلام واقعی، اسلام محمدی تشیع علوی، ایشان عقیده‌اش این بود که سعادت بشر را این اسلام و تشیع خواهد توانست تأمین کند؛ و او در این راه هم از هیچ فداکاری خودداری نکرد: شغلش را از دست داد، حقوقش را قطع کردند، تا جایی که جانش را هم در راه خدا ایثار کرد. بنابراین دکتر این طرز اعتقادش بود و اگر الآن هم دکتر زنده بود، همین‌کار را دنبال می‌کرد. درست است که حالا شاید دشوارتر بود از جهات بسیاری، ولی از جهات دیگر باز موردتوجه فوق‌العاده‌ی

جوانان بود. بنابراین، دکتر این عقیده‌اش بود و این اعتقاد را تا آخرین روز عمرش با خود داشت و اگر هنوز هم زنده بود، همین راه را ادامه می‌داد و باز جوان‌ها را به‌طرف همین اسلام و همین تشیع فرامی‌خواند.»

احسان

خبرنگار اطلاعات: آیا احسان می‌تواند راه معلم شهیدمان، دکتر شریعتی، را (راهی که توضیح دادید) ادامه دهد؟

استاد شریعتی: «صد در صد نه، بالاخره او هنوز جوان است، و به‌همین دلیل من به‌او گفتم که فعلاً درسش را بخواند و وارد این مسائل نشود و او هم قبول کرد. حالا تا کجا به‌گفته‌اش عمل کند...»

فرقان

خبرنگار اطلاعات: همان‌طور که مستحضرید، «فرقان» از خط فکری معلم شهیدمان سوءاستفاده‌هایی کرده و در حقیقت پیرایه‌هایی بر طرز تفکر دکتر بسته است. نظر شما در این‌باره چیست؟

استاد شریعتی: «ما اصولاً با آنها ارتباطی نداریم و دکتر هم در طول حیاتش نه تنها در جمع آنها نبوده بلکه حتی هیچ تماسی با آنها نداشته است؛ و ما هیچ اعتقادی به‌آنها نداریم، چراکه خط آنها انحرافی است.»

پیام استاد

در پایان، استاد شریعتی طی پیامی به‌نسل جوان، از آنان خواست:

«به‌جای ستایش‌های فراوان از دکتر، سعی کنند که راه دکتر را ادامه دهند و این راه را از روی مطالعه‌ی کتاب‌هایش به‌خوبی بشناسند و بعد از شناخت کامل، پیگیری و

تبلیغ و ترویج کنند؛ چرا که همان‌طور که دکتر پیش بینی کرده است و اعتقاد داشته، سعادت بشر را دین اسلام و تشیع علوی تأمین خواهد کرد.»

«بنابراین، بهترین راه برای طبقه‌ی جوان این است که خط مشی دکتر را بشناسند و آن را تعقیب کنند. به‌جای اینکه از دکتر ستایش‌های فراوان شعری و نثری کنند، بهتر اینست که راه او را تشخیص دهند و آن را پیشه‌ی خود کنند و بپیمایند و ادامه دهند که ان‌شاءالله خداوند همه‌شان را موفق بدارد!»[1]

1 ـ روزنامه‌ی *اطلاعات*، شنبه و یکشنبه ۱۴ و ۱۵ تیر *سال* ۱۳۵۹.

تأسیس مجلس و تحولات آن

مجلس، در ۷ خردادماه ۱۳۵۹، مصادف با ۱۳ رجب و سالروز میلاد امام علی(ع)، افتتاح شد. طبق سنت، هیئت رئیسه‌ی سنی مجلس، مدیریت مجلس را برعهده گرفت. آقای دکتر یدالله سحابی، مسن‌ترین نماینده، ریاست سنی را عهده‌دار شد. پس از بررسی اعتبارنامه‌های حداقل ۱۸۰ نماینده، که تا ۲۰ خرداد ۱۳۵۹ طول کشید، مجلس توانست به‌تدوین آئین‌نامه بپردازد. چون طبق اصل ۹۳ قانون اساسی، مجلس بدون شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد، با معرفی شش تن از فقهای شورای نگهبان، که پیش از آن انجام شد، در جلسه‌ی مورخ ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۹، شش تن از حقوقدانان شورای نگهبان نیز به‌وسیله‌ی مجلس انتخاب شدند و در نتیجه، مجلس با وجود و حضور شورای نگهبان، رسمیّت یافت و کار خود را آغاز کرد.

با اینکه امام در پیام خود، به‌مناسبت گشایش مجلس، صریحاً جناح‌ها را از درگیری و تخاصم برحذر داشته بود و ضمن یادآوری این نکته که «مرکز همه‌ی قانون‌ها و قدرت‌ها مجلس است»، اعلام کرد: «مجلس جای تصفیه حساب‌های

شخصی و گروهی نیست و شما جز به‌مصالح کشور به‌چیز دیگری فکر نکنید.»

اما آنچه که در عمل اتفاق افتاد، خلاف این دعوت‌ها و توصیه‌ها و وعده‌ها بود. از همان روزهای اول، جدال جناح‌ها آغاز شد و با شدت، گسترش پیدا کرد و به‌زودی اداره‌ی کشور با بحران جدی مواجه شد و موانع متعدد بر سر راه روند طبیعی امور ایجاد کرد.

هر چند در مجلس چند جریان فکری وجود داشت، اما از همان آغاز، دو جریان اکثریت و اقلیت در ارتباط با رئیس‌جمهور شکل گرفت و با هم به‌رقابت برخاستند: اکثریت، که حول حزب جمهوری اسلامی و رهبران آن گرد آمده بودند، مخالف رئیس‌جمهور شمرده می‌شدند و به‌ویژه بنی‌صدر پیوسته براین تعارض تأکید می‌کرد. در مقابل، اقلیت بود که در مجموع، در مراتب مختلف و از منظرهای گوناگون و متفاوت، از رئیس‌جمهور، حمایت می‌کرد. البته جز شماری از این نمایندگان، که یا دوستان قدیم و جدید بنی‌صدر بودند و یا ارتباطی با «دفتر همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهور داشتند، اکثریت حامیان بنی‌صدر، ارتباط تشکیلاتی و معین با بنی‌صدر و تشکیلات ریاست جمهوری نداشتند، صرفاً با تحلیل شرایط و بنابه تشخیص مصلحت‌اندیشانه‌ی مملکتی از بنی‌صدر و بعضی از مواضع او پشتیبانی می‌کردند؛ همان‌گونه که بعد از عزل بنی‌صدر نیز مستقلاً به‌راه خود ادامه دادند. فی‌المثل، جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران و یا نهضت آزادی، که هرکدام با حفظ مواضع خودشان از بنی‌صدر حمایت می‌کردند، مواضع خود را پی گرفتند. هرچند که جامعه‌ی روحانیت پس از آن، به‌ائتلاف با حزب تن داد و تا حدودی در مشی خود تغییراتی داد.

به‌هرحال، حزب جمهوری اسلامی، که در انتخابات ریاست جمهوری قافیه را باخته بود، بیشترین تکیه‌گاه و امیدش، مجلس بود. از این‌رو، تلاش فراوانی در پنهان و آشکار صورت می‌گرفت تا ریاست و هیئت رئیسه‌ی مجلس و رهبری فکری و

خط مشی اصولی تصمیم‌گیری‌ها و حداقل اکثریت قاطع مجلس، دراختیار حزب و ائتلاف خط امام باشد تا با تشکیل دولت، هماهنگ با اکثریت مجلس، پیشبرد برنامه‌ها و سلایق اکثریت ممکن گردد. پس از آنکه در جلسات نوزدهم و بیستم، بیست و نهم و سی‌ام تیرماه ۱۳۵۹، انتخابات هیئت رئیسه انجام شد و آقای اکبر هاشمی‌رفسنجانی، به‌عنوان رئیس و سیدمحمد موسوی‌خوئینی به‌عنوان نایب‌رئیس اول انتخاب شدند، و دیگر اعضای هیئت رئیسه ـ جملگی ـ از جناح اکثریت برگزیده شدند، یکی از اهداف ائتلاف خط امام برآورده شد.

طبیعی بود که پس از رسمیت یافتن مجلس، مهم‌ترین مسئله، انتخاب نخست‌وزیر و تشکیل دولت بود و لذا انتخاب نخست‌وزیر در دستورکار قرار گرفت. این امر، نخستین جرقه‌ی اختلاف را زد و در واقع جدال پشت پرده راعلنی کرد. رئیس جمهور، چنان که گفته می‌شد، درنظر داشت آقای احمد سلامتیان را به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی کند، اما احساس کرد اوکوچک‌ترین شانسی در مجلس و در میان جناح اکثریت ندارد و لذا سخنی از او به‌میان نیامد. در آن ایام، بنی‌صدر، طی نامه‌ای از امام خمینی، خواست تا اجازه دهد فرزندش، حاج سیداحمد خمینی، را به‌عنوان نخست‌وزیر به‌مجلس معرفی کند. البته حاج احمدآقا واکنش مثبت نشان داد و گفت:

«آقای بنی‌صدر به‌مناسبت همین قاطعیت است که رأی به‌آن خوبی آورده.»

اما امام، این پیشنهاد را رد کرده، گفتند:

«بنا ندارم اشخاصی منسوب به‌من، متصدی این امور شوند.»

در مقابل، حزب جمهوری اسلامی آقای جلال‌الدین فارسی را به‌عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد.

بنی‌صدر، ناچار تن به‌مذاکره و مصالحه به‌رقیب نیرومند داد و سرانجام روی آقای مهندس مصطفی میرسلیم، عضو حزب جمهوری اسلامی، مصالحه و توافق

صورت گرفت. وی در تاریخ ۵ مردادماه ۱۳۵۹، با نامه‌ی رئیس جمهور، به‌مجلس معرفی شد. اما جناح جوان‌تر و رادیکال‌تر خط امام در مجلس، سخت به‌مخالفت برخاست و با این استدلال که میرسلیم به‌قدر کافی خط امامی و انقلابی نیست و گرایش لیبرالی دارد، تلاش وسیعی را آغازکردند تا وی موفق به‌کسب آرای لازم در مجلس نشود. ظاهراً حزب و بنی‌صدر احساس کردند که میرسلیم نیز موقعیت مناسب برای تصدی نخست وزیری را ندارد. از این‌رو بنی‌صدر، طی نامه‌ای به‌مجلس، از مجلس خواست تا رأی اعتماد به‌میرسلیم را به‌تأخیر بیندازد. سرانجام، به‌پیشنهاد بنی‌صدر، هیئتی مرکب از سه تن از مجلسیان، یک نفر از طرف امام و یک نفر نیز از طرف خود او، مأمور شدند با مشورت و رایزنی، فردی را به‌عنوان کاندیدای نخست‌وزیری برگزینند و به‌رئیس‌جمهور معرفی کنند. رهبری موافقت نکردند و گفتند من در این امور دخالت نمی‌کنم. سه نماینده‌ی مجلس (آقایان محمد یزدی، سیدعلی‌اکبر پرورش و محمد امامی کاشانی) و یک نماینده‌ی رئیس‌جمهور (آقای عبدالحسین جلالی ـ نماینده‌ی نیشابور) معین شدند تا از میان افراد مطرح شده، یکی را برگزینند و به‌رئیس‌جمهور معرفی کنند. محصول تلاش و مشورت این هیئت، انتخاب آقای محمدعلی رجایی (نماینده‌ی تهران در مجلس) بود. بنی‌صدر نیز قبول کرد و او را در تاریخ بیستم مردادماه ۱۳۵۹، برای اخذ رأی تمایل به‌مجلس معرفی کرد. اما وی در نامه‌ای که برای صدور حکم نخست‌وزیری او، در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۹، نوشت، یادآوری کرد که «باتوجه به‌جریان گزینش شما و رأی تمایل نمایندگان محترم، به‌سمت نخست‌وزیری جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌شوید.» این جمله، ناخرسندی و بی‌میلی رئیس‌جمهور را آشکار می‌ساخت. از این‌رو، محل مناقشات فراوان از دو طرف ـ به‌ویژه روزنامه‌ی «انقلاب اسلامی»، ارگان حزب و طرفداران بنی‌صدر ـ نیز پیوسته بر ضد نخست‌وزیر و مجلس، موضع‌گیری می‌کرد و در واقع جدال را شدت می‌بخشید. ولی از آن مهم‌تر،

خود آقای بنی‌صدر نیز در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها ازگوشه و کنایه علیه نخست‌وزیر خود، خودداری نمی‌کرد. به‌ویژه وی در ۱۷ شهریورماه ۱۳۵۹، که به‌مناسبت سالگرد شهدای هفدهم شهریور، در میدان شهدای تهران سخن می‌گفت، آشکارا بر ضد رجایی ـ نخست‌وزیر ـ مطالبی بیان کرد. این مخالفت‌های نامعقول و زودهنگام رئیس‌جمهور علیه نخست‌وزیر، دست مخالفان پنهان و آشکار ـ و بعضاً کینه‌توز ـ او را برای حمله و دشمنی با او بازگذاشت و درنهایت جو مجلس و جامعه را آشفته و دو قطبی کرد.

پس از انتخاب نخست‌وزیر، مسئله‌ی انتخاب وزیران کابینه بود که باز کشمکش‌های تازه‌ای را دامن زد. رجایی و جناح اکثریت مجلس و حزب جمهوری اسلامی، می‌خواستند به‌قول رجایی، وزرا«همه‌جانبه در خط امام» و خط خودشان باشند و در مقابل، رئیس‌جمهور، که در انتخاب نخست وزیر عقب‌نشینی کرده بود، می‌خواست وزرا همفکر و در خط او باشند و دست‌کم از مخالفان او نباشند.

پس از آن، تا پایان مجلس اول، مسایل مهمی پیش نیامد چرا که بین دولت و مجلس و ریاست‌جمهوری و قوه‌ی قضاییه و دیگر نهادهای سیاسی و نظامی و اجتماعی و فرهنگی، هماهنگی کامل وجود داشت. در واقع مهم‌ترین کار مجلس اول: یکی حل مسئله‌ی گروگان‌ها بود و دیگر حل «پدیده‌ی بنی‌صدر» و برکناری او از ریاست جمهوری.[1]

---

۱ ـ در تکاپوی آزادی، (جلد دوم)، حسن یوسفی اشکوری، نشر قلم.

نظر دکتر بنی‌صدر درباره‌ی آزادی‌های سیاسی

انقلاب اسلامی نیازمند گسترش آزادی‌هاست. اسلام یک نظام کامل است. نظامی است که توانایی حل مشکلات همه‌ی زمان‌ها را دارد. نظامی است که انسان را مسئول و بنابراین صاحب اختیار می‌شناسد. در میان مکتب‌های الهی و غیرالهی، اسلام تنها نظامی است که آدمی را اسیر جبرها نمی‌سازد. انسان حاکم بر جبرهاست و می‌تواند خود را از قید و بند آنها آزاد سازد. در مقایسه با مارکسیسم، اسلام نظامی است که بنا را بر توانمندی انسان آگاه و مسئول می‌گذارد و مارکسیسم شبه نظامی است که انسان را تابع جبرها می‌شناسد و تقدم را به‌جبرها می‌دهد. از این‌رو، انقلاب اسلامی طبیعتی به‌کلی متفاوت با طبیعت انقلاب مارکسیستی و غیر آن دارد. طبیعت انقلاب اسلامی، مقتضی توسعه‌ی روزافزون دایره‌ی آزادی‌هاست؛ و انسان چگونه می‌تواند مسئول و صاحب اراده‌ی دگرگون‌ساز باشد، وقتی آزاد نیست؟

و نظام اسلامی بر پایه‌ی توحید، بعثت در نظام توحید (نبوت) و امامت و عدالت و معاد استوار است. روش‌ها و رهنمودها و قانون‌ها و قرار و قاعده‌ها، همه

باید با این اصول منطبق باشند. اجتهاد صحیح، نخست شناخت این اصول است، آن‌طور که قرآن می‌شناساند و آنگاه شناسایی کردن موضوع است؛ و بالاخره دستیابی به‌حکم برطبق نظام و براساس شناسایی موضوع است. وقتی بدین‌سان در مسئله‌ی آزادی بنگریم، می‌بینیم اسلام نظامی است برای آزادکردن انسان از همه‌ی جبرها، آزادکردن انسان از فرهنگ زور و تخریب.

نظامی تا این حد استوار، خود به‌دفاع از خویش تواناست. نیاز به‌حمایت نه از راه چماق دارد و نه از راه سانسور. هر مسلمان آگاهی می‌داند که اگر سانسور درکار نیامده بود و در مرزهای کشورهای اسلامی دیواری از مکر و فریب و دروغ و توطئه نمی‌کشیدند، اگر اسلام را سانسور نمی‌کردند، اگر حقایق اسلام را وارونه جلوه نمی‌دادند، و... اسلام جهان را فراگرفته بود. بنابراین دینی که خود ۱۴ قرن است، قربانی سانسور است و مردمی که به‌دلیل همین سانسور از حقایق دین بی‌اطلاع مانده‌اند، چه سودی در تجدید سانسور دارند؟

آنهاکه توطئه می‌چینند و آنهاکه به‌زورگویی‌های خود می‌خواهند لباس حقانیت بپوشانند، با همه‌ی هشدارها، سخت در تلاشند تا سانسور و جو اختناق را تحمیل کنند و بدین‌طریق، مانع از شناخته شدن اسلام می‌شوند و در نتیجه، استقرار مجدد ضدانقلاب قطعی خواهد شد. دینی که ۱۴ قرن سانسورشده است و ادامه‌ی حیات خود را از مبارزه با سانسور دارد، دینی که اگر انواع سانسورها از میان برداشته شوند، کمال خود را به‌راحتی و آسودگی مدلل خواهد کرد، سانسور نمی‌کند، سانسور می‌شکند.

از این‌رو، انقلاب اسلامی پس از پیروزی، آزادی فعالیت سیاسی و مطبوعات را، تمام و کمال، برقرار کرد. امام، نخست در تهران و آنگاه در قم دعوت به‌بحث آزاد کرد. متخصصان جنگ روانی و آنهاکه می‌خواهند با نیش قلم زخم‌های چرکین در پیکر انقلاب به‌وجود آورند، برآن شدند تا از راه حمله‌ی همه‌جانبه، همه‌ی زبان‌ها و

قلم‌ها را بی‌اعتبار کنند و با به‌وجود آوردن بدترین رژیم سانسور، انحصار روزنامه و رادیو تلویزیون را به‌دست آورند. هشدارها به‌هر دو طرف مؤثر نشدند و بعضی از «نویسندگان» تن به‌تبدیل جوّ سانسور به جوّ آزاد بحث ندادند. نویسندگان معتقد به‌اسلام، نمی‌توانستند و نمی‌توانند، بنای کار خود را به‌روش تخریبی مخالفان و معاندان بگذارند، یک‌طرفه کوشیدند و می‌کوشند پاسدار آزادی‌ها باشند...

دوشنبه‌ی گذشته، چهار تن از اعضای شورای انقلاب به‌دیدار امام رفتند. با امام درباره‌ی آزادی مطبوعات و آزادی احزاب و نیز مشکل کردستان گفتگو کردند. امام گفتند که اینها آزادی نمی‌خواهند. بسیار کوشیدیم آزادی را بر اینها تحمیل کنیم. در همه‌جا، مخصوصاً در کردستان، توطئه‌ها روزافزون شدند. آن همه میدانی که انقلاب اسلامی به‌همه ارمغان کرده بود، صرف ویران کردن اساس این انقلاب شد...

راستی آن است که رهبر انقلاب نمی‌تواند آزادی‌ها را برای کسانی حفظ کند که تلاش و کوششی جز این ندارند که همین انقلاب را از بین ببرند. اگر راست است که اساس این آزادی‌ها را انقلاب گذاشته است، پس، از بین بردن انقلاب جز به‌معنای از میان بردن پایه و اساس آزادی‌ها نیست. با این همه معنویت بزرگ امام، تا این زمان، پاسدار آزادی‌ها، حتی برای دشمنان انقلاب، بوده است. توضیح آنکه نسل جوان کشور، که در دوران رژیم سابق تحت فشار طاقت‌شکن و سانسور همه‌جانبه قرارگرفته بود و کارمایه‌ی عظیم خویش را به‌کار انداخت و آن رژیم را از میان برداشت، اینک آماده است همان کارمایه را برای از میان برداشتن هر مانعی به‌کار اندازد. نه رهبران کوتاه‌بین گروه‌های مسلحی که می‌خواهند از راه زور خود را در کردستان و نقاط دیگر تحمیل کنند، و نه «روشنفکران» و «نویسندگانی» که گمان می‌کنند رهبری تنها یک روش دارد و آن تحمیل خویش است از هر راه که شد، و نه! ایادی رژیم سابق، چشم به‌واقعیت باز نمی‌کنند و از این کارمایه‌ی انقلابی عظیم غافل می‌مانند، اگر رهبری امام و معنویت بازدارنده‌ی امام نبود، این کارمایه به‌راه

دیگری می‌رفت و آن وقت خشونت‌ها حد و مرز نمی‌شناخت.

با این همه، امام در مقام پاسداری از آزادی‌ها و تدارک محیط مناسب، تحول انقلابی جامعه در مقام نگهبانی از آرمان‌های بزرگ انقلاب اسلامی بیانیه‌ی تاریخی خود را متضمن موارد اساسی زیر صادر کرد:

- منع چماق به‌دستان از خودکامگی در حمله به‌نشریات و سوزاندن آنها.
- لزوم حفظ محیط آزاد و خالی از توطئه برای فعالیت مطبوعات و احزاب.
- عفو عمومی در کردستان که تنها شامل گردانندگان اصلی تحمیل جنگ نمی‌شود. به‌شرط به‌زمین گذاشتن اسلحه، امری که مورد تقاضای برادران کُرد بود.
- تأکید بر برابری همه‌ی اقوام و منع شدید از تجاوز به‌مال و جان مردم کرد که باز مورد تقاضای برادران کُرد بود.

اینک از نو برای بسط و گسترش آزادی‌ها و ایجاد محیط برادری در کشور، فرصتی فراهم می‌شود. آزادی، امری نیست که خود به‌خود بسط و گسترش بیابد. نظام اجتماعی بازمانده از رژیم سابق، نظام تولید زور و اعمال زور است. تا این نظام از بنیاد تغییر کند، باید از نهال آزادی مراقبت کرد. بسیار خون‌ها ریخته شده‌اند تا این نهال روییده و سبز شده است. نباید با زیاده‌روی‌ها، یعنی با استفاده از آزادی برای تحمیل خود از راه زور و روش‌های تخریبی این نهال را خشکاند.

باتوجه به‌واقعیت‌های فوق، بر ما مسلمانان متعهد است که نگهبانی از آزادی‌ها را از زورپرستان و زورمداران نخواهیم. آنها سودی در وجود آزادی‌ها برای خود نمی‌بینند. آنها محیط خفقان را محیط زیست و رشد خود می‌دانند. حق هم همین است که محیط زندگی و رشد آنها، محیط خفقان است؛ چرا که در محیط آزاد، عقایدی که مبلغ اصالت زور هستند، بی‌اعتبار می‌شوند؛ اما محیط فشار و خفقان، خود محیطی است که بر اصالت زور بنا گشته و سراسر زور است. در این محیط،

کارمایه‌ها به‌زور تبدیل می‌شود. کافی است گروهی زور بیشتر را به‌دست بیاورد و به‌حکومت برسد؛ بنابراین پاسداری از آزادی‌ها وظیفه‌ی خود ما است. اسلام بدون این آزادی‌ها استقرار قطعی و واقعی به‌دست نمی‌آورد؛ همان‌طور که در جریان انقلاب علیه رژیم شاه، در تنهایی عمل کردیم، اینک نیز در تنهایی باید تا می‌توانیم، و با همه‌ی قوا، از آزادی‌ها دفاع کنیم. باور ما براین است که با منفی کردن موازنه، یعنی با سرباز زدن از وارد شدن به‌بازی دشمنان آزادی و تنها برای خدا و در راه خدا عمل کردن، ما موفق می‌شویم آزادی را به‌همه‌ی گروه‌های غیر مسلمان یا مسلمان زورپسند زورمدار تحمیل کنیم.

ما و دشمن، درکنار دو میدان، در حال کشاکشیم: دشمن می‌کوشد ما را به‌میدان خفقان و زورمداری بکشاند تا در آن پیام اسلام و مسلمانان انقلابی را تباه گرداند و ما می‌کوشیم دشمن را به‌میدان آزادی بکشانیم و دیو استبداد و زورمداری را از درون این انسان‌های از خودبیگانه بیرون کشیم و از پا درآوریم.

فرمان ما به‌همه‌ی آنها، که خود را سرباز اسلام راستین می‌دانند، این است که مأیوس نشوید! در همه‌جا به‌نگهبانی انقلاب و آزادی برخیزید! جز میدان آزادی، تن دادن به‌حضور در هر میدان دیگری به‌منزله‌ی مرگ اسلام و انقلاب اسلامی است. بپاخیزید و بایستید تا همه به‌این میدان درآیند، تا حق از باطل شناخته گردد![1]

۱ ـ *روزنامه‌ی انقلاب اسلامی*، پنجشنبه ۸ شهریورماه ۱۳۵۸.

نظر دکتر بنی‌صدر درباره‌ی سیاست و علم در دانشگاه

علم نظری از علم اجرایی نمی‌تواند بریده باشد. نه تنها علم اجرایی باید مجرای تحویل علم نظری به‌عمل، به‌عمل سازنده و تغییردهنده باشد، بلکه علم نظری باید از علم اجرایی مایه بگیرد و بدان انتقاد پذیرد. به‌عمل و تجربه در آوردن نظریه وقتی به‌رشد علم کمک می‌کند که به‌نوبه‌ی خود دستآوردهای تجربه به‌کار انتقاد و تصحیح نظریه بیاید. بنابراین سیاست در دانشگاه باید سیاست به‌معنای عالی کلمه باشد.

سیاست به‌معنای عالی کلمه آن است که دانشجویان و دانش‌آموزان نیز ـ هم به‌طور فعال ـ درکارهای اجرایی شرکت کنند؛ یعنی جهاد سازندگی همه‌ی وسعت و تمام بعدهای لازم خویش را به‌دست آورد؛ و هم از طریق بحث‌های آزاد، کار بی‌سابقه و انقلابی، یعنی انتقاد علمی مدیریت و رهبری کشور را انجام دهند. دانشگاه و مدرسه محل رشد استعدادها نمی‌گردند اگر دانشجو و طلبه از راه شرکت در انتقاد عمل و نظر، دانشگاه و مدرسه را به‌معنای واقعی، محل علم و رشد آن نگردانند. مشکل فرهنگ و پیشرفت، که حل آن در عهده‌ی دانشگاه‌ها و مدارس

دینی است، جز از راه همکاری و با کنار گذاشتن دعوای قلابی و تحمیلی تقدم و تأخر در حق رهبری حل نمی‌شود.

بدین‌قرار، در برنامه‌ی درسی باید تغییرات اساسی انجام پذیرد تا علم نظری با علم اجرایی هماهنگ شود و محیط دانشگاه، محیط بحث‌های سازنده و خلاق بگردد. اگر علم اجرایی، در برنامه‌های تحصیلی، جای بایسته‌ی خویش را به‌دست نیاورد، علم نظری تنها حافظه‌های جوانان را خسته می‌کند و با آن عالم و دانشمند نمی‌توان پرورید.

از این گذشته، وقتی سیاست در مفهوم بالا جای خود را در برنامه‌ی آموزشی پیدا نکرد، به‌صورت گروهی و فردی و پراکنده‌کاری و برخوردهای تخریبی و بدون رابطه‌ی منطقی، با فعالیت علمی و تحقیقاتی دانشگاه و مدرسه انجام خواهد گرفت. این‌گونه فعالیت سیاسی نه تنها رابطه‌ی منطقی با علم و تحقیق پیدا نمی‌کند بلکه بر علم و تحقیق مقدم می‌شود. فعالیت سیاسی دیمی و غیرمبتنی بر علم و تحقیق اصل می‌گردد و همه‌ی وقت و کارمایه‌ی فعالیت جوان را به‌خود اختصاص می‌دهد. اگر درگذشته، دانشگاه نه محیط علم و نه محیط سیاست بود، اگر دانشجو میان علم و سیاست، دوگانگی و بلکه تضاد می‌دید، به‌خاطر همین بریدگی و جدایی علم از عمل بود.

توضیح آنکه گروه‌های سیاسی فعال، نظریه‌ی راهنما را از «علوم» و «تحقیقاتی» که در دانشگاه تحصیل و تدریس کرده باشند، اخذ نمی‌کردند. هر گروه نظریه و عقیده‌ی راهنما را از خارج محیط دانشگاه، از طریق کتاب‌ها و یا احزاب و گروه‌های سیاسی، کسب می‌کردند.

بدین‌قرار، دانشگاه، دانشگاه نمی‌شود مگر آنکه به‌بیگانگی خویش از محیط خاتمه دهد. علم را از تحقیق در جامعه و طبیعت جامعه و محیط جهانی آن اخذ کند و در اختیار دانشجو قرار دهد. نه تنها این‌کار ضرورت پیشرفت شتابگیر علمی

است، بلکه بدون آن، آموزش همچنان، ایجاد یک دنیای ذهنی برای دانشجو خلاصه می‌شود و خلاء نظریه‌ی متکی به‌علم و تحقیق را نظریه‌ای پر می‌کند که از واقعیت و تجربه نیامده، بلکه به‌صورت یک دستگاه از خارج آمده و ابزار فعالیت سیاسی شده است.

و اگر دانشگاه و مدرسه بخواهند همین یک کار را بکنند که از محیط خودی و جهانی، علم فراچنگ آورند و در اختیار عموم بگذارند، کاری بزرگ کرده‌اند؛ اما چنان‌که باید دردی دوا نمی‌شود. دانشگاه باید با فراهم آوردن هرچه بیشتر فرصت عمل، به‌دانشجو امکان بدهد آموخته را از راه به‌کار بردن و انتقاد علمی بارورکند و به‌نوبه‌ی خود در اخذ علم و تجربه از محیط شرکت کند. اگر دانشگاه این وظیفه را درست از عهده برآمد و قبول کرد که همه‌ی دانشکده‌ها مثل دانشکده‌ی طب و فنی، برای پیشرفت محتاج کارهای عملی هستند، و اگر پذیرفت که گنجاندن بحث‌های آزاد، در همه‌ی رشته‌ها و در مسائل عمومی کشور، از وظایف او است، می‌تواند رسالت بزرگ خویش را در ایجاد وحدت و شرکت در رهبری انجام دهد؛ و با انجام این رسالت، به‌حل تضادهایی که دانشجو درگیر آنهاست، موفق می‌گردد.

بر کسی پوشیده نیست که دانشگاه و مدرسه، محیط مبادله‌ی آرای علمی و بنابراین محیط موافقت و مخالفت با این آراء است. ایجاد وحدت در این محیط، از راه تحمیل رأی و نظریه و عقیده ممکن نمی‌شود؛ از راه بیرون انداختن و حذف کردن گروه یا گروه‌های مخالف ممکن نمی‌شود؛ از راه ایجاد جوّ فشار و اختناق و ترور فکری ممکن نمی‌شود؛ اما از دو راه زیر دانشگاه می‌تواند زمینه‌ی وحدت را فراهم بیاورد:

۱. از راه راه دادن به‌نظریه‌ها و آراء به‌داخل خود و انتقاد علمی مستمر، تا جایی که قسمت‌هایی که از جنبه‌ی علمی قطعیت پیدا می‌کنند، وضوح پیدا کنند و جدا بشوند، این قسمت‌ها مورد قبول همه قرار توانند گرفت؛ و قسمت‌هایی که هنوز

قطعیت پیدا نکرده‌اند، همچنان تحت ارزیابی و انتقاد باقی بمانند تا که ابطال‌شدنی‌ها تشخیص و کنارگذاشته شوند. این‌کار باید با شرکت دانشجو و استاد و در محیط آزاد و بدون تعصب انجام بگیرد. در دانشگاه‌های نام‌آور جهان، این‌کار در حد ابتدایی انجام می‌گیرد. در مدارس علمیه‌ی قدیمی ما (درگذشته) این‌کار با وسعت تمام انجام می‌گرفت. از نابختیاری، این روش علمی درست، امروزه تقریباً متروک شده است. اینک که عصر انقلاب است، جا دارد که این سنت زنده گردد تا برخورد عقاید و آراء، به‌صورت زنده و سازنده، انجام گیرد و دیگر دانشگاه ما، مصرف‌کننده‌ی محصولات خارج خود نباشد.

۲. اما کار بالا، بدون توسل به‌بحث‌های آزاد سرانجام نمی‌گیرد. دانشگاه با ایجاد این بحث‌ها، به‌انتقاد علمی و بدون تعصب آراء شتاب می‌بخشد. اما همان‌طور که گفتیم، بحث آزاد بدون آنکه دانشجو و استاد فرصت تجربه‌ی نظریه را پیدا کنند، نتایج مطلوب کافی به‌دست نمی‌دهد.

اگر این دو کار با پیگیری انجام پذیرند، زمینه‌ی وحدت در فکر راهنما به‌طور علمی فراهم می‌گردد. باقی می‌ماند ایجاد وحدت در برنامه‌ی رشد کشور میان دانشگاه و رهبری کشور و جستجوی بهترین روش‌ها و کارآمدترین رهبری‌ها و عملی‌ترین و پرمایه‌ترین هدف‌ها.

در این موارد چون هم‌پای همه‌ی مردم و هم‌پای رهبری و هم‌پای همه‌ی اندیشمندان درمیان می‌آید، علاوه بر دو کار بالا، باید دیوار فاصل دانشگاه‌ها و مدارس با مردم و رهبری و اندیشمندان را برداشت، طوری که تصحیح مستمر رهبری و روش‌های تصحیح مستمر هدف‌ها، از طریق مشارکت همگانی، تأمین گردد. این امور، اموری هستند که به‌همه‌ی جامعه و بلکه به‌نسل‌های آینده راجعند و نمی‌توان بدون مشارکت مردم در آنها به‌وحدت رسید و آنها را به‌نحو پیگیر، تصحیح کرد.

بدین‌قرار، دانشجو، به‌معنی واقعی کلمه، فعال می‌شود و در فعالیت پیگیر خود، بیشتر از پیش، محیط اندیشه و عمل را شناسایی و با آن کار می‌کند. آن جدایی عقیم‌کننده‌ای که تا امروز وجود دارد و عامل اساسی عدم توانایی دانشگاه در تولید علم و تجربه است، از میان می‌رود. روشن‌تر این که، وقتی قرار باشد مثلاً زاغه‌نشینی مطالعه‌ی علمی بشود و راه‌حل مشکل از خود مشکل و با مشارکت مردم به‌دست بیاید، کجا محل برای اختلاف در امور فوق باقی می‌ماند؟[1]

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، شنبه ۲۴ شهریورماه ۱۳۵۸.

انقلاب فرهنگی و تحولات آن

از حوادث قابل ذکری که در بهار سال ۱۳۵۹، روی داد، «انقلاب فرهنگی» بود که منجر به‌بسته شدن دانشگاه‌ها شد.

دانشگاه، و بیش از همه دانشگاه تهران، از آغاز تأسیس خود یکی از کانون‌های مبارزه‌ی سیاسی بود. از عصر مشروطیت تا تأسیس دانشگاه تهران، بازاریان، روحانیان و روشنفکران در صف مقدم رهبری مبارزات سیاسی (ملی ـ اسلامی) بودند. پس از این‌ظهور پدیده‌ی دانشگاه، مهم‌ترین مرکز سیاست بود. حزب توده، بیشترین فعالیت خود را متوجه دانشگاه کرده بود، اما ملّیون و مسلمانان روشنفکر و نیمه‌روشنفکر نیز بیشترین تلاش اجتماعی ـ فکری و سیاسی خود را در دانشگاه‌ها انجام می‌دادند. نهضت مقاومت ملّی نیز ـ عمدتاً ـ با همت دانشگاهیان پدید آمد و ادامه‌ی فعالیت داد. در فضای سیاسی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳، دانشگاه‌های ایران، نقش برجسته‌ای در کوشش‌های آزادیخواهانه و ملّی و اسلامی داشتند. در دهه‌ی چهل و پنجاه ـ چنان‌که پیش از این دیدیم ـ تمامی جریان‌های فکری و سیاسی و انقلابی (مسلحانه و غیرمسلحانه)، محصول دانشگاه بودند و رهبران و

اعضا و طرفداران آن جنبش‌ها، عموماً، تحصیل‌کرده‌ی دانشگاه‌ها بودند. در دوران انقلاب (۱۳۵۷ ـ ۱۳۵۶) دانشگاه‌ها و به‌ویژه دانشگاه تهران، قلب تپنده‌ی انقلاب و مبارزه بودند. اینکه به‌مناسبت بسته شدن فرودگاه، به‌منظور جلوگیری از آمدن رهبر انقلاب، عده‌ای از روحانیون برجسته در مسجد دانشگاه تهران متحصن شدند، از منزلت سیاسی و انقلابی دانشگاه حکایت می‌کرد. اینکه رهبر انقلاب، پس از ورود به‌ایران، قرار بود در جلوی درب دانشگاه تهران، سخنانی بگوید و بعد به‌بهشت زهرا برود، نشانی دیگر از موقعیت ممتاز دانشگاه بود. اینکه مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب، نخستین سخنرانی و دیدار و گفتگو با مردم را در دانشگاه تهران، قرار داد، باز علامت روشن دیگری بر اهمیت و نقش دانشگاه در انقلاب بوده است. اینکه نخستین نماز جمعه، به‌امامت آیت‌الله طالقانی، در دانشگاه تهران برگزار شد و ادامه پیدا کرد، نیز بیانگر جایگاه و منزلت مهم دانشگاه است.

از آنجا که دانشگاه خانه‌ی دانشجویان و دانشگاهیان و روشنفکران و کانون مبارزه در طول چهار دهه بود؛ پس از انقلاب، تمامی گروه‌ها، با گرایش‌های ایدئولوژیک و سیاسی مختلف، دانشگاه‌ها را محل و مرکز فعالیت‌های فکری و اجتماعی و سیاسی خود قرار دادند. با اینکه دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، پس از انقلاب، خیلی زود بازگشایی شدند تا به‌فعالیت علمی و آموزشی خود ادامه دهند، اما واقعیت این است که فضای عمومی جوانان و دانشجویان ـ و حتی دانش‌آموزان ـ چندان آمادگی برای درس و تحصیل نداشت و عموماً تحت تأثیر جاذبه‌های سیاسی و انقلابی، علاقه‌مند جدال‌های سیاسی و مجذوب گروه‌های مختلف سیاسی آن روز بودند. از این‌رو، دانشگاه‌ها ـ و حتی مدارس ـ عملاً به‌صورت دفاتر حزبی و سیاسی درآمده، هر دسته و جمعیت فکری و سیاسی می‌کوشید از طریف نفوذ در جوانان، در جامعه و روند تحولات جاری کشور و انقلاب اثر بگذارد.

در این میان، جریان‌های چپ مارکسیستی و یا اسلامی، بیشترین نفوذ را در مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها داشتند و تلاش وافر می‌کردند تا این نهادها و امکانات را از دست ندهند. دلیل این امر نیز آن بود که آنان از گذشته ـ به‌طور سنتی ـ در مراکز اجتماعی و مذهبی جامعه نفوذ و رسوخی نداشتند. پس از انقلاب، مساجد و منابر و نهادهای برآمده از انقلاب نیز به‌آنها برای جذب و جلب جوانان دانشگاهی غیرخودی کاری نکردند، بلکه برعکس، حتی حداقل حضور آنان را برنتابیدند و آن شمار جوانان، خیلی زود حذف شدند. این بود که تنها مرکز فعالیت جریان‌های روشنفکری غیر خط امامی، دانشگاه‌ها شد. در دانشگاه‌ها جریان حزب جمهوری اسلامی، نقش و تأثیر چندانی نداشت و هرچه بود مغلوب جریان‌های رقیب بود؛ به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق، بیشترین موقعیت و فعالیت را در دانشگاه‌ها و مدارس داشت.

به‌مناسبت‌های مختلف گفته‌ایم که پس از پیروزی انقلاب ـ و حتی مدت‌ها پیش از پیروزی ـ جدال‌های سیاسی، و در واقع جنگ قدرت، برای تصاحب مواضع و کانون‌های انقلاب و حکومت، بین دو طیف کلی و عام اسلامگراهای حوزوی و خط امامی از یک سو و جریان‌های روشنفکری و دانشگاه‌ها ـ که البته در هر دو طیف راست و چپ وجود داشت ـ از سوی دیگر آغاز شد.

طیف حزب جمهوری تلاش داشت تا مواضع قدرت را کاملاً در اختیار بگیرد و جریان مقابل نیز همین هدف را دنبال می‌کرد. دانشگاه‌ها مراکز اصلی طیف روشنفکری و گروه‌های سیاسی بودند و مساجد و منابر و نهادهای انقلابی رسمی، محل فعالیت و قدرت‌نمایی طیف حزب جمهوری. طیف چپ روشنفکری و انقلابی، از موضع اپوزیسیون می‌کوشید با طرح شعارهای انقلابی‌تر و رادیکال‌تر به‌مصاف دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی ـ به‌ویژه حزب جمهوری اسلامی ـ برود و رقیب را خلع سلاح کند. از این‌رو، اعتصاب‌ها و شورش‌هایی در دانشگاه‌ها،

مدارس، ادارات، کارخانه‌ها و حتی روستاها به‌وسیله‌ی همان گروه‌ها پدید آمد و یا به‌آنها دامن زده شد. از جمله دانشگاه تهران، آوردگاه اصلی تقابل و مصاف دو طیف بود. در طول سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹، تنها کاری که در دانشگاه‌ها انجام نمی‌شد و یا جدی گرفته نمی‌شد، همان تحصیل و تعلیم و تحقیق بود.

در شورای انقلاب و دولت، بحث‌ها و تبادل نظرهای مفصّلی برای حل مسئله‌ی دانشگاه‌ها در جریان بود. تمامی مسئولان و دولت‌مردان آن زمان، رهبران حزب جمهوری اسلامی، بنی‌صدر، طیف نهضت‌آزادی و عناصر مستقل - در مجموع - از وضعیت دانشگاه‌ها راضی نبودند و ظاهراً همه معتقد به‌برخورد و حل مشکل و در واقع معتقد به‌بیرون راندن گروه‌ها از دانشگاه‌ها بودند، اما در چگونگی عمل، اختلاف‌نظرهایی وجود داشت.

دکتر بهشتی عقیده داشت:

«گروه‌های مخالف مسیر انقلاب، ممکن است از تجمع در دانشگاه‌ها و مدارس برای منظورهای خود بهره‌برداری کنند، طبعاً باید پیش‌بینی لازم را در این امر داشت.»

مهندس سحابی معتقد بود:

«جناح تندرو می‌خواهند درگیری ایجاد کنند، حتی خونریزی. ما باید پیش‌گیری کنیم.»

مهندس معین‌فر، اظهار کرد:

«به‌اطلاع بنده رسیده خیلی تحریک در دانشگاه‌ها هست؛ برخورد، مسلم خواهد بود. دانشگاه خود به‌خود تعطیل خواهد شد.»

مهندس میرحسین موسوی، گفت:

«یک راه‌حل دیگر، آمدن مردم به‌دانشگاه است. نماز جمعه نیروی خردکننده‌ای برای مارکسیست‌هاست. فعالیت ایدئولوژیک، انقلاب فرهنگی و

دانشگاه خالی از توده نباشد، درگیری حل می‌شود.»

هاشمی رفسنجانی، اظهارکرد:

«جلوی شلوغی دانشگاه‌ها را خوب می‌شود گرفت... عده‌ی زیادی بچه مسلمان اگر در تهران باشند، در مزاحمت برای انقلاب از آن دفاع کنند... از خشونت نمی‌ترسیم. امروز شروع شود بهتر از سه ماه دیگر است.»

بنی صدر، بابرخورد و حل ماجرا موافق بود، ولی با تعطیل شدن دانشگاه موافق نبود.(۱)

در چنین فضای سیاسی حادی، که بعضی از مراکز اشغال شده، دست به‌دست می‌گشت وگاه درگیری‌هایی نیز روی می‌داد، در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹، تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» دانشگاه‌ها بسته شد و به‌طورکلی مراکز آموزش عالی برای مدت نامعلومی تعطیل شدند.

پیش از بسته شدن دانشگاه‌ها، طبق سندی که منتشر شد، گروه‌هایی از دانشجویان خط امامی و وفاداران به‌حاکمیت جمهوری اسلامی، تصمیم گرفتند با یک هجوم وسیع «و انجام یک سلسله عملیات، دست به‌اشغال و سپس تعطیلی دانشگاه‌ها و مدارس عالی بزنند.»(۲) احتمالاً برای جلوگیری از بروز خشونت‌های بیشتر، «با تصویب شورای انقلاب و تأیید رهبر انقلاب، قرار شد دانشگاه از ۱۵ خردادماه ۱۳۵۹، تعطیل شود تا به‌وضع آنها رسیدگی شود. اما درگیری‌های آغاز

---

۱ ـ مطالب بالا از *«صورت مذاکرات شورای انقلاب»* در جلسات مورخ ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ شهریورماه ۱۳۵۸، نقل شده است. از آن جا که صورت مذاکرات شورای انقلاب، منتشر نشده ودر اختیار نبود، ازکتاب *«هاشمی و انقلاب»*، صص ۳۴۴و ۳۴۵ نقل شده است. البته باید توجه داشت ممکن است که نقل قول‌ها کامل نباشند. قطعاً اگر تمام صورت مذاکرات دیده شود، مطالب و دیدگاه‌ها کامل‌تر خواهد بود.

۲ ـ هاشمی و انقلاب، صص ۳۴۷ و ۳۴۸

شده، اجازه‌ی آرامش تا ۱۵ خرداد را نمی‌داد.»[1]

باری، نخستین گام عملی بسته شدن دانشگاه‌ها، به‌هم زدن جلسه‌ی سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی، در تالار اجتماعات دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تبریز بود که به‌وسیله‌ی گروه‌های مخالف (هواداران کمونیست‌ها و مجاهدین) در ۲۶ فروردین‌ماه ۱۳۵۹، صورت گرفت. در این جلسه زد و خورد شدیدی بین هواداران جمهوری اسلامی و مخالفان روی داد و هاشمی جلسه‌ی سخنرانی را ترک کرد. چند روز بعد، گروه‌ها و تشکّل‌های دانشجویان هوادار جمهوری اسلامی در تبریز، شبانه ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز را اشغال کردند. پس از آن، در روزهای بعد، دانشجویان و پاسداران و مأموران شهربانی،[2] در دیگر شهرها، به‌دانشگاه‌ها و مراکز عالی آموزشی حمله کرده، این مراکز را به‌اشغال خود درآورده، گروه‌ها و سازمان‌های مخالف مستقر در دانشگاه را از دفاترشان بیرون راندند.

این یورش به‌دانشگاه‌ها و اشغال آن، عکس‌العمل‌های متفاوتی را برانگیخت. گروه‌هایی موافقت کرده، به‌حمایت برخاستند و گروه‌هایی هم ـ البته به‌دلایل مختلف ـ آن‌را محکوم کردند.

به‌دنبال این حوادث، شورای مدیریت دانشگاه تهران[3] به‌عنوان اعتراض، دسته جمعی استعفا داد.[4] از آنجا که آقای هاشمی رفسنجانی مطالبی بر ضد شورای مدیریت گفته بودند، آقای دکتر ملکی ایشان و عضو دیگر شورای انقلاب، آقای خامنه‌ای، را به‌یک مناظره‌ی تلویزیونی دعوت کرد تا حقایق و مسایل پشت پرده

---

۱ ـ *هاشمی و انقلاب*، صص ۳۴۷ و ۳۴۸

۲ ـ *کیهان*، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹

۳ ـ اعضای این شورا عبارت بودند از: دکتر محمد ملکی، دکتر حسین صباغیان، دکتر ترابعلی براتعلی ودکتر کاظم ابهری

۴ ـ *کیهان*، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹

دانشگاه و انقلاب فرهنگی، مورد بحث و گفتگو قرار گیرد؛ که البته پذیرفته نشد.[1]

پس از آن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور، همراه هیئتی به‌دانشگاه آمد و در آنجا سخنرانی کرد. این حرکت تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» شهرت یافت. منظور از انقلاب فرهنگی آن بود که دانشگاه از گروه‌های سیاسی و تشکّل‌های مخالفان تهی شود تا مراکز آموزش عالی و امور مربوط به‌آن مانند: مواد درسی، چگونگی و روش تدریس و تحصیل، گزینش استاد و دانشجو و... طبق معیارهای اسلامی مورد اعتقاد مسئولان کشور تنظیم و به‌اجرا درآید. این بود که در تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۳، امام‌خمینی، طی حکمی «فرمان تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی» را صادر کرد.[2] اعضای این ستاد، که عبارت بودند از: آقایان محمدجواد باهنر، محمدمهدی ربانی‌املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل‌احمد، جلال‌الدین فارسی و علی شریعتمداری، مأموریت یافتند تا:

«ستادی تشکیل دهند و افراد صاحب‌نظر متعهد، از بین اساتید مسلمان و کارکنان متعهد و دانشجویان متعهد با ایمان و دیگر قشرهای تحصیل‌کرده‌ی متعهد و مؤمن به‌جمهوری اسلامی، دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برای برنامه‌ریزی ریشه‌های مختلف، خط مشی فرهنگی آینده‌ی دانشگاه‌ها، براساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته‌ی متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به‌انقلاب آموزشی کوشش نمایند.»[3]

پس از آن دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی به‌طور کلی تعطیل شد و حدود دو سال طول کشید. در سال ۱۳۶۲، دانشگاه‌ها، با حال و هوای کاملاً متفاوت و با برنامه‌ریزی‌های کاملاً جدید، بازگشایی شد. پس از فعالیت جدید دانشگاه‌ها، نه تنها

---

۱ ـ در این‌مورد بنگرید به‌کتاب *«دانشگاه تهران و جای پای امپریالیسم آمریکا»* از دکتر ملکی، ۱۳۵۹

۲ ـ کیهان، ۲۴ خرداد ۵۹

۳ ـ صحیفه‌ی نور، جلد ۱۲، ص ۱۷۷

حضور تشکل‌های سیاسی غیرخودی در دانشگاه‌ها ممنوع شد که حتی تحصیل برای هواداران آنها نیز مجاز شمرده نشد. آقای فارسی، عضو ستاد انقلاب فرهنگی، در این‌باره می‌نویسد:

«وقتی جلسه [نخستین جلسه] با حضور رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، وزیر فرهنگ و آموزش عالی و اعضای ستاد تشکیل شد، امام بر همان معیار سابق تأکید کرده با نهایت صلابت فرمودند که اعضا و هواداران تمام گروهک‌ها را نه به‌دانشگاه بپذیریم و نه بگذاریم ادامه‌ی تحصیل بدهند. حزب توده را هم نام بردند.»

آقای حاج‌احمد آقا گفتند:

«دانشجویان توده‌ای که چند ماه دیگر مانده تا دکتر بشوند، اجازه بدهید این چند ماه را تمام کرده بروند دنبال کارشان!»

امام با قاطعیت همیشگی فرمودند:

«همان مقدار که خوانده‌اند، نباید می‌خواندند!»

ایشان رو به‌بنده، که در کنار وزیر فرهنگ و آموزش عالی نشسته بودم، کرده، گفتند:

«امام، خیلی محکم‌اند!»

به‌شوخی به‌ایشان گفتم:

«ای کاش شما هم این‌طور بودید!»

البته بعدها «ستاد انقلاب فرهنگی» به «شورای عالی انقلاب فرهنگی»، تغییر نام یافت و اعضای آن بارها تغییر کرده، با ترکیب و برنامه‌های متنوع‌تر به‌حیات خود ادامه داد که هنوز هم فعّال است.(1)

---

۱ ـ *در تکاپوی آزادی*، جلد دوم، حسن یوسفی‌اشکوری، نشر قلم

توحید و رشد اقتصادی چه رابطه‌ای دارند؟

در اقتصاد سرمایه‌داری، رشد اقتصادی در افزایش ارقام تولید ملی خلاصه نمی‌شود، اما افزایش تولید ملی بیانگر رشد اقتصادی است. در حقیقت، یک اقتصاد وقتی رشد یافته است که به‌صورت یک مجموعه‌ی زنده و فعال درآمده باشد و این مجموعه مثل بدن، دارای نظام شده باشد. طوری که هر ماده‌ی خامی وارد این دستگاه می‌شود، تحلیل برود و هر جزء آن ماده در یکی از دستگاه‌ها به‌محصول تبدیل شود. وقتی اقتصادی مثل یک بدن شد و بخش‌ها و رشته‌های آن یکدیگر را تکمیل کردند و هر ماده را در دستگاه‌های مختلف به‌کالا تبدیل کردند، آن اقتصاد زنده و رشد یابنده است. معدل میزان افزایش تولید این مجموعه در یک‌سال، همان میزان رشد اقتصادی است. در این اقتصاد، اخلاق نقشی ندارد چرا که انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری و تولید، میزان سود است. بدین‌قرار هرچه مصرف دارد، تولید می‌شود، و در عمل، انسان وسیله‌ی «رشد اقتصادی» شده و به‌خدمت آن درآمده است. چراکه اگر ارقام تولید، افزایش لازم را پیدا نکنند، بحران بیکاری پیش می‌آید و به‌بحران سیاسی تبدیل می‌شود و ... بدین‌سان انسان اسیر جبر اقتصادی

شده است که انگیزه‌ی سود، حاکم بر آن و جهت‌یاب آن است. این اقتصاد، در مرحله‌ی تولید، با سرعت شگرفی منابع طبیعی را به‌پایان می‌برد و در مرحله‌ی مصرف، تن و روان آدمی را ویران می‌کند تا که تولید به‌هر قیمت به‌مصرف برسد.

اقتصادهای سوسیالیستی، آن‌سان که به‌عمل درآمده‌اند، همان جریان اقتصادهای سرمایه‌داری را پذیرفته‌اند و به‌عنوان مسابقه‌ی اقتصادی می‌کوشند میزان تولید را افزایش بدهند. در این اقتصادها البته دایره‌ی تولید به‌وسعت دایره‌ی تولید در اقتصادهای سرمایه‌داری نیست؛ اما چون می‌خواهند در مسابقه‌ی قدرت پیش افتند، ناگزیر، به‌طور روزافزون، به‌همان جریان کشانده می‌شوند. فرآورده‌ها روزبروز بیشتر با فرآورده‌های اقتصادی سرمایه‌داری هم‌نوع می‌شوند و در قلمرو تولید، سلاح بیشتر هم تولید می‌کنند. بدین‌سان در این اقتصادها نیز انسان وسیله و فرع، و «رشد اقتصادی»، هدف و اصل شده است. از این‌رو، این اقتصادها هم‌گرفتار عوارض اقتصاد سرمایه‌داری شده‌اند و باید هرچه مصرف می‌شود، تولید کنند و هرچه افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی لازم دارد، تولید کنند و در قید این نباشند که تولید وقتی مصرف می‌شود، تن و روان انسان را ویران می‌سازد یا نه؟ در این اقتصادها نیز ناگزیر مشکل کم و زیادی سرمایه و کم و زیادی کار پیش می‌آید و در صورتی که سرمایه‌گذاری برای افزایش تولید انجام نگیرد، بحران بیکاری پیش می‌آید. از این‌رو اقتصاد روسیه، که نقش مسلط را در این اقتصادها دارد، در مسیر سلطه‌جویی افتاده و امروزه به‌یک اقتصاد مسلط تبدیل شده است و در همه جای جهان، در جستجوی مواد اولیه و سرمایه است تا بلکه آنها را به‌روسیه ببرد و در آنجا به‌کار اندازد.

اقتصاد ایران در تابعیت مطلق از اقتصاد غرب، در همان مسیر رفته است اما چون تولید نداشته است، سود حداکثر را ضابطه شناخته و در پی فعالیت‌هایی که حداکثر سود را بدهند، زمینه‌های تولید را نیز از میان برده است. این اقتصاد اسلام،

اخلاق و ارزش‌های اسلامی را مانع خویش جسته و برای پیشرفت خود، خواسته است از سر راه برش دارد. اینک که انقلاب اسلامی پیروز شده است، آن اقتصاد و این اسلام مقابل شده‌اند و با هم زورآزمایی می‌کنند. اگر آن اقتصاد بخواهد رونق به‌دست بیاورد، این اسلام باید چشم‌ها را ببندد و نپرسد چه چیز تولید و مصرف می‌شود. پول‌های نفت ـ چون گذشته ـ در «بخش عمومی» طوری خرج شود که زمینه‌ی سود بردن «بخش خصوصی» را به‌حداکثر فراهم آورد؛ و افزایش واردات و مصرف آن توسط یک اقلیت کوچک به‌حدی برسد که بارکشتی‌ها در بندرها ماه‌ها منتظر تخلیه شدن بمانند و اسم این‌کار را رشد اقتصادی و رونق بگذارند. به‌شرحی که در مقاله دیروز آمد ـ و پیش از آن‌هم به‌دفعات شرح شده بود ـ این جریان به‌مرگ می‌انجامد چراکه منابع نفت تمام می‌شوند، تولید در داخل کشور به‌وجود نمی‌آید و احتیاج به‌پول خارجی ـ دست‌کم ـ دو برابر امروز می‌گردد و...

بدین‌قرار، مشکل اقتصادی امروز راه‌حل می‌جوید و این راه‌حل در اقتصادهای سرمایه‌داری و کمونیستی وجود ندارد. راه‌حل این مشکل جز از اقتصاد توحیدی به‌دست نمی‌آید. در حقیقت، باید تعریف جدیدی از رشد اقتصادی پیدا کنیم و در پی این تعریف، برداشت تازه‌ای از سرمایه‌گذاری اقتصادی به‌دست بیاوریم و تا دیر نشده و امواج انقلابی به‌کلی فروکش نکرده‌اند، راه‌حل خود را به‌اجرا بگذاریم.

بنابراین:

ـ **اقتصاد وقتی رشد می‌یابد که** عرصه‌ی کار و فعالیت را در حال و آینده بیشتر کند طوری که نسل آینده هم امکانات علمی و فنی و هم ابزار و هم منابع بیشتری در دسترس خود داشته باشد.

ـ **اقتصاد وقتی رشد می‌یابد که** اثرات تخریبی فعالیت اقتصادی بر طبیعت و انسان به‌حداقل برسد.

ـ **اقتصاد وقتی رشد می‌یابد که** پیش از همه، نیازهای واقعی همه انسان‌ها را

به‌غذا و پوشاک و مسکن فراهم آورد و پس از آن به‌تأمین خدمات لازم برای رشد عقلانی و معنوی بشر بپردازد.

ـ اقتصاد وقتی رشد می‌یابد که در آن انگیزه‌ی فعالیت دیگر میزان رشد نباشد بلکه میزان رشد انسان باشد، هدف، «انسان» بشود و نه میزان «سود».

ـ اقتصاد وقتی رشد می‌یابد که تغییر ترکیب کار را ممکن سازد. یعنی برای همه‌ی انسان‌ها این فرصت فراهم بشود که علاوه بر کار اجرایی، به‌کار ابتکار و ابداع و رهبری نیز بپردازند و بتوانند در مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی شرکت روزافزون داشته باشند.

ـ در جمع، اقتصاد وقتی رشد می‌یابد که با حذف تولیدهای مخرب، نیروهای محرکه را افزایش دهد و این نیروها در جهت افزایش امکان رشد شتابگیر انسان به‌کار افتند طوری که جهان یکپارچگی خود را به‌دست آورد و انسانیت از کینه‌های کور و دشمنی‌ها رها گردد و به‌ایجاد یک امت بر روی زمین، از صمیم دل، راضی شود.

در شرایط امروز اقتصاد ایران، هر راه‌حل دیگری کار این اقتصاد را به‌مرگ می‌کشاند و چاره‌ای جز این نیست که ما به‌طور قطع مفاهیم رشد موجود در اقتصادهای غربی و کمونیستی را کنار بگذاریم.

بدانیم که این مفاهیم در آن اقتصادها نیز اعتبار خود را از دست داده‌اند؛ و ما نمی‌توانیم این‌کار را بکنیم، مگر آنکه به‌جای اخلاق سودجویی، اخلاق اسلامی را راهنما و انگیزه‌ی فعالیت اقتصادی بگردانیم. این‌کار شدنی نیست مگر اینکه مشکل کمبودها را حل کنیم و این کارها نیز جز در قلمرو اقتصاد توحیدی راه‌حل پیدا نمی‌کنند. در سر مقاله‌ی فردا نوبت به‌این مسائل می‌رسد.(۱)

---

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، چهارشنبه ۲۸ شهریورماه ۱۳۵۸

نظریه‌ی بنی‌صدر درباره‌ی گرانی روزافزون

پیش از این درباره‌ی گرانی قیمت‌ها نوشتنی‌ها را نوشته‌ایم؛ اما هنوز جای سخن باقی است. قیمت‌ها دارند بالا می‌روند و به‌مرز خطر می‌رسند. اقتصاد ایران اگر خود تولیدکننده بود، افزایش قیمت‌ها از حدی که می‌گذشت، خطرناک می‌شد. اکنون که خود تولیدکننده نیست، ناگزیر یا باید با واردات، تورم را مهار کرد و یا قیمت‌ها همچنان بالا خواهند رفت و بحران اقتصادی، بزرگ‌تر و غیرقابل تحمل‌تر خواهد شد.

وقتی قیمت‌ها تا بدین حد بالا می‌روند، بدان معناست که بیماری شدت گرفته و مسئولان امور به‌موقع به‌علاج آن نپرداخته‌اند؛ مثل بسیاری کارهای دیگر که به‌موقع و از روی برنامه، مطالعه و تکلیفش معین نمی‌شود و مشکل‌ها بر مشکل‌ها می‌افزاید.

زمان عمل تنگ‌تر شده است. دولت می‌توانست با پیش‌بینی میزان و آهنگ تورم و تشخیص کالاهای مورد مصرف مستضعفان از غیر آن، تولید و واردات را تحت نظم و قاعده درآورد؛ اما این‌کار باتوجه به‌اقتصاد ورشکسته‌ای که از رژیم سابقه

به‌ارث برده بود، و دوران اعتصاب و بلاتکلیفی ماه‌های بعد از انقلاب ـ که تا حدود زیاد دولت خود مسبب آن بود ـ آسان نبود. و اینک در محدوده‌ی سیاست، برای دولت و ساخت اقتصاد ایران جز واردات راه علاج دیگری نمانده است؛ و اگر دولت تن به‌واردات با حجم بزرگ دهد، نتایج زیر به‌بار خواهد آمد:

۱. افزایش واردات در سطح قیمت‌ها تا حدودی مؤثر است. توضیح اینکه قیمت‌ها بالا می‌روند اما نه با شدت کنونی؛ بنابراین تورم از بین نمی‌رود و اثرات خود را برجا می‌گذارد.

۲. واردات از جمله به‌معنای آنند که خریدار عجله دارد. توضیح این سخن این است که چون تقاضای فوری زیاد است، سرمایه‌ها به‌طرف ایجاد واحدهای تولیدی واقعی نخواهد رفت. حتی در زمینه‌ی کشاورزی نیز واردات پُرسودتر و بی‌دردسرتر جلوه می‌کنند و هرکس ترجیح می‌دهد خود را با دهقان و کارگر درگیر نکند، وارد کند و نفع ببرد. به‌این ترتیب تمایل به‌سرمایه‌گذاری در تولید کم می‌شود. حتی در بخش دولتی نیز زمینه‌ی سرمایه‌گذاری کم می‌شود.

۳. جذب سرمایه‌ها به‌قلمرو واردات، و کم شدن مصرف پول در قلمرو فعالیت‌های تولیدی درازمدت، به‌معنای آن است که فعالیت اقتصادی سودآور باید کوتاه‌مدت باشد. این امر همان است که مردم بدان «بورس بازی» می‌گویند. خاصه‌ی اقتصادی دوران سابق همین بود که پول‌های نفت، همه، صرف انواع فعالیت‌های بورس بازی می‌شد.

۴. افزایش روزافزون واردات، ترکیب واردات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. توضیح اینکه باید کالاهای مصرفی را بیشتر و ابزار کار و کارخانه را کمتر کرد؛ و همین امر یک اثر دیگر هم دارد.

۵. وقتی تورم از یک‌حدی گذشت، ناگزیر سیاست حمایت از صنعت و کشاورزی داخلی را باید کنار گذاشت و همین امر نه تنها مانع رشد تولید داخلی

می‌شود بلکه کار صنعت و کشاورزی را زار می‌سازد.

۶. انبوه واردات، مانع از آن می‌شود که در کشور، از لحاظ توسعه‌ی شهری و عمران روستایی، سیاست واقع‌بینانه‌ای به‌اجراگذاشته شود. ناگزیر باید به‌توسعه‌ی سریع و بی‌رویه‌ی شهرهایی که نقش سرطان را در میهن اسلامی بازی می‌کنند، با همه‌ی اثرات مرگبار ادامه داد.

۷. برنامه‌های عمرانی دولت، قابلیت اجرایی خود را از دست می‌دهند و ـ چون گذشته ـ تنها قسمت‌هایی از برنامه اجرا می‌شود که توزیع واردات در کشور موکول به‌اجرای آنهاست.

۸. واردات، سلطه‌ی شرکت‌های چند ملیتی بر اقتصاد کشور و تحول آن را نیز تحمیل می‌کند. ایران سرزمینی می‌شود که چند ملیتی‌ها در آن پیشرفت می‌کنند. معنای این‌حرف آن است که منابع طبیعی کشور ما سیل‌آسا خواهد رفت تا با پول آن و به‌دست خودمان، اقتصاد کشور کاملاً در دست چند ملیتی‌ها قرار بگیرد.

۹. این امر، یعنی رفتن منابع طبیعی (به‌خصوص نفت) و آمدن کالا و خدمات، معنایی جز این ندارد که تا نفت و ثروت‌های طبیعی دیگر را داریم و صادر می‌کنیم، زنده‌ایم و بعد هم مرگ گو برس!

۱۰. کوتاه شدن عمر اقتصاد، خود سبب گرم‌تر شدن بازار «بورس‌بازی‌ها» می‌شود و همین امر ـ چون گذشته ـ فرصت‌طلبان را بر اقتصاد کشور مسلط می‌گرداند. تسلط بورس‌بازها بر اقتصاد کشور از جمله سبب می‌شود که:

۱۱. جریان سرمایه‌ها به‌خارج به‌صورت فرار پول و سرمایه ـ چون گذشته ـ بلکه شدیدتر ادامه پیدا کند؛ چرا که زمان به‌زمان به‌پایان عمر ذخایر نفتی نزدیک می‌شویم و البته آنها که از فعالیت خود سود به‌دست می‌آورند، محض تأمین آتیه، آن را از کشور خارج می‌کنند.

۱۲. همه‌ی امور بالا سبب می‌شود که پول‌های کشورهایی نظیر ایران متوجه

اقتصادهای صنعتی بشوند و این قدرت خرید عظیم، که کشورهای زیر سلطه متوجه بازارهای کشورهای صنعتی می‌کنند، از جمله تأثیراتی که می‌کند یکی افزایش قیمت‌ها و میزان تورم در این کشورهاست که به‌نوبه‌ی خود به کشورهایی نظیر کشور ما نیز منتقل می‌شود.

هنوز می‌توان اثرات اصلی و فرعی دیگر را نیز شمرد و نباید از اثرات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن غفلت کرد. باتوجه به‌همه‌ی این اثرات می‌بینیم که ما میان در و دیوار گیر کرده‌ایم:

الف ـ افزایش کنونی قیمت‌ها، در صورت ادامه، بحران سیاسی به‌دنبال می‌آورد که بسته به کم و کیف آن، تغییراتی سیاسی را تحمیل می‌کند. این تغییرات می‌توانند بسیار شدید و خطرناک باشند.

ب ـ علاج تورم از راه افزایش واردات، اثرات مرگباری را که برشمردیم، در پی دارد. راه‌حل کدامست؟[1]

آیا تورّم از بین‌رفتنی است؟

می‌گویند تورم با رشد اقتصادی همراه است؛ زیادش علامت بیماری است اما «معقولش» نشانه‌ی زیادت مصرف بر تولید و بنابراین بیانگر رشد تولید و امکان رشد بیشتر آن در آینده است؛ چراکه وقتی تورم وجود دارد، به‌معنای آن است که تولید سودآور است. اما تولید بیشتر به‌نوبه‌ی خود قوه‌ی خرید را بالاتر می‌برد و مسابقه میان میل به‌مصرف و میل به‌تولید تا اشغال کامل ادامه پیدا می‌کند و از آن ببعد دوران رفاه شروع می‌شود و...

اما حقیقت آن است که این نظریه، بر پایه‌ی پایان‌ناپذیر شمردن منابع طبیعی و

---

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، سه‌شنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۵۸.

در دسترس‌بودنشان استوار شده است؛ و نیز جستجوی قدرت که شکل اقتصادی‌اش سودجویی است، انگیزه‌ی طبیعی فرض می‌شود؛ و باز نیاز و میل به‌مصرف در شمارنیامدنی و اندازه‌نکردنی باور می‌شود. در این نظریه، نیازها تنها آنها نیستند که انسان در ضمن سازندگی خویش پیدا می‌کند، بلکه وقتی هم، مصرف فرآورده‌ای برای تن یا روان آدمی زیان‌بخش است، مصرف، نیاز به‌شمار می‌رود. همه‌ی عیب این نظریه همین سه پایه‌ی آنست. بنابراین تورم علامت است اما علامت بیماری اقتصاد. بدین‌بیان که خفت و شدت آن نشان می‌دهد که چه میزان از فعالیت اقتصادی جامعه، تخریبی، یعنی تبدیل استعداد انسانی و منابع طبیعی به‌قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. توضیح آنکه اگر تنها کالاها و خدماتی تولید شوند که مصرفشان به‌تن و روان آدمی زیان نمی‌رساند، و اگر توجه شود منابع طبیعت پایان پذیرند و در نتیجه سودجویی و سلطه‌طلبی انگیزه‌ی اصلی فعالیت اقتصادی را تشکیل ندهد، می‌توان تولید کالاها و خدمات مورد نیاز همه‌ی مردم را به‌مقدار کافی افزایش داد و در این‌صورت به‌جای تورم، کاهش قیمت‌ها علامت می‌شود، علامت آنکه تولید دارد به‌مصرف نزدیک می‌شود و احتمال دارد از آن بیشتر نیز بشود.

اینک باتوجه به‌توضیح مختصر بالا، راه‌حل مشکل تورم، که دارد به‌مرز خطرناک شدن نزدیک می‌شود، درکوتاه‌مدت و درازمدت این است:

درکوتاه مدت:

باید سیاست اقتصادی مصدق را به‌کار برد. یعنی عمده‌ی توجه را متوجه امور زیر کرد:

۱. اجازه نداد اقتصاد مسلط خارجی، صاحب اختیارکشور شود. بدین ترتیب که تولید کالاها و خدمات مورد مصرف توده‌ی مردم را تا می‌توان در داخل کشور

افزایش داد تا دایره‌ی تورم به‌حدود کالاها و خدمات مورد مصرف قشرهای مرفه جامعه محدود گردد. در این دایره نیز باید آن را مهار کرد. البته کار به‌آسانی آن در دوره‌ی مصدق نیست؛ چراکه امروز جمعیت کشور در شهرهای مصرف‌کننده متراکم شده‌اند؛ اما این‌کار هم که دولت اختیار را به‌تورم بدهد یعنی دنباله‌رو تورم بشود و قیمت هر کالایی بالا رفت زود دروازه‌های کشور را به‌روی آن باز کند، سیاست اقتصادی نیست و عواقب وحشتناک در پی می‌آورد.

این‌کار از راه اصلاحات جزیی و تشویق‌های مرسوم سرانجام نمی‌گیرد؛ محتاج تصمیمات انقلابی است؛ محتاج تصمیماتی است که از اساس و پایه، نظام اقتصادی کنونی را دگرگون سازد؛ و نیز محتاج اقدامات هم‌زمان زیر است:

۲. دولت در محل و اندازه‌ی هزینه‌های خود، تا می‌تواند تغییرات لازم را بدهد. توضیح آنکه اگر خرج‌های دولت از ضابطه‌ی راضی نگاه‌داشتن پیروی کند و در نتیجه متمرکز گردد، البته به‌شدت گرفتن تورم کمک خواهد کرد. هم باید پول‌ها را صرف تولید بیشتر کند و هم آن را در نقاطی خرج کند که موجب جلب جمعیت از شهرها به‌آن نقاط بگردد. در نتیجه...

۳. باید در توزیع درآمدها، به‌سود مردم کم درآمد تجدید نظر فوری شود. درآمدهای بسیار کم وقتی افزایش پیدا می‌کنند، البته سطح تقاضا را بالا می‌برند اما این تقاضا برای تولید داخلی است و اثر خود را بر افزایش این تولید می‌گذارد. چرا که اولاً: دایره‌ی نیازهای مردم کم درآمد بسیار محدود است و ثانیاً: بیشتر متوجه کالاها و خدمات دارای ضرورت‌های اولیه است.

۴. سیاست بانکی باید خود را با تدابیر بالا هماهنگ کند؛ یعنی اعتبارات بانکی به‌افزایش تولید برای تأمین نیازهای اولیه کمک رساند. بانک عاجلاً باید روش سابق را رها کند؛ یعنی پول را به‌جایی نبرد که مصرف آنجاست و قابلیت افزایش سریع هم دارد، بلکه باید به‌جاهایی ببرد که تولید آنجاست. همین تغییر حوزه‌ی عمل پول

بر کاهش قیمت‌ها اثر جدی خواهد گذارد.

۵. روحانیت و دانشگاهیان و همه‌ی کاربه‌دستان، باید با تشخیص‌طلبی از راه مصرف مبارزه کنند و نگذارند معنویتی که در جریان انقلاب تا بدان حد اعتلا پیدا کرده بود، از دست برود. چون جهاد سازنده برای اعتلای معنویت از جمله تدابیر بلند مدت نیز هست. ضمن تدابیر بلند مدت از نو به‌آن می‌پردازیم.

تدابیر بلندمدت:

در بلند مدت، تغییر کامل ساختار اقتصاد ایران باید هدف اقتصادی دولت به‌شمار آید. برنامه‌ی چنین تغییر همه‌جانبه و اساسی را در بیانیه‌ی جمهوری اسلامی آورده‌ایم. روش آن برنامه اینهاست:

۱. تکرار کنیم که تعریف شهر باید تغییر کند. شهر جایی نیست که بر محور تأسیسات دولتی به‌وجود آمده و کارش مصرف کردن باشد. شهر باید تولید کند. بنابراین آن بخش از جمعیت شهرها، که از ناحیه‌ی افزایش مصرف روزی می‌خورند، باید به‌مراکز تولید برود و تولید کند.

۲. تولید و مصرف باید با واقعیت‌های طبیعی و فرهنگی کشور اسلامی ما منطبق شود؛ یعنی اختیار نوع تولید و مصرف باید از دست غرب سلطه‌گر به‌درآید و در دست ملت ما قرار بگیرد. مبارزه با غرب‌زدگی در قلمرو اقتصاد بدان معنا است که اختیار تعیین کم و کیف احتیاج ما به‌دست غرب نماند و خود بدانیم به‌چه کارها و خدماتی نیاز داریم.

۳. اقتصاد کشور، به‌صورت یک مجموعه‌ی فعال و مستقل درآید؛ وضعیت فعلی، که هر رشته‌ی با رشته‌ی دیگر ارتباط نداشته باشد بلکه هر رشته با اقتصاد صنعتی غرب رابطه داشته باشد و دنباله‌ی آن درکشور ما به‌شمار برود، باید تغییر کند. برنامه‌گذاری یک اقتصاد در واقع همین است. سازمان برنامه باید دنباله‌ی

برنامه‌هایی راکه چند ملیتی‌ها برای پیشرفت خود درکشور ما و غارت روزافزون ما تنظیم می‌کردند، رها کند و در حدود طبیعت و فرهنگ کشور، طرح یک برنامه‌ی جامع را بریزد. برنامه‌ای که اجرایش سبب به‌وجود آمدن یک اقتصاد با نظام و مستقل باشد.

۴. ترکیب بودجه‌ی دولتی، هم از جهت مخارج و هم از جهت درآمدها، باید از اساس تغییر کند. توضیح این که:

ـ بودجه‌ی فعلی از فروش ثروت نفت کشور به‌دست می‌آید. وقتی کشوری از محل فروش ثروت خود خرج می‌کند، مثل خانواده‌ای عمل می‌کند که از مایه می‌خورد. البته وقتی مایه تمام شد، نوبت فقر و نابودی می‌شود؛ اما رژیم سابق به‌این قانع نبود که پول نفت را خرج کند بلکه آن را در جاهایی و به‌صورتی خرج می‌کرد که زمینه‌ی مصرف بیشتر واردات را فراهم می‌آورد. این است که بودجه، تابع میزان خرج چند شهر بزرگ و دستگاه‌های دولتی شده است. نباید هیچ روز از روزها را از دست داد. از هم‌اکنون باید برنامه‌ی رشدی تنظیم کرد و به‌اجرا گذاشت تا روزی برسد که بودجه‌ی دولت، دیگر پول فروش ثروت کشور نباشد، بلکه برداشت از تولید داخلی باشد. مثل حالا طوری خرج نشود که مصرف را بالا ببرد، بلکه جوری خرج بشود که تولید را بالا ببرد.(۱)

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، پنجشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۵۸.

نامه‌ی بنی‌صدر به‌امام
(چهارشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹)

به‌گفته‌ی بنی‌صدر: «برای بعد از ناهار مشغول نوشتن نامه‌ای به‌امام شدم. شرح دادم که دولت ما چگونه موانع روزافزونی پیدا می‌کند و مشکلات زیادتر است و همه‌ی مشکل‌تراشی‌ها را شرح دادم که ما در جوّ یک جنگ اقتصادی هستیم: در خارج با آمریکا و در داخل با نیروهایی که از هر دری می‌گریزند. ما نه تنها از نظر اقتصادی با ابرقدرت آمریکا در حال نبردیم ـ و باید تمام دستگاه‌ها و همه‌ی افراد و گروه‌ها کمک کنند تا ما پیروز شویم ـ بلکه با کمال تأسف، یا از راه بی‌اطلاعی یا آنها که معترضند از راه تحریک، مشکلات اقتصادی را افزایش سهم می‌دهند؛ جوّ ناامنی و خشونت را تشدید می‌کنند و تمایل به‌سرمایه‌گذاری و پس‌انداز را کاهش می‌دهند؛ طوری‌که امروز ما کمتر از یک سوم کالا و خدماتی که لازم است در اختیار می‌گیریم و در نتیجه تورّم را جز از طریق معنویت و ایجاد یک جوّ اطمینان نمی‌توانیم مهار کنیم. علاوه براین مشکل، ما در سطح بین‌المللی در محاصره‌ی نیروهای مخالف هستیم. دور تا دور ایران نیروهایی که ما را احاطه کرده‌اند،

نیروهای موافق نیستند، نیروهای مخالف هم هستند و در داخل، ما با ناهماهنگی‌های شدید ـ در همه‌ی سطوح ـ مواجهیم. دستگاه تبلیغاتی آهنگ مخالف دارد، نیروهای گروه‌های مسلح هنوز اینجا و آنجا استقرار حاکمیت دولت را دچار اختلال می‌کنند.

نظم نیروهایی که باید به‌وسیله‌ی آنها حاکمیت مستقر بشود، برقرار نشده و کوشش‌هایی که برای برقراری نظم و انضباط در نیروها می‌شود، به‌وسیله‌ی گروه‌های فشار عقیم می‌ماند. آن نیروهایی که باید حمایت کنند، حمایتی ابراز نمی‌دارند و بر مشکلات می‌افزایند. دستگاه‌هایی هم که از رژیم سابق به‌جامانده، آنها هم خود مشکلات عظیمی هستند و نه کمک و یار در این مبارزه‌ی داخلی و خارجی برای استقرار جمهوری اسلامی مستقل از سلطه‌ی ابرقدرت‌ها. می‌گفتم گمان من این بود که دست‌کم این نیروها به‌موقعیت خطیر کشور توجه می‌کنند و مناقشات موسمی را اصل نمی‌گیرند و در مبارزه بر ضدسلطه‌ی آمریکا دولت را یاری می‌رسانند. در زمینه‌هایی پیشنهادهایی برای اینکه دولت بتواند از محاصره‌ی این مشکلات و مواضع بیرون بیاید کردم.»[1]

۱ ـ روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ دفتر اول ـ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

سنجش افکار عمومی راجع به‌تقصیر و کوتاهی مسئولین
(چهارشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹)

«راستی، مردم تقصیر را برعهده‌ی چه مقامی می‌دانند؟ بسیار گویا بود از این جهت که دست‌کم برای ۸۰ درصد مردم معلوم است که رئیس‌جمهور آنها در محاصره‌ی موانع است. از ۲۰ درصد بقیه، ۹ درصد گفته‌اند «من حرف می‌زنم و عمل نمی‌کنم» و ۷ درصد گفته‌اند «کمی تقصیر دارم» و ۲ درصد هم گفته‌اند «کاری ندارم». برای این‌عده از مردم من باید توضیح بدهم که همین کارنامه برای این است که آنها ببینند، ما چه می‌کنیم و به‌طور روزمره در جریان کارها قرار بگیرند. اگر من نتوانم همه‌ی آنچه که می‌کنم به‌طور روزمره به‌اطلاع عموم برسانم، شاید بسیاری از مطالب باشد که گفتنی نباشد، اما اطمینان می‌دهم که آنچه می‌گویم حقیقت است.»[1]

۱ـ *روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ جلد اول، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی*

در جلسه‌ی هیئت وزیران و شورای انقلاب چه گذشت؟
(چهارشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹)

هیئت وزیران و اعضای شورای انقلاب آمده بودند و آقای اشراقی هم آمده بودند تا به‌مشکلات برسند.

در این‌جلسه بحث در موانع دست و پاگیر بود و قرار شد که رسیدگی بشود تا معلوم بشود در کجا گیر است تا آن گیرها از بین برود. من هنوز بر نظر خود باقی هستم و بیشتر به‌این نتیجه رسیدم که غالب اعتراض‌ها، اگر با این فکر یا مسئله برخورد بشود که هر دستگاهی در دستگاه خود موانع کار را رفع بکند، از بین خواهد رفت؛ اما اگر بخواهند دیگران موانع کار آنها را رفع بکنند، مشکل هرگز از بین نخواهد رفت و مفصل توضیح دادم که ما در این نبرد اقتصادی با دشمن در خارج و این مشکلات در داخل، بدون اینکه تغییر سازمان را اصل بپنداریم و جو تفکر و عمل را عوض بکنیم، نخواهیم توانست از محاصره‌ی مشکلات بیرون برویم. وزرایی که خدمت امام رسیده بودند از من گله داشتند که چرا گفتم مسئول کارهای وزیران نیستم، و مشکلاتی که این سخن برای آنها به‌وجود آورده بود. البته برای آنها

هم آشکار بود که مسئولیت با شورای انقلاب است و لازمه‌ی یک هیئت وزیران، هماهنگی است و اگر کوشش شده بود برای ایجاد هماهنگی و تغییر سازمان و رابطه‌ها دستگاه خیلی سریع‌تر و زودتر از آنها راه افتاده بود؛ همه‌ی اینها ـ همان‌طور که قبلاً گفتم ـ بسیاری از وزیران با دل و جان کوشیده‌اند و البته باید تا وقتی وزیر هستند، در سازمان‌های اداری، دیگران در کار آنها دخالت نکنند و هیچ گروهی، به‌هیچ‌عنوان، حق ندارد آمریت و حاکمیت آنها را، در دستگاهی که رهبری می‌کنند، تضعیف کند. از لحاظ من این‌کار می‌تواند توطئه‌ی بزرگی باشد برای به‌زانو درآوردن ما در این جنگ تعیین‌کننده و در این موقعیت حساس، با این‌حال، من تأکید می‌کنم که وضعیت وزیران باید از انجام و هماهنگی درونی و هماهنگی با رئیس‌جمهوری برخوردار باشد تا حمایت معنوی و کوشش برای رهبری آنها، به‌سوی هدف‌های مشخص، بتواند ما را از کلاف سردرگم مشکلات بیرون بکشد. این روزها مداخله در کارهای دولت زیاد شده؛ در همه‌جا، هر مقامی، بیجا و باجا، در امور این ادارات دخالت می‌کند. کسانی که فرصت را مناسب می‌بینند، پا را ازگلیم خودشان بیرون گذاشته و پشت سر هم اعلامیه‌ها صادر می‌کنند و به‌سازمان‌ها امر و نهی می‌کنند که چنین بکنند. آنها تماماً نتیجه‌ای جز تشدید اختلال نظر وکم اثرکردن دستگاه اداری وکشاندن کشور به‌فلج ندارند. دو قانون هم برای سازمان‌های اداری درست شده بود، آنها هم باقی ماند برای اینکه شنبه طرح شود.[1]

جلسه با رئیس کل بانک مرکزی درباره‌ی بهره‌ی بانکی
(چهارشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۵۹)

«ساعت ۱۲ شب نوبت به‌رئیس کل بانک مرکزی رسید و او شرح می‌داد که چگونه اظهارنظرهای اقتصادی موجب شده است که کار مبارزه با نبرد اقتصادی دچار مشکلات بشود. از او خواستم ـ دیروز هم با قم صحبت کردم ـ تا در نماز جمعه‌ی قم حاضر بشود و درباره‌ی مسئله‌ی بهره توضیح بدهد.

چهارده قرن است بهره و ربا حرام است و در این چهارده قرن این حرمت به‌عمل درنیامده است. امروز ما وارث یک دستگاه بانکی و پولی هستیم که بر پایه‌ی رباخواری شکل گرفته و واقعیت پیدا کرده؛ ما ربا را برداشتیم و سال گذشته متجاوز از ۳۰ میلیارد تومان ضرر دستگاه بانکی شد و از نظر لغو بهره، با وجود اینکه ما به‌پس‌اندازکنندگان سود می‌دهیم و از وام‌گیرندگان سود می‌گیریم و همین امر بوده که از نظر آیت‌الله منتظری بهره تلقی شده، اما ایشان باید توجه بفرمایند که ما نمی‌توانیم چند هزارسال ساماندهی اعتبارات را، قرض دادن را برای بهره گرفتن در ظرف ۲ یا ۳ ماه، در تمام اقتصاد ایران از بین ببریم. ما مشغولیم به‌تعمیر ساختمان و

ترکیب بانک‌ها برای اینکه این بانک‌ها تبدیل شوند به‌دستگاه‌های سرمایه‌گذاری تا هم بهره از بین برود و هم اینکه پول‌ها و درآمدهای کوچک مردم از طریق دستگاه بانکی تبدیل به‌سرمایه‌های بزرگ بشود برای پیشرفت اقتصاد کشور؛ و ما دچار عواقب هیچ‌کدام از دو نظام سرمایه‌داری و روسی نشویم. این‌کار در شرایط معاصر اقتصادی و فقدان امنیت داخلی، البته با سرعت مطلوب پیش نخواهد رفت.

در حال حاضر، بخش مهمی از وام‌های دستگاه بانکی به‌صنعت می‌رود و با ملی شدن بازرگانی خارجی، وام‌های بازرگانی نیز به‌دولت داده می‌شود و این تغییر بنیادی، خود به خود، مسئله‌ی بهره را از هرگونه شبهه‌ای می‌زداید، یعنی از بین می‌رود بدون شبهه. چراکه بانک‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند و از سودی که به‌دست می‌آورند به‌پس‌اندازکنندگان می‌دهند. پس ما در این زمینه هم مشغول کار بودیم. اینکه صنایع ما به‌کار افتاده، صنایعی که خوابیده بودند، هم اینکه کارگاه‌های ساختمانی مهمی را که خوابیده بودند، بانک‌ها برعهده گرفته به‌کار انداختند.

مقایسه کنیم با ساختمان‌هایی که هنوز معطل مانده‌اند، ببینیم که زحمت و تلاش دستگاه‌های بانکی ما برای تجدید حیات اقتصادی ایران و درهم شکستن محاصره‌ی اقتصادی، تلاش فوق‌العاده عظیم بوده؛ دیروز هم در جلسه‌ی وزیران گفتم تصور کنیم که با آمریکا در حال نبرد اقتصادی ـ سیاسی باشیم و تصور کنیم که همان رویه‌ی اداری بانک‌های پیش از مسئولان جدید ادامه می‌یافت. در این صورت، الآن ما شاید نبودیم تا بحث در این بکنیم که مقصر کیست. پس وقتی در این مشکلات زیاد، این کوشش عظیم به‌عمل آمده‌است، این همان چیزی است که می‌توان گفت: «معجزه‌ی اقتصادی.» امیدوارم این توضیحات موجب بشود که مسئولان و آنهاکه به‌سرنوشت جمهوری اسلامی علاقه‌مندند، به‌جای تشدید این جو برخورد، بی‌اعتمادی، سوءظن و عیب‌جویی، کوشش کنند جو معنوی امن و امان و سازنده به‌وجود آید و تولید افزایش پیدا کنند تا ما بتوانیم از چنبره‌ی

مشکلات خود را بیرون بکشیم و کشور را در جهت صحیح پیش ببریم.»[1]

۱ ـ روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ جلد اول ـ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

بنی‌صدر از مهار قیمت‌ها می‌گوید
(پنجشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۵۹)

«شب پیش، من در سمینار کارگران بازار شرکت کردم و برای آنها شرح دادم که مسئله‌ی قیمت‌ها را یک‌وقتی هست که می‌خواهم به‌طور ریشه‌ای و اساسی حل کنم.

برنامه‌هایی را که انجام داده‌ایم درمیان گذاشتم که ما چگونه می‌خواهیم به‌بازرگانی خارجی و بازرگانی داخلی سازمان بدهیم تا تفاوت قیمت‌هایی، که از خریدار اولی تا مصرف‌کننده هست، از بین برود و ما بتوانیم تعدیل قیمت‌ها را عمل کنیم. برایشان توضیح دادم که امروز در کشور ما بازار مبارزه با شعار بر ضد پولدار و «خان» داغ است، اما اگر فرض کنیم که همه‌ی اینها ثروت‌هایشان را روی هم بگذارند و ما آنها را بگیریم، البته آنهایی که مانده‌اند، شاید به‌صد میلیون دلار نرسد. وقتی توجه کنیم ما ۱۶ میلیارد دلار در بانک‌های خارجی داریم و به‌لحاظ روابط ناسالم و عدم درک درست موقعیت کشور و امکانات جهانی و تضادهای موجود در جهان، نمی‌توانیم از این سرمایه استفاده کنیم، متوجه می‌شویم که بعضی شعارها *طرح می‌شوند برای اینکه مسائل اساسی واقعی طرح نشوند. این‌طور که بر من*

روشن شد مردمی که در آنجا بودند کاملاً فهمیدند و موافق بودند که مسئله و مشکل را باید ریشه‌ای حل کرد.»[1]

متأسف از اعدام‌ها
(پنجشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۵۹)

«نزدیک ساعت ۱۲ شب به‌منزل بازگشتم و حدود ساعت ۱ بعد از نیمه شب، آیت‌الله ربانی‌شیرازی تلفن کرد که حال پدرم، از اینکه ۱۴ نفر در فاصله‌ی کوتاهی محکوم به‌اعدام شده‌اند، به‌هم خورده است و عده‌ای هم الآن در معرض اعدام هستند. گفتم: از قدوسی توضیح بخواهید؛ و در جواب شنیده شد که سه ربع پیش حکم اجرا شده است.»[2]

۱ ـ روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ جلد اول ـ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۲ـ روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ جلد اول ـ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

ملاقات بنی‌صدر با یک فرانسوی
(یکشنبه ۱۵ تیرماه ۱۳۵۹)

«دیروز، از جمله‌ی ملاقات‌ها، ملاقات یک فرانسوی با من بود و اطلاع داد یک مطلبی که رئیس‌جمهور فرانسه به‌سفیر فرانسه در تهران گفته است، سفیر فرانسه در تهران در مخالفت با ما و پیوستن به‌محاصره‌ی اقتصادی ایران و اثرات زیانبار این‌کار و بی‌فایدگی این‌کار گزارشی به‌او داده، رئیس‌جمهوری فرانسه به‌او پاسخ داده است که می‌دانم، اما آمریکا فشار طاقت‌فرسایی به‌ما وارد می‌کند و کارتر به‌صراحت به‌ما گفت که آمریکا به‌هیچ قیمت از دو کشور صرفنظر نخواهد کرد به‌کلی: ایران و دیگری آلمان. خبر دوم را از قول سایروس ونس، وزیر خارجه‌ی سابق آمریکا، می‌داد. او گفته است که اختلاف با کارتر و مشاور امنیتی و مطبوعاتی او بر سر شیوه‌ی عمل در ایران است و این سه نفر براین باورند که با تشدید اختلاف‌هایی، مثل اختلاف با دولت مرکزی کردها با دولت مرکزی، برانگیختن توطئه‌هایی در قسمت‌های مختلف کشور و کشاندن دولت به‌درگیری‌ها در همه جا و ایجاد توسعه‌ی اختلاف در میان گروه‌های مختلف، می‌توان دولت ایران را به‌حد کافی

ضعیف کرد و با ناتوانی‌های اقتصادی او را از پای درآورد.

این دو خبر را که داد، خبر سومی را هم اضافه کرد که دو وجه دارد: یک وجهش در روزنامه‌ی لوموند فرانسوی بود که نیروهای نظامی در خاک عراق آماده‌ی عملیات در ایران می‌شوند؛ و بختیار تصدیق کرده است که چنین نیروهایی وجود دارد.»[1]

۱ ـ روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ جلد اول ـ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

سیاست خارجی در سه جهت
(یکشنبه ۱۵ تیرماه ۱۳۵۹)

«در همین وقت، یک هموطن خودمان، که برادرزاده‌ی امام است، نزد من آمد و اطلاعاتی را که از سفر خود به‌خارج آورده بود، داد و بعد به‌بحث درباره‌ی اینکه چگونه ما باید در سه جهت سیاست خارجی عمل بکنیم.

ترتیب یک محاکمه‌ی بین‌المللی برای محاکمه‌ی سیاست آمریکا در ایران بدهیم. ترتیبی که به‌سه هدف عمده‌تری می‌رسیم:

۱. تغییر ساخت ذهنی مردم آمریکا، به‌طوری که نظام موجود خودش را دیگر نتواند تحمل کند و پی برد که این نظام سراسر فساد و تخریب وکوشش برای قربانی کردن خود مردم آمریکاست در جهت رشد سرمایه و قدرت سیاسی.

۲. تغییر ساخت ذهنی مردم اروپاست، که پیروی رژیم‌های خودشان را از سیاست آمریکا نتوانند دیگر برای خودشان توجیه کنند و بپذیرند.

۳. توجه مردم کشورهای مستضعف دنیا ـ خصوصاً کشورهای اسلامی ـ به‌تخریب فرهنگ غرب در این جامعه‌ها و توجه به‌این مسئله که اثرات ویران سازی

فرهنگی بیشتر از اثرات ویران سازی اقتصادی بوده و مدت‌های طولانی لازم است این اثرات رفع شود.»[1]

---

۱ ـ روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ جلد اول ـ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی

نظر دکتر بنی‌صدر درباره‌ی بیکاری

«دردها و نابسامانی‌ها و محرومیت‌ها و... که در دوران رژیم سابق نمی‌توانستند عرض وجود کنند، اینک بروز و ظهور می‌کنند. هر روز عنوان‌های روزنامه‌ها، برخوردها و زد و خوردها و تظاهرات و... است. یکی از دردهای بزرگ اجتماع ما درد بیکاری است.

جمعیت ایران جوان شده است و هر سال نزدیک به‌یک میلیون تن به‌سن کار می‌رسند. توانایی جذب دستگاه‌های آموزشی ما کم است و نمی‌توانند تمامی کسانی را، که می‌توانند به‌تحصیلات عالی بپردازند، جذب کنند. حتی نمی‌توانند همه‌ی کسانی راکه به‌سن تحصیل می‌رسند، در مدارس ابتدایی بپذیرند.

آنها هم که موفق می‌شوند و تحصیل می‌کنند، کار پیدا نمی‌کنند. در رژیم سابق **اولاً**: کار برای کسانی که نه سواد داشتند و نه مهارت، بیشتر بود تاکسانی که تحصیل می‌کردند. امروز چون کارهایی که به‌درد کشور نمی‌خورند، بلکه سراپا زیان برای موجودیت هستند، کمتر و یا تعطیل شده‌اند؛ البته بر میزان بیکاری افزوده شده است که از یک‌نظر بهتر شده است. کسی که تا دیروز کار تخریبی می‌کرد، امروز

نمی‌کند، اما دیروز بابت کار تخریبی خود مزد می‌گرفت و گذران می‌کرد، امروز کار ندارد و مزد هم نمی‌گیرد، و زندگی هم دروغ نیست و خرج دارد.

اگر بخواهیم به‌عنوان ضرورت و فوریت حل مشکل بیکاری، همان کارهایی را از سر بگیریم که رژیم سابق به‌وجود آورده بود، رژیم همان رژیم می‌شود و ادامه‌ی همان‌کارها به‌نابودی اقتصاد ایران خواهد انجامید. بدین‌قرار موضوع بحثی که در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۹۵، تحت عنوان «القای ایدئولوژی و رهبری» گشودیم، موضوع روزمره‌ی انقلاب ما است. دو راه بیشتر نیست: ادامه دادن به گذشته و ادامه ندادن به گذشته. اما ادامه ندادن به گذشته ـ در کوتاه‌مدت ـ مشکل‌تر است، بسیار بسیار هم مشکل‌تر است؛ به‌لحاظ آنکه نه تنها نباید طرح‌های تخریبی‌زایی گرفت، بلکه بسیاری از طرح‌های در دست اجرا نیز می‌بایست رها شود. نه تنها باید این‌گونه طرح‌ها را رها کرد، بلکه سازمان‌های اداری و غیر آن‌را، که بیش از حد گسترش پیدا کرده‌اند، باید کوچک و کوچک‌تر کرد؛ نه تنها این‌گونه سازمان‌ها را باید کوچک‌تر کرد بلکه بسیاری از «صنایع» را، که مصرف تولیداتشان مخرب تن و محیط زیست است، باید تعطیل کرد؛ نه تنها این‌گونه صنایع را باید تعطیل کرد، بلکه صنایعی را نیز که مصرف تولیداتشان مفید و ضرور است اما در مرحله‌ی مونتاژ مانده‌اند و به‌جای یکی، ۲۰ کارگاه از آنها به‌پا کرده‌اند، باید تعطیل کرد؛ یا به‌سخن بهتر، تبدیل به‌صنعت واقعی کرد و...

خواننده حق دارد بگوید پس با این‌حساب باید نزدیک به‌تمام فعالیت‌ها را تعطیل کرد، همه‌ی ملت را باید بیکار کرد؛ و طبیعی است اگر این پرسش برای او طرح شود که ایران بیکار چگونه می‌تواند رژیم انقلابی را در آرامش تحمل کند؟ امروز، که عده‌ی بیکاران کم است، یک‌روز در بندر انزلی برخورد خونین روی می‌دهد و در رشت تظاهرات برپا می‌شود و روز پیشترش در تهران و لابد روزهای بعدترش در هرجاکه شد. حال اگر بخواهیم جهت عمل، اقتصاد ایران را تغییر دهیم

و همه را بیکار کنیم، بر جمع تظاهرکنندگان افزوده می‌شود و اداره‌ی امور کشور غیرممکن می‌گردد. و اگر بگوییم، کار نکنند و پول بگیرند، بهتر است تا که کار تخریبی بکنند و پول بگیرند؛ از جهتی صحیح است اما از جهت دیگر مشکلی بر مشکلات خواهد افزود. توضیح اینکه حالا این «خدمات و کالاها» تولید می‌شوند، به‌فروش می‌رسند و بخشی از قدرت خرید مردم را جذب می‌کنند. اگر این کالاها و خدمات عرضه نشوند، قدرت خرید متوجه کالاها و خدمات دیگر می‌شود و یا از کشور بیرون می‌رود تا در خارجه صرف خریدهای دلخواه شود. بنابراین سه مصیبت به‌بار می‌آید: یکی فرار سرمایه‌ها و دیگری افزایش قیمت‌ها و گسترده‌تر شدن میدان توطئه و تحریک ضدانقلاب.

و اگر بگوییم، کارهای مخرب همه را تعطیل می‌کنیم، به‌همه مزد و حقوق می‌دهیم تا به‌تدریج که فعالیت‌های تولیدی درخور این‌عنوان به‌وجود آمدند، بیکاران با کار شوند، البته جذب بیکار به‌کار آسان‌تر است تا جذب کسی که به‌کار تخریبی معتاد شده است. اما **اولاً**: تعطیل کردن کار و افزودن بر بیکاران کاری است که فوراً می‌توان انجام داد؛ حال آنکه ایجاد کار، آن‌هم در کشور توطئه‌ها و با جو جهانی دشمن، آن هم کاری که ایران را از سلطه‌ی اقتصادی غرب رها کند، کاری مشکل است و انجامش به‌زمانی دراز نیاز دارد. در فاصله، عرصه‌ی توطئه و تحریک فراخ‌تر می‌شود و...

تازه در رشته‌هایی هم که فعالیت تولیدی به‌قاعده و مفید است، تناسبی میان تولید و نیروی کار وجود ندارد؛ یعنی اگر فن امروز به‌کار گرفته شود، گروه گروه بر شمار بیکاران افزوده خواهد شد. بیکاری پنهان، که از بیماری‌های مزمن اقتصاد ما بوده است، نیز راه‌حل می‌طلبد.»

پیش‌بینی حمله‌ی عراق به‌ایران
(دوشنبه ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹)

«صبح، ابتدا آقایان محلاتی و حسین خمینی، که از کرمانشاه آمده بودند، به‌همراه آقای میرسلیم، معاون وزارت کشور، آمدند درباره‌ی کردستان و کرمانشاه گزارش دادند و معلوم شد که نیروهای دشمن، در خاک عراق، تدارکاتی دیده‌اند و خبری که قبلاً به‌ما داده شده بود صحت دارد.»[1]

۱ ـ *روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟ جلد اول ـ سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی*

زمینه‌سازی کودتا
(شنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۵۹)

«در کمیسیون امنیت ملی مسئله‌ی کودتا مطرح شد و من باید بگویم که وقتی به‌نوشته‌های بعضی روزنامه‌ها و بعضی مطالب رادیو تلویزیون توجه کردم، متوجه خطر شدم؛ چون طرح اصلی کودتا به‌دنبال خواهد آمد و هیچ کودتایی بدون زمینه‌سازی ممکن نیست. در این جلسه، فرمانده‌ی نیروی هوایی گفت که طرح را خود ارتش کشف کرده است و این‌جوری وانمود می‌شود که گویی ما اصلاً در جریان امر نبوده‌ایم. من برداشت خودم را از زمینه‌سازی برای کودتای وسیع می‌گویم و بهتر است تحت این عنوان بگویم اگر من تا این زمان در کشف این توطئه‌ها موفق بوده‌ام و از سوی مردم انتخاب شده‌ام تا حافظ سرنوشت جمهوری باشم، ناچار باید طرح و برداشت خودم را از آنچه ممکن است دشمن برای ما پیش بیاورد، بگویم تا هیچ نقطه‌ی ابهامی نماند. بنابراین، تحت عنوان «طرح ضدانقلاب» من برداشتم را برای مردم به‌شرح زیر می‌گویم.

اول: زمینه‌سازی

«برای اینکه زمینه‌ی کودتای موفقی آماده بشود، لازم است عامل، خنثی بشود. یک عامل، عامل اقتصادی است و عامل دوم عامل نظامی است.»[1]

عامل اقتصادی

برای اینکه عامل اقتصادی ازکار بیفتد، چند کار لازم است انجام شود:

اول: مشکل کردن خرید از بازار جهانی

دوم: متزلزل و بی‌اعتبارکردن نظام بانکی و خصوصاً پول ایران

سوم: ایجاد اغتشاش و آشفتگی در محیط کار درکارخانه‌ها و دستگاه‌های اداری

ـ در جنبش فلسطین جناح مسلمان اما محافظه‌کار را در برابر جناح تندرو انقلابی تقویت جدّی می‌کند.

ـ انقلاب ایران موجب تغییر رابطه‌ی سیاسی با دو رژیم الجزایر و لیبی، که ضد آمریکا و سلطه‌ی او هستند، نشده است و بلکه موضع ضدآمریکایی آنها را تضعیف می‌کند.

ـ موجب تضعیف کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس می‌شود و آنها دیگر قادر به‌کمک پشت جبهه، علیه اسراییل نخواهند شد.

ـ موجب جنب و جوش در جمهوری‌های آسیایی به‌زیان سلطه‌ی روس می‌شود و این امر به‌سود آمریکاست.

براساس هر دو بیان، این اطلاعات نادرست و یک‌سونگری و فرض‌های نادرست است:

---

۱ ـ *روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد؟* جلد اول ـ *سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی*

ـ فرض اول اینکه، مردم کشور نادانند.

ـ فرض دوم اینکه، آمریکا به‌هر کاری تواناست.

ـ فرض سوم این که، فهم و شعور و علم در انحصار گویندگان این حرف‌هاست.

برپایه‌ی این فرض‌ها که از قدیم الایام در مقام اثبات ضرورت حکومت مطلقه‌ی اقلیت بر اکثریت و عالم بر جاهل به‌کار می‌رفته‌اند، مردم نقش آلت فعل را پیدا می‌کنند؛ اما درباره‌ی احکام:

ـ شاه، دیگر نمی‌توانسته است در برابر فشار جامعه مقاومت کند.

ـ آمریکا می‌خواسته است رژیم شاه را با یک رژیم ثابت‌تری تعویض کند.

ـ این رژیم نمی‌توانست دارای عناصر مترقی باشد، ناچار به‌طرف رهبران مرتجع رفته است.

و اما اطلاعات:

ـ بدیهی است، با فرض‌ها و احکام بالا، اطلاعات همان‌ها می‌شوند که در بالا آوردیم. اینک برسیم به‌ارزیابی اعتبار فرض‌ها و احکام و اطلاعات:

درباره‌ی نادانی مردم بیشتر از این نگوئیم که سازندگان این‌گونه داستان‌ها در خیال، رفتن شاه را باور نداشتند و پی در پی رهبری انقلاب را به‌واقع‌بینی فرامی‌خواندند و مدعی بودند که شاه، «بیدی نیست که با این بادها بلرزد.» به‌سخن دیگر، وجدان عموم به‌سقوط شاه از فکر این گروه‌ها روشن‌تر بود.

و آمریکا تمام کوشش خود را به‌کار برد تا ائتلافی از «روشنفکران» جناح‌های مذهبی و غیرمذهبی به‌وجود بیاورد و مصاحبه و اسناد، که این‌گونه روشنفکران منتشر می‌کردند و نامه‌هایی که به‌امام درباره‌ی لزوم حمله نکردن به‌آمریکا نوشته‌اند، موجود است. امام با سرسختی مقاومت کرد، استقامت کرد به‌بقای رژیم سلطنت و تفاهم‌طلبی با آمریکا «نه» گفت. از اتفاق، علت اینکه، این‌گونه «عناصر مترقی» در جامعه بی‌اعتبار شده‌اند، یکی این است که با لجاجت شگرفی مدعی

ضرورت تن دادن به‌تفاهم با آمریکا بودند؛ و فراموش می‌کنند این نکته‌ی اساسی را که اگر رژیم شاه نمی‌توانست بر سر پا بماند، اگر آن رژیم در برابر جامعه‌ی جوان، که کار و رشد می‌خواست، دوام نداشت، ارتجاع ـ آن‌هم سیاه ـ چگونه دوام می‌آورد؟ در جامعه‌ای که سالی یک میلیون نفر بر کسانی که به‌سن کار می‌رسند، افزوده می‌شود، چگونه می‌توان صنعت و کشاورزی و بنابراین علوم و فنون را رشد نداد؟ و اگر رشد واقعی صنعت و کشاورزی و علوم و فنون ـ حتی از لحاظ جلوگیری از انقلاب جدید ـ ضرورت دارد، بازگشت به‌قهقرا چگونه شدنی است؟

از تناقض دوم که بگذریم، به‌تناقض سوم می‌رسیم: نمی‌پرسیم آمریکایی که هنوز حیران است که این انقلاب چگونه انجام شده، آمریکایی که کماندو تعلیم می‌داد که در صورت لزوم به‌کمک رژیم شاه بفرستد تا مانع از به‌وجود آمدن و گسترش جنگ‌های چریکی بشود و حیرت‌زده با روش پیروز دیگری روبرو شد، با چه‌قدرت سحرآمیزی تمامی یک ملت را، به‌طرزی که دلش می‌خواست، به‌حرکت آورد؟

می‌پرسیم: شما که روشنفکر بودید، چطور متوجه این امرنشدید و به‌موقع به‌مردم هشدار ندادید که مردم، آلت شده‌اند؟ باز فراموش می‌کنید که آمریکا را غول کردن و آن را همه فن حریف جلوه دادن، به‌جهالت خود نیز حکم می‌کنید. گذشته از این، آمریکا چطور راه‌های ساده را رها کرد و این راه را در پیش گرفت که هرگونه ثباتی را از رژیم‌های تابع آمریکا می‌گیرد؟

فراموش نکنید که با انقلاب ایران، افسانه‌ی «مشت با درفش نمی‌جنگد» از بین رفت و معلوم شد که یک ملت بدون اسلحه نیز می‌تواند رژیم دست‌نشانده را از بین ببرد.

تناقض چهارم اینکه:

در تمام دوران انقلاب، شعار مردم «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود.

عناصر مترقی چه شعار می‌دادند؟ «انتخابات آزاد»، «کابینه‌ی ائتلافی در داخل کشور»؛ و عناصر مترقی در رفت و آمد به‌دربار بودند تا مگر دولتی به‌وجود بیاورند که مردم را ساکت کند. بنابراین دو جریان با یکدیگر مقابل شدند: جریانی که استقلال و آزادی را قدم اول در راه استقرار جمهوری اسلامی می‌شناخت و جریانی که استقلال را وهم می‌پنداشت و می‌خواست در چهارچوب مصالح مشترک ایران و آمریکا آزادی‌ها را در ایران برقرار کند.

اگر آمریکا تعزیه‌گردان بوده است، پس لابد باید نقش‌ها عوض می‌شد و رهبری انقلاب شعار «عناصر مترقی» را می‌داد و آنها شعار رهبری انقلاب را. می‌شد به‌خرواری از اسناد، استناد کرد که همه موجودند و نقش‌ها را هم به‌روشنی نشان می‌دهند، ما از آن‌رو این شیوه را در روشنگری پیش گرفتیم، تا معلوم کنیم وقتی علامت مترقی بودن جدایی از واقعیت‌های جامعه و اسارت در ذهنیات می‌شود، سخن تاکجا ساده و جاهلانه و سراسر تناقض‌ها می‌گردد!

اما اطلاعاتی که در مقاله ذکر شده‌اند:

ـ سابق، ایران در هر سال بابت اسلحه و مستشار، به‌طور متوسط، سالی ده میلیارد دلار می‌داد و تازه اقلیت بخور و ببر بیشتر از سه میلیارد دلار به‌آمریکا می‌برد. علاوه براین، انصاری، وزیر دارایی وقت، دفتر سفیدی امضاء کرده بود که به‌آمریکا اجازه می‌داد چهل میلیارد دلار جنس به‌ایران صادرکند. کیسینجر در مقام ستایش سخاوتمندی دولت ایران گفته بود: «توجه کنید! دفتر سفید را امضاء کرده‌اند!»

ـ صدور گاز به‌روسیه متوقف نشده و برفرض توقف، در این جهان نمی‌توان به‌عنوان یک ملت مستقل تصمیمی گرفت که هیچگاه به‌زیان کسی و سود دیگری نباشد. اصل باید این باشد که تصمیم به‌سود ملت ما باشد.

ـ برهم زدن قرارداد خرید رآکتور اتمی، وقتی قسمت عمده‌ی پول آن پرداخت

شده، به‌زیان ایران تمام می‌شود و به‌آلمان. از این گذشته، سرمایه‌های آمریکایی در کارخانه‌های آلمانی و فرانسوی شریکند و بالاخره هفت میلیارد مارک رقمی نیست که تعادل اقتصادی را به‌زیان اروپا و به‌سود آمریکا برهم زند.

- اثر انقلاب ایران بر انقلاب مردم افغانستان، به‌زیان روسیه تمام می‌شود اما اگر خود را از موازنه‌سازی آزاد کنیم، می‌بینیم که اثر انقلاب ایران می‌تواند این باشد که افغانستان از سلطه‌ی روسیه خارج شود و تحت سلطه‌ی آمریکا نیز درنیاید. اثر واقعی انقلاب ایران نیز همین است.

- اثر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای عرب: اولاً جبهه‌بندی در برابر اسراییل قلابی است و عراق هیچ‌وقت در جنگ علیه اسراییل شرکت واقعی نکرده است و امروز کمتر از هر زمان، قصد این‌کار را دارد. اثر انقلاب ایران باید دریدن پرده‌ی فریب باشد تا ملت عرب خود را از این رژیم‌ها آزاد کند و نیروی خود را از نو به‌دست آورد، با اسراییل وارد یک نبرد سرانجام‌بخش بشود.

- اما اثر آن بر جنبش فلسطین و تقویت جناح میانه‌رو. این سخن از نادرست‌ترین سخن‌هاست، چرا که، انقلاب اسلامی ایران، به‌نفس خود، انکار میانه‌روی و سازشکاری است و نمی‌تواند در این جهت اثر بگذارد. این انقلاب تنها در این جهت می‌تواند اثر بگذارد که ملت فلسطین باید به‌خود تکیه کند و متحد شود. آن‌طور که ابوجهاد در دیدار خودش با امام می‌گفت، در این جهت نیز اثر گذاشته است. وی با غرور می‌گفت که، امروز ما با الهام از انقلاب اسلامی ایران متحدتر و به‌خود متکی‌تریم.

- و...

فریب خوردن، فریب یک دروغ را خوردن براساس اطلاعات و فرض‌ها و احکام نادرست یعنی همین. وقتی آزادی انسان که باید، نیست و وقتی بحث آزاد انجام نمی‌گیرد، این‌طور ساده می‌توان حقایق را وارونه کرد.

در فرصت دیگری، بار دیگر، به‌خطر غلبه‌ی آمریکا و ضربه‌های انقلاب ایران بر سیاست آمریکا خواهیم پرداخت.[1]

۱ـ روزنامه‌ی انقلاب اسلامی، شنبه ۲۸ مهرماه ۱۳۵۸

نظر بنی‌صدر درباره‌ی علاج بیکاری

وضع بیکاری به‌شرحی است که در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۹۵ روزنامه آمد. اینک علاج به‌یکی از دو راه زیر است:

- در محدوده‌ی وضع موجود، از راه توسعه‌ی فعالیت‌های اقتصادی کوتاه و بلندمدت.
- بر هم زدن وضع موجود و اجرای برنامه‌ی جامع استقلال و رشد اقتصادی.

اما حل مشکل، در محدوده‌ی وضع موجود۷ جز از دو راه ممکن نمی‌شود: یکی افزایش واردات و توسعه‌ی خدمات و استخدام باز هم بیشتر افراد در سازمان‌های اداری دولتی و غیردولتی، و دیگری میدان دادن به‌بورس‌بازی زمین و توسعه‌ی افسارگسیخته‌ی رشته‌ی ساختمان. رژیم شاه سابق، وقتی مشکل بیکاری را عظیم یافت، از این دو راه کوشید آن را حل کند و همین امر موجب بزرگ‌تر شدن ابعاد بحران اقتصادی شد. زیرا حل مسئله با ایجاد مسائل بسیاری از قبیل، بزرگ‌تر شدن سرطانی شهرها و افزایش مصرف و خالی شدن روستاها و کاهش تولید کشاورزی و صنعتی و... همراه شد. در حال حاضر هم اگر بخواهیم مشکل بیکاری

را با رونق بخشیدن به‌فعالیت رشته‌ی ساختمان در تهران ـ و چند شهر دیگر ـ حل کنیم، علاوه بر مشکلات شهری و کشوری بسیار که به‌بار می‌آورد، مانع از پیمودن هر راه دیگری می‌شود. در حقیقت، ما نیز مجبور می‌شویم بسیار بیشتر از درآمدهای نفت خرج کنیم تا هم بیکاران گمان کنند کار پیدا کرده‌اند، هم قیمت‌ها در حد غیرقابل کنترل افزایش پیدا نکنند و هم سرمایه‌داران آن‌چنانی، که به‌خوردن و بسیار خوردن سرمایه‌ها عادت کرده‌اند، احساس امنیت کنند و هم...

این راه ما را به‌جهنم می‌برد. این راه ما را به‌فقر کامل می‌برد. نفت و منابع دیگر را باید بدهیم و با پول آن فعالیت‌های تخریبی را رونق بدهیم و عمر اقتصاد کشور را کوتاه و کوتاه‌تر کنیم.

اما راه دوم این است که ما طرح رشد جامع را ـ بلادرنگ ـ به‌اجرا بگذاریم. بدین‌قرار که:

در قلمرو کشاورزی:

دست به‌اصلاحات ارضی واقعی بزنیم. کشور ما زمین آبی و دیم آنقدر دارد که دعوا بر سر «یک وجب زمین» هم جا و محل نداشته باشد. تشخیص و تقویم این زمین‌ها نیز از قرار معلوم انجام گرفته است. کاری که مانده است و باید کرد، این است که در این زمین طرح ایجاد جامعه‌های جدید روستایی را به‌اجرا درآوریم. برای این‌کار، باید اختلاف سطح میان شهر و روستا را از میان برداریم، بلکه با پایین نگاه‌داشتن قیمت‌ها در روستاها و افزایش خدماتی نظیر بهداشت و آموزش، جهت مهاجرت را از شهر به ده تغییر دهیم. در این روستاها باید فعالیت کشاورزی را با فعالیت صنعتی درآمیزیم. تا فعالیت در همه‌ی سال وجود داشته باشد و درآمد روستاییان نیز افزایش یابد.

تشخیص محل‌هایی که باید به‌صورت مراکز صنعتی برای مجموعه‌ی روستاها

درآیند، کار دومی است که باید انجام پذیرد. با این دو کار، فعالیت رشته‌ی ساختمان سخت افزایش می‌یابد؛ اما این افزایش فعالیت، به‌لحاظ آنکه خانه‌های روستایی خانه‌های طرفه و پرخرج نیستند، موجب افزایش تولید داخلی (و نه افزایش واردات) می‌گردد و برای انبوه بیکاران کار به‌وجود می‌آورد و هزینه‌های جنبی عظیم نیز (هزینه‌هایی که توسط سرطان شهرهای بزرگ به‌وجود می‌آورند) به‌بار نمی‌آورد.

ما به‌دفعات درباره‌ی خطرهای بزرگ‌تر شدن شهر تهران و دو سه شهر دیگر، هشدار داده‌ایم. امروزه، در تمام دنیا، این شهرها به‌صورت سرطان بدخیم و خطرناک، تهدیدآمیز شده‌اند. در کشورهای صنعتی که شهرهای بزرگ فعال و تولیدکننده هستند، خطرناک شده‌اند. در شهرهایی مثل لوس‌آنجلس و توکیو نفس کشیدن نیزکار پر زحمتی شده است و یکی از خدمات شهری، مراقبت و جلوگیری از خفگی بر اثر آلودگی بیش از حد هوا است. در کشور ما شهرهای بزرگ، که مصرف می‌کنند و تولید نمی‌کنند، علاوه بر خطرهای شهرهای بزرگ تولید کننده، خطر نابودی منابع طبیعی و مرگ اقتصادی سریع را نیز به‌وجود آورده‌اند. به‌جای سیاست گسترش این شهرها و وعده‌ی خانه‌سازی و... دادن، باید طرح کوچک کردن این شهرها را تهیه و از راه آگاهی دادن و ایجاد وحدت نظر میان مجریان طرح، که خود مردم هستند، به‌اجرا درآورد، طوری که کوچک کردن این شهرها با ایجاد مجموعه‌های روستایی صنعتی مقارن افتد.

گذشته از این، دولت باید صادرات صنایعی نظیر، فرش و صنایع دستی را که به‌کار صادرات می‌آیند، تحت مهار آورد و حد متناسب درآمد را برای تولیدکنندگان آن تضمین کند. از تجربه‌های دیگران باید عبرت گرفت. غرب، که آن همه کارهای دستی را بی‌ارزش می‌کرد، امروز این کارها را از راه تبلیغ و تشویق مالی گسترش می‌دهد. مجموعه‌ی این تدابیر به‌روستاها امکان می‌دهد، هم فعال بشوند و

متناسب با فعالیت خود درآمد کافی به‌دست بیاورند و هم فرهنگ باروری پیدا کنند. به‌این مهم توجه کنیم که روستائیان تنها به‌علت اختلاف سطح درآمد در شهر و ده، روستاها را ترک نگفتند، بلکه فرهنگشان نیز عقیم شده بود. به‌یاد بیاوریم که تا آغاز دوران نکبت‌بار قاجار، روستاها از تعلیم و تربیت برخوردار بودند و تولید صنعتی مهمی داشتند. باشدت گرفتن جریان انحطاط، از اواخر صفویه تا سقوط شاه سابق، روستاها به‌تدریج فعالیت‌های تولیدی و، با آنها، فرهنگ خود را از دست دادند و شد آنچه شد...

در قلمرو صنعت:

در این زمینه دو نظر بر اندیشه‌ها و رفتارها حاکم شده‌اند:

۱. تشویق سرمایه‌گذاری‌های خصوصی از طریق ایجاد امنیت همه‌جانبه و تجهیز نظام بانکی برای تأمین اعتبارات لازم و سپردن ابتکار عمل در نوع صنعت و نوع تولید به‌سرمایه‌گذار. با آنکه عملی شدن این نظر در دوران رژیم سابق نتایج خود را به‌بار آورده‌است، بیشتر مسئولان اقتصاد کشور جانبدار آنند که هم‌چنان دولت ابتکار عمل را به «بخش خصوصی» بسپرد و خود با منابع مالی و امکانات گوناگونش از آن حمایت کند.

۲. دولت، نقش رهبر و نیروی محرکه را ایفا کند و با ایجاد صنایع اصلی، یعنی صنایعی که با اتصال به‌یکدیگر اسکلت صنعتی را به‌وجود می‌آورند، بنای یک صنعت مستقل را بگذارد. صنایع فرعی، یعنی صنایعی که به‌گرد صنایع اصلی به‌وجود می‌آیند، می‌توان از هم‌اکنون معلوم کرد و طرح‌های ایجادشان را تهیه نمود و به‌اجرا گذاشت.

ما جانبدار نظر دومیم. به‌گمان ما، سپردن ابتکار عمل به «بخش خصوصی» یعنی دادن اختیار خرج درآمدهای نفت به‌آنها و آنها نیز براساس تحصیل حداکثر

سهم از آن درآمدها به «فعالیت اقتصادی» دست خواهند زد و همان بلاها را که بر سر اقتصاد آریامهری آوردند، بر سر اقتصاد جمهوری اسلامی نیز درخواهند آورد.

اگر نظر دوم پذیرفته شود، اگر تردیدها کنار گذاشته شوند، می‌توان با سرعت دست به‌کار شد. در این صورت، دولت وظیفه‌ی تهیه‌ی ابزار برای هر بیکار را پیدا می‌کند و با اداره‌ی تولید از سوی تولیدکنندگان، هزینه‌ی تولید پایین می‌آید؛ بخور و ببرهای مرسوم در بخش دولتی اقتصاد از بین می‌رود؛ عدم تمرکز، بهترین تضمین‌ها برای آزادی‌های سیاسی می‌شود و...

پس‌اندازکنندگان کوچک، پیشه‌وران و صنعت‌کاران خرده‌پا نیز در این مجموعه‌ها سرمایه‌گذاری و فعالیت می‌کنند و دولت که تا این زمان در کنار چپاولگرانی بود که فعالیت اقتصادی را وسیله‌ی حداکثر رساندن سهم از چپاول درآمدهای نفت می‌شمردند و هیچگونه اشتغال واقعی نیز به‌وجود نمی‌آوردند، در کنار تولیدکنندگان واقعی قرار می‌گیرد و منابع مالی کشور به‌سرمایه، سرمایه‌ی واقعی تبدیل می‌شوند.

اگر در کشاورزی و صنعت راه‌حل پیشنهادی پذیرفته گردد، ناچار راه‌سازی مفهوم پیشین خود را از دست می‌دهد. راه‌ها به‌جای آنکه شبکه‌ی راه‌های بین‌المللی موردنظر چند ملیتی‌ها باشند، وسیله‌ی ارتباط مراکز تولید به‌یکدیگر می‌گردند. در این صورت، ساختمان راه‌های فرعی، با مشارکت مردم نواحی مختلف، نه تنها بیکاران بسیاری را جلب خواهد کرد، بلکه ایجاد بازار ملی (بازاری که در آن واسطه‌ها نقشی را که اکنون دارند، نداشته باشند) را ممکن می‌گرداند.

در رابطه با طرح درازمدت کشاورزی و صنعتی، می‌توان طرح‌های کوتاه‌مدت و فوری را تهیه و به‌اجرا گذاشت و از گرفتاری خرج کردن برای تسکین‌های فوری نیز خلاص شد؛ و این همه درگرو تغییرات اساسی در فعالیت بخش خدمات است.

در قلمرو بخش خدمات:

نخست باید به‌داد «مونتاژها»، که ما آنها را «خدمات صنعتی» می‌خوانیم، رسید. سیاست حفظ مونتاژها از بیم بیکار شدن کارگران، باید جای خود را به‌سیاست فعال ایجاد صنعت واقعی بسپرد. در حقیقت، اگر دولت هزینه‌ی حفظ مونتاژها را برآورد کند، ملاحظه خواهد کرد که ایجاد یک صنعت واقعی و جذب نیروی کاری که در خدمت مونتاژها هستند، به‌آن برای اقتصاد کشور بسیار ارزان‌تر تمام می‌شود. در فاصله‌ی تبدیل یکی دو واحد به‌صنعت تمام و کمال، کارگران و کارکنان را می‌توان به‌جای کار در کارگاه‌های مونتاژ، به‌کار و آموزش در آموزشگاه‌های فنی خواند و آماده‌ی کار در صنعت واقعی کرد.

بعد نوبت به‌خدمات اداری و بانکی و شهری و... می‌رسد. بارها گفته‌ایم و باز می‌گوییم که مشکل بزرگ پیشرفت ایران، «دیوان‌سالاری» بسیار پرخرج و سخت و کم‌فایده و پرضرر است. درباره‌ی این دیوان‌سالاری، طرح‌های کوتاه مدت و دراز مدت در جهت فعال کردن جوانان را می‌توان تهیه و به‌اجرا گذاشت. محض نمونه پیشنهادی را ارائه می‌کنیم:

همه‌ی ما می‌دانیم که پیله‌وران و نزول‌خوران چه به‌روزگار روستاها و قشرهای کم درآمد شهری می‌آورند. چرا دولت به‌جای مساعده دادن به‌تولیدکننده‌ها و واردکنندگان برای ارزان‌تر عرضه کردن کالاهای نظیر و... دستگاه عریض و طویل بانکی را به‌خدمت مردم زحمت‌کش درنیاورد و با جانشین کردن بانک‌ها، روستائیان و زحمتکشان شهری را از چنگ پیله‌وران و نزول‌خواران نرهاند و با این‌کار درآمدهای آنها را به‌نحو چشم‌گیری افزایش ندهد؟

با یک حساب سرانگشتی می‌توان تفاوت را برآورد کرد: اگر قیمت خرید از دهقان تولیدکننده ـ بنابر مورد ـ یک پنجم یا یک دهم قیمتی باشد که جنس به‌مصرف‌کننده فروخته می‌شود، و تازه از آن قیمت نزول هم کسر می‌گردد، با

جانشین کردن بانک و پرداخت وام بدون بهره (برای تولید) آسان می‌توان محصول را نرخ‌گذاری کرد؛ یعنی از سویی ارزش تولید دهقان را بالا برد و از سوی دیگر قیمت را برای مصرف‌کننده به‌نصف و حتی ثلث و کمتر از آن رساند.

اینها خطوط اصلی طرح مبارزه‌ی واقعی و اساسی با بیکاری هستند که به‌نظر ما می‌رسند.»[1]

قابل توجه خوانندگان محترم ـ دنباله‌ی مطالب ریاست جمهوری بنی‌صدر در جلدهای سوم و چهارم آمده است.

۱ ـ روزنامه‌ی *انقلاب اسلامی*، یکشنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۵۸



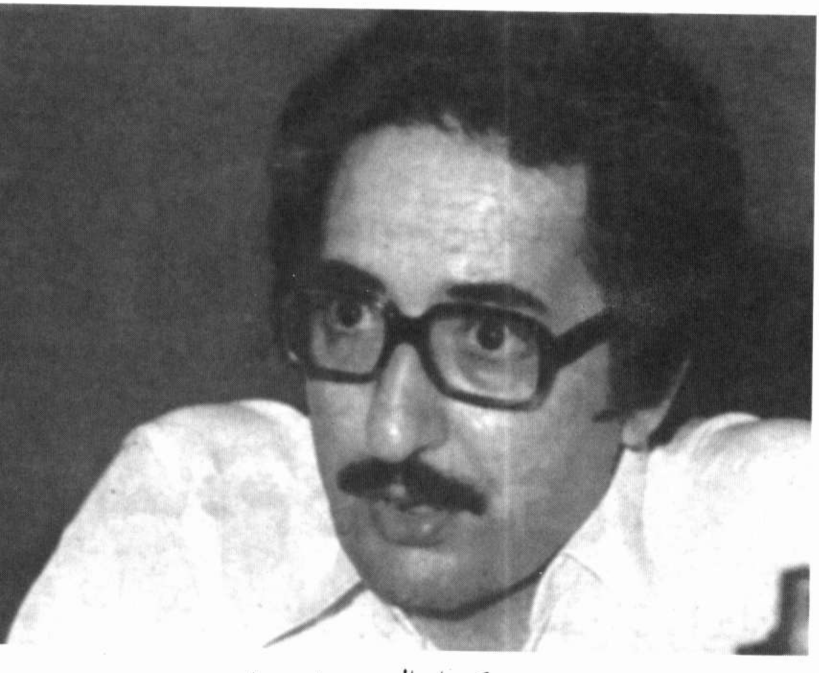
گروگانها برای لحظاتی با چشمان بسته مقابل دوربین خبرنگاران قرار گرفتند



آیت‌الله خمینی به همراه مهندس بازرگان و دکتر بنی صدر



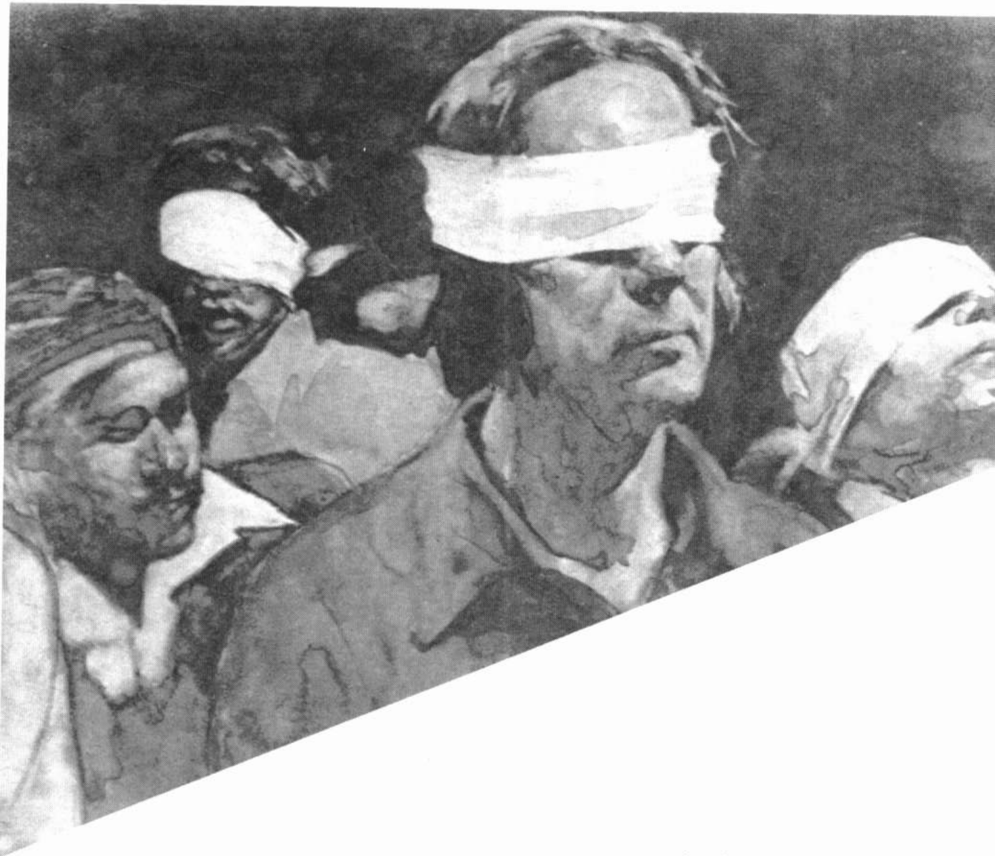
نمایی از مجلس شورای اسلامی



دکتر ابوالحسن بنی صدر



آیت‌الله خمینی به همراه آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله شریعتمداری



گروگانهای امریکایی با چشمان بسته



هر روز صبح از طرف حزب توده دسته گلی در جلوی سفارت آمریکا قرار داده می‌شد.



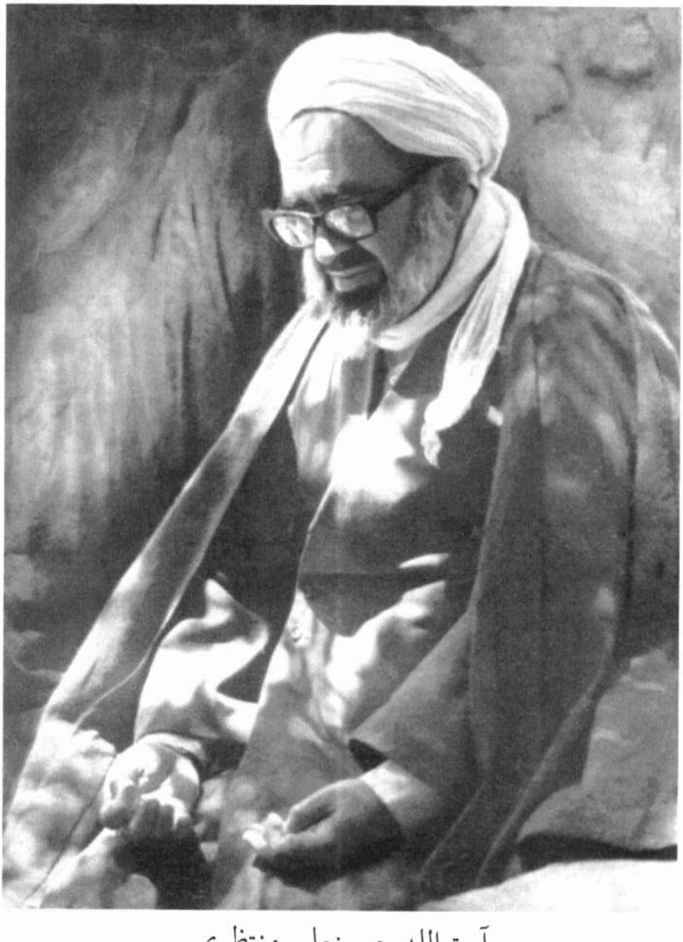
دو جوان در حال حمل پرچم آمریکا



دکتر ابوالحسن بنی صدر در حال سخنرانی



دکتر کریم سنجابی



آیت‌الله حسینعلی منتظری



دکتر ابوالحسن بنی صدر به همراه آیت‌الله خمینی



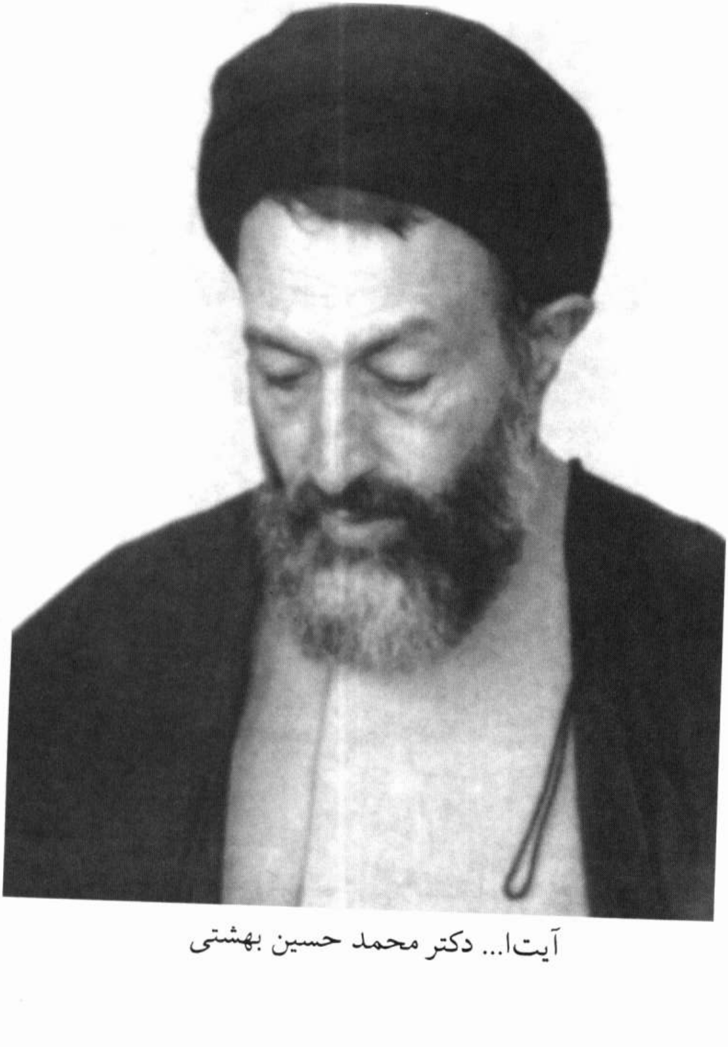
اجساد چهار تن از رهبران ترکمن



پسر آیت‌الله دکتر محمد مفتح در سوگ پدر



آیت‌ا... علی اکبر هاشمی رفسنجانی



آیت‌ا... دکتر محمد حسین بهشتی

برترین‌های انتشارات امید فردا

قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران
(دوره دوم ـ جلد اول)
از سال ۱۳۳۲ (هـ. ش) تا سال ۱۳۵۹(ه ـ ش)
نویسنده:جعفر مهدی‌نیا
در این کتاب نویسنده به تجزیه و تحلیل قتل‌ها و اعدام‌های سیاسی که بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۹ در ایران اتفاق افتاده است می‌پردازد.

***

ورق‌پاره‌های سیاسی (چهار جلد)
مطالبی سیاسی و تاریخی از نشریات گذشته‌ی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی
مطالب و مقالاتی که در این مجموعه آمده از نشریات مختلف سال‌های ۱۳۲۱(هـ. ش) به بعد انتخاب شده است. مطالبی که بیشتر جنبه سیاسی و تاریخی داشته، به واقعیت نزدیک بوده و کم نظیری و بی مانندی آن مد نظر قرار گرفته است و اتفاقات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ایران در دوران پهلوی را نشان می‌دهد.

***

بزرگان چه گفته‌اند؟
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی
در این کتاب جملات قصار بزرگان و اندیشمندان و شرح حال مختصر آنان آمده است.

***

شهید جاوید (درباره فلسفه قیام امام حسین(ع)

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

این کتاب دارای خصوصیات زیر می‌باشد:

الف ـ در این کتاب نویسنده فلسفه‌ی قیام امام حسین(ع) را به‌طور علمی، منطقی و استدلالی با اطلاعات وافر خود از تاریخ بیان نموده است.

ب ـ منابع، مأخذ و مراجع هر مطلب در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب آمده است.

ج ـ با مطالعه‌ی این کتاب ابهام فلسفه‌ی قیام حسین بن علی برای خواننده و پژوهشگر از میان می‌رود.

د ـ در ابتدای این کتاب تقدیرات و تقریظات اهل علم و روشنفکران از نویسنده و کتاب مذکور آورده شده است.

ه ـ در صفحات پایانی کتاب نویسنده به رد و نقد نظرات مخالفان کتاب شهید جاوید پرداخته است.

تذکر:این کتاب برای شانزدهمین بار تجدید چاپ شده است.

***

عصای موسی یا نقدی بر نقدها

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

در این کتاب نویسنده به بعضی از شبهات آیت‌ا... رفیعی قزوینی، استاد علامه طباطبائی و آیت‌ا...صافی گلپایگانی در مورد بعضی مسائل پاسخ می‌دهد.

***

پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی

نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

این کتاب دارای پنج فصل می‌باشد:

۱ ـ یک بحث اجتهادی درباره طهارت و نجاست ۲ ـ بحث اجتهاد بسته و اجتهاد باز ۳ ـ درباره اخبار کُر ۴ ـ مطالبی در رابطه با اصلاح حوزه ۵ ـ طهارت کافر

این کتاب دارای مشخصات زیر است:

الف ـ در آن نویسنده به صورت تشریحی و استدلالی به موضوعات پرداخته است.

ب ـ در پاورقی هر صفحه و در پایان کتاب منابع، مأخذ، اسناد و مراجع مطالب آمده است.

ج ـ در موضوعات این کتاب نویسنده با روش پویا، فقه سنتی را رد کرده و منصفانه و عالمانه و روشنفکرانه به بررسی قضایا پرداخته است.

د ـ با مطالعه‌ی فصل «طهارت کافر» مشکلات ایرانیان مسلمان مقیم در کشورهای کمونیستی حل شده است.

***

زندگی سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی

نویسنده: جعفر مهدی‌نیا

در این کتاب نویسنده به حوادث سال ۱۲۹۹ (هـ. ش) و چگونگی روی کار آمدن رضا شاه با همفکری سید ضیاءالدین پرداخته وزندگی سیاسی و اجتماعی مدیر روزنامه رعد و حوادثی که از شروع نخست‌وزیری او تا پایان آن در ایران اتفاق افتاده را به طور کامل مورد بحث و بررسی قرار داده است.

***

ورق پاره‌های خواندنی (چهار جلد)

مطالبی اجتماعی، فرهنگی و خواندنی از نشریات گذشته‌ی کشور

نویسنده: داود علی بابایی

مطالب این مجموعه از نشریات مختلف سالهای ۱۳۲۱ (هـ. ش) به بعد انتخاب شده است.

***

قصه‌های قرآنی (جلد اول)

نویسنده: داود علی بابایی

نویسنده در این دفتر کوشیده است قصه‌های قرآنی را به زبانی ساده و روان و فارسی سلیس که مورد استفاده تمام اقشار مردم مسلمان و جوانان این

مرز و بوم باشد بیان نماید.

***

رساله‌ی توضیح‌المسائل نوین

نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی

این رساله دارای مشخصات زیر می‌باشد:

الف ـ فتاوای آن بر مبنای فقه پویای قرآنی صادر شده است.

ب ـ اکثر مسائل آن متفاوت با رساله‌های دیگر علماء می‌باشد.

ج ـ فتاوای آن با توجه به زمان و مکان صادر شده است.

د ـ فتاوای آن بصورت تشریحی و استدلالی بیان شده است.

ه ـ در آن منابع و مأخذ و مراجع فتاوی قید گردیده است.

***

نگرشی جدید بر نماز و روزه‌ی مسافران

نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی

در این کتاب نویسنده با استناد به قرآن و احادیث، حرمت کاستن از نماز و ترک روزه را در مواردی خاص مطرح می‌نمایند. برخلاف نظر علمائی که پیرو فقه سنتی می‌باشند.

***

ستارگان از دیدگاه قرآن

نویسنده: آیت‌ا...دکتر محمد صادقی تهرانی

در این کتاب نویسنده با اطلاعات وافر خود از علوم قرآنی و مسائل علمی و نجومی به بررسی آیات مرتبط با زمین و آسمان و ستارگان می‌پردازد.

***

فرهنگ جامع زمین شناسی

مؤلف: بامداد شاملو

***

تخت فولاد (جایگاه اندیشه‌های روحانی روشنفکر محمد باقر دُرچه‌ای)
نویسنده: داود علی‌بابایی
***
تاریخچه‌ی انقلابات جهان (جلد اول)
انقلاب فرانسه و عثمانی
مؤلف: حبیب‌ا... شاملویی
***
مجموعه شعر غروب زندان
سراینده: داود علی‌بابایی
***
مجموعه شعر مرثیه‌ای برای آزادی
سراینده: داود علی‌بابایی
***
مجموعه شعر کاش می‌فهمیدی
سراینده: داود علی‌بابایی
***
مجموعه داستان معلم مهاجر
نویسنده: داود علی‌بابایی
***
زندگی سیاسی ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)
نویسنده: جعفر مهدی‌نیا
***
هزار و یک راز خانه‌داری
نویسنده: فاطمه‌ی ناصری علی‌آبادی
***

ولایت فقیه، حکومت صالحان
نویسنده: آیت‌ا... صالحی نجف‌آبادی

***

مجموعه داستان انتقادی و اجتماعی شهردار صنفی
نویسنده: داود علی‌بابایی

***

دو خاطره از زندان:
۱ - داستان یک اعتراف (فرهاد بهبهانی)
۲ - در مهمانی حاجی‌آقا (حبیب‌ا... داوران)

***

بیست و پنج سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی)
جلد اول: از ۱۹ دی‌ماه ۵۶ تا ۱۵ بهمن‌ماه ۵۸
نویسنده: داود علی‌بابایی
نویسنده در این دفتر حوادث سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی ایران را از ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۵۸ بررسی نموده، عملکرد دولت مهندس بازرگان را مورد تفحص قرار داده و در تهیه‌ی این مجموعه از منابع نادر و کمیاب و عکس‌های متعدد سود جسته است.

***

گفته‌های میرزاده‌ی عشقی و جامعه کنونی ایران
گردآورنده: داود علی‌بابایی

***

هفت کتاب نیما یوشیج

***

ظهور نازیسم و استیلای هیتلر
نویسنده: مظفر مالک

***

سخن ناشر

مجموعه‌ی ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ شامل چندین جلد می‌باشد که هم اکنون جلد دوم آن در اختیار شما دانش پژوهان قرار می گیرد قابل ذکر اینکه مجلدات دوم و سوم و چهارم به صورت مسلسل تنظیم شده است .

در این مجموعه نویسنده کوشیده است بدون گرایشات فردی و گروهی و بیطرفانه با توجه به منابع و مآخذ و مشاهدات خود یک تاریخ سیاسی کامل را از دوران بعد از انقلاب به رشته تحریر در آورد.

ISBN 964-5731-74-7